

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح نموداری
صرف ساده

ویراست ۹۴

سرشناسه : هدایت شده ، سعید

عنوان : شرح نموداری صرف ساده

مشخصات نشر : قم: سرای کتاب، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری : ۲۰۲ ص.

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۴۲۶-۲-۵

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : ادبیات عرب

رده بندی کنگره : D S R۱۶۲۶ ۱۳۹۵ ح۵ ۸۶۳/ک

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی : ۴۲۳۱۵۸۳

انتشارات سرای کتاب

تلفن: ۰۹۱۰۷۷۱۷۱۸۷

شناسنامه:

عنوان کتاب: شرح نموداری صرف ساده

نویسنده و پژوهشگر: سعید هدایت شده

ناشر: سرای کتاب

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: چاپ اول / ۱۳۹۵

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

فهرست مطالب :

مقدمه

- درس ۱ : مقدمه ، آشنایی با علم صرف ۸ - ۱۰
 درس ۲ : مقدمه ، اشتقاق و ابنیه کلمه، وزن، آشنایی با انواع کلمه ۱۱ - ۱۷

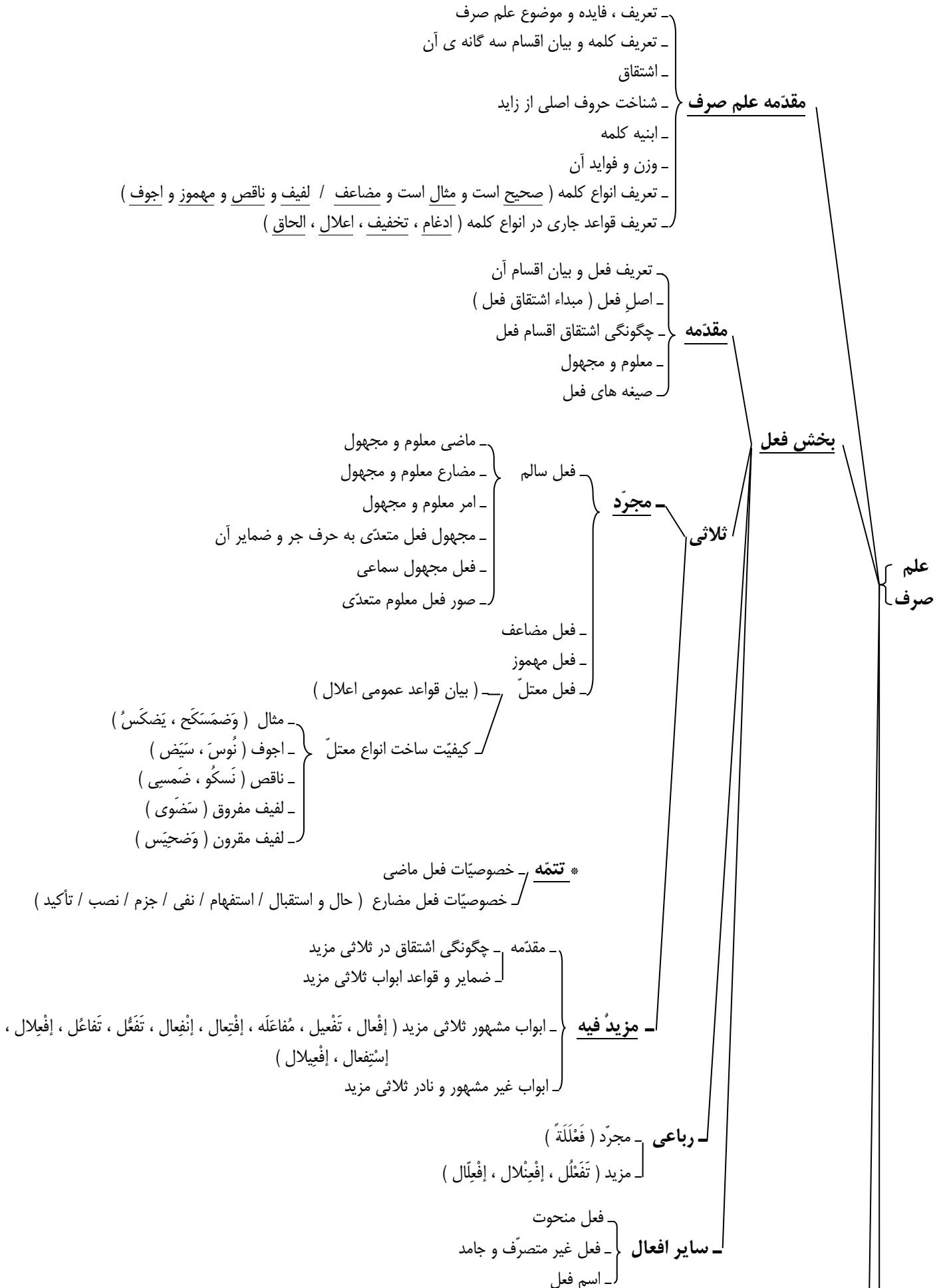
بخش فعل

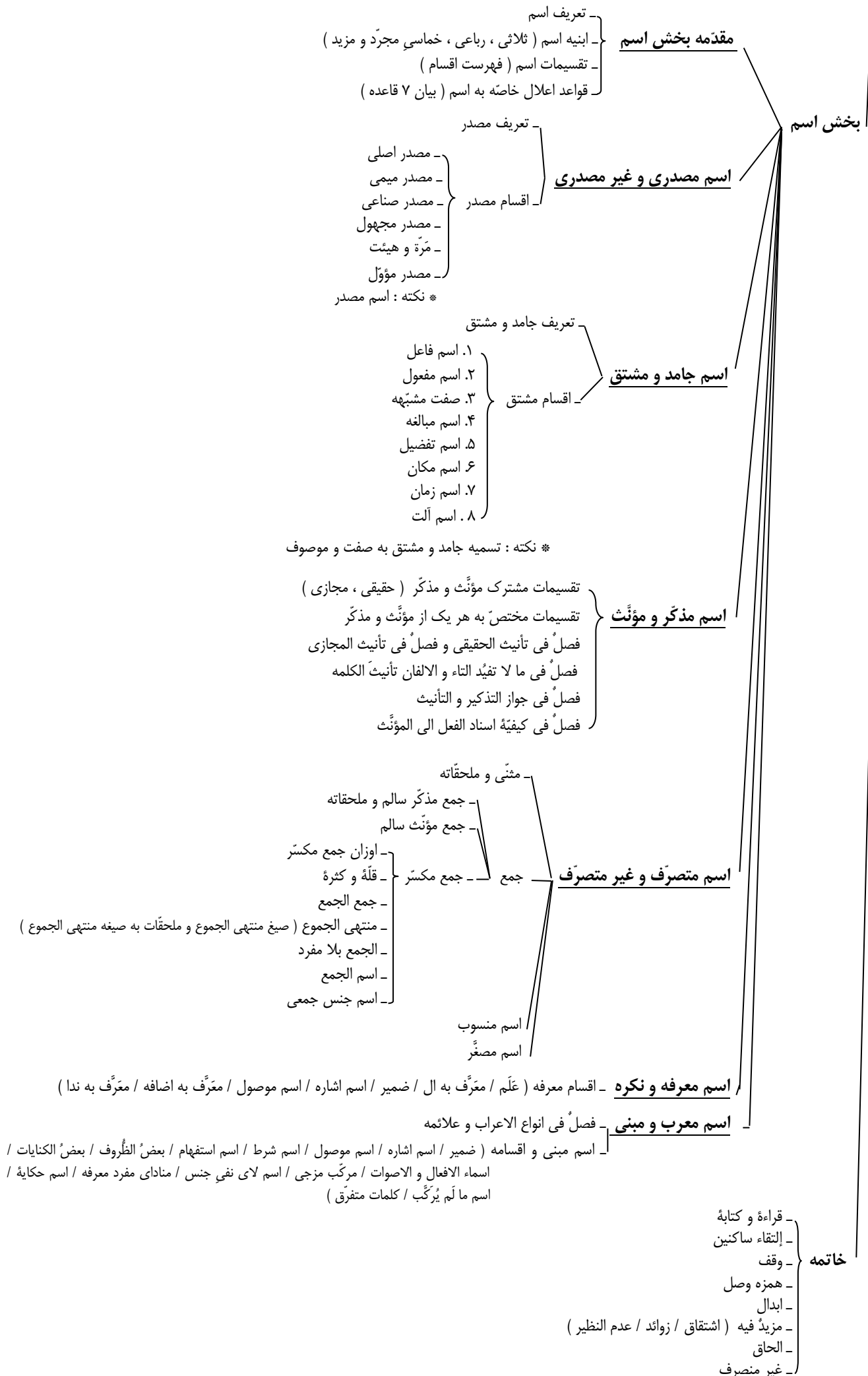
- درس ۳ : مقدمه بخش فعل ۱۸ - ۲۰
 درس ۴ : فعل سالم ، معلوم و مجهول ۲۱ - ۲۶
 درس ۵ : طریقه مجهول کردن فعل لازم و متعدی ۲۷ - ۳۱
 درس ۶ : فعل مضاعف ۳۲ - ۳۵
 درس ۷ : فعل مهموز ۳۶ - ۳۹
 درس ۸ : قواعد اعلال ۴۱ - ۴۴
 درس ۹ : مثال ۴۵ - ۴۸
 درس ۱۰ : اجوف ۴۹ - ۵۲
 درس ۱۱ : ناقص ۵۳ - ۵۷
 درس ۱۲ : لفیف مقرون و مفروق ۵۸ - ۶۲
 درس ۱۳ : افعال ترکیبی ۶۳ - ۶۸
 درس ۱۴ : ویژگی‌های فعل ماضی و مضارع ۶۹ - ۷۶
 درس ۱۵ : ثلاثی مزید ، کلیات ۷۷ - ۸۰
 درس ۱۶ : باب افعال ۸۱ - ۸۸
 درس ۱۷ : باب تفعیل ۸۹ - ۹۱
 درس ۱۸ : باب مُفَاعَلَه ۹۲ - ۹۴
 درس ۱۹ : باب اِفْتَعَال ۹۵ - ۹۹
 درس ۲۰ : باب اِنْفَعَال ۱۰۰ - ۱۰۲
 درس ۲۱ : باب تَفَعَّل ۱۰۳ - ۱۰۶
 درس ۲۲ : باب تَفَاعَّل ۱۰۷ - ۱۱۰
 درس ۲۳ : باب اِفْعِلَال و اِفْعِيَال ۱۱۱ - ۱۱۳
 درس ۲۴ : باب اِسْتِفْعَال ۱۱۴ - ۱۱۷
 درس ۲۵ : ابواب غیر مشهور و نادر ثلاثی مزید ۱۱۸ - ۱۲۱
 درس ۲۶ : ابواب رباعی مجرد و مزید ۱۲۲ - ۱۲۴
 درس ۲۷ : فعل مَنَحُوْتُ ، غیر متصرف ، جامد ، اسم فعل ۱۲۵ - ۱۲۶

بخش اسم

- درس ۲۸ : مقدمه بخش اسم ۱۲۷ - ۱۳۱
 درس ۲۹ : [تقسیم اول] مصدر و غیر مصدر ۱۳۲ - ۱۳۶
 درس ۳۰ : [تقسیم دوم] کلیات ، اسم فاعل ، اسم مفعول ۱۳۷ - ۱۴۲
 درس ۳۱ : [تقسیم دوم] صفت مشبّهه ، صیغه مبالغه ۱۴۳ - ۱۴۶
 درس ۳۲ : [تقسیم دوم] اسم تفضیل ۱۴۷ - ۱۴۹
 درس ۳۳ : [تقسیم دوم] اسم زمان ، اسم مکان ، اسم آلت ، معنای صفت و موصوف ۱۵۰ - ۱۵۲
 درس ۳۴ : [تقسیم سوم] مذکر و مؤنث ۱۵۳ - ۱۵۷
 درس ۳۵ : [تقسیم چهارم] معنای متصرف و غیر متصرف ، مثنی ۱۵۸ - ۱۶۰
 درس ۳۶ : [تقسیم چهارم] جمع و اقسام آن ۱۶۱ - ۱۶۹
 درس ۳۷ : [تقسیم چهارم] منسوب ۱۷۰ - ۱۷۲
 درس ۳۸ : [تقسیم چهارم] مصغر ۱۷۳ - ۱۷۶
 درس ۳۹ : [تقسیم پنجم] معرفه و نکره ۱۷۷ - ۱۸۲
 درس ۴۰ : [تقسیم ششم] معرب و مبنی ۱۸۳ - ۱۹۳
 خاتمه : فی مباحث شتی [مباحث پراکنده و مشترک بین بخش اسم و فعل] ۱۹۴ - ۲۰۲

(نمودار مطالب کتاب صرف ساده)





[انتظار می‌رود دانش‌آموز این علم بتواند در پایان دوره تحصیلی، بر نمودار زیر مسلط شده و کلمات گوناگون را تجزیه نماید]



بِحَسَبِ

فَعَلٍ

درس ۱

۱. مقدمه علم صرف: آشنایی با علم صرف

فهرست مطالب

- تعریف علم صرف

- فایده علم صرف

- موضوع علم صرف

- تعریف کلمه و اقسام آن (اسم و فعل و حرف)

جلسه ۲

جلسه درسی :

ص ۴۸ الی ۵۱

صفحه کتاب :

(مطلب اول: تعریف علم صرف)^۱علم صرف — نام دیگر: علم تصریف^۲

معنای لغوی: (برگرداندن شیء از حالتی به حالت دیگر یا تبدیل شیء به چیز دیگر)

اصطلاحاً: علمی است که از ساختار کلمه و از تغییرات آن بحث می‌کند.

* ساختار کلمه: شکل کلمه از جهت تعداد حروف و نوع حروفی که در آن وجود دارد.

مثلاً کلمه (ضَرَبَ) دارای ساختار سه حرفی است و بر وزن فَعَلَ می‌باشد و تمام حروف آن صحیح است و حرف عله یا همزه یا دو حرف همجنس در آن مشاهده نمی‌شود.

مثلاً بعضی کلمات سه حرفی‌اند، بعضی چهار حرفی، بعضی پنج حرفی، مثلاً اگر اسم باشد به یکی از شکل‌های (فَعَلٌ، فَعْلٌ و ...) می‌آید، اگر فعل باشند به شکل‌های دیگری می‌آید که در آینده با آنها آشنا خواهیم شد.

* غرض از تغییر کلمه: سهولت در تلفظ (تغییر شکل ظاهری لفظ): قَوْلَ = قَالَ

ایجاد معنای جدید (تغییر معنایی):

الضَّرْبُ = ضَرَبَ = ضَرَبُوا = يَضْرِبُ = لَمْ يَضْرِبْ = أَضْرَبُ

زدن = زد = زدند = می‌زند = نزده است = می‌زنم

(مطلب دوم: فایده علم صرف)

دو فایده — کلمه شناسی (شناخت ساختار کلمات و معانی آن)

مثلاً وقتی شما فعل (زد) را در فارسی یا فعل (ضَرَبَ) را در عربی می‌شنوید، معنایی را از آن می‌فهمید و می‌گویید این فعل ماضی است و دلالت می‌کند که این فعل از یک مرد در زمان گذشته صادر شده است.

— کلمه سازی (قدرت بر ساختن کلمات مناسب برای معانی مورد نظر)

مثال: اگر بخواهید بگویید که زید در حال زدن است — در فارسی از (می + بن مضارع + شناسه = می‌زند) استفاده می‌کنید.

— در عربی از (علامت مضارع + فعل + ضمیر متصل = يَضْرِبُ) استفاده می‌کنید.

(مطلب سوم: موضوع علم صرف)

موضوع علم صرف: کلمه / (ساختار و تغییرات آن)

موضوع / محمول (مسائل علم صرف)

— در این جمله دقت کنید: (ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْرًا)

— این عبارت تشکیل شده از — کلمات (ضَرَبَ، زَيْدٌ، عَمْرًا) = موضوع علم صرف

— جمله (مجموع کلمات که با همدیگر معنای کاملی را می‌رساند) = موضوع علم نحو^۳

۱. برای علم صرف دو تعریف عمده در کتب صرفی وجود دارد:

(الف) علمُ بأصولِ يُعرَفُ بها أحوالُ أبنيةِ الكلمةِ التي ليست بأعرابٍ ولا بناءٍ (که این تعریف صرف را به عنوان یک علم معرفی می‌کند)
(ب) تحویل الاصل الواحد الى امثلةٍ مختلفَةٍ لِمَعَانٍ مقصودةٍ لِاتِّحْصَالِهَا بِهذه الامثلة (که این تعریف صرف را به عنوان یک عمل معرفی می‌کند)

۲. راغب در مفردات می‌گوید: [تصریف] در لغت به معنای [صرف] است همراه تأکید و مبالغه، پس به معنای [زیاد تغییر دادن] می‌باشد و غالباً در بر گرداندن از حالی بحالی و از کاری بکاری گفته می‌شود. لازم به ذکر است که صرف و تصریف دو اصطلاح هستند که یکی به معنای علم و دیگری به معنای عمل می‌باشد، به عنوان مثال وقتی می‌گوییم (ضَرَبَ) را صرف کن اصطلاح دوم مراد است، و هنگامی که از علم بحث می‌کنیم، اصطلاح صرف را به کار می‌بریم.

۳. موضوع علم نحو کلمه و کلام است و محمول آن اعراب و بنای آنهاست.

(مطلب چهارم: تعریف کلمه و اقسام آن به اسم و فعل و حرف)

کلمه - **تعریف** (لفظ با معنا و مفرد را کلمه گویند)

توضیح: لفظ مهمل: لفظ بدون معنا [مثال: زلیمستب، متاب]

مستعمل: لفظ با معنا - مفرد: (جزء کلمه بر جزء معنای آن دلالت نکند، به عبارت دیگر از یک واژه یا چند واژه

تشکیل که مجموعاً معنای واحدی را می‌رساند) مثال: [زید، عبدالله]

(کلمه: موضوع علم صرف است)

مرکب [مرکب اضافی]: (جزء کلمه بر جزء معنای آن دلالت کند، به عبارت دیگر چند

واژه‌اند که هر کدام معنای مستقل از یکدیگر دارند و معنای

واحدی را نمی‌رسانند) مثال: [کتاب زید]

(مرکب: موضوع علم صرف نیست)

اقسام - **فعل** - لغه: کار

اصطلاحاً: (کلمه ای که معنای کامل و مستقلی [انجام کار یا پذیرفتن حالت] دارد، و مقترن و همراه با یکی از

زمان‌های سه گانه [گذشته، حال، آینده] می‌باشد)

مثال در فارسی: (زد، می‌زند، بزن) // مثال در عربی (ضرب، یضرب، اضرِب)

اسم - لغه: علامت و نشانه^۴

اصطلاحاً: (کلمه‌ای که معنای کامل و مستقلی دارد، و مقترن و همراه با یکی از زمان‌های سه گانه نیست)

مثال در فارسی: (دیوار) // مثال در عربی (الجدار)^۵

حرف - لغه: طرف، گوشه، کنار

اصطلاحاً: (کلمه‌ای که معنای کامل و مستقلی ندارد و طبیعتاً مقارن و همراه با زمان نیست، بلکه معنای آن

وابسته به دیگر اجزای جمله است و می‌بایست در ضمن کلمات دیگر به کار رود).

مثال در فارسی: (از) // مثال در عربی (من)؛ یقیناً لفظ (از) به تنهایی هیچ معنایی را به ذهن

شما یادآوری نمی‌کند و بلکه زمانی معنا می‌دهد که مثلاً در ضمن جمله‌ی (من از خانه به

مدرسه آمدم) قرار گرفته باشد.

اقسام - **حروف معانی**: حروفی که قسمی از اقسام کلمه اند و دارای معنای غیر مستقل می‌باشند.

مثال: (من، فی، ال، هل و ...)

حروف مبانی [حروف الفباء، صوت، واج]: حروفی که جزئی از اجزای کلمه‌اند و در مقابلشان معنایی قرار

ندارد. مثال: (ض، ر، ب، که فعل ضرب را ساخته‌اند).

سوال چرا در علم صرف فقط از اسم و فعل بحث می‌شود و از حرف بحثی نشده است؟

پاسخ چون ساختار حرف قابلیت دگرگونی و تغییرات را ندارد و تغییرات اندکی هم که وجود دارد، موجب

تغییر معنا نمی‌شود بلکه تغییرات آن فقط در حیضه‌ی چگونگی خواندن و شکل ظاهری حروف است

و حال آن که در علم صرف می‌خواهیم از ساختار کلمات و دگرگونی‌های آن بحث کنیم.

مثال: (الکتاب لیزید و لیه) = فقط در فتحه و کسره تغییر صورت گرفته است.

۴. چیزی که چیز دیگر را نشان بدهد حساً یا عقلاً، لفظاً یا غیر لفظاً

۵. اشکال: مگر کلمات (أمس: دیروز)، (غدأ: فردا) و ... دلالت بر زمان نمی‌کنند، پس چرا آن‌ها را اسم می‌نامند و از افعال به حساب نمی‌آورند؟ پاسخ: معنای این کلمات مقترن و همراه با زمان نیست، بلکه خودشان معنای زمان دارند.

درس ۲

۲. مقدمه علم صرف: اشتقاق، ابنیه کلمه، وزن، انواع کلمه

فهرست مطالب

- اشتقاق
- حروف اصلی و زاید
- ابنیه کلمه
- وزن کلمه - تعریف
- فواید وزن
- مقام و مکان استفاده از اوزان
- قواعد هفت گانه
- مراد از کلمه در علم صرف
- بیان انواع کلمه
- اجتماع انواع کلمه
- قواعد جاری در انواع کلمات
- الحاق

جلسه درسی : جلسه ۳ - ۱۰

صفحه کتاب : ص ۵۲ الی ۶۶

(مطلب اول : اشتقاق)

اشتقاق | تعریف (گرفته شدن کلمه‌ای از کلمه‌ی دیگر)

ارکان اشتقاق | مشتق^۶ (کلمه‌ای که از کلمه‌ی دیگر گرفته شده است). مثال: ضَرَبَ
 - مشتق^۷ منه [مأخوذ منه ، مبدا اشتقاق ، اصل] (کلمه‌ای که کلمات دیگر از آن گرفته می‌شود). مثال: الضَّرْبُ

کلمات | غیر متجانس : کلماتی که با یکدیگر رابطه اشتقاق ندارند (ریشه مشترکی ندارند). مثال: عِلْمٌ ، ضَرَبَ ، كَتَبَ و ...

متجانس [هم‌جنس، هم‌خانواده] : کلماتی که با یکدیگر رابطه‌ی اشتقاق دارند (ریشه مشترک دارند).

مثال در زبان فارسی : زدن ، زد ، می‌زند ، زنده ، زده‌شده و ...

مثال در زبان عربی : در بخش افعال : الضَّرْبُ ، ضَرَبَ ، يَضْرِبُ ، اِضْرَبُ ، ضَارِبٌ ، مَضْرُوبٌ

در بخش اسماء : رَجُلٌ ، رَجُلٌ ، رَجُلٌ ، رَجُلٌ

نکته: اشتقاق ← بی‌واسطه (مثال : ضَرَبَ ← الضَّرْبُ)

← با واسطه (مثال : ضَارِبٌ ← يَضْرِبُ ← ضَرَبَ ← الضَّرْبُ)

در دو مثال بالا مشاهده می‌کنید که مبدأ اشتقاق (ضَرَبَ) و (ضَارِبٌ)، مصدر (الضَّرْبُ) است لکن یکی با واسطه به مصدر بر می‌گردد و دیگری بدون واسطه به مصدر رجوع می‌کند.

(مطلب دوم : حروف اصلی و زاید)

حروف اصلی : حروفی را که در تمام کلمات هم‌جنس تکرار می‌شود حروف اصلی می‌نامند .

زاید : حروفی را که در بعضی کلمات هم‌جنس می‌آید و در بعضی نمی‌آید ، حروف زاید می‌نامند^۷.

مثال: رجل ، رجیل ، رجال (حروف اصلی : ر ، ج ، ل) ، (حروف زاید : یاء ، الف).

تبصرة : حروف اصلی ، همیشه اصلی هستند، یعنی با حذف شدن یا تبدیل شدن به حرف دیگر یا ادغام در حروف دیگر ، هیچ‌گاه زاید نمی‌شوند.

مثال برای جایی که تغییر نکرده (يَضْرِبُ = حروف اصلی : ض / ر / ب)

تبدیل صورت گرفته (قِيلَ = حروف اصلی : ق / و / ل ؛ چون در اصل قُولَ بوده‌است)

ادغام صورت گرفته (مَدَّ = حروف اصلی : م / د / د ؛ چون در اصل مَدَدَ بوده‌است)

حذف صورت گرفته^۸ (خَفُ = حروف اصلی : خ / و / ف ؛ چون در اصل خَافَ [تَخَوَّفُ] بوده است)

حرفی عوض از حرف دیگر آمده باشد (عِدَّةٌ = حروف اصلی : و / ع / د؛ در مصدر مثال واوی به جای واو، (ة) آمده است)

(مطلب سوم : ابنیه کلمه)

بناء | تعریف (ساختار کلمه از جهت تعداد حروف اصلی و زاید) به عبارت دیگر (وضعیتی که برای هر کلمه که عبارت باشد از تعداد حروف و

اصلی و زاید بودن حروف [بدون در نظر گرفتن حرکت و سکون کلمات] بناء کلمه گویند)

مثال اسم	مثال فعل
(زید)	(ضَرَبَ)
(أحمَد)	(أكرَم)
(جَعْفَر)	(دَخَرَج)
(جَعَاْفِر)	(تَدَخَرَج)
(سَفَرَجَل)	ندارد
(سَفَرَجَلِي)	ندارد

اقسام بناء (ساختمان) کلمات عرب

- ثلاثی
 - مجرد
 - مزید
- رباعی
 - مجرد
 - مزید
- خماسی
 - مجرد
 - مزید

۶. در علم صرف برای مشتق دو اصطلاح وجود دارد : ۱. مشتق در باب اسماء : (اسم فاعل ، مفعول ، صفت مشبَّهه ، صیغه مبالغه ، اسم مکان و زمان و آلت ، اسم تفضیل) ؛ ۲. مشتق در باب اشتقاق : (کلمه‌ای که از کلمه‌ی دیگر گرفته می‌شود را مشتق گویند، یعنی ملاک در آن، مجرد گرفته‌شدن یک کلمه از کلمه دیگر است، خواه اسم از اسم گرفته شود یا فعل از اسم و ... هیچ فرقی نمی‌کند).

نتیجه : آن‌چه در حال حاضر از آن بحث می‌کنیم، مشتق در باب اشتقاق است و بحث مشتق اصطلاحی، در مبحث اسم مطرح خواهد شد.

۷. تمام حروف زاید ۱۰ حرف است که همه اش در این کلمه جمع شده است = سألتمونيها + ۲۸ حرف الفبا در صورت مشدد بودن و الحاق .

۸. هر چند در وزن حذف می‌شود ولی در حروف، اصلی به حساب می‌آید .

سوال (چه فرقی میان دو فعل (اُكْرَمَ) و (يَضْرَبُ) وجود دارد؟ مگر نه این که در هر دو آن‌ها حرف زاید قرار دارد [ی / ا]، پس چرا (يَضْرَبُ) را ثلاثی مجرد و (اُكْرَمَ) را ثلاثی مزید می‌دانیم؟

پاسخ (ملاک مجرد و مزید در افعال — در افعال — فعل مجرد (فعلی که صیغه‌ی اول ماضی آن دارای حرف زاید نباشد)
 — فعل مزید (فعلی که صیغه‌ی اول ماضی آن دارای حرف زاید باشد)
 در اسماء — اسم مجرد (جزء اوزان ثلاثی، رباعی، خماسی مجرد باشد)
 — اسم مزید (جزء اوزان مذکور نباشد)

مثال : ضَارِبٌ ، اسم ثلاثی مزید و اسم فاعل گرفته شده از ثلاثی مجرد است.

مثال : ذَهَابٌ ، اسم ثلاثی مزید و مبداء اشتقاق افعال مجرد است.

نتیجه: ۱. فعل (ضَرَبْتُ)، (يَضْرِبُ) و ... ثلاثی مجرد هستند ، چون صیغه‌ی اول ماضی این فعل (ضرب) سه حرفی است.
 ۲. هر حرف زایدی سبب مزید فیه شدن کلمه نمی‌شود، بلکه حرف زایدی سبب مزید فیه شدن کلمه می‌شود که در صیغه‌ی اول ماضی فعل باشد .

(مطلب چهارم : وزن کلمه)

تعریف: وزن کلمه قالبی است که از حروف (ف)، (ع)، (ل) و احياناً حروف دیگری تشکیل شده و نشان‌دهنده‌ی بنای کلمه (ساختار کلمه از جهت حروف اصلی و زاید) است.

به حرفی که در مقابل — (فاء) واقع می‌شود : فاء الفعل گویند .
 — (عین) واقع می‌شود : عین الفعل گویند .
 — (لام اول) واقع می‌شود : لام الفعل اول گویند .
 — (لام دوم) واقع می‌شود [در کلمات رباعی، خماسی] : لام الفعل دوم گویند .
 — (لام سوم) واقع می‌شود [در کلمات خماسی] : لام الفعل سوم گویند .

مثال : جَحْمَرِش = فَعْلَلِ

فواید وزن

۱. تشخیص حروف اصلی از زاید.
۲. تشخیص حرکات ، سکون‌ها و نوع حرکت هر یک از حروف.
۳. تشخیص جا به جایی که در حروف اصلی رخ داده در موردی که حروف کلمه جا به جا شده باشد.
۴. تشخیص حذفی که در برخی از حروف اصلی رخ داده است در موردی که بعضی از حروف اصلی حذف شده باشد.

۱. **مقام تعلیم:** استاد برای نشان دادن حروف اصلی از زاید و دیگر خصوصیات کلمه از وزن کمک می‌گیرد .

۲. **مقام تعلّم و فراگیری:** متعلّم با حفظ کردن و در نظر گرفتن اوزان اسماء و افعال، می‌تواند در هنگام برخورد با کلمه‌ای نوع آن کلمه را تشخیص داده و بدون مراجعه به کلمات متجانس، حروف اصلی و زاید آن را پیدا کند.

۳. **مقام تدوین علم صرف:** وزن یک قالبی را به دست مدوّن این علم می‌دهد تا به

وسیله‌ی آن بتوان قواعد صرفی را به صورت کلی بیان کرد، یعنی ما به جای آن که بیایم تک تک افعال را ذکر کنیم و قواعد را جدا جدا برای هر کدام نام ببریم، می‌آییم از طریق اوزان افعال، قواعد را به صورت کلی می‌گوییم به گونه‌ای که تک تک افعال را شامل شود.

۱. در برابر حروف اصلی، به ترتیب (ف)، (ع)، (ل) قرار می‌گیرند. (مثل ضَرَبَ = فَعَلَ)

۲. اگر کلمه ای بیش از سه حرف اصلی داشت، لام الفعل وزن تکرار می‌شود.

یعنی برای کلمه‌ی }
 - ثلاثی (مجرد و مزید) : یک لام می‌آوریم (عَلِمَ = فَعِلَ) ، (أَعْلَمَ = أَفْعَلَ)
 - رباعی (مجرد و مزید) : دو لام می‌آوریم (دَرَاهِمٌ = فِعْلٌ) ، (دَرَاهِمٌ = فَعَالِلٌ)
 - خماسی (مجرد و مزید) : سه لام می‌آوریم (جَحْمَرِش = فَعْلِلٌ) ، (خَزَعِيلٌ = فَعْلِيلٌ)

۵. حرکات وزن بر اساس حرکات کلمه است. (ضَرَبَ = فَعَلَ)

اگر در کلمه‌ای قواعد اعلال یا ادغام یا تخفیف جاری شود و حرکات کلمه را تغییر دهد = حرکت وزن تغییری نمی‌کند و حالت اصلی کلمه مراعات می‌شود. (قِيلَ = فَعِلَ ؛ در اصل قُولَ بوده است ، سپس تغییرات رخ داده و شده ← قَوْلَ ← قِيلَ)

در کلمه‌ای حذف رخ داد } حرکت وزن تغییر می‌کند و حرکت و سکون کنونی کلمه مراعات می‌شود.
 در کلمه‌ای حرفی زاید شد } - مثال برای حذف : (قُلْنَ = فُلْنَ ؛ در اصل قَوْلُنَ بود ، قَالْنَ شد ، قُلْنَ شد ، قُلْنَ شد)

- مثال برای زیادت : (إِذَارَكَ = إِفَاعَلَ ؛ در اصل تَدَارَكَ بر وزن تَفَاعَلَ ولی در قواعد خصوصی باب

تَفَاعَلَ آمده که جایز است تاء تبدیل به دال گردد و در دال ادغام شده و بعد از ادغام در کلمه اولش همزه زیاد گردد)

۴. اگر حرف زاید در کلمه زاید غیر مشدّدی پیدا شد، این حرف یا تکرار حرف اصلی نیست = خود حرف زاید در وزن تکرار می‌شود (مَضْرُوبٌ = مَفْعُولٌ)

تکرار حرف اصلی است = همان حرف اصلی تکرار می‌شود
 (جَلَبَبَ = فَعْلَلٌ : باء دوّم حرف زاید است و از باب ملحق کردن کلمه به فعل رباعی به کلمه اضافه شده‌است و تکرار همان حرف اصلی می‌باشد)

۶. اگر کلمه‌ای دارای هر دو حرف اصلی هستند : در وزن بدون تشدید می‌آید (مَرَّ = فَعَلَ)

حرف مشدّد بود } هر دو زاید اند : همان حرف مشدّد در وزن تکرار می‌شود (اِجْلُوَاذٌ = اِفْعُوَالٌ)

یکی اصلی و دیگری زاید است } اصلی از زاید مشخص نیست : در وزن با تشدید می‌آید (سَلَّمَ = فَعَّلَ)
 اصلی از زاید مشخص است ، سه صورت دارد :

حرف اصلی و زاید از یک جنس اند : در وزن بدون تشدید می‌آید
 (وَفَى = فَعِيلٌ [وزن قیاسی صفت مشبّهه])

حرف اصلی و زاید از دو جنس اند - حرف اصلی می‌خواهد در حرف زاید ادغام

شود : در وزن بدون تشدید می‌آید.
 (إِذْكَرَ = اِفْتَعَلَ ؛ إِذْكَرَ بوده‌است)

- حرف زاید می‌خواهد در حرف اصلی ادغام شود : در وزن با تشدید می‌آید.
 (إِذْكَرَ = اِفْعَلٌ ؛ إِذْكَرَ بوده‌است)

۳. اگر یکی از حروف اصلی طبق قواعد اعلال حذف شده باشد، آن را از وزن حذف می‌کنیم. (قُلُّ = قُلٌ)

۷. اگر در کلمه ای قلب مکانی (جا به جایی حروف) صورت گیرد، در وزن هم جا به جایی رخ می‌دهد (جاه = عَقَلٌ ؛ چون با مراجعه به کتاب لغت و مشاهده ی کلمات هم خانواده می‌فهمیم که این کلمه در اصل [وَجَهٌ] بوده است)

بیشتر بدانید!

۱. آیا می‌دانید جایگاه بحث وزن در کجای علم صرف است؟

شایسته بود که این بحث در ابتدای کتاب به شکل مختصر و اجمالی و در انتهای کتاب به شکل مفصّل مطرح می‌شود؛ چرا که متعلّم هنوز انواع کلمه و حروف اصلی و زاید را نشناخته است و نمی‌تواند وزن کلمه را تشخیص دهد، و تنها با گذشت زمان است که متعلّم می‌تواند قواعد بحث وزن را به خوبی فهم نماید.

۲. آیا می‌دانید که چرا مادّه‌ی (فعل) به عنوان وزن انتخاب شده‌است؟ و چرا مادّه‌ی (ضرب) را به عنوان قالب

انتخاب نکرده‌اند؟ (راجع شرح تصریف ص ۱۸۵)

مادّه‌ی (فعل) دارای ویژگی‌هایی است که آن را نسبت به سایر کلمات برتری داده:

۱. در تلفّظ (فعل) شما از سه مَخْرَج استفاده می‌کنید، مَخْرَج لب‌ها (ف)، مَخْرَج حلق (ع)، مَخْرَج زبان (ل)، فلذا این کلمه از جهت تلفّظ دارای شمولیّتی است که سایر افعال را در بر می‌گیرد.

۲. مادّه‌ی (فعل) در فعل به عنوان وزن قرار گرفت؛ چون (فعل) به معنای انجام دادن است و هر نوع کار و فعلی را در بر می‌گیرد، بخلاف (ضرب) که فقط شامل فعل زدن می‌شود و سایر افعال را در بر ندارد.

در اسم به عنوان وزن قرار گرفت؛ به خاطر تابعیّت از افعال، یعنی چون که ما وزن (فعل) را به عنوان قالب در بخش فعل انتخاب کردیم، برای از بین نبردن این قالب، آمدیم آن را در بخش اسم نیز به جاری کردیم و آن را به عنوان قالب قرار دادیم. (مثال: دِرْهَم = فِعْلَل که در این مثال کلمه‌ی درهم معنای فعلی ندارد یعنی معنای انجام وقوع فعل را نمی‌دهد ولی وزن آن از مادّه [فعل] آمده است؛ به جهت الحاق به افعال)

۳. اشکال به فایده اول وزن و پاسخ به آن؛



در نتیجه، باید به کتاب لغت مراجعه کرد.

پاسخ : زمانی دور به وجود می‌آید که اطراف دور در یک مقام و یک جایگاه به یکدیگر وابسته باشند ولی اگر جایگاه هر کدام متفاوت از دیگری بود، دیگر این اشکال به وجود نمی‌آید.

در این جا تشخیص حروف اصلی از زاید و ... متوقّف بر اوزان کلمه است: بعد از یادگیری اوزان کلمه و حفظ آن‌ها. شناخت وزن کلمه متوقّف بر تشخیص حروف اصلی از زاید است: قبل از یادگیری اوزان کلمه و یا در مواردی که با لغت مبهمی برخورد کنید.

(مطلب پنجم: مراد از کلمه در علم صرف)

مراد از کلمه در علم صرف (فعل و اسم معرب) است و در این علم از (اسم مبنی و حروف مبنای و معانی) بحث نمی‌شود؛ چرا که رابطه‌ی اشتقاق و تغییر و تصرّف در ساختار آن‌ها وجود ندارد، به عبارت دیگر علم صرف از ساختار کلمات و تغییرات آن صحبت می‌کند و حال آن که در این کلمات تغییر و تبدّل راه ندارد.

(مطلب ششم: انواع کلمه)

۱. **صحيح**: کلمه‌ای که هیچ یک از حروف اصلی آن، حرف «عَلَّه» نباشد. (أَزَّ، مَدَّ، نَصَرَ)

۲. **معتل**: کلمه‌ای که یکی از حروف اصلی آن، حرف «عَلَّه» و، ی، ا باشد.

- **مثال**: فاء الفعل حرف عَلَّه باشد (يَسَرَ [مثال برای فعل]، وَثَقْتُ [مثال برای اسم])

- **اجوف**: عین الفعل حرف عَلَّه باشد (خَافَ)، (بَيَّعُ)

- **ناقص**: لام الفعل حرف عَلَّه باشد (دَعَا)، (رَمَى)

- **لفيف مفروق**: فاء الفعل و لام الفعل حرف عَلَّه باشد (وَفَى)، (وَحَى)

- عین الفعل و لام الفعل حرف عَلَّه باشد (لَوَى)، (حَى)

- فاء الفعل و عین الفعل حرف عَلَّه باشد (وَيْلُ)، (يَوْمُ)

- فاء و عین و لام الفعل تماماً حرف عَلَّه باشد (وَوُو = واو)، (يِي = ياء)

مخصوص اسم

انواع

چند نکته:

۱. بیشتر اقسام معتل مختص به کلمات ثلاثی است و فقط رباعی معتل الفاء و معتل اللفاء و آلم شنیده شده است. مثل (وَرَ نَتَل، وَأَوَأ، يَايَأ).

۲. حروف عَلَّه

واو

ياء

الف منقلبه

(حرف عَلَّه سه بود ای طلبه) / (واو و ياء و الف منقلبه)

وجه تسميه و نام گذاری:

«عَلَّت» در لغت به معنای بیماری است، همان گونه که شخص بیمار بیشتر در معرض تغییر و دگرگونی است

و از درد زیر و رو می شود، حروف عَلَّه هم از میان ما بقی حروف بیشتر در معرض تغییر و دگرگونی است،

فلذا این حروف را عَلَّه نامیدند.

۳. کلمه معتل، همیشه معتل است

- خواه حرف عَلَّه در آن حذف شده باشد (قُولُ = قُلُّ)

- خواه حرف عَلَّه در آن تبدیل به - همزه شده باشد (قَائِلُ = قَائِلُ)

- حرف دیگری شده باشد (اِوتَحَدَّ = اِتَّحَدَّ)

جزء حروف اصلی کلمه، «حرف عَلَّه» گویند. (وَعَدَ، قَالَ، بَيَّعُ)

۴. (واو)، (یا)، (الف) ساکن، «حرف لین» گویند. (بَيَّعُ، قَالَ، كَاتِبُ، أَمِيرُ، سُوءُ)

ساکن و حرکت ماقبل متناسب، «حرف مد» گویند. (قَالَ، كَاتِبُ، أَمِيرُ، سُوءُ)

نکته: الف همیشه حرف مد است؛ چون حرکت ما قبل آن متناسب می باشد.

۳. **مهموز** (کلمه‌ای که یکی از حروف اصلی آن همزه باشد).

- مهموز الفاء (أَبِي)، (إِصْطَبِلُ)

- مهموز العین (رَأَى)، (بِئْرُ)

- مهموز اللام (جَاءَ)، (جُزْءُ)

- مهموز الفاء و اللام (أَبَا)، (الإِبَاءُ)

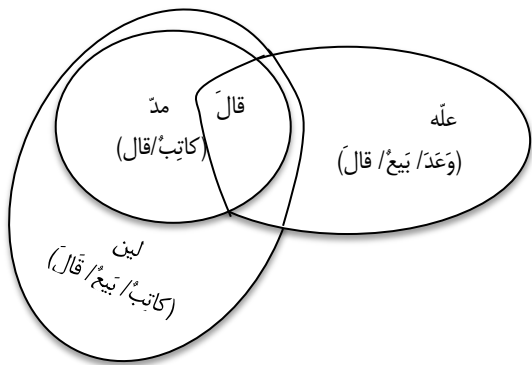
- مهموز العین و اللام (جَأَجَأَ)، (دَأْدَأُ)

انواع

نکته: کلمه مهموز همیشه مهموز است

- خواه حرف همزه حذف شده باشد. (أَعْخَدُ = خُدُّ)

- خواه حرف همزه تبدیل به حرف عَلَّه شده باشد. (أَعْمُرُ = أَمْرُ)، (رَأْسُ = رَأْسُ)

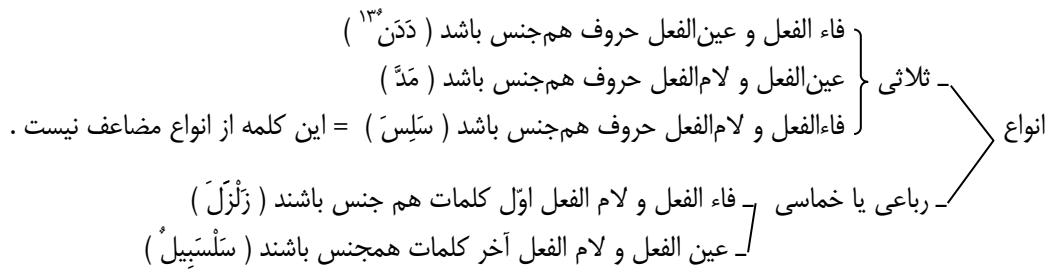


۹. این مثال در فرضی است که این دو اسم در زبان عربی استعمال شده باشد، یعنی بر فرض که حرف (واو) در زبان عرب از (وَوُو) آمده باشد.

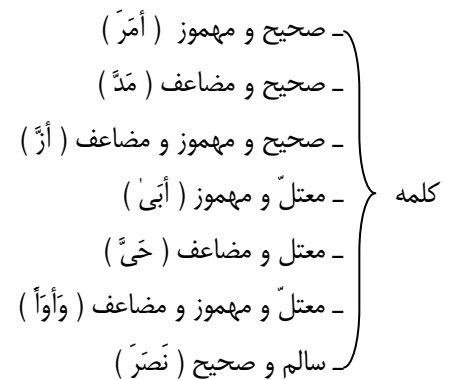
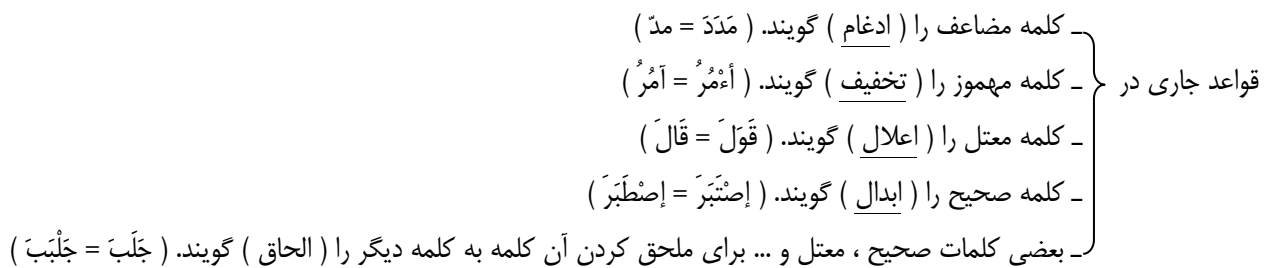
۱۰. مَوْقِفُ الدَّائِبَةِ: طویله

۱۱. چاه

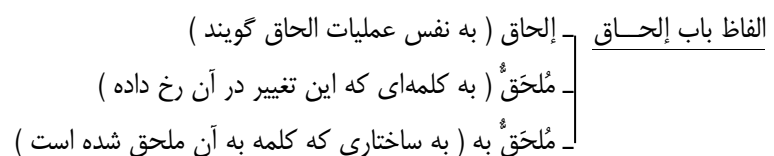
۱۲. نی

۴. مضاعف (کلمه‌ای که در آن دو حرف هم‌جنس در کنار یکدیگر جمع شده باشد)

نکته : در زبان عربی، کلمه رباعی یا خماسی که در آن دو حرف اصلی هم جنس کنار یکدیگر جمع شده باشند نداریم مثلاً در کلمه (زَلَزَلَ) دو (لام) یا دو (زاء) کنار یکدیگر نیامده‌اند؛ چون در رباعی هیچ‌گاه دو حرف هم‌جنس کنار هم نمی‌آیند^{۱۴}.

۵. سالم (کلمه‌ای که معتل، مهموز و مضاعف نباشد)**(مطلب هفتم: اجتماع انواع کلمه)****(مطلب هشتم: قواعد جاری در انواع کلمات)****(مطلب نهم: إلحاق)**

تعریف : اضافه کردن یک یا دو حرف به جهت ملحق کردن کلمه‌ای به کلمه دیگر، به جهت تغییر در آهنگ و معنای کلمه و استفاده از آن در مواضع گوناگون؛ مثلاً ساختار کلمه (جَلَبَبٌ : جذب کرد) ثلاثی است و احکام خاص خود را دارد، ما می‌آییم ساختار آن را تبدیل به رباعی می‌کنیم (جَلَبَبٌ : جلباب پوشید) و احکام رباعی را در آن جاری می‌سازیم.



۱۳. اسم به معنای لپو و لعب

۱۴. سوال) مگر کلماتی از قبیل (جَلَبَبٌ و إقْتَسَسَ و ...) رباعی یا خماسی نیستند، پس چرا دو حرف هم‌جنس در کنار یکدیگر جمع شده است؟ پاسخ) خیر این کلمات رباعی و خماسی نمی‌باشند بلکه ثلاثی مزید بوده و ملحق به رباعی و خماسی شمرده می‌شوند.

درس ۳

مقدمه بخش فعل

فهرست مطالب

- تعریف فعل و بیان اقسام آن

- ماضی
- مضارع
- امر

- مبداء اشتقاق فعل

- تقسیم فعل به معلوم و مجهول

- چگونگی اشتقاق در اقسام فعل

- صیغه‌های فعل

- اوزان فعل ثلاثی مجرد

جلسه ۱۱، ۱۲

جلسه درسی :

ص ۶۹ الی ۷۴ و ص ۸۲

صفحه کتاب :

(مطلب اول: تعریف فعل و بیان اقسام آن)

فعل (کلمه‌ای است که دلالت بر معنای مستقل [انجام کار یا روی دادن حالتی] دارد، و مقترن و همراه با یکی از زمان‌های سه‌گانه است)

اقسام [به اعتبار زمان]

- **ماضی** (کلمه‌ای که دلالت می‌کند بر وقوع فعل یا پدیدارشدن حالتی در زمان گذشته): ضَرَبَ ، حَسُنَ
- **مضارع** (کلمه‌ای که دلالت دارد بر وقوع فعل یا پدیدارشدن حالت در زمان حال یا آینده): يَضْرِبُ ، يَحْسُنُ
- **امر** (کلمه‌ای که دلالت دارد بر طلب انجام فعل در زمان آینده): اِضْرِبْ ، اُحْسِنْ

(مطلب دوم: مبداء اشتقاق فعل)

۱. أفعال از مصدر گرفته می‌شوند .

۲. تعریف مصدر (اسمی که دلالت بر معنای مستقل [انجام فعل یا روی دادن حالت] دارد و مقترن به زمان نیست)

مثال در زبان فارسی		مثال در زبان عربی
زدن		الضَّرْبُ
زدم (بن ماضی + شناسه)		ضَرَبَ
می‌زنم (می + بن مضارع + شناسه)		يَضْرِبُ
بزنم (ب + بن مضارع + شناسه)		اِضْرِبْ

بدون واسطه از مصدر می‌آید
با واسطه از مصدر می‌آید

۳. علامت مصدر در زبان فارسی (دَنْ) ، (تَنْ)

عربی (اوزان قیاسی و سماعی مذکور در کتاب لغت)

۴. (فعل) از (مصدر) می‌آید، خواه مصدر کلمه‌ای رایج و کاربردی باشد یا اصلاً در زبان عربی استعمال نشده باشد.

مصدر مستعمل و رایج: (الضَّرْبُ : ضَرَبَ)

غیر مستعمل و غیر کاربردی (العَسَى [امید داشتن]: عَسَى)

۵. گاهی فعل از اسم جامد غیرمصدری می‌آید و از مصدر گرفته نمی‌شود. قَطُنٌ [پنبه] ← قَطَنَتِ الارضُ [پنبه زمین زیاد شد].

(مطلب سوم: تقسیم فعل به معلوم و مجهول [به اعتبار ذکر فاعل])

۱. فعل - معلوم (فعلی که به فاعلش نسبت داده می‌شود ، به عبارت دیگر فعلی که فاعلش در کلام روشن و معلوم و موجود است)

زید	بکر را	ضَرَبَ	زیدُ	بَكَرًا
فعل / فاعل / مفعول	فعل / فاعل / مفعول	فعل	فاعل / مفعول	فعل

- مجهول (فعلی که فاعل آن در کلام ذکر نشده و مفعول به جای آن آمده‌است، به عبارت دیگر فاعل در کلام مجهول و نامعلوم است)

بکر	زده شده است	ضَرَبَ	بَكَرٌ
نایب فاعل	فعل	فعل	نایب فاعل

۲. نایب فاعل (آنچه جانشین فاعل می‌شود؛ به عبارت دیگر وقتی که مفعول جایش را عوض کند و در مقابل فعل مجهول قرار گیرد، اعراب خودش را از دست داده و نامش نیز عوض می‌شود) فاعل نیست؛ چون انجام دهنده‌ی کار نیست بلکه کار روی آن انجام شده

مفعول نیست؛ چون فعل به آن نسبت داده شده‌است و فضله و زاید به حساب نمی‌آید.

در نتیجه آن را نایب فاعل می‌نامند.

۳. فعل مجهول در زبان فارسی (بن ماضی + ه [صفت مفعولی] + حالات مختلف مصدر شدن): زده شده‌ام ، زده می‌شوم ، زده بشوم

عربی: ماضی (فُعِلَ) / مضارع (يُفْعَلُ) / امر (لِيُفْعَلْ)

(مطلب چهارم: چگونگی اشتقاق در اقسام فعل)

حروف الفباء → مصدر → ماضی معلوم → مضارع معلوم → امر معلوم (لِيضْرِبْ) ، (إِضْرِبْ)	ض / ا / ب (الضَّرْبُ)	ضَرَبَ (ضَرَبَ)	يَضْرِبُ (يَضْرِبُ)	اِضْرِبْ (اِضْرِبْ)
مضارع مجهول → امر مجهول	ماضی مجهول (ضَرِبَ)	مضارع مجهول (يَضْرِبُ)	امر مجهول (لِيضْرِبْ)	

(مطلب پنجم : صیغه‌های فعل)

در زبان فارسی ۶ صیغه به کار می‌رود و ۱۴ معنا از آن برداشت می‌شود اما در زبان عربی برای تمامی ۱۴ معنا، ۱۴ صیغه به صورت مستقل وضع شده‌است.

نوع خطاب	صیغه	معنا	معادل عربی	صیغه	معنا	معادل عربی	
متکلم	من زدم	من متکلم	أَنَا ضَرَبْتُ	ما زدیم	ما جمع متکلم	نَحْنُ ضَرَبْنَا	
مخاطب	تو زدی	تو یک مرد	أَنْتَ ضَرَبْتَ	شما زدید	شما دو مرد	أَنْتُمَا ضَرَبْتُمَا	
		تو یک زن	أَنْتِ ضَرَبْتِ		شما دو زن	أَنْتُمَا ضَرَبْتُمَا	
	او زد	او یک مرد	هُوَ ضَرَبَ		شما جمع مردان	أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ	
		او یک زن	هِيَ ضَرَبَتْ		شما جمع زنان	أَنْتُنَّ ضَرَبْتُنَّ	
غایب	او زد	او یک مرد	هُوَ ضَرَبَ	ایشان / آن‌ها زدند	آن دو مرد	هُمَا ضَرَبَا	
		او یک زن	هِيَ ضَرَبَتْ		آن دو زن	هُمَا ضَرَبَتَا	
	او زد	او یک زن	او یک زن		هِيَ ضَرَبَتْ	آن جمع مردان	هُم ضَرَبُوا
						آن جمع زنان	هُنَّ ضَرَبْنَ

مذکر	مخاطب	۱. مفرد (ضَرَبَ)	۲. مثنی (ضَرَبَا)	۳. جمع (ضَرَبُوا)
		۴. مفرد (ضَرَبْتَ)	۵. مثنی (ضَرَبْتَا)	۶. جمع (ضَرَبْتُمْ)
مؤنث	مخاطب	۷. مفرد (ضَرَبْتِ)	۸. مثنی (ضَرَبْتُمَا)	۹. جمع (ضَرَبْتُمْ)
		۱۰. مفرد (ضَرَبْتِ)	۱۱. مثنی (ضَرَبْتُمَا)	۱۲. جمع (ضَرَبْتُنَّ)
		۱۳. وحده (ضَرَبْتُ)	متکلم - ۱۴. مع الغیر (ضَرَبْنَا)	

نکته: فعل غایب: فعلی که فاعل آن غایب است.

۱. تعریف: فعل مخاطب: فعلی که فاعل آن حاضر و مورد خطاب است.

فعل متکلم: فعلی که فاعل آن شخص گوینده است.

۲. علت این که دو فعل غایب و مخاطب شش صیغه دارد و فعل متکلم دارای دو صیغه است؛ این است که جنسیت و تعداد سبب تکثیر در مغایب و مخاطب می‌شود ولی سبب تکثیر در متکلم نمی‌گردد.

(مطلب ششم: اوزان فعل ثلاثی مجرد)

نوع باب	علامت اختصاری	فعل ثلاثی مجرد معلوم
فروع	[م]	يَفْعَلُ (مَنَع ، يَمْنَعُ)
اصول	[ض]	يَفْعِلُ (ضَرَبَ ، يَضْرِبُ)
اصول	[ن]	يَفْعُلُ (نَصَرَ ، يَنْصُرُ)
اصول	[س]	يَفْعَلُ (سَمِعَ ، يَسْمَعُ)
فروع	[ح]	يَفْعِلُ (حَسِبَ ، يَحْسِبُ)
فروع	[ك]	يَفْعَلُ (كَرَّمَ ، يُكْرِمُ)

ابواب: اصول: ابوابی که حرکت عین الفعل آن‌ها با هم مخالف‌اند.

فروع: ابوابی که حرکت عین الفعل آن‌ها با هم موافق‌اند.

۲. وزن فعل ثلاثی مجرد مجهول: ماضی: فَعِلَ ماضی و مضارع و امر در فعل ثلاثی مجرد فقط یک صورت دارد.

درس ۴

فعل سالم

فهرست مطالب

– اوزان فعل ثلاثی مجرد معلوم

معنی در زبان فارسی طریقه ی ساختن ضمائر متصل و منفصل نکات	{	– ماضی معلوم
		– مضارع معلوم
		– امر معلوم
		– ماضی مجهول
		– مضارع مجهول
		– امر مجهول

جلسه درسی : جلسه ۱۳، ۱۴، ۱۵

صفحه کتاب : ص ۷۵ الی ۸۹

(مطلب دوّم : ماضی معلوم)

نوع فعل	ضمیر فاعلی		طریقه ساختن	معنا	فعل	شماره صیغه
	متصل	منفصل				
غایب	هُوَ	هُوَ	- از ضَرَبَ [مصدر] آمده / - (ال) مصدری را حذف کردیم / - عین الفعل را حرکت دادیم .	آن مرد زد	ضَرَبَ	۱
	ا	هُمَا	- از ضَرَبَ آمده / - (الف) علامت مثنی به آخرش اضافه کردیم .	آن دو مرد زدند	ضَرَبَا	۲
	وا	هُم	- از ضَرَبَ آمده / - (واو) علامت جمع مذکر به آخرش اضافه کردیم / - ماقبل واو را به مناسبت با واو ، ضمّه دادیم .	آن جمع مردان زدند	ضَرَبُوا	۳
	هیّ	هیّ	- از ضَرَبَ آمده / - تاء تأنّث ساکنه (ت) به آخرش اضافه کردیم .	آن زن زد	ضَرَبَتْ	۴
	ا	هُمَا	- از ضَرَبَ آمده / - (تا) علامت تشبیه مؤنث به آخرش اضافه کردیم .	آن دو زن زدند	ضَرَبَتَا	۵
	ن	هُنَّ	- از ضَرَبَ آمده - نون مفتوح (ن) علامت جمع مؤنث در آخرش آوردیم / - لام الفعل را ساکن کردیم .	آن جمع زنان زدند	ضَرَبْنَ	۶
مخاطب	ت	أَنْتَ	- از ضَرَبَ آمده / - تاء مفتوح مفرد مذکر مخاطب (ت) آوردیم / - لام الفعل را ساکن کردیم .	تو یک مرد زدی	ضَرَبْتَ	۷
	تُمَا	أَنْتُمَا	- از ضَرَبَ آمده - (تُمَا) علامت تشبیه مخاطب به آخرش اضافه کردیم / - لام الفعل را ساکن کردیم .	شما دو مرد زدید	ضَرَبْتُمَا	۸
	تُم	أَنْتُمْ	- از ضَرَبَ آمده - (تُم) علامت جمع مذکر مخاطب به آخرش اضافه کردیم / - لام الفعل را ساکن کردیم .	شما جمع مردان زدید	ضَرَبْتُمْ	۹
	ت	أَنْتِ	- از ضَرَبَ آمده - تاء مکسور (ت) علامت مفرد مؤنث مخاطب آوردیم / - لام الفعل را ساکن کردیم .	تو یک زن زدی	ضَرَبْتِ	۱۰
	تُمَا	أَنْتُمَا	- از ضَرَبَ آمده - (تُمَا) علامت تشبیه مخاطب به آخرش اضافه کردیم / - لام الفعل را ساکن کردیم .	شما دو زن زدید	ضَرَبْتُمَا	۱۱
	تُنَّ	أَنْتُنَّ	- از ضَرَبَ آمده / - (تُنَّ) علامت جمع مؤنث اضافه کردیم / - لام الفعل را ساکن کردیم .	شما جمع زنان زدید	ضَرَبْتُنَّ	۱۲
متکلم	ت	أَنَا	- از ضَرَبَ آمده - (ت) مضموم علامت متکلم وحده را اضافه کردیم / - لام الفعل را ساکن کردیم .	من زدم	ضَرَبْتُ	۱۳
	نَا	نَحْنُ	- از ضَرَبَ آمده / - (نا) علامت جمع متکلم اضافه کردیم / - لام الفعل را ساکن کردیم .	ما زدیم	ضَرَبْنَا	۱۴

نکات :

۱. (ت) ساکنه در صیغه ۴ ، ضمیر نیست بلکه علامت تأنّث می‌باشد.
۲. فقط صیغه‌ی ۱ و ۴ ضمیر مستتر دارد .
۳. ضمیر - بارز (ضمیری که در انتهای صیغه‌های فعل به صورت آشکار وجود داشته باشد) مستتر (ضمیری که در انتهای صیغه‌های فعل به صورت آشکار وجود ندارد بلکه در خود فعل پنهان شده‌است)
- در فعل ماضی : صیغه ۱ و ۴
- در فعل مضارع ، امر و ... : صیغه ۱ و ۴ و ۷ و ۱۳ و ۱۴ (مفردات)

(مطلب سوّم : مضارع معلوم)

نوع فعل	ضمیر فاعلی		طریقه ساختن	معنا	فعل	شماره صیغه
	متصل	منفصل				
غایب	هُوَ (مستتر)	هُوَ	- از ضَرَبَ [ماضی معلوم] آمده . - یاء مفتوحه مفرد مذکر مستقبل بر سرش آوردیم . - فاء الفعل را ساکن ، عین الفعل را مکسور [به سبب استعمال عرب] ، لام الفعل را مضموم کردیم .	آن مرد می زند	يَضْرِبُ	۱
	ا	هُمَا	- از يَضْرِبُ آمده / - (ان) علامت مثنی را اضافه می کنیم / - لام الفعل را مفتوح می کنیم .	آن دو مرد می زنند	يَضْرِبَانِ	۲
	وا	هُمَّ	- از يَضْرِبُ آمده / - واو ساکن و نون مفتوحه (ون) علامت جمع را اضافه می کنیم .	آن جمع مردان می زنند	يَضْرِبُونَ	۳
	هی (مستتر)	هِيَ	- از يَضْرِبُ آمده / - یاء صیغه ی اول را به تاء مفتوحه تبدیل می کنیم .	آن زن می زند	تَضْرِبُ	۴
	ا	هُمَا	- از يَضْرِبُ آمده / - یاء صیغه ی اول را به تاء مفتوحه تبدیل می کنیم / - (ان) علامت مثنی را اضافه می کنیم / - لام الفعل را مفتوح می کنیم .	آن دو زن می زنند	تَضْرِبَانِ	۵
	ن	هُنَّ	- از يَضْرِبُ آمده / - لام الفعل را ساکن می کنیم / - نون مفتوحه جمع مؤنث (ن) در آخرش آوردیم .	آن جمع زنان می زنند	يَضْرِبْنَ	۶
مخاطب	أنت (مستتر)	أنتَ	- از يَضْرِبُ آمده / - یاء صیغه ی اول را به تاء مفتوحه تبدیل می کنیم .	تو یک مرد می زنی	تَضْرِبُ	۷
	ا	أنتَما	- از يَضْرِبُ آمده / - یاء صیغه ی اول را به تاء مفتوحه تبدیل می کنیم / - (ان) علامت مثنی را اضافه می کنیم / - لام الفعل را مفتوح می کنیم .	شما دو مرد می زنید	تَضْرِبَانِ	۸
	و	أنتَهم	- از يَضْرِبُ آمده / - یاء صیغه ی اول را به تاء مفتوحه تبدیل می کنیم / - واو ساکن و نون مفتوحه (ون) علامت جمع را اضافه می کنیم .	شما جمع مردان می زنید	تَضْرِبُونَ	۹
	ی	أنتِ	- از يَضْرِبُ آمده / - یاء صیغه ی اول را به تاء مفتوحه تبدیل می کنیم / - یاء ساکن و نون مفتوح (ین) به آخرش در می آوریم .	تو یک زن می زنی	تَضْرِبِينَ	۱۰
	ا	أنتَما	- از يَضْرِبُ آمده / - یاء صیغه ی اول را به تاء مفتوحه تبدیل می کنیم / - (ان) علامت مثنی را اضافه می کنیم / - لام الفعل را مفتوح می کنیم .	شما دو زن می زنید	تَضْرِبَانِ	۱۱
	ن	أنتنَّ	- از يَضْرِبُ آمده / - یاء صیغه ی اول را به تاء مفتوحه تبدیل می کنیم / - لام الفعل را ساکن می کنیم . - نون مفتوحه جمع مؤنث در آخرش آوردیم	شما جمع زنان می زنید	تَضْرِبْنَ	۱۲
متکلم	أنا (مستتر)	أنا	- از يَضْرِبُ آمده . - یاء صیغه ی اول را به همزه مفتوحه تبدیل می کنیم .	من می زنم	أضْرِبُ	۱۳
	نحن (مستتر)	نحنُ	- از يَضْرِبُ آمده . - یاء صیغه ی اول را به نون مفتوحه تبدیل می کنیم .	ما می زنیم	نَضْرِبُ	۱۴

نکات :

۱. علامت مضارع در زبان عربی حروف (اتین) می باشد که در ابتدای افعال مضارع قرار می گیرد؛ [مثل علامت (می) در زبان فارسی] ، این حروف را به (حروف مضارعه) ، (علائم فعل مضارع) ، (زواید اربعه) نیز می شناسند .
 ۲. حروف مضارعه در تمامی فعل های معلوم مفتوح می باشد، مگر در چهار باب (افعال ، تفعیل ، مُفاعَلَه ، فَعَلَلَه) که ماضی آن بر ۴ حرف است .
 ۳. اعراب و بناء در فعل مضارع — صیغه ی ۶ و ۱۲ : مبنی هستند (یعنی حرکت آن ها به حسب عوامل تغییر نمی کند)
مثال : يَضْرِبْنَ — لِيَضْرِبْنَ — لَمْ يَضْرِبْنَ — أَنْ يَضْرِبْنَ
— ما بقی صیغه ها : معرب هستند (یعنی حرکت آن ها به حسب عوامل تغییر نمی کند)
مثال : يَضْرِبُ — لِيَضْرِبُ — لَمْ يَضْرِبُ — أَنْ يَضْرِبُ
- * علامت اعراب رفع در صیغه های — مفردات (۱ و ۴ و ۷ و ۱۳ و ۱۴) = ضَمَهُ (يَضْرِبُ)
— ما تشبیه ها و جمع های مذکر و مفرد مؤنث مخاطب = نون عوض رفع (يَضْرِبَانِ)
نکته : نون صیغه ی جمع مؤنث ضمیر است و نون عوض از رفع نمی باشد .
۴. ضمیر در صیغه های مفردات (۱ و ۴ و ۷ و ۱۳ و ۱۴) مستتر است؛ چون هیچ ضمیر بارزی در انتهای آن مشاهده نمی شود. (يَضْرِبُ) .
به این صیغه ها مفردات گویند؛ چون این صیغه ها مفرد و خالی از ضمیر بارز و آشکار هستند .

(مطلب چهارم : امر معلوم)

نوع فعل	ضمیر فاعلی		طریقه ساختن	معنا	فعل	ش صیغه
	متصل	منفصل				
غایب / امر به لام	هُوَ	هُوَ (مستتر)	- از یَضْرِبُ آمده [مضارع معلوم] / - لام امر بر سر آن آوردیم / - لام الفعل را مجزوم کردیم [یعنی علامت رفع را می اندازیم] .	آن مرد باید بزند	لِيَضْرِبْ	۱
	ا	هُمَا	- از يَضْرِبَانِ آمده / - لام امر بر سر آن آوردیم / - لام الفعل را مجزوم کردیم .	آن دو مرد باید بزنند	لِيَضْرِبَا	۲
	وا	هُمَّ	- از يَضْرِبُوْنَ آمده / - لام امر بر سر آن آوردیم / - لام الفعل را مجزوم کردیم .	آن جمع مردان باید بزنند	لِيَضْرِبُوا	۳
	هِيَ	هِيَ (مستتر)	- از تَضْرِبُ آمده / - لام امر بر سر آن آوردیم / - لام الفعل را مجزوم کردیم .	آن زن باید بزند	لِتَضْرِبْ	۴
	ا	هُمَا	- از تَضْرِبَانِ آمده / - لام امر بر سر آن آوردیم / - لام الفعل را مجزوم کردیم .	آن دو زن باید بزنند	لِتَضْرِبَا	۵
	ن	هُنَّ	- از تَضْرِبْنَ آمده / - لام امر بر سر آن آوردیم .	آن جمع زنان باید بزنند	لِيَضْرِبْنَ	۶
مخاطب / امر حاضر / امر به صیغه	أَنْتَ	أَنْتَ (مستتر)	- از تَضْرِبُ آمده . - حذف علامت مضارع . - اگر ابتدا به حرکت بود ، نیاز به همزه ندارد و به همان حال خوانده می شود (مثل : قُلْ) - اگر ابتدا به حرکت نبود ، اولش را همزه می آوری . (مثل : اِضْرِبْ ، اُكْتُبْ) - حرکت دادن علامت همزه بر اساس حرکت عین الفعل مضارع می باشد . اگر عین الفعل مضموم بود ، همزه هم مضموم می شود ، اگر مفتوح یا مكسور بود ، همزه هم مكسور می شود . - مجزوم کردن آخر کلمه [یعنی علامت رفع را می اندازیم] .	تو یک مرد بزن	اِضْرِبْ	۷
	ا	أَنْتُمَا	- از تَضْرِبَانِ آمده / - قواعدی که در اِضْرِبْ جاری شد در این جا هم جاری است .	شما دو مرد بزنید	اِضْرِبَا	۸
	و	أَنْتُمْ	- از تَضْرِبُوْنَ آمده / - قواعدی که در اِضْرِبْ جاری شد در این جا هم جاری است .	شما جمع مردان بزنید	اِضْرِبُوا	۹
	ی	أَنْتِی	- از تَضْرِبِیْنَ آمده / - قواعدی که در اِضْرِبْ جاری شد در این جا هم جاری است .	تو زن بزن	اِضْرِبِی	۱۰
	ا	أَنْتُمَا	- از تَضْرِبَانِ آمده / - قواعدی که در اِضْرِبْ جاری شد در این جا هم جاری است .	شما دو زن بزنید	اِضْرِبَا	۱۱
	ن	أَنْتُنَّ	- از تَضْرِبْنَ آمده / - قواعدی که در اِضْرِبْ جاری شد در این جا هم جاری است .	شما جمع زنان بزنید	اِضْرِبْنَ	۱۲
امر به لام / متکلم	أَنَا	أَنَا (مستتر)	- از اِضْرِبُ آمده / - لام امر بر سر آن آوردیم / - لام الفعل را مجزوم کردیم	من باید بزنم	لِأَضْرِبْ	۱۳
	نَحْنُ	نَحْنُ (مستتر)	- از نَضْرِبُ آمده / - لام امر بر سر آن آوردیم / - لام الفعل را مجزوم کردیم	ما باید بزنیم	لِنَضْرِبْ	۱۴

نکات :

- حرکت لام امر [لِ- يَضْرِبْ] بعد از (واو) ، (فاء) ، (ثَمَّ) قرار گیرد - جایز است : ساکن باشد. (وَ لَتَنْظُرْ)
- جایز است : متحرک باشد. (ثُمَّ لِيَضْرِبْ)
- در تمام موارد : مكسور است (لِيَضْرِبْ)
همزه در صیغه های مخاطب - در صورتی که در وسط کلام بیاید : نوشته می شود ولی خوانده نمی شود. (ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ)
- در صورتی که در ابتدای کلام بیاید : ضمّه یا کسره است. (اُكْتُبْ) ، (اِضْرِبْ)
- همزه - قطع : همیشه و در همه حالت هم نوشته و هم خوانده می شود. (اَعْبُدْ)
- وصل : همزه های که در اثناء کلام نوشته می شود ولی خوانده نمی شود. (اِضْرِبْ = وَ اِضْرِبْ)
- در اصطلاح علم صرف - به ۶ صیغه ی مخاطب (امر حاضر) گویند = فعل امر در زبان فارسی.
- به صیغه های غایب و متکلم (امر به لام) گویند = فعل مضارع التزامی در زبان فارسی.

نکته‌ی کلی (در تمام افعال ماضی ، مضارع ، امر و ...) :

سوال) فاعل در صیغه‌های غایب ، مخاطب و متکلم به چه شکلی استعمال می‌شود ؟

پاسخ) در صیغه‌های مخاطب و متکلم : فاعل فقط به شکل ضمیر می‌آید (ضَرَبْتُمْ) ، (تَضْرُبُونَ) ، (إِضْرِبُوا)
 فعل / فاعل

غایب : فاعل در آن به دو شکل می‌آید - ضمیر (زیدٌ ضَرَبَ [هو مستراً]) ، (زیدان یَضْرِبان) ، (زیدان لیَضْرِبنا)

مبتدا / خبر (فعل و ضمیر فاعل)

اسم ظاهر (ضَرَبَ زیدٌ) / (یَضْرِبُ الزَّیدان) / (لیَضْرِبُ الزَّیدان)

فعل (خالی از ضمیر) / فاعل اسم ظاهر

جمله‌ی (ضَرَبَا الرَّجُلان) غلط است ؛ چون اگر (ا) فاعل باشد و کلمه‌ی (الرَّجُلان) هم فاعل باشد لازم می‌آید اجتماع دو فاعل و حال آن که فعل را یک نفر انجام می‌دهد و در علم نحو این‌گونه توافق شده که یک فعل دارای دو فاعل نحوی نباشد و انتساب فعل به دو فاعل جایز نیست.

(الرَّجُلان ضَرَبَا) صحیح است ؛ چون در این‌جا فقط (ا) فاعل می‌باشد و کلمه (الرَّجُلان) مبتدا است .

دو نکته‌ی کلی پیرامون بحث فعل مجهول:

- هر آن‌چه پیرامون ضمایر فعل معلوم گفته شد، در مورد فعل مجهول نیز صادق است. یعنی ضمایر بارز و مستتر فعل مجهول دقیقاً به مانند ضمایر مستتر و بارز فعل معلوم می‌باشد ، با این تفاوت که ضمایر فعل معلوم را (ضمایر فاعلی) می‌نامند و ضمایر فعل مجهول را (ضمایر نایب فاعلی) به حساب می‌آورند.

- تمام قواعد و نکاتی که در فعل معلوم بیان شد، در فعل مجهول نیز تکرار می‌شود، مثلاً نایب فاعل فعل مخاطب و متکلم (ضَرَبْتُ) ، همیشه ضمیر است و نایب فاعل فعل غایب گاهی ضمیر و گاهی اسم ظاهر می‌آید.

(مطلب پنجم : ماضی مجهول)

طریقه ساخته شدن در زبان فارسی : (صفت مفعولی + حالت‌های مختلف فعل شدن + شناسه)

نوع فعل	ضمیر نایب فاعلی		طریقه ساختن	معنا	فعل	شماره صیغه
	متصل	منفصل				
غایب	هُوَ	هُوَ (مستتر)	- از ضَرَبَ آمده [ماضی معلوم] / - فاء الفعل را مضموم و عین الفعل را مکسور کردیم	آن مرد زده شد	ضَرَبَ	۱
	ا	هُمَا	- از ضَرَبَ آمده / - (الف) علامت مثنی به آخرش اضافه کردیم .	آن دو مرد زده شدند	ضَرَبَا	۲
	وا	هُم		آن جمع مردان زده شدند	ضَرَبُوا	۳
	هی	هی (مستتر)		آن زن زده شد	ضَرَبَتْ	۴
	ا	هُمَا		آن دو زن زده شدند	ضَرَبَتَا	۵
	هن	هُنَّ		آن جمع زنان زده شدند	ضَرَبْنَ	۶
مخاطب	ت	أَنْتَ	طریقه‌ی ساختن دقیقاً به مانند فعل ماضی معلوم می‌باشد .	تو یک مرد زده شدی	ضَرَبْتَ	۷
	تُما	أَنْتُمَا		شما دو مرد زده شدید	ضَرَبْتُمَا	۸
	نُم	أَنْتُمْ		شما جمع مردان زده شدید	ضَرَبْتُمْ	۹
	ت	أَنْتِ		تو یک زن زده شدی	ضَرَبْتِ	۱۰
	تُما	أَنْتُمَا		شما دو زن زده شدید	ضَرَبْتُمَا	۱۱
	تُن	أَنْتُنَّ		شما جمع زنان زده شدید	ضَرَبْتُنَّ	۱۲
متکلم	ت	أَنَا	من زده شدم	ضَرَبْتُ	۱۳	
	نا	نَحْنُ	ما زده شدیم	ضَرَبْنَا	۱۴	

(مطلب ششم : مضارع مجهول)

نوع فعل	ضمیر نایب فاعلی		طریقه ساختن	معنا	فعل	شماره صیغه
	متصل	منفصل				
غایب	هُوَ (مستتر)	هُوَ	- از یَضْرَبُ [مضارع معلوم] آمده / - حرف علامت مضارع (ی) را مضموم - حرف ماقبل آخر را مفتوح می کنیم .	آن مرد زده می شود	يُضْرَبُ	۱
	ا	هُمَا	- از یَضْرَبُ آمده / - (ان) علامت مثنی را اضافه می کنیم / - لام الفعل را مفتوح می کنیم .	آن دو مرد زده می شوند	يُضْرَبَانِ	۲
	وا	هُم	طریقه‌ی ساختن دقیقاً به مانند فعل مضارع معلوم می باشد .	آن جمع مردان زده می شوند	يُضْرَبُونَ	۳
	هی (مستتر)	هِيَ		آن زن زده می شود	تُضْرَبُ	۴
	ا	هُمَا		آن دو زن زده می شوند	تُضْرَبَانِ	۵
	ن	هُنَّ		آن جمع زنان زده می شوند	يُضْرَبْنَ	۶
مخاطب	أَنْتَ (مستتر)	أَنْتَ	تو یک مرد زده می شوی	تُضْرَبُ	۷	
	ا	أَنْتَمَا	شما دو مرد زده می شوید	تُضْرَبَانِ	۸	
	و	أَنْتُمْ	شما جمع مردان زده می شوید	تُضْرَبُونَ	۹	
	ی	أَنْتِی	تو یک زن زده می شوی	تُضْرَبِينَ	۱۰	
	ا	أَنْتُمَا	شما دو زن زده می شوید	تُضْرَبَانِ	۱۱	
	ن	أَنْتِنَّ	شما جمع زنان زده می شوید	تُضْرَبْنَ	۱۲	
متکلم	أَنَا (مستتر)	أَنَا	من زده می شوم	أُضْرَبُ	۱۳	
	نَحْنُ (مستتر)	نَحْنُ	ما زده می شویم	نُضْرَبُ	۱۴	

(مطلب هفتم : امر مجهول)

نوع فعل	ضمیر نایب فاعلی		طریقه ساختن	معنا	فعل	شماره صیغه
	متصل	منفصل				
غایب / امر به لام	هُوَ (مستتر)	هُوَ	- از یَضْرَبُ آمده [مضارع مجهول] / - لام امر بر سر آن آوردیم / - لام الفعل را مجزوم کردیم [یعنی علامت رفع را می‌انازیم] .	آن مرد باید زده بشود	لِيُضْرَبْ	۱
	ا	هُمَا	- از یَضْرَبَانِ آمده [مضارع مجهول] / - لام امر بر سر آن آوردیم / - لام الفعل را مجزوم کردیم .	آن دو مرد باید زده بشوند	لِيُضْرَبَا	۲
	وا	هُم	- از یَضْرَبُونَ آمده [مضارع مجهول] / - لام امر بر سر آن آوردیم / - لام الفعل را مجزوم کردیم .	آن جمع مردان باید زده بشوند	لِيُضْرَبُوا	۳
	هی (مستتر)	هِيَ	- از تُضْرَبُ آمده [مضارع مجهول] / - لام امر بر سر آن آوردیم / - لام الفعل را مجزوم کردیم .	آن زن باید زده بشود	لَتُضْرَبْ	۴
	ا	هُمَا	- از تُضْرَبَانِ آمده [مضارع مجهول] / - لام امر بر سر آن آوردیم / - لام الفعل را مجزوم کردیم .	آن دو زن باید زده بشوند	لَتُضْرَبَا	۵
	ن	هُنَّ	- از يُضْرَبْنَ آمده [مضارع مجهول] / - لام امر بر سر آن آوردیم .	آن جمع زنان باید زده بشوند	لِيُضْرَبْنَ	۶
مخاطب / امر به لام	أَنْتَ (مستتر)	أَنْتَ	- از تُضْرَبُ آمده [مضارع مجهول] / - لام امر بر سر آن آوردیم / - لام الفعل را مجزوم کردیم .	تو یک مرد باید زده بشوی	لَتُضْرَبْ	۷
	ا	أَنْتَمَا	- از تُضْرَبَانِ آمده [مضارع مجهول] / - لام امر بر سر آن آوردیم / - لام الفعل را مجزوم کردیم .	شما دو مرد باید زده بشوید	لَتُضْرَبَا	۸
	و	أَنْتُمْ	- از تُضْرَبُونَ آمده [مضارع مجهول] / - لام امر بر سر آن آوردیم / - لام الفعل را مجزوم کردیم .	شما جمع مردان باید زده بشوید	لَتُضْرَبُوا	۹
	ی	أَنْتِی	- از تُضْرَبِينَ آمده [مضارع مجهول] / - لام امر بر سر آن آوردیم / - لام الفعل را مجزوم کردیم .	تو یک زن باید زده بشوی	لَتُضْرَبِی	۱۰
	ا	أَنْتُمَا	- از تُضْرَبَانِ آمده [مضارع مجهول] / - لام امر بر سر آن آوردیم / - لام الفعل را مجزوم کردیم .	شما دو زن باید زده بشوید	لَتُضْرَبَا	۱۱
	ن	أَنْتِنَّ	- از تُضْرَبْنَ آمده [مضارع مجهول] / - لام امر بر سر آن آوردیم / - لام الفعل را مجزوم کردیم .	شما جمع زنان باید زده بشوید	لَتُضْرَبْنَ	۱۲
امر به لام / متکلم	أَنَا (مستتر)	أَنَا	- از أُضْرَبُ آمده [مضارع مجهول] / - لام امر بر سر آن آوردیم / - لام الفعل را مجزوم کردیم .	من زده باید بشوم	لَأُضْرَبْ	۱۳
	نَحْنُ (مستتر)	نَحْنُ	- از نُضْرَبُ آمده [مضارع مجهول] / - لام امر بر سر آن آوردیم / - لام الفعل را مجزوم کردیم .	ما زده باید بشویم	لَنُضْرَبْ	۱۴

درس ۵

طریقه مجهول کردن فعل لازم و متعدی

فهرست مطالب

– ضمائر فاعلی ، نایب فاعلی و ضمائر مفعولی

– تعریف فعل لازم

– متعدی بنفسه

– به حرف جرّ – اعم از فعل متعدی بنفسه و فعل لازم –

– طریقهی مجهول کردن فعل متعدی بنفسه و متعدی به حرف جرّ – فعل لازمی که متعدی شده –

– صور فعل لازم ، متعدی بنفسه و متعدی به حرف جرّ – فعل لازمی که متعدی شده – ، معلوم و مجهول

جلسه درسی : جلسه ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰

صفحه کتاب : ص ۸۹ الی ۹۷

(مطلب اوّل : ضمائر فاعلی ، نایب فاعلی و ضمائر مفعولی)

الف (آشنایی با ضمائر مفعولی در زبان فارسی :

معادل در زبان عربی		معنا	صیغه	معادل در زبان عربی		معنا	صیغه	نوع خطاب در مفعول
أنا ضَرَبْتُ إِيَّانَا	أنا ضَرَبْتُنَا	ما جمع متکلم	من زدم خودمان را	أنا ضَرَبْتُ إِيَّايَ	أنا ضَرَبْتَنِي	من متکلم	من زدم خودم را	متکلم
أنا ضَرَبْتُ إِيَّاكُمَا	أنا ضَرَبْتِكُمَا	شما دو مرد	من زدم شما را	أنا ضَرَبْتُ إِيَّاكَ	أنا ضَرَبْتُكَ	تو یک مرد	من زدم تو را	مخاطب
أنا ضَرَبْتُ إِيَّاكُمَا	أنا ضَرَبْتِكُمَا	شما دو زن		أنا ضَرَبْتُ إِيَّاكِ	أنا ضَرَبْتُكِ	تو یک زن		
أنا ضَرَبْتُ إِيَّاكُمْ	أنا ضَرَبْتِكُمْ	شما جمع مردان		أنا ضَرَبْتُ إِيَّاكِنَّ	أنا ضَرَبْتُكِ			
أنا ضَرَبْتُ إِيَّاكُنَّ	أنا ضَرَبْتِكُنَّ	شما جمع زنان						
أنا ضَرَبْتُ إِيَّاهُمَا	أنا ضَرَبْتَهُمَا	آن دو مرد	من زدم آن ها را	أنا ضَرَبْتُ إِيَّاهُ	أنا ضَرَبْتُهُ	او یک مرد	من زدم او را	مغایب
أنا ضَرَبْتُ إِيَّاهُمَا	أنا ضَرَبْتَهُمَا	آن دو زن		أنا ضَرَبْتُ إِيَّاهَا	أنا ضَرَبْتُهَا	او یک زن		
أنا ضَرَبْتُ إِيَّاهُمْ	أنا ضَرَبْتَهُمْ	آن جمع مردان						
أنا ضَرَبْتُ إِيَّاهُنَّ	أنا ضَرَبْتَهُنَّ	آن جمع زنان						

ب (فهرست ضمائر فاعلی ، نایب فاعلی و ضمائر مفعولی :

نوع	ترجمه	ضمیر مفعولی		ضمیر فاعلی و نایب فاعلی			شماره صیغه
		متصل	منفصل	متصل		منفصل	
		مشترک	مشترک	مختص مزارع	مختص ماضی	مشترک	
ضمائر مغایب	او / آن یک مرد	ه	إِيَّاهُ	هُوَ (مستتر)	هُوَ (مستتر)	هُوَ	۱
	آن دو مرد	هُمَا	إِيَّاهُمَا	ا	ا	هُمَا	۲
	آن جمع مردان	هُمْ	إِيَّاهُمْ	وا	وا	هُمْ	۳
	او / آن یک زن	ها	إِيَّاهَا	هِيَ (مستتر)	هِيَ (مستتر)	هِيَ	۴
	آن دو زن	هُمَا	إِيَّاهُمَا	ا	ا	هُمَا	۵
	آن جمع زنان	هُنَّ	إِيَّاهُنَّ	نَ	نَ	هُنَّ	۶
ضمائر مخاطب	تو یک مرد	كَ	إِيَّاكَ	أَنْتَ (مستتر)	تَ	أَنْتَ	۷
	شما دو مرد	كُمَا	إِيَّاكُمَا	ا	تُمَا	أَنْتُمَا	۸
	شما جمع مردان	كُم	إِيَّاكُم	و	تُم	أَنْتُمْ	۹
	تو یک زن	كِ	إِيَّاكِ	يَ	تِ	أَنْتِ	۱۰
	شما دو زن	كُمَا	إِيَّاكُمَا	ا	تُمَا	أَنْتُمَا	۱۱
	شما جمع زنان	كُنَّ	إِيَّاكُنَّ	نَ	تُنَّ	أَنْتُنَّ	۱۲
ضمائر متکلم	من	يَ	إِيَّايَ	أنا (مستتر)	تَ	أنا	۱۳
	ما	نا	إِيَّانَا	نَحْنُ (مستتر)	نَا	نَحْنُ	۱۴

(مطلب دوم: تعریف فعل - لازم) (فعلی که با فاعل معنای آن کامل می‌شود و نیازی به مفعول ندارد)

مثال در زبان فارسی: (زید رفت) = فعل (رفت) نیاز به مفعول ندارد .

مثال در زبان عربی: (ذَهَبَ زَيْدٌ) = فعل (ذَهَبَ) نیاز به مفعول ندارد .

- متعدی (فعلی که برای کامل شدن معنایش علاوه بر فاعل، به مفعول هم نیاز دارد = یعنی فعل

از فاعل گذشته به مفعول تجاوز و تعدی پیدا کرده است)

- بنفسه (فعلی که ذاتاً متعدی است و نیاز به مفعول دارد و مفعول آن دارای حرف جرّ

نمی‌باشد) مثال در زبان فارسی: (یاری کرد زید سعید را)

مثال در زبان عربی: (نَصَرَ زَيْدٌ سَعِيدًا)

- به حرف جرّ - فعل لازمی که معنی شده است - (فعلی که ذاتاً متعدی نمی‌باشد و ذاتاً نیاز به مفعول

ندارد و بلکه فعل لازم است ولی بالعرض معنای متعدی پیدا کرده و به

واسطه حرف جرّ مفعول گرفته است)

مثال در زبان فارسی: (برد زید سعید را)

مثال در زبان عربی: (ذَهَبَ زَيْدٌ بِسَعِيدٍ)

- در زبان فارسی اگر فعل لازم معنای متعدی پیدا کند ، کمپلت قیافه‌اش تغییر

کرده و فعل دیگری به جای آن به کار می‌رود [رفت - بُرد] ولی در زبان عربی

این گونه نیست ، یعنی فعل لازم وقتی که متعدی می‌شود ، به همان شکل قبلی

می‌آید فقط یک حرف جرّ به آخر آن اضافه می‌شود [ذَهَبَ = ذَهَبَ به] .

بیشتر بدانید!

برای فعل متعدی دو تعریف و دو اصطلاح وجود دارد :

۱. فعلی که با حرف جرّ معنای تصییر پیدا کرده است .

این در بعضی حروف جرّ امکان دارد و ما نحن فیہ از

همین قسم است .

۲. فعلی که به واسطه حرف جرّ به یک امر و یک چیزی

مربوط می‌شود: این قسم در تمام حروف جرّ امکان دارد .

سوال) چگونه در زبان عربی می‌توان یک فعل لازم را متعدی کرد ؟

پاسخ) ۱. استفاده از حرف جرّ - غالباً : (ب)

غیر غالبی (سایر حروف جرّ)

در اکثر موارد معنای متعدی ندارد (جَلَسَ زَيْدٌ : زید نشست)

(جَلَسَ زَيْدٌ عَلَى الْكُرْسِيِّ : زید روی کرسی نشست)

- در موارد کمی معنای متعدی دارد (رَغِبَ فِيهِ : میل پیدا کرد او را)

- باب افعال (نَزَلَ : نازل شد) ← (أَنْزَلَ : نازل کرد او را)

- باب تفعیل (كَرُمٌ : بزرگ داشته‌شد) ← (كَرَّمٌ : بزرگداشت او را)

- باب مُفَاعَلَه (بَعُدَّ : دور شد) ← (بَاعَدَ : دور کرد)

- باب استفعال (خَرَجَ : خارج شد) ← (إِسْتَخْرَجَ : خارج کرد)

۲. به وسیله‌ی بردن به برخی از ابواب ثلاثی مزید

نکته‌ها :

۱. بعضی فعل‌ها هم به شکل متعدی بنفسه استعمال می‌شوند و هم به شکل متعدی به حرف جرّ ولی معنای آن در دو حالت فرقی ندارد.

مانند (شَكَرْتُ اللَّهَ : خدای را شکر کردم) = (شَكَرْتُ لِلَّهِ : خدای را شکر کردم)

۲. بعضی فعل‌ها هم به شکل متعدی بنفسه استعمال شده و هم به شکل متعدی به حرف جرّ ولی معنای آن در دو حالت با یکدیگر تفاوت

دارند . مثلاً فعل دَعَا - متعدی بنفسه (دَعَاهُ : او را خواند)

- متعدی به حرف جرّ (دَعَا لَهُ : او را دعا کرد) ، (دَعَا عَلَيْهِ : او را نفرین کرد)

۳. بعضی از فعل‌ها با تغییر حروف جرّی ، معنای آن‌ها متفاوت می‌شود .

مثلاً فعل (رَغِبَ - فیہ : آن کار را دوست داشت)

- عَنَّهُ : آن کار را ترک کرد)

- إِلَيْهِ : آن کار را خواست)

(مطلب سوّم : طریقه ی مجهول کردن فعل متعدّی بنفسه و متعدّی به حرف جر - فعل لازمی که متعدّی شده -)

فعل لازم ← مجهول ندارد؛ چون فعل لازم مفعول ندارد که ما آن مفعول را نایب فاعل قرار دهیم، بلکه ما در ابتدا فعل لازم را به فعل متعدّی به حرف جرّ تبدیل کرده سپس آن فعل (متعدّی به حرف جر) را مجهول می‌کنیم نه فعل لازم را!! (ذَهَبَ = ذُهِبَ غلط است)

طریقه مجهول کردن فعل متعدّی به حرف جر در قسمت پایین خواهد آمد .

طریقه مجهول کردن

فعل متعدّی بنفسه : ۱. ضمیر فاعلی را حذف می‌کنیم .

۲. معادل ضمیر مفعولی نایب فاعل قرار می‌دهیم .

۳. صیغه‌ی شکل مجهول را می‌نویسیم .

(خلاصه : معادل ضمیر مفعولی صیغه‌ی مجهول آن فعل را می‌سازیم)

(نَصَرُونَا = نُصِرْنَا)، (ضَرَبَكَ = ضُرِبْتَ)، (اِضْرِبْهُ = لِيُضْرَبْ)

به حرف جرّ : ۱. صیغه‌ی مفرد مذکر غایب را به شکل مجهول می‌نویسیم .

۲. حرف جرّ را با ضمیر مفعولی بی‌تغییر می‌آوریم .

(ذَهَبَ بِكُما = ذُهِبَ بِكُما)، (يَذْهَبَانِ بِهِمْ = يُذْهَبُ بِهِمْ)، (اِذْهَبِي بِكِ = لِيُذْهَبَ بِكِ)

(سوال) چرا در مجهول کردن فعل متعدّی به حرف جرّ ضمیر مفعولی را بر نمی‌دارید و به جایش ضمیر نایب فاعلی نمی‌گذارید، چرا همان (بِكِ) را در فعل مجهول به عینه تکرار می‌کنید ؟

(پاسخ) چون نمی‌توانید ضمیر را از حرف جرّ جدا کنید و به داخل فعل ببرید! بخلاف مجهول کردن فعل متعدّی بنفسه که شما می‌توانید ضمیر را در دل فعل قرار دهید و فعل را صرف کنید ولی در این جا شما نمی‌توانید ضمیر را به داخل فعل ببرید ، فلذا فعل صرف نمی‌شود بلکه ضمیر صرف می‌شود .

نکته مهم : ما وقتی فعل معلوم را به کار می‌بریم می‌خواهیم دو چیز را به مخاطب بفهمانیم، اوّل این که فاعل این کار چه کسی است، دوّم این که می‌خواهیم بفهمانیم کار بر روی چه چیزی واقع شده است. مثلاً در جمله (ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْرُو) می‌خواهیم بگوییم که ضارب (زید) و مضروب (عمرو) است. لکن در فعل مجهول ما کاری با فاعل نداریم، فقط و فقط می‌خواهیم ببینیم مفعول چه کسی است، فلذا فاعل را حذف می‌کنیم و معادل مفعول، صیغه‌ی مجهول آن فعل را می‌سازیم.

نکته : فعل مجهول سماعی (فعل مجهولی که از فعل معلوم گرفته نمی‌شود و غالباً معنای مرض و آفت دارد).

این افعال به شکل متعارف و قاعده‌مند درست نشده‌اند بلکه از زبان عرب شنیده شده و چون ظاهر آنها به شکل فعل‌های مجهول می‌ماند، ما آنها را در زمره‌ی افعال مجهول به حساب آوردیم، به عبارت دیگر شکل قیاسی و قاعده‌مند در ساختن فعل مجهول آن است که فعل مجهول از معلوم بیاید و ما مفعول را حذف و به جایش نایب فاعل بیاوریم و حال آن که در این موارد این گونه نیست.

چند نمونه : (حُمَّ : طب کرد) / (جُنَّ : دیوانه شد) / (سُلَّ : مبتنا به سل شد) / (غُشِيَ عَلَيْهِ : بی‌هوش شد) / (زُهِیَ : کبر ورزید)

(غُمِيَ عَلَيْهِ ، اُغْمِيَ عَلَيْهِ : بی‌هوش شد) / (غُنِيَ بِهِ : به او اهتمام ورزید) / (اُولِعَ بِهِ : به او علاقه شدید پیدا کرد)

(دُهِشَ : سرگردان شد) / (طُلَّ دَمُهُ : خونس هدر رفت) / (اُتْرَى : آیا گمان می‌کنی؟)

خوب است بدانید که غالب این فعل‌ها قابلیت تصریف دارند و به شکل‌های مختلف صرف می‌شوند.

(مطلب چهارم: صُورِ فعلِ لازم، متعدی بنفسه و متعدی به حرف جرّ - فعلِ لازمی که متعدی شده -، معلوم و مجهول)

۱۴ صیغه است، چون در این جا فقط فاعل وجود دارد و هیچ مفعولی وجود ندارد که در آن ضرب شود و صورت‌های زیادی پیدا کند.

معلوم :	دَهَبَ	دَهَبْتَ
۱۴ صورت	دَهَبَا	دَهَبْتُمَا
فعل لازم	دَهَبُوا	دَهَبْتُمْ
	دَهَبْتُمْ	دَهَبْتُمْ
	دَهَبْتَا	دَهَبْتُمَا
	دَهَبْنَا	دَهَبْتُمْ
	دَهَبْنَا	دَهَبْتُمْ

مجهول: ندارد؛ چون که فعل لازم اصلاً مفعول ندارد تا آن مفعول بتواند جای فاعل بنشیند و نایب فاعل شود

هیچ صورت

معلوم :	ضَرَبَ	ضَرَبْتَ
	ضَرَبَا	ضَرَبْتُمَا
	ضَرَبُوا	ضَرَبْتُمْ
	ضَرَبْتُمْ	ضَرَبْتُمْ
	ضَرَبْتَا	ضَرَبْتُمَا
بنفسه	ضَرَبْنَا	ضَرَبْتُمْ
	ضَرَبْنَا	ضَرَبْتُمْ
	ضَرَبْنَا	ضَرَبْتُمْ
	ضَرَبْنَا	ضَرَبْتُمْ
	ضَرَبْنَا	ضَرَبْتُمْ
فعل متعدی	ضَرَبْنَا	ضَرَبْتُمْ
	ضَرَبْنَا	ضَرَبْتُمْ
	ضَرَبْنَا	ضَرَبْتُمْ
	ضَرَبْنَا	ضَرَبْتُمْ
	ضَرَبْنَا	ضَرَبْتُمْ

۱۹۶ صورت دارد؛ چون ۱۴ فاعل در ۱۴ مفعول ضرب می‌شوند.

۱۴ صیغه است چون در فعل مجهول ما کاری با فاعل نداریم و آن را حذف می‌کنیم، ما در فعل مجهول فقط و فقط می‌خواهیم در مورد کسی که فعل روی آن واقع شده بحث کنیم و آن شخص هم از ۱۴ حالت خارج نیست. به عبارت دیگر در این جا فاعل در مفعول ضرب نمی‌شود بلکه فقط نایب فاعل داریم.

مجهول :	ضَرَبَ	ضَرَبْتَ
	ضَرَبَا	ضَرَبْتُمَا
	ضَرَبُوا	ضَرَبْتُمْ
	ضَرَبْتُمْ	ضَرَبْتُمْ
	ضَرَبْتَا	ضَرَبْتُمَا
۱۴ صورت	ضَرَبْنَا	ضَرَبْتُمْ
	ضَرَبْنَا	ضَرَبْتُمْ
	ضَرَبْنَا	ضَرَبْتُمْ
	ضَرَبْنَا	ضَرَبْتُمْ
	ضَرَبْنَا	ضَرَبْتُمْ

معلوم :	دَهَبَ	دَهَبْتَ
	دَهَبَا	دَهَبْتُمَا
	دَهَبُوا	دَهَبْتُمْ
	دَهَبْتُمْ	دَهَبْتُمْ
	دَهَبْتَا	دَهَبْتُمَا
به حرف جرّ	دَهَبْنَا	دَهَبْتُمْ
	دَهَبْنَا	دَهَبْتُمْ
	دَهَبْنَا	دَهَبْتُمْ
	دَهَبْنَا	دَهَبْتُمْ
	دَهَبْنَا	دَهَبْتُمْ

۱۹۶ صورت دارد؛ چون ۱۴ فاعل در ۱۴ مفعول ضرب می‌شوند.

۱۴ صیغه است، چون در فعل مجهول ما کاری با فاعل نداریم و آن را حذف می‌کنیم، ما در فعل مجهول فقط و فقط می‌خواهیم در مورد کسی که فعل روی آن واقع شده بحث کنیم و آن شخص هم از ۱۴ حالت خارج نیست به عبارت دیگر در این جا فاعل در مفعول ضرب نمی‌شود، بلکه فقط نایب فاعل داریم.

مجهول :	دَهَبَ	دَهَبْتَ
	دَهَبَا	دَهَبْتُمَا
	دَهَبُوا	دَهَبْتُمْ
	دَهَبْتُمْ	دَهَبْتُمْ
	دَهَبْتَا	دَهَبْتُمَا
۱۴ صورت	دَهَبْنَا	دَهَبْتُمْ
	دَهَبْنَا	دَهَبْتُمْ
	دَهَبْنَا	دَهَبْتُمْ
	دَهَبْنَا	دَهَبْتُمْ
	دَهَبْنَا	دَهَبْتُمْ

درس ۶

فعل مضاعف

فهرست مطالب

- تعریف مضاعف

- ادغام } تعریف ادغام

- موارد ادغام

- انواع ادغام

- احکام ادغام در فعل

- فعل ماضی معلوم و مجهول

- فعل مضارع معلوم و مجهول

- فعل امر معلوم و مجهول

- نهی ، جحد معلوم و مجهول

- نفی ، استفهام معلوم و مجهول

- اسم فاعل

- اسم مفعول

- کلمه مضاعف

- موارد وجوبی (۵ قاعده)

- موارد جوازی (۴ قاعده)

- موارد امتناعی (۱ قاعده)

- قواعد ادغام

جلسه درسی : جلسه ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵

صفحه کتاب : ۹۷ الی ۱۰۸

(مطلب اول: تعریف فعل مضاعف)

فعلی که عین الفعل و لام الفعل آن دو حرف متمائل - مثل هم - باشد. (مَدَدَ : مَدَّ)
 سوال) چرا به فعل هایی که - فاء الفعل و لام الفعل آن یکی اند مانند (سَلَسَ) را اصطلاحاً مضاعف نمی گویند؟
 - فاء الفعل و عین الفعل آن یکی اند مانند (يَبَيْتُ يَاءً) را اصطلاحاً مضاعف نمی گویند؟
 پاسخ) الف: چون هیچ قاعده ای در آن جاری نمی شود.
 ب: چون نادر است و مثالی به جز (يَبَيْتُ يَاءً) ندارد.

(مطلب دوم: ادغام)**۱. تعریف ادغام** (داخل کردن حرف اول در حرف دوم و مشدد خواندن حرف دوم در جایی که دو حرف هم جنس کنار هم قرار

گرفته باشد را ادغام گویند)

اصطلاحات
 - مدغم (داخل شده) : حرف اول (مَدَدَ)
 - مدغم فيه (داخل شده در آن) : حرف دوم (مَدَدَ)
 - ادغام : نفس عملیات را گویند : (مَدَدَ)

۲. موارد ادغام

بین دو حرف متمائل - هم جنس، مثل هم - (مَدَدَ : مَدَّ)
 - بین دو حرف متقارب [حروفی که در مخرج به هم نزدیک یا در صفت یکی باشند که در علم تجوید مفصلاً ذکر شده است] (الرَّجُلُ : الرَّجُلُ)

۳. انواع ادغام

لفظی: در صورتی که مدغم [حرف اول] در مدغم فيه [حرف دوم] داخل شود و فقط در تلفظ یکی بشود نه در کتابت و نوشتن، این ادغام را لفظی می گویند. (الرَّجُلُ : الرَّجُلُ)
لفظی و کتبی: در صورتی که مدغم [حرف اول] در مدغم فيه [حرف دوم] هم در تلفظ و هم در کتابت داخل شده و یکی بشود. (مَدَدَ = مَدَّ)

واجب: حرف اول ساکن یا جایز التسکین و حرف دوم متحرک باشد.

(مَدَدَ = مَدَدَ = مَدَّ)

۴. احکام و قواعد ادغام در فعل

ممتنع: هر کجا حرف اول را نتوان ساکن کرد و حرف دوم ساکن باشد و سکون آن به خاطر اتصال به ضمیر باشد. (مَدَدَنَ) / (يَمْدُدْنَ)

جایز: جایی که حرف اول متحرک و حرف دوم ساکن باشد و سکون آن به خاطر مجزوم شدن عارض شده باشد.

(مطلب سوم: کلمه مضاعف)

کلمه مضاعف از ابواب اصول می آید (سَنِيضِدُّ)
 فَعَلَ { يَفْعَلُ (فَرَّ، حَلَّ، حَلَّ و ...) }
 { يَفْعَلُ (مَدَّ، مَرَّ، صَدَّ، شَكَّ، شَدَّ، سَرَّ، فَكَّ، شَقَّ و ...) }
 فَعِلَ { يَفْعِلُ (عَضَّ) }

- فعل ماضی معلوم و مجهول واجب : ۱ الی ۵

- ممتنع : ۶ الی آخر

مثال معلوم : (مَدَّ، مَدَا، مَدُوا، مَدَّتْ، مَدَّتَا، مَدَدْنَ، مَدَدْتِ، مَدَدْتُمَا، مَدَدْتُمْ، مَدَدْتِ، مَدَدْتُمَا، مَدَدْتُنَّ، مَدَدْتُمْ، مَدَدْنَا)

مثال مجهول : (مَدَّ، مَدَا، مَدُوا، مَدَّتْ، مَدَّتَا، مَدَدْنَ، مَدَدْتِ، مَدَدْتُمَا، مَدَدْتُمْ، مَدَدْتِ، مَدَدْتُمَا، مَدَدْتُنَّ، مَدَدْتُمْ، مَدَدْنَا)

- فعل مضارع معلوم و مجهول - ممتنع : ۶ و ۱۲
 - واجب : بقیه صیغه‌ها

مثال معلوم : (یَمُدُّ ، یَمْدَانِ ، یَمْدُونُ ، تَمُدُّ ، تَمْدَانِ ، تَمْدُونُ ، تَمُدِّینَ ، تَمْدَانِ ، تَمْدُونُ ، اَمُدُّ ، اَمْدُ ، نَمُدُّ)
 مثال مجهول : (یَمُدُّ ، یَمْدَانِ ، یَمْدُونُ ، تَمُدُّ ، تَمْدَانِ ، تَمْدُونُ ، تَمُدِّینَ ، تَمْدَانِ ، تَمْدُونُ ، اَمُدُّ ، اَمْدُ ، نَمُدُّ)

- فعل امر معلوم و مجهول - ممتنع : ۶ و ۱۲

- واجب : مابقی صیغه‌ها (به جز ۶ ، ۱۲ و مفردات)
 - جایز : ۱ ، ۴ ، ۷ ، ۱۳ ، ۱۴ (مفردات)
 - ادغام به : ضمه ؛ تبعیت از عین الفعل (لیمدُّ)
 - فتحه ؛ أخفّ حرکات - راحت تر تلفظ می شود - (لیمدَّ)
 - کسره ؛ التقاء ساکنین (لیمدّ)

(لیمدُّ ، لیمدَّ ، لیمدّ ، لیمدُّ)	} مثال معلوم :
مُدَّا	
(لأمدُّ ، لأمدَّ ، لأمدّ ، لأمدُّ)	
مُدِّی	
مُدَّا	
أمددُنَ	

(لیمدَّ ، لیمدّ ، لیمدُّ)	} مثال مجهول :
لیمدَّا	
(لأمدَّ ، لأمدّ ، لأمدُّ)	
لیمدِّی	
لیمدَّا	
لیمدّدُنَ	

نکته :

اگر عین الفعل - مضموم باشد : به چهار وجه خوانده می شود. (لیمدَّ ، لیمدّ ، لیمدُّ ، لیمدُّ)
 - مفتوح یا مکسور باشد : به سه وجه خوانده می شود (لیمدَّ ، لیمدّ ، لیمدُّ) / (لیجِلَّ ، لیجِلُّ ، لیجِلُّ)

- فعل جحد و نهی ، معلوم و مجهول : مانند فعل امر صرف می شود .

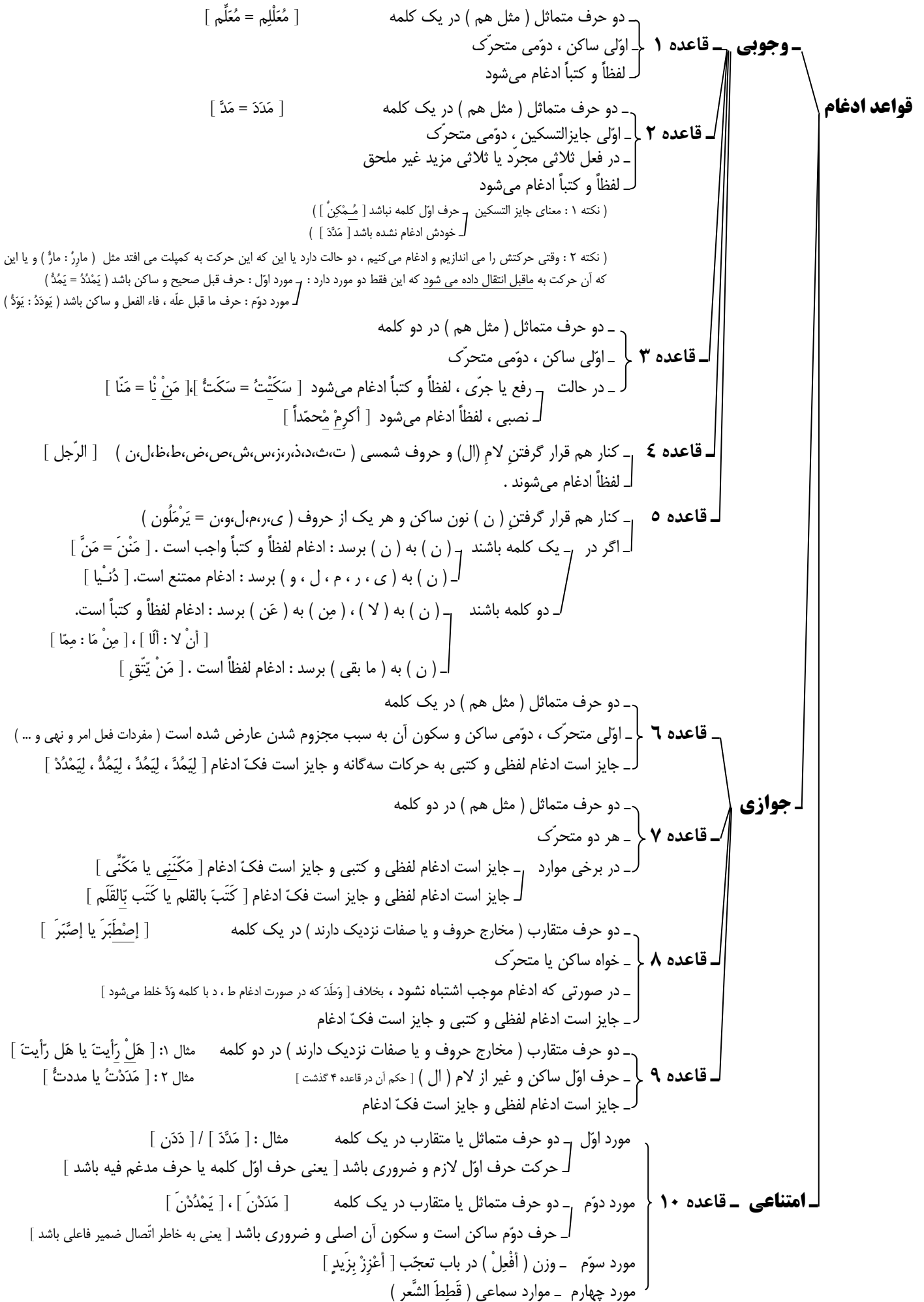
- فعل نفی و استفهام ، معلوم و مجهول : مانند فعل مضارع صرف می شود .

- اسم فاعل : ادغام در تمام صیغه‌ها واجب است . مثال (ماڈُ ، ماڈَانِ ، ماڈُونُ ، ماڈَةٌ ، ماڈَاتَانِ ، ماڈَاتُ)

- اسم مفعول : ادغام در تمام صیغه‌ها ممتنع است . مثال (ممدوڈُ ، ممدوڈَانِ ، ممدوڈُونُ ، ممدوڈَةٌ ، ممدوڈَاتَانِ ، ممدوڈَاتُ)

تبصرة :

دو فعل (حیّ) ، (عیّ) از قواعد جاری در مضاعف استثناء شده‌اند ، و احکام خاص خود را دارند که در مبحث افعال ترکیبی خواهد آمد.

(مطلب چهارم: قواعد ادغام)

درس ۷

فعل مهموز

فهرست مطالب

- تعریف و اقسام مهموز

- تخفیف

- فعل ماضی معلوم و مجهول

- فعل مضارع معلوم و مجهول

- فعل امر معلوم و مجهول

- نهی ، جحد معلوم و مجهول

- نفی ، استفهام معلوم و مجهول

- اسم فاعل

- اسم مفعول

- کلمه مهموز الفاء

- قواعد تخفیف همزه - قواعد قلبی : موارد وجوبی و جوازی

- قواعد حذفی : موارد وجوبی و جوازی

جلسه ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹

جلسه درسی :

۱۲۵ الی ۱۳۶

صفحه کتاب :

(مطلب اول: تعریف و اقسام مهموز)

- تعریف** (کلمه‌ای که یکی از حروف اصلی آن همزه باشد)
- اقسام**
- مهموز الفاء (أُخَذَ)
 - مهموز العین (سَأَلَ)، (رَأَى)
 - مهموز اللام (قَرَأَ)، (جَاءَ)
 - مهموز الفاء و اللام (أَبَاً : تیر زد)، (أُمَّاً : تیر زد)

(مطلب دوم: تخفیف)

در فعل مهموز قاعده تخفیف جاری می‌شود .

تخفیف در لغت : سبک کردن

در اصطلاح : سبک کردن تلفظ کلمه‌ی مهموز با تبدیل کردن همزه [حرف سنگین] به حرف مدّ [حرف سبک]، و یا با حذف همزه .

- اگر ماقبل همزه - فتحه بود : تبدیل به الف می‌شود (أَمَنْ = أَمَنُ)
- ضمّه بود : تبدیل به واو می‌شود (أَمَنْ = أَوْمَنْ)
- کسره بود : تبدیل به یاء می‌شود (اِئْتَرَ = اِيْتَرُ) / (أَمَانَ = اِيْمَانُ)

نکته : برای همزه دو حالت تصوّر می‌شود - تخفیف : تبدیل به حرف متناسب .
- تحقیق : عدم تبدیل به حرف مدّ .

اقسام - قیاسی (در مهموز الفاء) - **وجوبی :** هرگاه همزه ساکن بعد از همزه متحرّکی قرار گیرد ، همزه ساکن را باید به حرف

مدّ تبدیل کرد (أَمَنْ = أَمَنُ)

- **جوازی :** هرگاه همزه ساکن بعد از یکی از حروف غیر از همزه قرار بگیرد ، می‌توان آن را

به حرف مدّ تبدیل کرد و می‌توان آن را حرف مدّ تبدیل نکرد. (تَأْمَنُ یا تَأْمِنُ)

نکته : صورت جوازی ، استعمال کلمه به شکل حرف مدّ بسیار کم است و غالباً

آن را به تحقیق همزه استعمال می‌کنند.

- **سماعی :** در پنج کلمه‌ی (أُخَذَ ، أَمَرَ ، أَكَلَ ، سَأَلَ ، رَأَى) — حذف همزه در بعضی موارد.

(مطلب سوم: کلمه مهموز)

نکته : فعل مهموز از تمام ابواب شش گانه می‌آید.

- فعل ماضی معلوم و مجهول : در آن هیچ قاعده ای جاری نمی‌شود .

ماضی معلوم : (أَمِنَ ، أَمِنَا ، أَمِنْتَ ، أَمِنْتَا ، أَمِنَ ، أَمِنْتَ ، أَمِنْتُمَا ، أَمِنْتُمْ ، أَمِنْتَ ، أَمِنْتُمَا ، أَمِنْتُمْ ، أَمِنْتُمْ ، أَمِنْتُمْ ، أَمِنْتُمْ ، أَمِنْتُمْ ، أَمِنْتُمْ)

ماضی مجهول : (أَمِنَ ، أَمِنَا ، أَمِنُوا ، أَمِنْتُمْ ، أَمِنْتُمْ ، أَمِنْتُمْ ، أَمِنْتُمْ ، أَمِنْتُمْ ، أَمِنْتُمْ ، أَمِنْتُمْ ، أَمِنْتُمْ ، أَمِنْتُمْ ، أَمِنْتُمْ ، أَمِنْتُمْ)

- فعل مضارع معلوم و مجهول : تخفیف واجب : صیغه‌ی ۱۳

- تخفیف جایز : ما بقی صیغه‌ها

مضارع معلوم : - وجه اول: (يَأْمُرُ ، يَأْمُرَانِ ، يَأْمُرُونَ ، يَأْمُرُ ، يَأْمُرَانِ ، يَأْمُرُونَ ، يَأْمُرُ ، يَأْمُرَانِ ، يَأْمُرُونَ ، يَأْمُرُ ، يَأْمُرَانِ ، يَأْمُرُونَ ، يَأْمُرُ ، يَأْمُرَانِ ، يَأْمُرُونَ)

- وجه دوم: (يَأْمُرُ ، يَأْمُرَانِ ، يَأْمُرُونَ ، يَأْمُرُ ، يَأْمُرَانِ ، يَأْمُرُونَ ، يَأْمُرُ ، يَأْمُرَانِ ، يَأْمُرُونَ ، يَأْمُرُ ، يَأْمُرَانِ ، يَأْمُرُونَ ، يَأْمُرُ ، يَأْمُرَانِ ، يَأْمُرُونَ)

(مطلب چهارم : قواعد تخفیف همزه)**قواعد قلبی**

قاعده ۱: همزه ساکن بعد از همزه متحرک در یک کلمه قلب به حرف مدّ واجب است [اءَمَنٌ = اَمَنٌ]

تبصره: در صورتی که همزه اول برای وصل باشد، در هنگام وصل ما قبل به همزه تخفیف واجب نیست. (وَاأَمْرٌ = وَأَمْرٌ)

قاعده ۲: همزه ساکن بعد از حرفی غیر از همزه در یک کلمه قلب آن به حرف مدّ جایز است [تَأْرِیخٌ یا تَارِیخٌ]

نکته: تبصره بالا شامل این قاعده می‌شود. وَاأَمْرٌ وَاأَمْرٌ : تخفیف همزه وَاأَمْرٌ وَاأَمْرٌ : تحقیق همزه

قاعده ۳: همزه متحرک بعد از همزه متحرک در یک کلمه قلب آن واجب است

تبصره: در دو مورد قلب به حرف مدّ جایز است.
۱. کلمه‌ی ائمه (ائمه یا ائمه)
۲. صیغه‌ی ۱۳ مہموز و مضاعف (اُوْمٌ یا اُوْمٌ)

قلب به (یاء): در صورتی که همزه دوّم مکسور باشد [ائِلَ = ایلَ] / [خَطَائِيٌّ = خَطَائِيٌّ]
قلب به (واو): در صورتی که همزه دوّم مفتوح یا مضموم باشد [اءَامِرٌ = اءَامِرٌ]
[الاَوْبُ = الاَوْبُ]

قاعده ۴: همزه متحرک بعد از (واو) و (یاء) ساکن و زاید در یک کلمه غالباً قلب به (واو) و (یاء) ما قبل شده و در آن ادغام می‌شود [نَبِيٌّ = نَبِيٌّ] / [نَبِيَّةٌ = نَبِيَّةٌ]

بخلاف: (شَيْءٌ)، (سَوَاءٌ)، چون یاء، واو در این جا اصلی است

قاعده ۵: همزه مفتوح پس از حرفی غیر از همزه [مضموم یا مکسور] جایز است قلب به حرف علّه شود [مِائَةٌ و مِیَّةٌ] / [مَوْرَخٌ و مَوْرَخٌ]

قاعده ۶: همزه مکسور در صیغه‌ی (فَعَائِلٌ) در جایی که لام الفعل (یاء) باشد. واجب است قلب به یاء مفتوحه شود [بَقَائِيٌّ — بَقَائِيٌّ (قاعده ۸ اعلال) — بَقَائِيَّا]

[خَطَائِيٌّ — خَطَائِيٌّ (قاعده ۳) — خَطَائِيٌّ (قاعده ۶) — خَطَائِيَّا (قاعده ۸ اعلال)]

همزه لام الفعل

قاعده ۷:

در آخر کلمه

بعد از حرف متحرک

جایز است قلب به حرف علّه مناسب شود [مَلَأٌ = مَلَأٌ] / [قَارِيٌّ = قَارِيٌّ] / [تَكْفُوٌّ = تَكْفُوٌّ]

قاعده ۸: همزه عین الفعل ماده سؤال

قلب آن به الف جایز است (سَأَلَ یا سَأَلَ و ...)

قاعده قلبی و حذفی - قاعده ۹: همزه وصل اول کلمه بعد از همزه استفهام

اگر همزه دوّم، مضموم یا مکسور باشد: همزه دوّم [همزه وصل] وجوباً حذف می‌شود. [اَصْطَفِيٌّ = اَصْطَفِيٌّ]

[اِصْطَفِيٌّ = اَصْطَفِيٌّ]

همزه دوّم، مفتوح باشد: وجوباً قلب به (الف) می‌شود [اَلْآنَ = اَلْآنَ]

قاعده حذفی - قاعده ۱۰: همزه در این موارد حذف می‌شود

۲. وجوباً: امر حاضر فعل‌های [اَخَذَ، اَكَلَ = خَذُ، كُلُ]

۳. جوازاً: امر حاضر فعل‌های [اُوْمَرُ یا مُرُ]

۴. وجوباً: عین الفعل ماده (رَأَى) در فعل مضارع و امر

[يَرَأَى = يَرَى، يَرِيان ...]

۵. وجوباً: همزه باب افعال در فعل مضارع و امر

[يُكْرِمُ = يُكْرِمُ]

قواعد تخفیف

درس ۸

قواعد اعلال

فهرست مطالب

- قواعد عمومی اعلال

- توضیح نکاتی پیرامون قواعد اعلال

- تبصره بر قواعد اعلال

جلسه درسی : جلسه ۳۰، ۳۱، ۳۲

صفحه کتاب : ۱۰۸ الی ۱۱۷

(مطلب اوّل : قواعد عمومی اعلال)**قواعد اعلال**

- قواعد خصوصی بخش اسم : در بخش اسم خواهد آمد .
- قواعد خصوصی بعضی از انواع معتلّ : در آینده خواهد آمد .
- قواعد مشترک بین اسم و فعل به تمام اقسامش

قواعد مشترک اعلال**سکونی**

۱. نقل حرکت : هرگاه {
 - واو و یاء متحرک
 - عین الفعل
 - ما قبل صحیح و ساکن
 باشد، حرکت به ما قبل نقل داده می شود [یَقُولُ = یَقُولُ]
 [یَبِيعُ = یَبِيعُ]
۲. حذف و نقل حرکت : هرگاه {
 - (واو) و (یاء) مضموم یا مکسور
 - در اثناء [میان] کلمه
 - ما قبل صحیح و متحرک
 باشد، حرکت ما قبل را حذف کرده و حرکت حرف
 علّه را بر روی آن قرار می دهیم [قَوْلٌ = قَوْلٌ]
۳. حذف حرکت : هرگاه {
 - واو مضموم ما قبل مضموم
 - یاء مکسور یا مضموم ما قبل مکسور
 - حرف آخر کلمه
 باشد، حرکت آن می افتد [یَدْعُوٌ = یَدْعُوٌ]
 [یَرْمِيٌ = یَرْمِيٌ]

قلبی

۴. (واو) قلب به (یاء) {
 - واو ساکن
 - ما قبل مکسور [قَوْلٌ = قِيلٌ]
۵. (واو) قلب به (یاء) {
 - واو لام الفعل
 - ما قبل مکسور [دُعُوٌ = دُعَى]
۶. (واو) قلب به (یاء) {
 - واو لام الفعل
 - ما قبل مفتوح [یَدْعُوٌ = یَدْعَى]
 - حرف چهارم به بعد
۷. (یاء) قلب به (واو) {
 - یاء ساکن
 - ما قبل مضموم [یُسَيِّرُ = یُسَيِّرُ]
 - فاء الفعل
۸. (واو) و (یاء) قلب به (الف) {
 - یاء و واو متحرک (به شرط اصلی بودن حرکت [عارضی نباشد]) (به شرطی که فاء الفعل نباشد)
 - ما قبل مفتوح [قَوْلٌ = قَالَ] / [یَدْعَىٌ = یَدْعَى]
۹. (الف) قلب به (یاء) {
 - (واو) : در صورتی که ما قبل الف ضمّه باشد [ضَارِبٌ = ضُورِبٌ]
 - (یاء) : در صورتی که ما قبل الف کسره باشد [مُصَيَّبِحٌ = مُصَيَّبِحٌ]

- **حذفی** : ۱۰. در التقاء ساکنین حرف علّه حذف می شود [قَوْلٌ = قُلٌ] به شرط آن که (التقاء ساکنین غیر علی حدّه) باشد .

(مطلب دوّم : نکاتی پیرامون قواعد اعلال)

۱. به کلمه‌ای که بعضی از حروف اصلی آن علّه باشد معتلّ می گویند، و در صورتی که حرف علّه اعلال شده باشد به آن مُعلّ می گویند، بنابراین مانند کلمه (عَوَزٌ) فعل معتلّ است نه مُعلّ و کلمه (قَالَ) هم معتلّ است و هم مُعلّ .
۲. در تعارض قاعده قلبی و سکونی، قاعده قلبی مقدم است [خَوْفٌ = خَافٌ] در این جا قاعده ۲ جاری نمی شود بلکه قاعده ۸ جاری است .
۳. در تعارض قاعده ۶ و ۸، قاعده ۶ مقدم است [یَدْعُوٌ = یَدْعَىٌ = یَدْعَى]

۴. توضیح شروط مذکور در قاعده ۸ :

شرط اول : قاعده ۸ زمانی جاری می‌شود که حرکتِ (واو) و (یاء) اصلی بوده و عارضی نباشد، به عبارت دیگر حرکت آن‌ها برای اصل کلمه باشد، یعنی برای خودِ (فَعْلٌ)، (يَفْعَلُ) باشد نه به خاطر آمدن ضمیر و نون تأکید و

نکته ۱) موارد عارضی بودن حرکت ذاتاً حرکت داشته ولی به خاطر دفع التقاء ساکنین حرکتش افتاده و حرکت جدیدی پیدا کرده است:

۱. دو کلمه‌ی جدا از هم که به یک‌دیگر رسیده و التقاء ساکنین رخ داده است .
مثال: (إِخْشَى اللَّهَ) در این جا (یاء) قلب به (الف) نمی‌شود؛ چون حرکت کسره ای که در آن وجود دارد به خاطر التقاء ساکنین میانِ (ش) و (لامِ اوّل) کلمه (الله) پدید آمده است و بر آن عارض شده است .

۲. نون تأکید در انتهای فعل ظاهر شده است و التقاء ساکنین رخ داده است.
مثال: (يَخْشَى اللَّهَ) در این جا (یاء) قلب به (الف) نمی‌شود؛ چون حرکت فتحه ای که در آن وجود دارد به خاطر التقاء ساکنین میانِ (یاء) و (نونِ اوّل) تأکید پدید آمده است و بر آن عارض شده است.

ذاتاً حرکت داشته ولی به خاطر اضافه شدن چیزی به آخر کلمه، حرکت خود را از دست داده و حرکت جدیدی پیدا کرده است.

۱. (الف) ضمیر تشبیه اضافه شده: (دَعَا) اگر (الف تشبیه) نبود (واو) قلب به (الف) می‌شد و ما می‌خواندیم (دَعَا) و لاکن (الف تشبیه) آمد و فتحه ما قبل را از بین برد و یک فتحه مخصوص خودش بر روی (واو) عارض کرد [چون الف بدون فتحه خوانده نمی‌شود]

۲. علامت تشبیه (ان) اضافه شده: (يُدْعَوَانِ) در این جا (واو) تبدیل به (الف) نمی‌شود، چون حرکت فتحه‌ی (واو) به سبب (ان) عارض شده است .

۳. یاء نسبت: (رَضَوِي) در این جا (واو) تبدیل به (الف) نمی‌شود؛ چون حرکت کسره‌ی (واو) به سبب (یاء نسبت) عارض شده است .

نکته ۲) واو و یاء متحرک قلب به الف می‌شود، چه حرکت آن‌ها بالفعل بر روی حرف عله مشاهده شود، چه حرکت آن‌ها بالفعل مشاهده نشود ولی در اصل متحرک باشد، به عبارت دیگر خواه الآن ساکن باشد یا ساکن نباشد، مهم آن است که در اصل متحرک باشند .

قاعده ۱ قاعده ۸

(موضع حرکت) یعنی (واو) و (یاء) در اصل متحرک بوده ولی الآن ساکن به نظر می‌رسد مثال (يُقُولُ ← يُقُولُ ← يُقَالُ)

شرط دوم : قاعده ۸ زمانی جاری می‌شود که (واو) و (یاء) فاء الفعل نباشد، بخلاف (يُودُّ) و (تَيْسَرُ) .

۵. توضیح شرط مذکور در قاعده ۱۰ :

۱. التقاء ساکنین (یعنی در اثر التقاء ساکنین حرفی حذف و یا حرکتی صورت نمی‌گیرد بلکه بر همان حالت خود باقی است)

موارد ۱. وقف: (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

۲. حرف اوّل، حرف (مدّ) یا (لین) و حرف دوّم (مدغم) باشد: (الضَّالِّينَ [الضَّالِّينَ])، (ضَارٌّ [ضَارٌّ]) و ...

غیر علی حده (یعنی در اثر التقاء ساکنین حرفی حذف می‌شود و یا حرکتی صورت می‌گیرد)

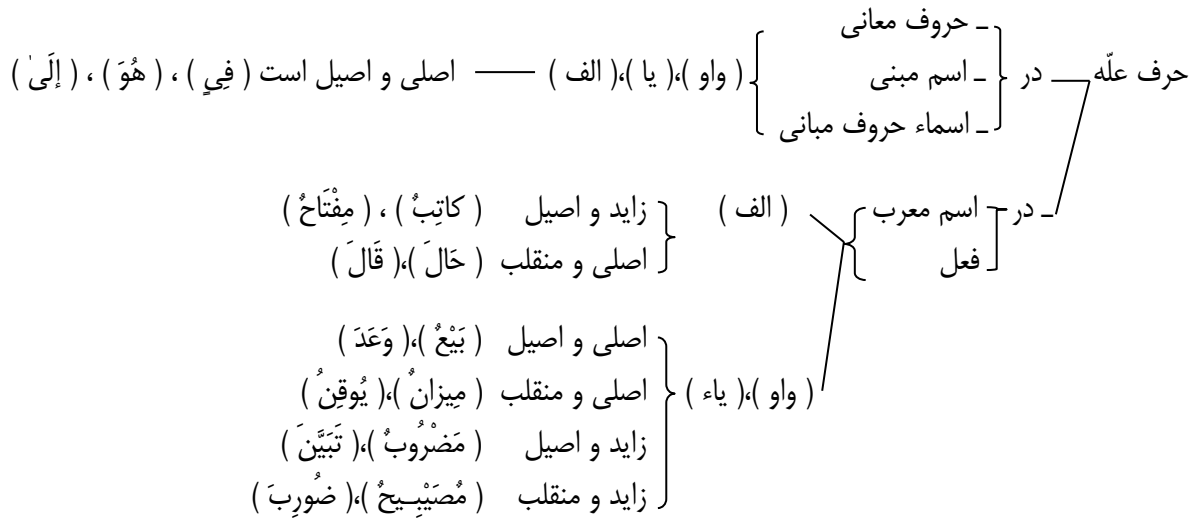
موارد حذف حرف عله ساکن، ما بعد صحیح و ساکن: حرف عله حذف می‌شود (قُولٌ = قُلْ)

حرف عله ساکن، ما بعد حرف عله و ساکن: حرف عله دوّم ضمیر نیست: حرف عله دوّم حذف می‌شود (مَبِيعٌ = مَبِيعٌ)

حرف عله دوّم ضمیر است: حرف عله اوّل حذف می‌شود (يَرْمِيُونَ = يَرْمُونَ)

۲. حروفی که در اصل ساکن‌اند ولی در حال حاضر حرکت بر آنها عارض شده‌است باز هم ساکن به حساب می‌آیند و در التقاء ساکنین حرف عله حذف می‌شود. — مورد اول: به خاطر واقع شدن قبل از (الف) حرکت فتحه بر آن عارض شده است. [دَعَاتَا = دَعَتَا]
 — مورد دوم: به خاطر دفع التقاء ساکنین حرکت بر آن عارض شده است. [قَوْلِ الْحَقِّ = قُلِ الْحَقِّ]

نکته:



اصلی: حرفی که جزء حروف اصلی باشد و حرف زاید نباشد.

اصیل: حرفی که در آن تبدیل و تغییر رخ نداده باشد و منقلب نباشد.

نکته: بحث اصلی و اصیل — در این جا مخصوص حروف (واو)، (ياء)، (الف) می‌باشد.
 — صفت حرف می‌باشد نه صفت کلمه.

(مطلب سوم: تبصره بر قواعد اعلال)

حرف عله در موارد زیر حکم صحیح را دارد و اعلال نمی‌شود:

۱. عین الفعل ماضی، مضارع، امر و برخی مصادر لفیف مقرون [قَوِيَّ] = قاعده ۸ جاری نمی‌شود.
۲. عین الفعل کلماتی که به معنای عیب و رنگ باشد [عَوْرَ، حَوْلَ] = قاعده ۸ جاری نمی‌شود.
۳. عین الفعل کلمه ای که بعد از آن حرف مدّ است [طَوِيلٌ] = قاعده ۸ و ۲ جاری نمی‌شود.
۴. حرف عله غیر آخر کلمه ملحق [جَهْوَرٌ] = در اصل جَهْرَ است و واو اضافه شده برای ملحق کردن آن به کلمه رباعی = قاعده ۱ جاری نمی‌شود.
۵. حرف عله مشدّد [صَيِّرَ] = قاعده ۷ جاری نمی‌شود.
۶. در کلمات سماعی [إِزْدَجَ، إِسْتَحُوذَ] = قاعده ۱ و ۸ جاری نمی‌شود.
۷. عین الفعل اسم آلت [مِخْيَطٌ] = قاعده ۱ جاری نمی‌شود.
۸. عین الفعل جمع قله [أَدْوُرٌ] = قاعده ۱ جاری نمی‌شود.
۹. عین الفعل مصدر مشهور باب تفعیل [تَقْوِيْمٌ] = قاعده ۱ جاری نمی‌شود.
۱۰. عین الفعل افعال تفضیل و صفت مشبّهه [أَهْوَنَ، أَبْيَضُ] = قاعده ۱ جاری نمی‌شود.
۱۱. عین الفعل صیغه ی تعجب [مَا أَقْوَمَ زَيْدًا] = قاعده ۱ جاری نمی‌شود.
۱۲. عین الفعل وزن فَعْلَان [جَوْلَان] = قاعده ۸ جاری نمی‌شود.

شعر معروف در باب معتلات منسوب به شیخ بهایی (رحمة الله عليه)

(وَضْمَسَكْحُ ، يَضْكَسُ ، نُوسَ ، سَيَّضُ) / (نَسْكُو وَ ، ضَمْسِي ، سَضَوِي ، وَضْحِيْسُ)

(مَثَال / اَجْوُف / نَاقِص / لَفِيْف مَقْرُون / لَفِيْف مَفْرُوق)

درس ۹

مثال [وَضْمَسَكْحُ ، يَضْكَسُ]

فهرست مطالب

- تعریف مثال
- اقسام مثال
- قواعد جاری در مثال
- تصریفات

جلسه درسی: جلسه ۳۳، ۳۴، ۳۵

صفحه کتاب: ص ۱۱۷ و ۱۱۸

(مطلب اول: تعریف مثال)

مثال (کلمه ای که فاء الفعل آن حرف عله باشد)

وجه تسمیه: چون در بسیاری از موارد میثل و مانند صحیح صرف می شود.

(مطلب دوم: اقسام مثال)**مثال یایی در ثلاثی مجرد (یَضْغَسُ)**

قاعده ۷ در افعال مجهول مضارع و امر	← قاعده ۷ در امر حاضر	فَعْلَ ض - يَفْعَلُ (يَسْرَ ، يَسِيرُ)
		فَعْلَ م - يَفْعَلُ (يَنْعَ ، يَنْعُ)
		فَعْلَ ن - يَفْعَلُ (يَمَنَ ، يَمِينُ)
قاعده ۷ در امر حاضر	← قاعده ۷ در امر حاضر	فَعْلَ س - يَفْعَلُ (يَقِنَ ، يَقِينُ)
		فَعْلَ ك - يَفْعَلُ (يَقْطَأُ ، يَقِطُّ)

مثال واوی در ثلاثی مجرد (وَضْمَسَكْحُ)

فَعْلَ م - يَفْعَلُ (وَضَعُ ، يَضَعُ)	← قاعده ۴ در امر حاضر	فَعْلَ ض - يَفْعَلُ (وَعَدَ ، يَعِدُ)
		فَعْلَ ح - يَفْعَلُ (وَرَثَ ، يَرِثُ)
فَعْلَ ك - يَفْعَلُ (وَجَّهَ ، يُوْجِّهُ) / (وَسَمَ ، يُوَسِّمُ)	← قاعده ۴ در امر حاضر	فَعْلَ س - يَفْعَلُ (وَجَلَّ ، يُوَجِّلُ)

(مطلب سوم: قواعد جاری در مثال)

- قواعد - خصوصی
- مثال واوی: مضارعی که بر وزن (يَفْعَلُ) باشد، فاء الفعل آن در فعل مضارع وجوباً حذف می شود. این قاعده در بعضی از وزن (يَفْعَلُ) نیز جاری می گردد. (يُوْعِدُ = يَعِدُ) / (يُوَضِّعُ = يَضَعُ)
 - نکته ۱: بعضی از افعال وزن يَفْعَلُ که قاعده در آنها جاری می شود عبارتند از: (وَدَّعَ ، وَدَّرَ ، وَرَعَ ، وَرَعَّ ، وَرَّعَ ، وَرَّعَ ، وَسَخَّ ، وَسَخَّ ، وَطَأَ ، وَطَعَّ ، وَهَبَ ، وَهَبَ ، وَلَغَّ ، وَلَغَّ)
 - نکته ۲: باید دقت شود که این قاعده در مضارع و امر مجهول جاری نمی شود؛ چرا که مضارع مجهول بر وزن (يَفْعَلُ) است.
 - مثال واوی اگر مصدر آن بر وزن (فَعْلُ) باشد، غالباً واو فاء الفعل پس از نقل حرکتش به ما بعد می افتد و به جای آن یک تاء (ة) در آخر ایجاد می شود (وَعِدَ = عِدَّة) / (وَصَلَ = صِلَّة)
- عمومی
- قاعده ۴: در امر حاضر معلوم واوی بر وزن (يَفْعَلُ) می آید (اُوْجِّلُ = اِيْجَلُ)
 - قاعده ۷: در مجهول مضارع و مشتقات آن (يُمِينُ = يَوْمِنُ) در امر حاضر معلوم یایی بر وزن (يَفْعَلُ) (اُؤْمِنُ = اُوْمِنُ)

(مطلب چهارم : تصریفات)**مثال واوی :**

(ض - فَعَلَ ، يَفْعَلُ ، وَعَدَ ، يَعِدُ) چند نمونه از افعال (وَرَنَ ، وَهَنَ ، وَصَفَ ، وَصَلَ ، وَزَرَ ، وَقَفَ ، وَرَنَ ، وَتَرَ ، وَتَلَّ ، وَتَمَّ ، وَتَقَّ ، وَجَدَ)

- فعل ماضی معلوم و مجهول : مثل صحیح صرف می شود .

معلوم : (وَعَدَ ، وَعَدَا ، وَعَدُوا ، وَعَدْتَ ، وَعَدْتَا ، وَعَدْنَا ، وَعَدْتُمْ ، وَعَدْتُمْ ، وَعَدْتُمْ ، وَعَدْتُمْ ، وَعَدْتُمْ ، وَعَدْتُمْ)

مجهول : (وَعِدَ ، وَعِدَا ، وَعِدُوا ، وَعِدْتِ ، وَعِدْتَا ، وَعِدْنَا ، وَعِدْتُمْ ، وَعِدْتُمْ ، وَعِدْتُمْ ، وَعِدْتُمْ ، وَعِدْتُمْ ، وَعِدْتُمْ)

- فعل مضارع معلوم : قاعده خصوصی مثال [يُوْعِدُ = يَعِدُ]

- مجهول : مثل صحیح صرف می شود .

معلوم : (يَعِدُ ، يَعِدَانِ ، يُوْعِدُونَ ، يَعِدُ ، يَعِدَانِ ، يَعِدُ ، يَعِدَانِ ، يَعِدُونَ ، يَعِدُونَ ، يَعِدُونَ ، يَعِدُونَ ، يَعِدُونَ ، يَعِدُونَ)

مجهول : (يُوعِدُ ، يُوعِدَانِ ، يُوعِدُونَ ، تُوعِدُ ، تُوعِدَانِ ، يُوعِدُونَ ، تُوعِدُ ، تُوعِدَانِ ، تُوعِدُونَ ، تُوعِدُونَ ، تُوعِدُونَ ، تُوعِدُونَ)

- فعل امر معلوم : قاعده خصوصی مثال [لِيُوْعِدْ = لِيَعِدْ]

- مجهول : مثل صحیح صرف می شود .

معلوم : (لِيَعِدْ ، لِيَعِدَا ، لِيُوْعِدُوا ، لِيَعِدْ ، لِيَعِدَا ، لِيَعِدْ ، لِيَعِدَا ، لِيَعِدْ ، لِيَعِدَا ، لِيَعِدْ ، لِيَعِدَا)

مجهول : (لِيُوْعِدْ ، لِيُوْعِدَا ، لِيُوْعِدُوا ، لِيُوْعِدْ ، لِيُوْعِدَا ، لِيُوْعِدْ ، لِيُوْعِدَا ، لِيُوْعِدْ ، لِيُوْعِدَا ، لِيُوْعِدْ ، لِيُوْعِدَا)

- نهی ، جحد معلوم و مجهول : مثل مضارع صرف می شود، فقط آخر آن مجزوم می گردد . مثال : (لا يَعِدْ ، لا يَعِدَا ، لا يَعِدُوا ، ...)

- نفی ، استفهام معلوم و مجهول : مثل مضارع صرف می شود . مثال : (لا يَعِدْ ، لا يَعِدَانِ ، لا يَعِدُونَ ، ...)

- اسم فاعل : مثل صحیح صرف می شود . مثال : (وَاَعِدْ ، وَاَعِدَانِ ، وَاَعِدُونَ ، وَاَعِدْ ، وَاَعِدَانِ ، وَاَعِدُونَ)

- اسم مفعول : مثل صحیح صرف می شود . مثال : (مَوْعِدٌ ، مَوْعِدَانِ ، مَوْعِدُونَ ، مَوْعِدَةٌ ، مَوْعِدَاتِنِ ، مَوْعِدَاتُ)

(م - فَعَلَ ، يَفْعَلُ ، وَضَعَ ، يَضَعُ) چند نمونه از افعال (وَدَعَ ، وَدَرَ ، وَرَعَ ، وَرَعَّ ، وَسَعَّ ، وَسَعَّ ، وَضَعَ ، وَضَعَ ، وَضَعَ ، وَهَبَ ، وَهَبَ ، وَهَبَ)

- فعل ماضی ، مضارع ، امر ، نهی ، جحد ، نفی ، استفهام ، اسم فاعل و مفعول : دقیقاً مثل (وَعَدَ ، يَعِدُ) صرف می شود .

(س - فَعَلَ ، يَفْعَلُ ، وَجَلَ ، يُوَجِّلُ) چند نمونه از افعال (وَجَمَ ، وَجَعَ ، وَكَمَ)

- فعل ماضی ، مضارع ، امر ، مجهول ، نهی ، جحد ، نفی ، استفهام ، اسم فاعل و مفعول : دقیقاً مثل صحیح (ضَرَبَ ، يَضْرِبُ) صرف می شود .

- فعل امر معلوم : در ۶ صیغه مخاطب قاعده ۴ جاری می شود [اِيُجَلُّ = اِيُجَلُّ]

مثال : (اِيُجَلُّ ، اِيُجَلُّوا ، اِيُجَلُّوا ، اِيُجَلُّوا ، اِيُجَلُّوا ، اِيُجَلُّوا ، اِيُجَلُّوا ، اِيُجَلُّوا ، اِيُجَلُّوا ، اِيُجَلُّوا)

(ح - فَعَلَ ، يَفْعَلُ ، وَرَثَ ، يَرِثُ)

- فعل ماضی ، مضارع ، امر ، نهی ، جحد ، نفی ، استفهام ، اسم فاعل و مفعول : دقیقاً مثل (وَعَدَ ، يَعِدُ) صرف می شود .

(ك - فَعَلَ ، يَفْعَلُ ، وَجَهَ ، يُوَجِّهُ) چند نمونه از افعال (وَضُوَّ ، وَسَمَّ)

- فعل ماضی ، مضارع ، امر ، نهی ، جحد ، نفی ، استفهام ، اسم فاعل و مفعول : دقیقاً مثل صحیح (ضَرَبَ ، يَضْرِبُ) صرف می شود .

مثال یائی :**(ض - فَعَلَ ، يَفْعَلُ : يَسِرُ ، يَسِيرُ)**

- فعل ماضی معلوم و مجهول : مثل صحیح صرف می شود .

معلوم : (يَسِرَ ، يَسَرَا ، يَسَرُوا ، يَسَرَتْ ، يَسَرَتَا ، يَسَرْنَ ، يَسَرْتِ ، يَسَرْتُمَا ، يَسَرْتُمْ ، يَسَرْتِ ، يَسَرْتُمَا ، يَسَرْتُنَّ ، يَسَرْتُنَّ ، يَسَرْتِ ، يَسَرْتُمَا)
 مجهول : (يَسِرَ بِهِ ، يَسِرَانِ ، يَسِرُونَ ، يَسِرُ ، يَسِرَانِ ، يَسِرُونَ ، يَسِرُ ، يَسِرَانِ ، يَسِرُونَ ، يَسِرُ ، يَسِرَانِ ، يَسِرُونَ)

- فعل مضارع معلوم : مثل صحیح صرف می شود .

مجهول : قاعده ۷ در آن جاری می شود . [يُسِرُ = يُوسِرُ]

معلوم : (يَسِرُ ، يَسِرَانِ ، يَسِرُونَ ، يَسِرُ ، يَسِرَانِ ، يَسِرُونَ ، يَسِرُ ، يَسِرَانِ ، يَسِرُونَ ، يَسِرُ ، يَسِرَانِ ، يَسِرُونَ)
 مجهول : (يَسِرُ بِهِ ، يَسِرَانِ ، يَسِرُونَ ، يَسِرُ ، يَسِرَانِ ، يَسِرُونَ ، يَسِرُ ، يَسِرَانِ ، يَسِرُونَ)

- فعل امر معلوم : مثل صحیح صرف می شود .

مجهول : قاعده ۷ در آن جاری می شود .

معلوم : (لِيَسِرْ ، لِيَسِرَا ، لِيَسِرُوا ، لِيَسِرْ ، لِيَسِرَا ، لِيَسِرُوا ، لِيَسِرْ ، لِيَسِرَا ، لِيَسِرُوا ، لِيَسِرْ ، لِيَسِرَا ، لِيَسِرُوا)
 مجهول : (لِيَسِرْ بِهِ ، لِيَسِرَانِ ، لِيَسِرُونَ ، لِيَسِرْ ، لِيَسِرَانِ ، لِيَسِرُونَ ، لِيَسِرْ ، لِيَسِرَانِ ، لِيَسِرُونَ)

- نهی ، جحد معلوم و مجهول : مثل مضارع صرف می شود ، فقط آخر آن مجزوم می گردد . مثال : (لا يَسِرُ ، لا يَسِرَا ، لا يَسِرُوا ، ...)

- نفی ، استفهام معلوم و مجهول : مثل مضارع صرف می شود . مثال : (لَيْسَ ، لَيْسَا ، لَيْسُوا ، ...) / (هَلْ يُوسِرُ بِهِ ، هَلْ يَسِرُ ، هَلْ يَسِرَانِ ، ...)

- اسم فاعل : مثل صحیح صرف می شود . مثال : (يَسِرُ ، يَسِرَانِ ، يَسِرُونَ ، يَسِرَةٌ ، يَسِرَاتَانِ ، يَسِرَاتُ)

- اسم مفعول : مثل صحیح صرف می شود . مثال : (مَيَسُورٌ بِهِ ، يَسِرُ ، يَسِرَانِ ، يَسِرُونَ ، ...)

(م - فَعَلَ ، يَفْعَلُ : يَنْعَ ، يَنْعُ)

- فعل ماضی ، مضارع ، امر ، نهی ، جحد ، نفی ، استفهام ، اسم فاعل و مفعول : دقیقاً مثل (يَسِرُ ، يَسِرُ) صرف می شود .

(ن - فَعَلَ ، يَفْعَلُ : يَمَنَ ، يَمِنُ)

- فعل ماضی ، مضارع ، امر مجهول ، نهی ، جحد ، نفی ، استفهام ، اسم فاعل و مفعول : دقیقاً مثل (يَسِرُ ، يَسِرُ) صرف می شود .

- فعل امر معلوم : در ۶ صیغه مخاطب قاعده ۷ جاری می شود [أَيْمَنُ = أَوْمَنُ]

مثال : (لِيَمِنَ ، لِيَمِنَا ، لِيَمِنُوا ، لِيَمِنَ ، لِيَمِنَا ، لِيَمِنُوا ، لِيَمِنَ ، لِيَمِنَا ، لِيَمِنُوا ، لِيَمِنَ ، لِيَمِنَا ، لِيَمِنُوا)

(س - فَعَلَ ، يَفْعَلُ : يَقِنَ ، يَقِنُ)

- فعل ماضی ، مضارع ، امر ، نهی ، جحد ، نفی ، استفهام ، اسم فاعل و مفعول : دقیقاً مثل (يَسِرُ ، يَسِرُ) صرف می شود .

(ح - فَعَلَ ، يَفْعَلُ : يَبِسَ ، يَبِسُ)

- فعل ماضی ، مضارع ، امر ، نهی ، جحد ، نفی ، استفهام ، اسم فاعل و مفعول : دقیقاً مثل (يَسِرُ ، يَسِرُ) صرف می شود .

(ك - فَعَلَ ، يَفْعَلُ : يَقْضَ ، يَقْضُ)

- فعل ماضی ، مضارع ، امر مجهول ، نهی ، جحد ، نفی ، استفهام ، اسم فاعل و مفعول : دقیقاً مثل (يَسِرُ ، يَسِرُ) صرف می شود .

- فعل امر معلوم : در ۶ صیغه مخاطب قاعده ۷ جاری می شود [أَيْقِضُ = أَوْقِضُ]

مثال : (لِيَقْضَ ، لِيَقْضَا ، لِيَقْضُوا ، لِيَقْضَ ، لِيَقْضَا ، لِيَقْضُوا ، لِيَقْضَ ، لِيَقْضَا ، لِيَقْضُوا ، لِيَقْضَ ، لِيَقْضَا ، لِيَقْضُوا)

درس ۱۰

اجوف [نُوسَ، سَيَّضُ]

فهرست مطالب

- تعریف اجوف
- اقسام اجوف
- قواعد جاری در اجوف
- تصریفات

جلسه درسی: جلسه ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹

صفحه کتاب: ص ۱۱۸ الی ۱۲۱

(مطلب اول: تعریف اجوف)

اجوف (کلمه‌ای که عین الفعل آن حرف عله باشد)

وجه تسمیه: اجوف را اجوف گویند چون میان آن از حرف صحیح خالی است و همچنین عین الفعل آن از حروف عله تشکیل شده که سبب می‌شود صوت از جوف و وسط دهان خارج شود.

(مطلب دوم: اقسام اجوف)

اجوف واوی (نوس) ن - فَعَلَ ، يَفْعَلُ (قَالَ ، يَقُولُ)
س - فَعِلَ ، يَفْعِلُ (خَافَ ، يَخَافُ)

یایی (سیض) س - فَعِلَ ، يَفْعِلُ (هَابَ ، يَهَابُ)
ض - فَعَلَ ، يَفْعِلُ (بَاعَ ، يَبِيعُ)

(مطلب سوم: قواعد جاری در اجوف)

قواعد — خصوصی: اجوف (واوی) و (یائی) که مضارع آن بر وزن **يَفْعَلُ** — از صیغه ۶ تا آخر، ماضی معلوم و مجهول آن فاء الفعل مضموم می‌شود.
(قَالَ ، قَالَا ، ... ، قُلْنَ ، قُلْتِ ، ...)

— خصوصی: اجوف (واوی) و (یائی) که مضارع آن بر وزن **يَفْعِلُ** — از صیغه ۶ تا آخر، ماضی معلوم و مجهول آن فاء الفعل مکسور می‌شود.
(خَافَ ، خَافَا ، ... ، خِيفَ ، خِيفَتِ ، ...)

— عمومی: قاعده ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۸ و ۱۰.

خلاصه قواعد جاری در اجوف:

فعل ماضی معلوم: قاعده ۸: در تمام صیغه‌ها
(قَوْلَ = قَالَ) / (خَوْفَ = خَافَ) / (هَيْبَ = هَابَ) / (بَيْعَ = بَاعَ)
قاعده ۱۰: در صیغه ۶ الی آخر
(قَالْنَ = قُلْنَ) / (خَافْنَ = خَافْنَ) / (هَابْنَ = هَابْنَ) / (بَاعْنَ = بَاعْنَ)
قاعده خصوصی اجوف: در صیغه ۶ الی آخر
(قُلْنَ = قُلْنَ) / (خَفْنَ = خَفْنَ) / (هَبْنَ = هَبْنَ) / (بَعْنَ = بَعْنَ)

مجهول: قاعده ۲: در تمام صیغه‌ها
(قَوْلَ = قَوْلَ) / (خَوْفَ = خَوْفَ) / (هَيْبَ = هَيْبَ) / (بَيْعَ = بَيْعَ)
قاعده ۴: [در اجوف واوی] در صیغه ۱ الی ۵ (قَوْلَ = قَوْلَ) / (خَوْفَ = خَوْفَ) / (خَيْفَ = خَيْفَ)
قاعده ۱۰: در صیغه ۶ الی آخر
(قَوْلْنَ = قَوْلْنَ) / (خَوْفْنَ = خَوْفْنَ) / (هَيْبْنَ = هَيْبْنَ) / (بَيْعْنَ = بَيْعْنَ)
قاعده خصوصی اجوف: در صیغه ۶ الی آخر
(قُلْنَ = قُلْنَ) / (خَفْنَ = خَفْنَ) / (هَبْنَ = هَبْنَ) / (بَعْنَ = بَعْنَ)

فعل مضارع مضموم یا مکسور العین: قاعده ۱: در تمام صیغه‌ها (يَقُولُ = يَقُولُ) / (يَبِيعُ = يَبِيعُ)
قاعده ۱۰: در صیغه‌های ۶ و ۱۲ (يَقُولْنَ = يَقُولْنَ) / (يَبِيعْنَ = يَبِيعْنَ)

مفتوح العین: قاعده ۱: در تمام صیغه‌ها (يَخَوْفُ = يَخَوْفُ) / (يَهَيِّبُ = يَهَيِّبُ) / (يَقُولُ = يَقُولُ) / (يَبِيعُ = يَبِيعُ) / (يَخَوْفُ = يَخَوْفُ)
قاعده ۸: در تمام صیغه‌ها (يَخَافُ = يَخَافُ) / (يَهَابُ = يَهَابُ) / (يَقُولُ = يَقُولُ) / (يَبِيعُ = يَبِيعُ) / (يَخَافُ = يَخَافُ)
قاعده ۱۰: در صیغه‌های ۶ و ۱۲ (يَخَافْنَ = يَخَافْنَ) / (يَهَابْنَ = يَهَابْنَ) / (يَقُولْنَ = يَقُولْنَ) / (يَبِيعْنَ = يَبِيعْنَ)

امر، نهی، جحد معلوم و مجهول: قاعده ۱۰: در مفردات (۱ ، ۴ ، ۷ ، ۱۳ ، ۱۴) و (۶ ، ۱۲) : (لَيَقُولُ = لَيَقُولُ) / (لَيَبِيعُ = لَيَبِيعُ) / (لَيَخَافُ = لَيَخَافُ) / (لَيَبِيعُ = لَيَبِيعُ)

اسم فاعل: قاعده خصوصی اسم [تبدیل یاء و واو به همزه و جوبا] (قَاوِلٌ = قَائِلٌ) / (خَاوِفٌ = خَائِفٌ) / (هَائِبٌ = هَائِبٌ) / (بَائِعٌ = بَائِعٌ)

اسم مفعول: قاعده ۱: در تمام صیغه‌ها (مَقْوُولٌ = مَقْوُولٌ) / (مَخْوُوفٌ = مَخْوُوفٌ) / (مَهْيُوبٌ = مَهْيُوبٌ) / (مَبِيعٌ = مَبِيعٌ)
قاعده ۱۰: در تمام صیغه‌ها (مَقْوُولٌ = مَقْوُولٌ) / (مَخْوُوفٌ = مَخْوُوفٌ) / (مَهْيُوبٌ = مَهْيُوبٌ) / (مَبِيعٌ = مَبِيعٌ)

نکته: باید دقت کرد که در اسم مفعول دو حرف مدّ (یکی عله و دیگری واو اسم مفعول) در کنار یکدیگر جمع شده اند و در این صورت حرف عله حذف نمی‌شود بلکه واو اسم مفعول (حرف زایده و ضعیف تر) حذف شده و حرکت ما قبل از یاء مکسور می‌گردد. (مَبِيعٌ = مَبِيعٌ)

(مطلب چهارم : تصریفات)**اجوف واوی :****(ن - فَعَلَ ، يَفْعَلُ : قَالَ ، يَقُولُ)** چند نمونه از افعال (دام ، دار ، مات ، صام ، زار ، ناب ، طال ، فاز ، طار ، صاب به ، قام فيه)**- فعل ماضی معلوم و مجهول :**

معلوم : (قَالَ ، قَالُوا ، قَالَتْ ، قَالَتْ ، قُلْنَا ، قُلْنَ ، قُلْتَ ، قُلْتُمْ ، قُلْتُمْ ، قُلْتُمْ ، قُلْتُمْ ، قُلْتُمْ ، قُلْتُمْ ، قُلْتُمْ ، قُلْتُمْ ، قُلْتُمْ ، قُلْتُمْ ، قُلْتُمْ ، قُلْتُمْ ، قُلْتُمْ ، قُلْتُمْ)
 مجهول : (قِيلَ ، قِيلُوا ، قِيلَتْ ، قِيلَتْ ، قِيلَتْ ، قِيلَتْ ، قِيلَتْ ، قِيلَتْ ، قِيلَتْ ، قِيلَتْ ، قِيلَتْ ، قِيلَتْ ، قِيلَتْ ، قِيلَتْ ، قِيلَتْ ، قِيلَتْ ، قِيلَتْ ، قِيلَتْ ، قِيلَتْ ، قِيلَتْ ، قِيلَتْ ، قِيلَتْ ، قِيلَتْ ، قِيلَتْ ، قِيلَتْ ، قِيلَتْ)

- فعل مضارع معلوم و مجهول :

معلوم : (يَقُولُ ، يَقُولَانِ ، يَقُولُونَ ، يَقُولُ ، يَقُولُ ، يَقُولُ ، يَقُولُ ، يَقُولُ ، يَقُولُ ، يَقُولُ ، يَقُولُ ، يَقُولُ ، يَقُولُ ، يَقُولُ ، يَقُولُ ، يَقُولُ ، يَقُولُ ، يَقُولُ ، يَقُولُ ، يَقُولُ ، يَقُولُ ، يَقُولُ ، يَقُولُ ، يَقُولُ ، يَقُولُ)
 مجهول : (يُقَالُ ، يُقَالَانِ ، يُقَالُونَ ، يُقَالُ ، يُقَالُ ، يُقَالُ ، يُقَالُ ، يُقَالُ ، يُقَالُ ، يُقَالُ ، يُقَالُ ، يُقَالُ ، يُقَالُ ، يُقَالُ ، يُقَالُ ، يُقَالُ ، يُقَالُ ، يُقَالُ ، يُقَالُ ، يُقَالُ ، يُقَالُ ، يُقَالُ ، يُقَالُ ، يُقَالُ ، يُقَالُ)

- امر ، نهی ، جحد معلوم و مجهول :

امر معلوم : (لِيَقُلْ ، لِيَقُولَا ، لِيَقُولُوا ، لِيَقُلْ ، لِيَقُولَا ، لِيَقُولُوا ، لِيَقُلْ ، لِيَقُولَا ، لِيَقُولُوا ، لِيَقُلْ ، لِيَقُولَا ، لِيَقُولُوا ، لِيَقُلْ ، لِيَقُولَا ، لِيَقُولُوا)
 امر مجهول : (لِيُقَالْ ، لِيُقَالَا ، لِيُقَالُوا ، لِيُقَالْ ، لِيُقَالَا ، لِيُقَالُوا ، لِيُقَالْ ، لِيُقَالَا ، لِيُقَالُوا ، لِيُقَالْ ، لِيُقَالَا ، لِيُقَالُوا ، لِيُقَالْ ، لِيُقَالَا ، لِيُقَالُوا)
 نهی معلوم : (لَا يَقُلْ ، لَا يَقُولَا ، لَا يَقُولُوا ، لَا يَقُلْ ، لَا يَقُولَا ، لَا يَقُولُوا ، لَا يَقُلْ ، لَا يَقُولَا ، لَا يَقُولُوا ، لَا يَقُلْ ، لَا يَقُولَا ، لَا يَقُولُوا ، لَا يَقُلْ ، لَا يَقُولَا ، لَا يَقُولُوا)
 جحد مجهول : (لَمْ يُقَلْ ، لَمْ يُقَالَا ، لَمْ يُقَالُوا ، لَمْ يُقَلْ ، لَمْ يُقَالَا ، لَمْ يُقَالُوا ، لَمْ يُقَلْ ، لَمْ يُقَالَا ، لَمْ يُقَالُوا ، لَمْ يُقَلْ ، لَمْ يُقَالَا ، لَمْ يُقَالُوا ، لَمْ يُقَلْ ، لَمْ يُقَالَا ، لَمْ يُقَالُوا)

- نفی ، استفهام معلوم و مجهول : مثل مضارع صرف می شود. مثال : (لایَقُولُ ، لایَقُولَانِ ، ...) ، (هل یَقُولُ ، هل یَقُولَانِ ، ...)**- اسم فاعل :** (قَائِلٌ ، قَائِلَانِ ، قَائِلُونَ ، قَائِلَةٌ ، قَائِلَتَانِ ، قَائِلَاتٌ)**- اسم مفعول :** (مَقُولٌ ، مَقُولَانِ ، مَقُولُونَ ، مَقُولَةٌ ، مَقُولَتَانِ ، مَقُولَاتٌ)**(س - فَعَلَ ، يَفْعَلُ : خَافَ ، يَخَافُ)** چند نمونه از افعال (نام) = نکته : اکثر افعال این باب از افعال لازم هستند ولی برای تمرین ذهن مشتقات آن را صرف می کنیم.**- فعل ماضی معلوم و مجهول :**

معلوم : (خَافَ ، خَافَا ، خَافُوا ، خَافَتْ ، خَافَتَا ، خَافَتُوا ، خَافَ ، خَافَ ، خَافَ ، خَافَ ، خَافَ ، خَافَ ، خَافَ ، خَافَ ، خَافَ ، خَافَ ، خَافَ ، خَافَ ، خَافَ ، خَافَ ، خَافَ ، خَافَ ، خَافَ ، خَافَ ، خَافَ ، خَافَ)
 مجهول : (خِيفَ ، خِيفَا ، خِيفُوا ، خِيفَتْ ، خِيفَتَا ، خِيفَتُوا ، خِيفَ ، خِيفَ ، خِيفَ ، خِيفَ ، خِيفَ ، خِيفَ ، خِيفَ ، خِيفَ ، خِيفَ ، خِيفَ ، خِيفَ ، خِيفَ ، خِيفَ ، خِيفَ ، خِيفَ ، خِيفَ ، خِيفَ ، خِيفَ ، خِيفَ ، خِيفَ ، خِيفَ)

- فعل مضارع معلوم و مجهول :

معلوم : (يَخَافُ ، يَخَافَانِ ، يَخَافُونَ ، يَخَافُ ، يَخَافُ ، يَخَافُ ، يَخَافُ ، يَخَافُ ، يَخَافُ ، يَخَافُ ، يَخَافُ ، يَخَافُ ، يَخَافُ ، يَخَافُ ، يَخَافُ ، يَخَافُ ، يَخَافُ ، يَخَافُ ، يَخَافُ ، يَخَافُ ، يَخَافُ ، يَخَافُ ، يَخَافُ ، يَخَافُ ، يَخَافُ)
 مجهول : (يُخَافُ ، يُخَافَانِ ، يُخَافُونَ ، يُخَافُ ، يُخَافُ ، يُخَافُ ، يُخَافُ ، يُخَافُ ، يُخَافُ ، يُخَافُ ، يُخَافُ ، يُخَافُ ، يُخَافُ ، يُخَافُ ، يُخَافُ ، يُخَافُ ، يُخَافُ ، يُخَافُ ، يُخَافُ ، يُخَافُ ، يُخَافُ ، يُخَافُ ، يُخَافُ ، يُخَافُ ، يُخَافُ)

- امر ، نهی ، جحد معلوم و مجهول :

امر معلوم : (لِيَخَفْ ، لِيَخَافَا ، لِيَخَافُوا ، لِيَخَفْ ، لِيَخَافَا ، لِيَخَافُوا ، لِيَخَفْ ، لِيَخَافَا ، لِيَخَافُوا ، لِيَخَفْ ، لِيَخَافَا ، لِيَخَافُوا ، لِيَخَفْ ، لِيَخَافَا ، لِيَخَافُوا)
 امر مجهول : (لِيُخَافْ ، لِيُخَافَا ، لِيُخَافُوا ، لِيُخَافْ ، لِيُخَافَا ، لِيُخَافُوا ، لِيُخَافْ ، لِيُخَافَا ، لِيُخَافُوا ، لِيُخَافْ ، لِيُخَافَا ، لِيُخَافُوا ، لِيُخَافْ ، لِيُخَافَا ، لِيُخَافُوا)
 نهی معلوم : (لَا يَخَفْ ، لَا يَخَافَا ، لَا يَخَافُوا ، لَا يَخَفْ ، لَا يَخَافَا ، لَا يَخَافُوا ، لَا يَخَفْ ، لَا يَخَافَا ، لَا يَخَافُوا ، لَا يَخَفْ ، لَا يَخَافَا ، لَا يَخَافُوا ، لَا يَخَفْ ، لَا يَخَافَا ، لَا يَخَافُوا)
 جحد مجهول : (لَمْ يُخَفْ ، لَمْ يُخَافَا ، لَمْ يُخَافُوا ، لَمْ يُخَفْ ، لَمْ يُخَافَا ، لَمْ يُخَافُوا ، لَمْ يُخَفْ ، لَمْ يُخَافَا ، لَمْ يُخَافُوا ، لَمْ يُخَفْ ، لَمْ يُخَافَا ، لَمْ يُخَافُوا ، لَمْ يُخَفْ ، لَمْ يُخَافَا ، لَمْ يُخَافُوا)

- نفی ، استفهام معلوم و مجهول : مثل مضارع صرف می شود. مثال : (لایَخَافُ ، لایَخَافَانِ ، ...) ، (هل یخَافُ ، هل یخَافَانِ ، ...)**- اسم فاعل :** (خَائِفٌ ، خَائِفَانِ ، خَائِفُونَ ، خَائِفَةٌ ، خَائِفَتَانِ ، خَائِفَاتٌ [خَائِفَاتٌ])**- اسم مفعول :** (مَخُوفٌ ، مَخُوفَانِ ، مَخُوفُونَ ، مَخُوفَةٌ ، مَخُوفَتَانِ ، مَخُوفَاتٌ)

اجوف یائی :

(س - فَعَلَ ، يَفْعَلُ : هَابَ ، يَهَابُ) چند نمونه از افعال (نال) = نکته : اکثر افعال این باب از افعال لازم هستند .

- فعل ماضی معلوم و مجهول :

معلوم : (هَابَ ، هَابًا ، هَابُوا ، هَابَتْ ، هَابَتْ ، هَابَتَا ، هَابْنَا ، هَابْتُمْ ، هَابْتُمْ ، هَابْتُمْ ، هَابْتُمْ ، هَابْتُمْ ، هَابْتُمْ ، هَابْتُمْ ، هَابْتُمْ ، هَابْتُمْ)
 مجهول : (هِيَ ، هِيَ ، هِيَ ، هِيَ ، هِيَ ، هِيَ ، هِيَ ، هِيَ ، هِيَ ، هِيَ ، هِيَ ، هِيَ ، هِيَ ، هِيَ ، هِيَ)

- فعل مضارع معلوم و مجهول :

معلوم : (يَهَابُ ، يَهَابَانِ ، يَهَابُونَ ، يَهَابُونَ ، يَهَابُونَ ، يَهَابُونَ ، يَهَابُونَ ، يَهَابُونَ ، يَهَابُونَ ، يَهَابُونَ)
 مجهول : (يَهَابُ ، يَهَابُ ، يَهَابُ ، يَهَابُ ، يَهَابُ ، يَهَابُ ، يَهَابُ ، يَهَابُ ، يَهَابُ ، يَهَابُ)

- امر ، نهی ، جحد معلوم و مجهول :

امر معلوم : (لِيَهَبْ ، لِيَهَابَا ، لِيَهَابُوا ، لِيَهَبْ ، لِيَهَبْ ، لِيَهَبْ ، لِيَهَبْ ، لِيَهَبْ ، لِيَهَبْ ، لِيَهَبْ)

امر مجهول : (لِيَهَبْ ، لِيَهَبْ ، لِيَهَبْ ، لِيَهَبْ ، لِيَهَبْ ، لِيَهَبْ ، لِيَهَبْ ، لِيَهَبْ ، لِيَهَبْ ، لِيَهَبْ)

نهی معلوم : (لَا يَهَبْ ، لَا يَهَابَا ، لَا يَهَابُوا ، لَا يَهَبْ ، لَا يَهَبْ ، لَا يَهَبْ ، لَا يَهَبْ ، لَا يَهَبْ ، لَا يَهَبْ ، لَا يَهَبْ)

جحد مجهول : (لَمْ يَهَبْ ، لَمْ يَهَبْ ، لَمْ يَهَبْ ، لَمْ يَهَبْ ، لَمْ يَهَبْ ، لَمْ يَهَبْ ، لَمْ يَهَبْ ، لَمْ يَهَبْ)

- نفی ، استفهام معلوم و مجهول : مثل مضارع صرف می شود . **مثال :** (هَلْ يَهَابُ ، هَلْ يَهَابَانِ ، ...) ، (لَا يَهَابُ ، لَا يَهَابُ ، و ...)

- اسم فاعل : (هَابِي ، هَابِي ، هَابِي ، هَابِي ، هَابِي ، هَابِي ، هَابِي ، هَابِي)

- اسم مفعول : (مَهْبُوبٌ ، مَهْبُوبٌ ، مَهْبُوبٌ ، مَهْبُوبٌ ، مَهْبُوبٌ ، مَهْبُوبٌ ، مَهْبُوبٌ ، مَهْبُوبٌ)

(ض - فَعَلَ ، يَفْعَلُ : بَاعَ ، يَبِيعُ) چند نمونه از افعال (سارّ الیه ، غاب عنه ، یان به ، خاب الیه ، زاد فیہ ، زاد ، سار ، ساء ، جاء)

- فعل ماضی معلوم و مجهول :

معلوم : (بَاعَ ، بَاعًا ، بَاعُوا ، بَاعَتْ ، بَاعَتْ ، بَاعَتْ ، بَاعَتْ ، بَاعَتْ ، بَاعَتْ ، بَاعَتْ)

مجهول : (بَاعَ ، بَاعَ ، بَاعَ ، بَاعَ ، بَاعَ ، بَاعَ ، بَاعَ ، بَاعَ)

- فعل مضارع معلوم :

معلوم : (يَبِيعُ ، يَبِيعَانِ ، يَبِيعُونَ ، يَبِيعُونَ ، يَبِيعُونَ ، يَبِيعُونَ ، يَبِيعُونَ ، يَبِيعُونَ)

مجهول : (يَبِيعُ ، يَبِيعُ ، يَبِيعُ ، يَبِيعُ ، يَبِيعُ ، يَبِيعُ ، يَبِيعُ ، يَبِيعُ)

- امر ، نهی ، جحد معلوم و مجهول :

امر معلوم : (لِيَبِيعْ ، لِيَبِيعَا ، لِيَبِيعُوا ، لِيَبِيعْ ، لِيَبِيعْ ، لِيَبِيعْ ، لِيَبِيعْ ، لِيَبِيعْ)

امر مجهول : (لِيَبِيعْ ، لِيَبِيعَا ، لِيَبِيعُوا ، لِيَبِيعْ ، لِيَبِيعْ ، لِيَبِيعْ ، لِيَبِيعْ ، لِيَبِيعْ)

نهی معلوم : (لَا يَبِيعْ ، لَا يَبِيعَا ، لَا يَبِيعُوا ، لَا يَبِيعْ ، لَا يَبِيعْ ، لَا يَبِيعْ ، لَا يَبِيعْ ، لَا يَبِيعْ)

جحد مجهول : (لَمْ يَبِيعْ ، لَمْ يَبِيعَا ، لَمْ يَبِيعُوا ، لَمْ يَبِيعْ ، لَمْ يَبِيعْ ، لَمْ يَبِيعْ ، لَمْ يَبِيعْ ، لَمْ يَبِيعْ)

- نفی ، استفهام معلوم و مجهول : مثل مضارع صرف می شود . **مثال :** (هَلْ يَبِيعُ ، هَلْ يَبِيعَانِ ، ...) ، (لَا يَبِيعُ ، لَا يَبِيعَانِ ، ...)

- اسم فاعل : (بَاعِي ، بَاعِي ، بَاعِي ، بَاعِي ، بَاعِي ، بَاعِي ، بَاعِي ، بَاعِي)

- اسم مفعول : (مَبِيعٌ ، مَبِيعَانِ ، مَبِيعُونَ ، مَبِيعَةٌ ، مَبِيعَاتٌ)

درس ۱۱

ناقص [نَسْكُو وَ ضَمْسِي]

فهرست مطالب

- تعریف ناقص
- اقسام ناقص
- قواعد جاری در ناقص
- تصریفات
- خلاصه قواعد جاری در ناقص

جلسه درسی : جلسه ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵

صفحه کتاب : ص ۱۲۱ الی ۱۲۳

(مطلب اول : تعریف ناقص)

ناقص (کلمه‌ای که لام الفعل آن حرف عله باشد)

وجه تسمیه : ناقص به معنای دم بریده است، چون انتهای آن از حرف صحیح بریده شده به آن ناقص می‌گویند.

(مطلب دوم : اقسام ناقص)

ناقص — **واوی (نَسْوَ)** — ن - فَعْلَ ، يَفْعُلُ (دَعَا ، يَدْعُو)
 س - فَعِلَ ، يَفْعِلُ (رَضِيَ ، يَرْضَى)
 ک - فَعَّلَ ، يَفْعَلُّ (رَخُو ، يَرْخُو)

یاپی (ضَمْسِي) — ض - فَعَلَ ، يَفْعِلُ (رَمَى ، يَرْمِي)
 م - فَعَلَ ، يَفْعَلُ (رَعَى ، يَرْعَى)
 س - فَعِلَ ، يَفْعَلُّ (خَشِيَ ، يَخْشَى)

(مطلب سوم : قواعد جاری در ناقص)

قواعد — خصوصی : در امر و مضارع مجزوم [مجزوم به ـ ، لا ، لم و ...] ، در مفردات لام الفعل می‌افتد (لِيَدْعُو = لِيَدْعُ) / (لِيُدْعَى = لِيُدْعَ) .
 — عمومی : قاعده ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸ و ۱۰ .

(مطلب چهارم : تصريفات) = در صفحه بعد خواهد آمد .**(مطلب پنجم : خلاصه قواعد جاری در ناقص)**

خلاصه قواعد ناقص

ماضی — عین الفعل مکسور یا مضموم : قاعده ۲ و ۱۰ در صیغه ۳
 عین الفعل مفتوح — قاعده ۸ : ۱ ، ۳ ، ۴ ، ۵
 — قاعده ۱۰ : ۳ ، ۴ ، ۵

مضارع — عین الفعل مکسور یا مضموم — قاعده ۳ : در مفردات
 — قاعده ۲ ، ۱۰ : در ۳ ، ۹ ، ۱۰
 عین الفعل مفتوح — قاعده ۸ : در مفردات و ۳ ، ۹ ، ۱۰
 — قاعده ۱۰ : در ۳ ، ۹ ، ۱۰

— امر و نهی و جحد : قاعده خصوصی ناقص [لام الفعل در مفردات می‌افتد] .
 — نفی و استفهام : مثل مضارع صرف می‌شود .

اسم فاعل — قاعده ۵ : در تمام صیغه‌های واوی
 — قاعده ۳ : در صیغه ۱
 — قاعده ۲ : در صیغه ۳
 — قاعده ۱۰ : در صیغه ۱ و ۳

— اسم مفعول : قاعده ادغام جاری می‌شود .

(مطلب چهارم : تصریفات)**ناقصی واوی :****(ن - فَعَلَ ، يَفْعَلُ : دَعَا ، يَدْعُو)** چند نمونه از افعال (عزأ، مَحَا، نَجَا، بَدَا، عَلَا، خَلَا، بَلَا، رَجَا)

- فعل ماضی معلوم :	قاعده ۸ : در صیغه ۱، ۳، ۴، ۵ (۱. دَعَوَ = دَعَا) / (۲. دَعَوَا = قاعده جاری نمی شود چون حرکت عارضی است) / (۳. دَعَوُوا = دَعَاوَا = دَعَوَا)
	قاعده ۱۰ : در صیغه ۳، ۴، ۵ (۴. دَعَوْتَ = دَعَاتُ = دَعَتُ) / (۵. دَعَوْتَا = دَعَاتَا [تاء در اصل ساکن است و حرکت بر آن عارض شده] = دَعَتَا)
- مجهول :	قاعده ۵ : در تمام صیغه ها (دُعِيَ = دُعِيَ)
	قاعده ۲ : در صیغه ۳ (دُعِيُوا = دُعِيُوا = دُعُوا)

معلوم : (دَعَا ، دَعَوَا ، دَعَا ، دَعَتَ ، دَعَتَا ، دَعَوْنَ ، دَعَوْتِ ، دَعَوْتُمَا ، دَعَوْتُمْ ، دَعَوْتِ ، دَعَوْتُمَا ، دَعَوْتُمْ ، دَعَوْتِ ، دَعَوْتُمْ ، دَعَوْتُمْ ، دَعَوْتُمْ)
 مجهول : (دُعِيَ ، دُعِيَا ، دُعُوا ، دُعِيَتْ ، دُعِيْتَا ، دُعِينِ ، دُعِيْتِ ، دُعِيْتُمَا ، دُعِيْتُمْ ، دُعِيْتِ ، دُعِيْتُمَا ، دُعِيْتُمْ ، دُعِيْتِ ، دُعِيْتُمْ ، دُعِيْتُمْ)

- فعل مضارع معلوم :	قاعده ۳ : در مفردات (يَدْعُو = يَدْعُو)
	قاعده ۲ : در صیغه ۳، ۹، ۱۰ (۳. يَدْعُوْنَ = يَدْعُوْنَ = يَدْعُوْنَ) / (۹. تَدْعُوْنَ = تَدْعُوْنَ = تَدْعُوْنَ) / (۱۰. تَدْعُوْنَ = تَدْعُوْنَ = تَدْعُوْنَ)
- مجهول :	قاعده ۶ : در تمام صیغه ها (يُدْعَى = يُدْعَى) / (يُدْعَوْنَ = يُدْعَوْنَ) / (و ...)
	قاعده ۸ : در مفردات و ۳، ۹، ۱۰ (۳. يُدْعُوْنَ = يُدْعُوْنَ = يُدْعَوْنَ) / (۱۰. تُدْعُوْنَ = تُدْعُوْنَ = تُدْعَوْنَ)

معلوم : (يَدْعُو ، يَدْعُوَانِ ، يَدْعُوْنَ ، تَدْعُو ، تَدْعُوَانِ ، تَدْعُوْنَ ، يُدْعُو ، يُدْعُوَانِ ، يُدْعُوْنَ ، تَدْعُوْنَ ، تَدْعُوَانِ ، تَدْعُوْنَ ، تَدْعُوَانِ ، تَدْعُوْنَ ، تَدْعُوَانِ ، تَدْعُوْنَ ، تَدْعُوَانِ ، تَدْعُوْنَ ، تَدْعُوَانِ)
 مجهول : (يُدْعَى ، يُدْعِيَانِ ، يُدْعُوْنَ ، تُدْعَى ، تُدْعِيَانِ ، يُدْعِيْنَ ، تُدْعَى ، تُدْعِيَانِ ، تُدْعَوْنَ ، تُدْعَوْنَ ، تُدْعَوْنَ ، تُدْعَوْنَ ، تُدْعَوْنَ ، تُدْعَوْنَ ، تُدْعَوْنَ ، تُدْعَوْنَ)

- امر ، نهی ، جحد معلوم و مجهول : قاعده خصوصی ناقص در آن جاری می شود ، یعنی در مفردات لام الفعل می افتد (لِيَدْعُو = لِيَدْعُو)
 امر معلوم : (لِيَدْعُ ، لِيَدْعُوا ، لِيَدْعُوْا ، لِيَدْعُوْا ، لِيَدْعُوْا ، لِيَدْعُوْا ، لِيَدْعُوْا ، لِيَدْعُوْا ، لِيَدْعُوْا ، لِيَدْعُوْا ، لِيَدْعُوْا ، لِيَدْعُوْا ، لِيَدْعُوْا)
 امر مجهول : (لِيَدْعُ ، لِيَدْعِيَا ، لِيَدْعُوْا ، لِيَدْعُوْا ، لِيَدْعُوْا ، لِيَدْعُوْا ، لِيَدْعُوْا ، لِيَدْعُوْا ، لِيَدْعُوْا ، لِيَدْعُوْا ، لِيَدْعُوْا ، لِيَدْعُوْا)
 نهی معلوم : (لَا يَدْعُ ، لَا يَدْعُوْا ، لَا يَدْعُوْا ، لَا يَدْعُوْا ، لَا يَدْعُوْا ، لَا يَدْعُوْا ، لَا يَدْعُوْا ، لَا يَدْعُوْا ، لَا يَدْعُوْا ، لَا يَدْعُوْا ، لَا يَدْعُوْا ، لَا يَدْعُوْا)
 جحد مجهول : (لَمْ يَدْعُ ، لَمْ يَدْعِيَا ، لَمْ يَدْعُوْا ، لَمْ يَدْعُوْا ، لَمْ يَدْعُوْا ، لَمْ يَدْعُوْا ، لَمْ يَدْعُوْا ، لَمْ يَدْعُوْا ، لَمْ يَدْعُوْا ، لَمْ يَدْعُوْا ، لَمْ يَدْعُوْا ، لَمْ يَدْعُوْا)

- نفی ، استفهام معلوم و مجهول : مثل مضارع صرف می شود . مثال : (لَا يَدْعُو ، لَا يَدْعُوْا ، ...) ، (هَلْ يَدْعُو ، هَلْ يَدْعُوْا ، ...)

- اسم فاعل :	قاعده ۵ : در تمام صیغه ها (دَاعِيُ = دَاعِيُ)
	قاعده ۳ : در صیغه ۱ (دَاعِيُ [دَاعِيُ] = دَاعِيُ [دَاعِيُ] = دَاعِيُ [دَاعِيُ] = دَاعِيُ [دَاعِيُ])
	قاعده ۲ : در صیغه ۳ (دَاعِيُوْنَ = دَاعِيُوْنَ = دَاعِيُوْنَ)
	قاعده ۱۰ : در صیغه ۱ و ۳

مثال : (دَاعِي ، دَاعِيَانِ ، دَاعِيُوْنَ ، دَاعِيَةٌ ، دَاعِيَتَانِ ، دَاعِيَاتُ [دَوَاعٍ])

- اسم مفعول : قاعده ادغام در تمام صیغه ها جاری است (مَدْعُوٌّ = مَدْعُوٌّ) مثال : (مَدْعُوٌّ ، مَدْعُوْا ، مَدْعُوْونَ ، مَدْعُوَّةٌ ، مَدْعُوَّتَانِ ، مَدْعُوَاتٌ)

(ک - فَعَلَ ، يَفْعَلُ : رَحَوُ ، يَرْحُو) چند نمونه از افعال (بَزُو ، سَرُو)

- فعل ماضی مجهول ، مضارع ، امر ، نهی ، جحد ، نفی ، استفهام ، اسم فاعل و مفعول : دقیقاً مثل (دَعَا ، يَدْعُو) صرف می شود.

- فعل ماضی معلوم :	قاعده ۲ : در صیغه ۳ (رَحَوُوا = رَحَوُوا = رَحَوُوا)
	قاعده ۱۰ :

مثال : (رَحَوُ ، رَحَوَا ، رَحَوَا ، رَحَوْتِ ، رَحَوْتَا ، رَحَوْنَا ، رَحَوْنَا ، رَحَوْتُمْ ، رَحَوْتُمْ ، رَحَوْتِ ، رَحَوْتُمَا ، رَحَوْتُمْ ، رَحَوْتِ ، رَحَوْتُمْ ، رَحَوْتُمْ ، رَحَوْتُمْ)

(س - فَعِلَ ، يَفْعَلُ ، رَضِيَ ، يَرْضَى [بنا بر قولی که اصل آن را رَضُو می‌داند] چند نمونه از افعال (شَقِي)

- فعل ماضی معلوم و مجهول : قاعده ۵ : در تمام صیغه‌ها (رَضِيَ = رَضِيَ) / (رَضِيَ = رَضِيَ)
 { قاعده ۲ : در صیغه ۳ (رَضُوا = رَضُوا = رَضُوا = رَضُوا)
 قاعده ۱۰

معلوم : (رَضِيَ ، رَضِيَ ، رَضُوا ، رَضِيَ ، رَضِيَ ، رَضِيَ ، رَضِيَ ، رَضِيَ ، رَضِيَ ، رَضِيَ ، رَضِيَ ، رَضِيَ ، رَضِيَ ، رَضِيَ ، رَضِيَ ، رَضِيَ)
 مجهول : (رَضِيَ ، رَضِيَ ، رَضُوا ، رَضِيَ ، رَضِيَ ، رَضِيَ ، رَضِيَ ، رَضِيَ ، رَضِيَ ، رَضِيَ ، رَضِيَ ، رَضِيَ ، رَضِيَ ، رَضِيَ ، رَضِيَ ، رَضِيَ)

- فعل مضارع معلوم و مجهول : قاعده ۶ : در تمام صیغه‌ها (يَرْضَى = يَرْضَى) / (يَرْضَى = يَرْضَى) (و ...)

قاعده ۸ : در مفردات و ۳ ، ۹ ، ۱۰ (يَرْضُونَ = يَرْضُونَ = يَرْضُونَ = يَرْضُونَ)
 قاعده ۱۰ : در صیغه ۳ ، ۹ ، ۱۰ (يَرْضُونَ = يَرْضُونَ = يَرْضُونَ = يَرْضُونَ)

معلوم : (يَرْضَى ، يَرْضَى ، يَرْضُونَ ، يَرْضَى ، يَرْضَى ، يَرْضَى ، يَرْضَى ، يَرْضَى ، يَرْضَى ، يَرْضَى ، يَرْضَى ، يَرْضَى ، يَرْضَى ، يَرْضَى ، يَرْضَى ، يَرْضَى)
 مجهول : (يَرْضَى ، يَرْضَى ، يَرْضُونَ ، يَرْضَى ، يَرْضَى ، يَرْضَى ، يَرْضَى ، يَرْضَى ، يَرْضَى ، يَرْضَى ، يَرْضَى ، يَرْضَى ، يَرْضَى ، يَرْضَى ، يَرْضَى ، يَرْضَى)

- امر ، نهی ، جحد معلوم و مجهول : قاعده خصوصی ناقص در آن جاری می‌شود ، یعنی در مفردات لام الفعل می‌افتد (لِيَدْعُوا = لِيَدْعُوا)

امر معلوم : (لِيَرْضَ ، لِيَرْضَا ، لِيَرْضُوا ، لِيَرْضَا ، لِيَرْضَا ، لِيَرْضَا ، لِيَرْضَا ، لِيَرْضَا ، لِيَرْضَا ، لِيَرْضَا ، لِيَرْضَا ، لِيَرْضَا ، لِيَرْضَا ، لِيَرْضَا ، لِيَرْضَا ، لِيَرْضَا)
 امر مجهول : (لِيَرْضَ ، لِيَرْضَا ، لِيَرْضُوا ، لِيَرْضَا ، لِيَرْضَا ، لِيَرْضَا ، لِيَرْضَا ، لِيَرْضَا ، لِيَرْضَا ، لِيَرْضَا ، لِيَرْضَا ، لِيَرْضَا ، لِيَرْضَا ، لِيَرْضَا ، لِيَرْضَا ، لِيَرْضَا)
 نهی معلوم : (لَا يَرْضَ ، لَا يَرْضَا ، لَا يَرْضُوا ، لَا يَرْضَا ، لَا يَرْضَا ، لَا يَرْضَا ، لَا يَرْضَا ، لَا يَرْضَا ، لَا يَرْضَا ، لَا يَرْضَا ، لَا يَرْضَا ، لَا يَرْضَا ، لَا يَرْضَا ، لَا يَرْضَا ، لَا يَرْضَا ، لَا يَرْضَا)
 جحد مجهول : (لَمْ يَرْضَ ، لَمْ يَرْضَا ، لَمْ يَرْضُوا ، لَمْ يَرْضَا ، لَمْ يَرْضَا ، لَمْ يَرْضَا ، لَمْ يَرْضَا ، لَمْ يَرْضَا ، لَمْ يَرْضَا ، لَمْ يَرْضَا ، لَمْ يَرْضَا ، لَمْ يَرْضَا ، لَمْ يَرْضَا ، لَمْ يَرْضَا ، لَمْ يَرْضَا ، لَمْ يَرْضَا)

- نفی ، استفهام معلوم و مجهول : مثل مضارع صرف می‌شود . مثال : (لَا يَرْضَى ، لَا يَرْضَى ، ...) ، (هَلْ يَرْضَى ، هَلْ يَرْضَى ، ...)

- اسم فاعل : همان قواعدی که در (دَعَوْ) گفته شده ، در این جا نیز جاری است . مثال : (راضٍ ، راضیان ، راضون ، راضیه ، راضیتان ، راضیات)

- اسم مفعول : قاعده ادغام در تمام صیغه‌ها جاری است .

مثال : - در صورتی که ما (رَضِيَ) را بدون جاری شدن قاعده اعلال فرض کنیم : فقط قاعده ادغام جاری می‌شود . (مَرْضُوٌّ = مَرْضُوٌّ)

(مَرْضُوٌّ ، مَرْضُوَانٌ ، مَرْضُوُونٌ ، مَرْضُوَّةٌ ، مَرْضُوَاتٌ ، مَرْضُوَاتٌ)

- در صورتی که ما (رَضِيَ) را با جاری شدن قاعده اعلال (رَضِيَ) فرض کنیم : قاعده خصوصی اسم جاری می‌شود (هرگاه واو ویا در یک

کلمه درکنار یکدیگر جمع بشوند ، حرف اولی را به دومی تبدیل کرده و در یکدیگر ادغام می‌کنیم ، سپس به مناسبت آن ضمه یا کسره می‌آوریم) . (مَرْضُوٌّ = مَرْضُوٌّ ی ن = مَرْضُوٌّ ن = مَرْضُوٌّ)
 (مَرْضُوٌّ ، مَرْضُوَانٌ ، مَرْضُوُونٌ ، مَرْضُوَّةٌ ، مَرْضُوَاتٌ ، مَرْضُوَاتٌ)

ناقصی یائی :

(س - فَعِلَ ، يَفْعَلُ : خَشِيَ ، يَخْشَى) چند نمونه از افعال (رَقِيَ ، عَمِيَ ، بَنِيَ ، لَفِيَ ، نَسِيَ ، بَقِيَ ، جَبِيَ)

- فعل ماضی ، مضارع ، امر ، نهی ، جحد ، نفی ، استفهام ، اسم فاعل و مفعول : دقیقاً مثل (رَضِيَ ، يَرْضَى) صرف می‌شود .

تفاوت فعل (خَشِيَ ، يَخْشَى) با فعل (رَضِيَ ، يَرْضَى) در این است که در فعل (رَضِيَ) ، قاعده ۵ در ماضی و قاعده ۶ در مضارع جاری می‌شود و در نتیجه (واو) به (یاء) تبدیل می‌گردد ولی در این جا دیگر نیازی به اجرای قاعده ۵ و قاعده ۶ نیست .

- فعل ماضی معلوم و مجهول : قاعده ۲ : در صیغه ۳ (خَشِيُوا = خَشِيُوا = خَشِيُوا)
 قاعده ۱۰

- فعل مضارع معلوم و مجهول : قاعده ۸ : در مفردات و ۳ ، ۹ ، ۱۰ (يَخْشَى = يَخْشَى) / (يَخْشُونَ = يَخْشُونَ = يَخْشُونَ = يَخْشُونَ)
 قاعده ۱۰ : در صیغه ۳ ، ۹ ، ۱۰ (يَخْشُونَ = يَخْشُونَ = يَخْشُونَ = يَخْشُونَ)

- امر ، نهی ، جحد معلوم و مجهول : قاعده خصوصی ناقص در آن جاری می‌شود ، یعنی در مفردات لام الفعل می‌افتد (اِخْشَى = اِخْشَى)

- نفی ، استفهام معلوم و مجهول : مثل مضارع صرف می‌شود .

- اسم فاعل : (خَاشٍ ، خَاشِيَانٌ ، خَاشُونٌ ، خَاشِيَةٌ ، خَاشِيَاتٌ ، خَاشِيَاتٌ ، خَاشِيَاتٌ ، خَاشِيَاتٌ) / اسم مفعول : (مَخْشَى ، مَخْشِيَانٌ ، مَخْشِيُونٌ ، مَخْشِيَةٌ ، مَخْشِيَاتٌ ، مَخْشِيَاتٌ)

(م - فَعَلَ ، يَفْعَلُ : رَعَى ، يَرَعَى) چند نمونه از افعال (طَعَى ، نَهَى ، رَأَى)

- فعل ماضی معلوم: قاعده ۸: در صیغه ۱، ۳، ۴، ۵ (۱. رَعَى = رَعَى) / (۲. رَعَى = رَعَى) قاعده جاری نمی‌شود، چون حرکت یاء عارضی است (۳. رَعَى = رَعَا) / (رَعَا = رَعَا)
قاعده ۱۰: در صیغه ۳، ۴، ۵ (۴. رَعَيْتَ = رَعَاتُ = رَعَتْ) / (۵. رَعَيْتَا = رَعَاتَا) حرکت تاء عارضی است و در اصل سکون است (رَعَاتَا = رَعَاتَا)
- مجهول: قاعده ۲: در صیغه ۳ (رَعِيُوا = رَعِيُوا) / (رَعِيُوا = رَعِيُوا) قاعده ۱۰

معلوم: (رَعَى ، رَعَى ، رَعَا ، رَعَتْ ، رَعَتَا ، رَعَيْنَ ، رَعَيْتَ ، رَعَيْتَمَا ، رَعَيْتُمْ ، رَعَيْتُنَّ ، رَعَيْتُمْ ، رَعَيْتُنَّ ، رَعَيْتُمْ ، رَعَيْتُنَّ)
مجهول: (رَعَى ، رَعَى ، رَعَا ، رَعَا ، رَعَيْتَ ، رَعَيْتَا ، رَعَيْتُمْ ، رَعَيْتُمَا ، رَعَيْتُمْ ، رَعَيْتُنَّ ، رَعَيْتُمْ ، رَعَيْتُنَّ)

- فعل مضارع معلوم و مجهول: قاعده ۸: در مفردات ۳، ۹، ۱۰ (۱. يَرَعَى = يَرَعَى) / (۳. يَرَعِيُونَ = يَرَعُونَ) / (۱۰. يَرَعِيْنَ = يَرَعِيْنَ)
قاعده ۱۰: در صیغه ۳، ۹، ۱۰ (۱۰. يَرَعِيْنَ = يَرَعِيْنَ)

معلوم: (يَرَعَى ، يَرَعِيَانِ ، يَرَعُونَ ، يَرَعِيْ ، يَرَعِيَانِ ، يَرَعِيْنَ ، يَرَعِيْنَ ، يَرَعِيَانِ ، يَرَعِيْنَ ، يَرَعِيْنَ ، يَرَعِيَانِ ، يَرَعِيْنَ ، يَرَعِيْنَ)
مجهول: (يَرَعَى ، يَرَعِيَانِ ، يَرَعُونَ ، يَرَعِيْ ، يَرَعِيَانِ ، يَرَعِيْنَ ، يَرَعِيْنَ ، يَرَعِيَانِ ، يَرَعِيْنَ ، يَرَعِيْنَ ، يَرَعِيَانِ ، يَرَعِيْنَ ، يَرَعِيْنَ)

- امر، نهی، جحد معلوم و مجهول: قاعده خصوصی ناقص در آن جاری می‌شود، یعنی در مفردات لام الفعل می‌افتد (رَعَى = رَعَى)

امر معلوم: (لِيَرَعِ ، لِيَرَعِيَا ، لِيَرَعُوا ، لِيَرَعِ ، لِيَرَعِيَا ، لِيَرَعِيْنَا ، لِيَرَعِ ، لِيَرَعِيْنَا ، لِيَرَعِيْتُمْ ، لِيَرَعِيْتُنَّ ، لِيَرَعِ ، لِيَرَعِيْنَا)
امر مجهول: (لِيَرَعِ ، لِيَرَعِيَا ، لِيَرَعُوا ، لِيَرَعِ ، لِيَرَعِيْنَا ، لِيَرَعِيْنَا ، لِيَرَعِيْتُمْ ، لِيَرَعِيْتُنَّ ، لِيَرَعِ ، لِيَرَعِيْنَا)
نهی معلوم: (لَا يَرَعِ ، لَا يَرَعِيَا ، لَا يَرَعُوا ، لَا يَرَعِ ، لَا يَرَعِيْنَا ، لَا يَرَعِيْنَا ، لَا يَرَعِيْتُمْ ، لَا يَرَعِيْتُنَّ ، لَا يَرَعِ ، لَا يَرَعِيْنَا)
جحد مجهول: (لَمْ يَرَعِ ، لَمْ يَرَعِيَا ، لَمْ يَرَعُوا ، لَمْ يَرَعِ ، لَمْ يَرَعِيْنَا ، لَمْ يَرَعِيْنَا ، لَمْ يَرَعِيْتُمْ ، لَمْ يَرَعِيْتُنَّ ، لَمْ يَرَعِ ، لَمْ يَرَعِيْنَا)

- نفی، استفهام معلوم و مجهول: مثل مضارع صرف می‌شود. مثال: (هَلْ يَرَعَى ، هَلْ يَرَعِيَانِ ، ...) / (لَا يَرَعَى ، لَا يَرَعِيَانِ ، ...)

- اسم فاعل: (رَاعٍ ، رَاعِيَانِ ، رَاعُونَ ، رَاعِيَّةٌ ، رَاعِيَتَانِ ، رَاعِيَاتٌ) / **اسم مفعول:** (مَرَعَى ، مَرَعِيَانِ ، مَرَعِيُونَ ، مَرَعِيَّةٌ ، مَرَعِيَّتَانِ ، مَرَعِيَّاتٌ)

(ض - فَعَلَ ، يَفْعَلُ : رَمَى ، يَرْمِي) چند نمونه از افعال (جَرَى ، بَكَى ، فَضَى ، كَفَى ، فَضَى ، قَلَى ، مَشَى ، هَدَى)

- فعل ماضی معلوم: قاعده ۸: در صیغه ۱، ۳، ۴، ۵ (۱. رَمَى = رَمَى) / (۲. رَمَى = رَمَى) قاعده جاری نمی‌شود، چون حرکت یاء عارضی است (۳. رَمَى = رَمَا) / (رَمَا = رَمَا)
قاعده ۱۰: در صیغه ۳، ۴، ۵ (۴. رَمَيْتَ = رَمَاتُ = رَمَتْ) / (۵. رَمَيْتَا = رَمَاتَا) حرکت تاء عارضی است و در اصل سکون است (رَمَاتَا = رَمَاتَا)
- مجهول: قاعده ۲: در صیغه ۳ (رَمِيُوا = رَمِيُوا) / (رَمِيُوا = رَمِيُوا) قاعده ۱۰

معلوم: (رَمَى ، رَمِيَا ، رَمَا ، رَمَتْ ، رَمَتَا ، رَمَيْنَ ، رَمَيْتَ ، رَمَيْتَمَا ، رَمَيْتُمْ ، رَمَيْتُنَّ ، رَمَيْتُمْ ، رَمَيْتُنَّ ، رَمَيْتُمْ ، رَمَيْتُنَّ)
مجهول: (رَمَى ، رَمِيَا ، رَمَا ، رَمَيْتَ ، رَمَيْتَا ، رَمَيْتُمْ ، رَمَيْتُمَا ، رَمَيْتُمْ ، رَمَيْتُنَّ ، رَمَيْتُمْ ، رَمَيْتُنَّ)

- فعل مضارع معلوم: قاعده ۳: در مفردات (يَرْمِي = يَرْمِي)
قاعده ۲: در صیغه ۳، ۹، ۱۰ (۳. يَرْمِيُونَ = يَرْمِيُونَ) / (۹. يَرْمِيُونَ = يَرْمِيُونَ) / (۱۰. يَرْمِيْنَ = يَرْمِيْنَ)
قاعده ۱۰: در صیغه ۳، ۹، ۱۰ (۳. يَرْمِيُونَ = يَرْمِيُونَ) / (۱۰. يَرْمِيُونَ = يَرْمِيُونَ)
- مجهول: قاعده ۸: در مفردات ۳ و ۹، ۱۰ (۳. يَرْمِيُونَ = يَرْمِيُونَ) / (۱۰. يَرْمِيُونَ = يَرْمِيُونَ) قاعده ۱۰: در صیغه ۳، ۹، ۱۰

معلوم: (يَرْمِي ، يَرْمِيَانِ ، يَرْمُونَ ، يَرْمِي ، يَرْمِيَانِ ، يَرْمِيْنَ ، يَرْمِيْنَ ، يَرْمِيَانِ ، يَرْمِيْنَ ، يَرْمِيْنَ ، يَرْمِيَانِ ، يَرْمِيْنَ ، يَرْمِيْنَ)
مجهول: (يَرْمِي ، يَرْمِيَانِ ، يَرْمُونَ ، يَرْمِي ، يَرْمِيَانِ ، يَرْمِيْنَ ، يَرْمِيْنَ ، يَرْمِيَانِ ، يَرْمِيْنَ ، يَرْمِيْنَ ، يَرْمِيَانِ ، يَرْمِيْنَ ، يَرْمِيْنَ)

- امر، نهی، جحد معلوم و مجهول: قاعده خصوصی ناقص در آن جاری می‌شود، یعنی در مفردات لام الفعل می‌افتد (رَمَى = رَمَى)

امر معلوم: (لِيَرْمِ ، لِيَرْمِيَا ، لِيَرْمُوا ، لِيَرْمِ ، لِيَرْمِيَا ، لِيَرْمِيْنَا ، لِيَرْمِ ، لِيَرْمِيْنَا ، لِيَرْمِيْتُمْ ، لِيَرْمِيْتُنَّ ، لِيَرْمِ ، لِيَرْمِيْنَا)
امر مجهول: (لِيَرْمِ ، لِيَرْمِيَا ، لِيَرْمُوا ، لِيَرْمِ ، لِيَرْمِيْنَا ، لِيَرْمِيْنَا ، لِيَرْمِيْتُمْ ، لِيَرْمِيْتُنَّ ، لِيَرْمِ ، لِيَرْمِيْنَا)
نهی معلوم: (لَا يَرْمِ ، لَا يَرْمِيَا ، لَا يَرْمُوا ، لَا يَرْمِ ، لَا يَرْمِيْنَا ، لَا يَرْمِيْنَا ، لَا يَرْمِيْتُمْ ، لَا يَرْمِيْتُنَّ ، لَا يَرْمِ ، لَا يَرْمِيْنَا)
جحد مجهول: (لَمْ يَرْمِ ، لَمْ يَرْمِيَا ، لَمْ يَرْمُوا ، لَمْ يَرْمِ ، لَمْ يَرْمِيْنَا ، لَمْ يَرْمِيْنَا ، لَمْ يَرْمِيْتُمْ ، لَمْ يَرْمِيْتُنَّ ، لَمْ يَرْمِ ، لَمْ يَرْمِيْنَا)

- نفی، استفهام معلوم و مجهول: مثل مضارع صرف می‌شود. مثال (لَا يَرْمِي ، لَا يَرْمِيَانِ ، ...) / (هَلْ يَرْمِي ، هَلْ يَرْمِيَانِ ، ...)

- اسم فاعل: (رَامٍ ، رَامِيَانِ ، رَامُونَ ، رَامِيَّةٌ ، رَامِيَّتَانِ ، رَامِيَّاتٌ [رَوَامٍ ، رُمَاةٌ ، رُمَاءٌ]) / **اسم مفعول:** (مَرْمَى ، مَرْمِيَانِ ، مَرْمِيُونَ ، مَرْمِيَّةٌ ، مَرْمِيَّتَانِ ، مَرْمِيَّاتٌ)

درس ۱۲

لفیف مقرون [سَـضَوِی]

لفیف مفروق [وَضْحِیْسٍ]

فهرست مطالب

- تعریف لفیف

- اقسام لفیف مفروق و مقرون

- تصریفات لفیف و قواعد جاری در اقسام آن

جلسه ۴۶، ۴۷، ۴۸

جلسه درسی :

ص ۱۲۳ و ۱۲۴

صفحه کتاب :

(مطلب اول : تعریف لفیف)

لفیف (کلمه‌ای که در آن دو حرف عله وجود داشته باشد)

(مطلب دوم : اقسام لفیف)

لفیف — **مقرون (سَؤِي)** — س - فَعِلَ ، يَفْعَلُ (قَوِي ، يَتَقَوَّى)
 ض - فَعَلَ ، يَفْعَلُ (رَوِي ، يَرَوِي)
 — **مفروق (وَضْحِيْس)** — ض - فَعَلَ ، يَفْعَلُ (وَقِي ، يَقِي)
 ح - فَعِلَ ، يَفْعَلُ (وَلِي ، يَلِي)
 س - فَعِلَ ، يَفْعَلُ (وَجِي ، يَوْجِي)

(مطلب سوم : قواعد جاری در لفیف)

دقیقاً همان قواعدی که در مثال و ناقص گفته شده است، در این جا نیز جاری می‌گردد و قاعده جدید و مخصوصی ندارد.

(مطلب چهارم : تصریفات)

لفیف مقرون : فقط قواعد ناقص در آن جاری می‌شود.

(س - فَعِلَ ، يَفْعَلُ : قَوِي ، يَتَقَوَّى) چند نمونه از افعال (حَيِي ، عَيِي) مثل (رَضِي ، يَرْضِي) صرف می‌شود.

(ض - فَعَلَ ، يَفْعَلُ : رَوِي ، يَرَوِي) مثل (رَمِي ، يَرْمِي) صرف می‌شود.

لفیف مفروق : هم قواعد ناقص و هم قواعد مثال در آن جاری می‌شود.

مقایسه‌ای میان لفیف ، مثال ، ناقص :

فعل امر = قواعد مثال و ناقص جاری است

مثال	ناقص	لفیف مفروق
عِدْ	اِرْمِ	قِ
عِدَا	اِرْمِيَا	قِيَا
عِدُوا	اِرْمُوا	قُوا
عِدِي	اِرْمِي	قِي
عِدَا	اِرْمِيَا	قِيَا
عِدْنَ	اِرْمِينَا	قِينَا

فعل مضارع = قواعد مثال و ناقص جاری است

مثال	ناقص	لفیف مفروق
يَعِدُ	يَرْمِي	يَقِي
يَعِدَانِ	يَرْمِيَانِ	يَقِيَانِ
يَعِدُونَ	يَرْمُونَ	يَقُونَ
تَعِدُ	تَرْمِي	تَقِي
تَعِدَانِ	تَرْمِيَانِ	تَقِيَانِ

فعل ماضی = فقط قواعد ناقص جاری است

مثال	ناقص	لفیف مفروق
وَعَدَ	رَمَى	وَقَى
وَعَدَا	رَمِيَا	وَقِيَا
وَعَدُوا	رَمَوْا	وَقَوْا
وَعَدْتُ	رَمَتُ	وَقَتُ
وَعَدْنَا	رَمْنَا	وَقْنَا

(ض - فَعَلَ ، يَفْعَلُ : وَقِي ، يَقِي)

فعل ماضی - **معلوم** : قاعده ۸ : در صیغه ۱، ۳، ۴، ۵ (۱. وَقَى - وَقَى) / (۲. وَقِيَا = قاعده جاری نمی‌شود چون حرکت عارضی است) / (۳. وَقِيُوا = وَقَاوا = وَقَا)

قاعده ۱۰ : در صیغه ۳، ۴، ۵ (۴. وَقِيْتُ = وَقَاتُ = وَقَتْ) / (۵. وَقِيْنَا = وَقَاتَا [تاء در اصل ساکن است و حرکت بر آن عارض شده] = وَقْنَا)

مجهول : قاعده ۲ : در صیغه ۳ (وَقِيُوا = وَقِيُوا = وَقُوا)
 قاعده ۱۰

- **نفی ، استفهام معلوم و مجهول** : مثل مضارع صرف می شود . **مثال** : (هل یلی ، هل یلیان و ...) ، (لایلی ، لایلیان و ...)

- **اسم فاعل** : دقیقاً مثل اسم فاعل (وقی ، یقی) صرف می شود . **مثال** : (وال ، والیان ، والون ، والیة ، والیتان ، والیات)

- **اسم مفعول** : دقیقاً مثل اسم فاعل (وقی ، یقی) صرف می شود ، یعنی قاعده خصوصی اسم [که در بحث ناقص گفته شد] در تمام صیغه‌ها جاری است .

مثال : (مولی ، مولیان ، مولیون ، مولیة ، مولیتان ، مولیات)

(س - فَعِلَ ، یَفْعَلُ ، وَجَى ، یَوْجَى)

- **فعل ماضی معلوم و مجهول** : { قاعده ۲ } در صیغه ۳ (وَجِیُوا = وَجُوا)
 { قاعده ۱۰ }

معلوم : (وَجَى ، وَجِیَا ، وَجُوا ، وَجِیتُ ، وَجِیتَا ، وَجِینَ ، وَجِیتَ ، وَجِیتِمَا ، وَجِیتُمَا ، وَجِیتَ ، وَجِیتُمَا ، وَجِیتُنَّ ، وَجِیتُ ، وَجِینَا)

مجهول : (وَجِیَ ، وَجِیَا ، وَجُوا ، وَجِیتُ ، وَجِیتَا ، وَجِینَ ، وَجِیتَ ، وَجِیتِمَا ، وَجِیتُمَا ، وَجِیتَ ، وَجِیتُمَا ، وَجِیتُنَّ ، وَجِیتُ ، وَجِینَا)

- **فعل مضارع معلوم و مجهول** : { قاعده ۸ } در مفردات ۳ ، ۹ ، ۱۰ (۱. یوجی = یوجی) / (۳. یوجیون = یوجیون = یوجون)

{ قاعده ۱۰ } در صیغه ۳ ، ۹ ، ۱۰ (۱۰. یوجین = یوجین = یوجین)

معلوم : (یوجی ، یوجیان ، یوجون ، توجی ، توجیان ، یوجین ، توجی ، توجیان ، توجون ، توجین ، توجیان ، توجین ، توجیان ، توجین ، توجیان ، توجین ، توجیان ، توجین ، توجیان)

مجهول : (یوجی ، یوجیان ، یوجون ، توجی ، توجیان ، یوجین ، توجی ، توجیان ، توجون ، توجین ، توجیان ، توجین ، توجیان ، توجین ، توجیان ، توجین ، توجیان)

- **امر معلوم** : { قاعده ۴ عمومی : در ۶ صیغه مخاطب (اوج = ایج)

{ قاعده خصوصی ناقص در آن جاری می شود ، یعنی در مفردات لام الفعل می افتد (لیوجی = لیوج)

امر معلوم : (لیوج ، لیوجیا ، لیوجوا ، لتوج ، لتوجیا ، لتوجین ، ایج ، ایجیا ، ایجوا ، ایجی ، ایجیا ، ایجین ، لاوج ، لاوج)

- **امر مجهول ، نهی ، جحد معلوم و مجهول** : قاعده خصوصی ناقص در آن جاری می شود ، یعنی در مفردات لام الفعل می افتد (لیوجی = لیوج)

امر مجهول : (لیوج ، لیوجیا ، لیوجوا ، لتوج ، لتوجیا ، لتوجین ، لتوج ، لتوجیا ، لتوجوا ، لتوجی ، لتوجیا ، لتوجین ، لاوج ، لاوج)

نهی معلوم : (لا یوج ، لا یوجیا ، لا یوجوا ، لا توج ، لا توجیا ، لا یوجین ، لا توج ، لا توجیا ، لا توجوا ، لا توجی ، لا توجیا ، لا توجین ، لا اوج ، لا اوج)

جحد مجهول : (لم یوج ، لم یوجیا ، لم یوجوا ، لم توج ، لم توجیا ، لم یوجین ، لم توج ، لم توجیا ، لم توجوا ، لم توجی ، لم توجیا ، لم توجین ، لم اوج ، لم اوج)

- **نفی ، استفهام معلوم و مجهول** : مثل مضارع صرف می شود . **مثال** : (هل یوجی ، هل یوجیان و ...) ، (لایوجی ، لایوجیان و ...)

- **اسم فاعل** : دقیقاً مثل اسم فاعل (وقی ، یقی) صرف می شود . **مثال** : (واج ، واجیان ، واجون ، واجیة ، واجیتان ، واجیات)

- **اسم مفعول** : دقیقاً مثل اسم فاعل (وقی ، یقی) صرف می شود ، یعنی قاعده خصوصی اسم [که در بحث ناقص گفته شد] در تمام صیغه‌ها جاری است .

مثال : (موجی ، موجیان ، موجیون ، موجیة ، موجیتان ، موجیات)

درس ۱۳

افعالِ ترکیبی

[تصریفات و قواعد جاری در آن]

فهرست مطالب

- مهموز و مضاعف
- مهموز و مثال
- مهموز و اجوف
- مهموز و ناقص
- مهموز و لفیف مقرون
- مهموز و لفیف مفروق
- مثال یا مضاعف
- لفیف یا مضاعف

جلسه ۴۹، ۵۰

جلسه درسی :

پراکنده

صفحه کتاب :

مهموز و مضاعف (أَزَّ، يَأَزُّ)، (أَمَّ، يَأْمُّ)، (أَنَّ، يَأْنُّ) - صرف ساده ص ۸۷، ۸۸، ۹۴، ۹۵، ۹۶ -

- فعل ماضی معلوم و مجهول: فقط قواعد مضاعف جاری است. مثل (مَدَّ) صرف می شود.

- فعل مضارع معلوم: قواعد مضاعف جاری است.

قواعد مهموز جاری است - در صیغه ۱۳: تخفیف واجب است [قاعده ۳] (أَوْمٌ = أَوْمٌ) / (أَزُّ = أَوْزٌ) / (أَيْنٌ = أَيْنٌ)
 در صیغه ۶ و ۱۲: تخفیف جایز است [قاعده ۲] (يَأَزُّزْنَ = يَأَزُّزْنَ)
 در مابقی صیغه‌ها قواعد تخفیف جاری نیست.

- مجهول: قواعد مضاعف جاری است.

قواعد مهموز جاری است - در صیغه ۱۳: تخفیف واجب است [قاعده ۳] (أَوْمٌ = أَوْمٌ) / (أَزُّ = أَوْزٌ) / (أَنَّ = أَوْنٌ)
 صیغه ۶ و ۱۲: تخفیف جایز است [قاعده ۲] (يُؤَزُّزْنَ = يُوَزُّزْنَ)
 مابقی صیغه‌ها: تخفیف جایز است [قاعده ۵] (يُؤَزُّ = يُوَزُّ)

(قاعده ۳) همزه متحرک بعد از همزه متحرک در یک کلمه

- قلب آن واجب است - قلب به (ياء): در صورتی که همزه دوّم مکسور باشد [أَيْلَ = أَيْلَ]
 - قلب به (واو): در صورتی که همزه دوّم مفتوح یا مضموم باشد [أَءَامِرٌ = أَوَامِرٌ]

(قاعده ۵): همزه مفتوح پس از حرفی غیر از همزه [مضموم یا مکسور]

- جایز است قلب به حرف علّه شود [مِأَةٌ وَ مِئَةٌ] // [مُؤَرِّحٌ وَ مُؤَرِّحٌ]

(قاعده ۲): همزه ساکن بعد از حرفی غیر از همزه در یک کلمه

- قلب آن به حرف مدّ جایز است [تَارِيخٌ = تَارِيخٌ]

معلوم: (يُؤْمٌ، يَوْمَانِ، يَوْمُونَ، تَوْمٌ، تَوْمَانِ، تَوْمَانِ، تَوْمُونٌ، تَوْمِينٌ، تَوْمَانِ، تَأْمِنٌ [تَأْمِنٌ]، أَوْمٌ، نَوْمٌ)
 (يَأَزُّ، يَأَزَانِ، يَأَزُونَ، تَأَزُّ، تَأَزَانِ، تَأَزُونَ، تَأَزِينٌ، تَأَزَانِ، تَأَزُّزْنَ [تَأَزُّزْنَ]، أَوْزٌ، نَأَزُّ)
 (يَيْنٌ، يَيْنَانِ، يَيْنُونَ، تَيْنٌ، تَيْنَانِ، يَيْنِنٌ [يَأْنِنٌ]، تَيْنٌ، تَيْنَانِ، تَيْنُونٌ، تَيْنِينٌ، تَيْنَانِ، تَيْنِنٌ [تَأْنِنٌ]، أَيْنٌ، نَيْنٌ)

مجهول: - وجه اول: (يُؤْمٌ، يَوْمَانِ، يَوْمُونَ، تَوْمٌ، تَوْمَانِ، يَوْمَمِنٌ، تَوْمٌ، تَوْمَانِ، تَوْمُونٌ، تَوْمِينٌ، تَوْمَانِ، تَأْمِنٌ، أَوْمٌ، نَوْمٌ)

- وجه دوّم: (يُؤْمٌ، يَوْمَانِ، يَوْمُونَ، تَوْمٌ، تَوْمَانِ، يَوْمَمِنٌ، تَوْمٌ، تَوْمَانِ، تَوْمُونٌ، تَوْمِينٌ، تَوْمَانِ، تَأْمِنٌ، أَوْمٌ، نَوْمٌ)

(يُورٌ، يُورَانِ، يُورُونَ، تُورٌ، تُورَانِ، يُوَزُّزْنَ، تُورٌ، تُورَانِ، تُورُونَ، تُورِينٌ، تُورَانِ، تُورُزْنَ، أُوْرٌ، نُورٌ)

(يُونٌ، يُونَانِ، يُونُونَ، تُونٌ، تُونَانِ، يُونِنٌ، تُونٌ، تُونَانِ، تُونُونٌ، تُونِينٌ، تُونَانِ، تُونِنٌ، أُونٌ، نُونٌ)

- امر، نهی، جحد معلوم و مجهول: در مفردات سه یا چهار وجه جایز است.

امر معلوم: (لِيُؤْمٌ [لِيُؤْمٌ]، لِيَوْمَانِ، لِيَوْمُونَ، لَتَوْمٌ [لَتَوْمٌ]، لَتَوْمَانِ، لَتَوْمَانِ، لَتَوْمُونٌ، لَتَوْمِينٌ، لَتَوْمَانِ، لَتَأْمِنٌ [لَتَأْمِنٌ]، لَأَوْمٌ [لَأَوْمٌ]، لِنَوْمٌ [لِنَوْمٌ])

امر مجهول [وجه دوّم]: (لِيُؤْمٌ [لِيُؤْمٌ]، لِيَوْمَانِ، لِيَوْمُونَ، لَتَوْمٌ [لَتَوْمٌ]، لَتَوْمَانِ، لَتَوْمَانِ، لَتَوْمُونٌ، لَتَوْمِينٌ، لَتَوْمَانِ، لَتَأْمِنٌ [لَتَأْمِنٌ]، لَأَوْمٌ [لَأَوْمٌ]، لِنَوْمٌ [لِنَوْمٌ])

نهی معلوم: (لَا يُؤْمٌ [لَا يُؤْمٌ]، لَا يَوْمَانِ، لَا يَوْمُونَ، لَا تَوْمٌ [لَا تَوْمٌ]، لَا تَوْمَانِ، لَا تَوْمَانِ، لَا تَوْمُونٌ، لَا تَوْمِينٌ، لَا تَوْمَانِ، لَا تَأْمِنٌ [لَا تَأْمِنٌ]، لَا أَوْمٌ، لَا نَوْمٌ [لَا نَوْمٌ])

جحد مجهول [وجه اول]: (لَمْ يُؤْمٌ [لَمْ يُؤْمٌ]، لَمْ يَوْمَانِ، لَمْ يَوْمُونَ، لَمْ تَوْمٌ [لَمْ تَوْمٌ]، لَمْ تَوْمَانِ، لَمْ تَوْمَانِ، لَمْ تَوْمُونٌ، لَمْ تَوْمِينٌ، لَمْ تَوْمَانِ، لَمْ تَأْمِنٌ [لَمْ تَأْمِنٌ]، لَمْ أَوْمٌ [لَمْ أَوْمٌ]، لَمْ نَوْمٌ [لَمْ نَوْمٌ])

- نفی و استفهام: مثل مضارع صرف می شود. مثال: (هَلْ يَوْمٌ، هَلْ يَوْمَانِ، ...) / (لَا يَوْمٌ، لَا يَوْمَانِ، ...)

- اسم فاعل: هم قواعد مضاعف و هم قواعد مهموز جاری است. مثال (أَمٌّ، أَمَانٌ، أَمُونٌ، أَمَةٌ، أَمْتَانٌ، أَمَاتٌ)

- اسم مفعول: فقط قواعد مهموز جاری می شود [تخفیف جوازی]: مثال - وجه اول: (مَأْمُومٌ، مَأْمُومَانِ، مَأْمُومُونَ، مَأْمُومَةٌ، مَأْمُومَتَانِ، مَأْمُومَاتٌ)

- وجه دوّم: (مَأْمُومٌ، مَأْمُومَانِ، مَأْمُومُونَ، مَأْمُومَةٌ، مَأْمُومَتَانِ، مَأْمُومَاتٌ)

مهموز العین یا اجوف : (سَأَلَ ، یَسْأَلُ) - علوم العربیة ص ۱۶۹ ، صرف ساده ص ۸۹ -

سَأَلَ - ماضی ، مضارع و امر مجهول : فقط به شکل مهموز صرف می‌شود .
 - ماضی ، مضارع و امر معلوم : به دو شکل صرف می‌شود ، هم به شکل مهموز و هم به شکل اجوف .
نکته مهم :

عَلَّتْ حذف همزه در بعضی موارد این ماده کثرت کاربرد آن است و لذا در افعال دیگر مثل (جَارَ ، یَجَارُ) ، (فَعِدَ ، یَفْعُدُ) و ... جاری نمی‌شود . یعنی سایر افعال مهموزالعین مثل سالم صرف می‌شوند و هیچ قاعده‌ای در آن‌ها جاری نمی‌گردد .

ماضی معلوم - وجه اول [مهموز] : (سَأَلَ ، سَأَلَا ، سَأَلُوا ، سَأَلْتُمْ ، سَأَلْتِ ، سَأَلْتُمَا ، سَأَلْتُنَّ ، سَأَلْتُمْ ، سَأَلْتُمْ)
 - وجه دوم [اجوف] : (سَأَلَ ، سَأَلَا ، سَأَلُوا ، سَأَلْتُمْ ، سَأَلْتِ ، سَأَلْتُمَا ، سَأَلْتُنَّ ، سَأَلْتُمْ ، سَأَلْتُمْ)
 نکته : دَقَّتْ شود که در وجه دوم ، قاعده خصوصی اجوف جاری نمی‌شود ، بلکه فقط قواعد عمومی اعلال جاری است .

مضارع معلوم - وجه اول [مهموز] : (یَسْأَلُ ، یَسْأَلَانِ ، یَسْأَلُونَ ، یَسْأَلُ ، یَسْأَلْنَ ، یَسْأَلُنَّ ، یَسْأَلَانِ ، یَسْأَلُونَ ، یَسْأَلْنَ ، یَسْأَلُنَّ)
 - وجه دوم [اجوف] : (یَسْأَلُ ، یَسْأَلَانِ ، یَسْأَلُونَ ، یَسْأَلُ ، یَسْأَلْنَ ، یَسْأَلُنَّ ، یَسْأَلَانِ ، یَسْأَلُونَ ، یَسْأَلْنَ ، یَسْأَلُنَّ)

امر معلوم - وجه اول [مهموز] : (لِيَسْأَلْ ، لِيَسْأَلَا ، لِيَسْأَلُوا ، لِيَسْأَلْ ، لِيَسْأَلَا ، لِيَسْأَلُوا ، لِيَسْأَلْ ، لِيَسْأَلَا ، لِيَسْأَلُوا)
 - وجه دوم [اجوف] : (لِيَسْأَلْ ، لِيَسْأَلَا ، لِيَسْأَلُوا ، لِيَسْأَلْ ، لِيَسْأَلَا ، لِيَسْأَلُوا ، لِيَسْأَلْ ، لِيَسْأَلَا ، لِيَسْأَلُوا)
 نکته : دَقَّتْ شود که در وجه دوم ، در صیغه ۸ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، الف بر خلاف قاعده حذف می‌شود .

مهموز و ناقص**مهموز الفاء و ناقص : (أُنِيَ ، يَأْنِي ، رَمَى ، يرمى) ، (أبا ، يَأْبُو ، ذَمَا ، يَدْعُو)** - صرف ساده ص ۹۴ ، علوم العربیة ص ۲۰۵ -

- قواعد مهموز به تمامه در آن جاری است [أُنِيَ = أُنِيَ] / [أبا = أبا]
 - قواعد ناقص به تمامه در آن جاری است .

چند نمونه از تصریفات :

ماضی معلوم : (أُنِيَ ، أُنِيَا ، أُنُوا ، أُنَيْتُمْ ، أُنَيْتِ ، أُنَيْتُمَا ، أُنَيْتُنَّ ، أُنَيْتُمْ ، أُنَيْتُمْ)
مجهول : (أُنِيَ ، أُنِيَا ، أُنُوا ، أُنَيْتُمْ ، أُنَيْتِ ، أُنَيْتُمَا ، أُنَيْتُنَّ ، أُنَيْتُمْ ، أُنَيْتُمْ)

مضارع معلوم : (يَأْنِي ، يَأْنِيَانِ ، يَأْنُونِ ، يَأْنِي ، يَأْنِيَانِ ، يَأْنُونِ ، يَأْنِي ، يَأْنِيَانِ ، يَأْنُونِ ، يَأْنِي ، يَأْنِيَانِ ، يَأْنُونِ)
مجهول : (يَأْنِي ، يَأْنِيَانِ ، يَأْنُونِ ، يَأْنِي ، يَأْنِيَانِ ، يَأْنُونِ ، يَأْنِي ، يَأْنِيَانِ ، يَأْنُونِ ، يَأْنِي ، يَأْنِيَانِ ، يَأْنُونِ)

امر معلوم : (لِيَأْنِي ، لِيَأْنِيَا ، لِيَأْنُوا ، لِيَأْنِي ، لِيَأْنِيَا ، لِيَأْنُوا ، لِيَأْنِي ، لِيَأْنِيَا ، لِيَأْنُوا)
مجهول : (لِيَأْنِي ، لِيَأْنِيَا ، لِيَأْنُوا ، لِيَأْنِي ، لِيَأْنِيَا ، لِيَأْنُوا ، لِيَأْنِي ، لِيَأْنِيَا ، لِيَأْنُوا)

اسم فاعل : (أُنِيَ ، أُنِيَانِ ، أُنُونِ ، أُنِيَّةٌ ، أُنِيَانِ ، أُنِيَّةٌ ، أُنِيَانِ ، أُنِيَّةٌ) / **اسم مفعول** : (أُنِيَ ، أُنِيَانِ ، أُنُونِ ، أُنِيَّةٌ ، أُنِيَانِ ، أُنِيَّةٌ)

مهموز العین و ناقص : (رَأَى ، يَرَى) - استثناء - - صرف ساده ص ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۳ -

- قواعد مهموز در آن جاری نمی‌شود و فقط قواعد ناقص در آن جاری است .

- قاعده خصوصی : در مضارع ، امر معلوم و مجهول فعل (رَأَى ، يَرَى) همزه عین الفعل حذف شده و حرکت آن به ماقبل منتقل می‌شود . (يَرَأَى = يَرَى)

نکات :

- عَلَّتْ حذف همزه در این ماده کثرت کاربرد آن است و لذا در افعال مهموزالعین و معتل الام دیگر مثل (نَأَى ، يَنْأِي) و ... همزه حذف نمی‌شود .
- این قاعده در باب افعال از همین ماده نیز جاری می‌شود (يَرَى)
- برخی از کلمات این ماده از قبیل (مَرَى ، مَرَى ، مَرَأَى ، مَرَأَى ، مَرَأَى ، مَرَأَى ، مَرَأَى ، مَرَأَى) از قاعده خصوصی فوق استثناء شده‌اند و همزه در آن‌ها حذف نمی‌شود .

چند نمونه از تصریفات :

ماضی معلوم : (رأی ، رأیا ، رَؤا ، رَمَتْ ، رَمْنَا ، رأینَ ، رأیتَ ، رأیتما ، رأیتُم ، رأیتنَّ ، رأیتُ ، رأینا)
 مجهول : (رَئى ، رَئیا ، رَؤوا ، رَئیتَ ، رَئیتما ، رَئیتُم ، رَئیتنَّ ، رَئیتُ ، رَئینا)

مضارع معلوم : (یرى ، یریان ، یرُون ، تری ، تریان ، یرینَ ، تری ، تریان ، ترونَ ، ترینَ ، تریان ، ترینَ ، آری ، نری)
 مجهول : (یرى ، یریان ، یرُون ، تری ، تریان ، یرینَ ، تری ، تریان ، ترونَ ، ترینَ ، تریان ، ترینَ ، آری ، نری)

امر معلوم : (لیر ، لیریا ، لیروا ، لیر ، لیریا ، لیرینَ ، ر ، ریا ، روا ، رى ، ریا ، رینَ ، لارَ ، لیر)

مجهول : (لیر ، لیریا ، لیروا ، لیر ، لیریا ، لیرینَ ، لیر ، لیریا ، لیروا ، لیرى ، لیریا ، لیرینَ ، لارَ ، لیر)

اسم فاعل : (راء ، رائیان ، رؤونَ ، رائیة ، رائیتان ، رائیاتُ) / اسم مفعول : (مرئى ، مرئیان ، مرئونَ ، مرئیه ، مرئیتان ، مرئیاتُ)

مهموز العین و ناقص : (نأى ، یئأى) - صرف ساده ص ۹۴ ، علوم العربیة ص ۲۰۵ -

فقط قواعد ناقص جاری است و هیچ یک از قواعد مهموز جاری نمی شود .

چند نمونه از تصریفات :

ماضی معلوم : (نأى ، نأیا ، نأوا ، نأت ، نأتا ، نأینَ ، نأیتَ ، نأیتما ، نأیتُم ، نأیتنَّ ، نأیتُ ، نأینا)
 مجهول : (نئى ، نئیا ، نئوا ، نئیتَ ، نئیتما ، نئیتُم ، نئیتنَّ ، نئیتُ ، نئینا)

مضارع معلوم : (ینأى ، ینأیان ، ینأونَ ، تنأى ، تنأیان ، ینأینَ ، تنأى ، تنأیان ، تنأونَ ، تنأینَ ، تنأیان ، تنأینَ ، أنأى ، ننأى)
 مجهول : (ینأى ، ینأیان ، ینأونَ ، تنأى ، تنأیان ، ینأینَ ، تنأى ، تنأیان ، تنأونَ ، تنأینَ ، تنأیان ، تنأینَ ، أنأى ، ننأى)

امر معلوم : (لینأ ، لینأیا ، لینأوا ، لینأ ، لینأیا ، لینأینَ ، إنأ ، إنئیا ، إنأوا ، إنأى ، إنأیا ، إنأینَ ، لانا ، لینأ)

مجهول : (لینأ ، لینأیا ، لینأوا ، لینأ ، لینأیا ، لینأینَ ، لینأ ، لینأیا ، لینأوا ، لینأى ، لینأیا ، لینأینَ ، لانا ، لینأ)

اسم فاعل : (ناء ، نأیان ، نؤونَ ، نأیه ، نأیتان ، نأیاتُ) / اسم مفعول : (منئى ، منئیان ، منئونَ ، منئیه ، منئیتان ، منئیاتُ)

مهموز و لفیف مقرون (أوى ، یأوى) - علوم العربیة ص ۲۲۰ -

قواعد لفیف [ناقص] جاری است .

قواعد مهموز جاری است - وجوب تخفیف در صیغه ۱۳ مضارع معلوم و مجهول . [أوى = أوى] / [أوى = أوى]

در ۶ صیغه مخاطب فعل امر حاضر معلوم [إءو = إءو]

در اسم فاعل [أءو = أءو]

جواز تخفیف : در مابقی صیغه های مضارع .

چند نمونه از تصریفات :

مضارع معلوم [وجه اول] : (یأوى ، یأویان ، یأوونَ ، تأوى ، تأویان ، یأوینَ ، تأوى ، تأویان ، تأوونَ ، تأوینَ ، تأویان ، تأوینَ ، أوى ، نأوى)
 مجهول [وجه دوم] : (یؤوى ، یؤویان ، یؤوونَ ، تؤوى ، تؤویان ، یؤوینَ ، تؤوى ، تؤویان ، تؤوونَ ، تؤوینَ ، تؤویان ، تؤوینَ ، أوى ، نؤوى)

امر معلوم [وجه اول] : (لیأو ، لیأویا ، لیأوا ، لتأو ، لتأویا ، لیأوینَ ، إءو ، إءویا ، إءووا ، إءوی ، إءویا ، إءوینَ ، لآو ، لنأو)

مجهول [وجه دوم] : (لیؤو ، لیؤویا ، لیؤووا ، لتؤو ، لتؤویا ، لیؤوینَ ، لتؤو ، لتؤویا ، لتؤووا ، لتؤووا ، لتؤووا ، لتؤووا ، لتؤوینَ ، لآوو ، لنؤو)

اسم فاعل : (آو ، آویان ، آوونَ ، آویه ، آویتان ، آویاتُ) / اسم مفعول : (مأوى ، مأویان ، مأوونَ ، مأویه ، مأویتان ، مأویاتُ)

مهموز و لفیف مفروق (وأى ، یئى) - تمرینات صرف ساده ص ۱۱۴ -

قواعد لفیف [ناقص و مثال] جاری است .

قواعد مهموز جاری است (وجوب تخفیف در صیغه ۱۳ مضارع معلوم = همزه متحرک بعد از همزه متحرک در صورتی که همزه دوم مکسور باشد قلب به یاء می شود)

چند نمونه از تصریفات :

ماضی معلوم : (وأى ، وأیا ، وأوا ، وأت ، وأتا ، وأینَ ، وأیتَ ، وأیتما ، وأیتُم ، وأیتنَّ ، وأیتُ ، وأینا)
 مجهول : (وئى ، وئیا ، وئوا ، وئیتَ ، وئیتما ، وئیتُم ، وئیتنَّ ، وئیتُ ، وئینا)

مضارع معلوم: (يَتِي، يَتِيان، يَتُونَ، تَتِي، تَتِيان، تَتِين، تَتُونَ، تَتِين، تَتِين، تَتِين، تَتِين، تَتِين، تَتِين، تَتِين، تَتِين) **مجهول**: (يُوتِي، يُوتِيان، يُوتُونَ، تُوتِي، تُوتِيان، تُوتِينَ، تُوتُونَ، تُوتِينَ، تُوتِينَ، تُوتِينَ، تُوتِينَ، تُوتِينَ، تُوتِينَ)

امر معلوم: (لِيَتِي، لِيَتِيان، لِيَتُوا، لِيَتِي، لِيَتِيان، لِيَتِين، لِيَتِين، لِيَتِين، لِيَتِين، لِيَتِين، لِيَتِين، لِيَتِين، لِيَتِين، لِيَتِين)

مجهول: (لِيُوتِي، لِيُوتِيان، لِيُوتُوا، لِيُوتِي، لِيُوتِيان، لِيُوتِينَ، لِيُوتُونَ، لِيُوتِينَ، لِيُوتِينَ، لِيُوتِينَ، لِيُوتِينَ، لِيُوتِينَ، لِيُوتِينَ)

اسم فاعل: (واء، واٲيان، واٲون، واٲيَّة، واٲيتان، واٲيات) / **اسم مفعول**: (مُوٲِي، موٲيان، موٲون، موٲيَّة، موٲيتان، موٲيات)

مثال و مضاعف (وَدَّ، يُوَدُّ)، (وَبَّ، يُوَبُّ)، (وَصَّ، يُوَصُّ) - علوم العربية ص ۱۷۸، صرف ساده ص ۸۸ -

- قواعد مضاعف در آن جاری می شود.

- قاعده خصوصی مثال در این جا جاری نمی شود و فقط قاعده ۴ عمومی در صیغه ۷ و ۱۲ امر حاضر جاری است. (اُودد = ایدد)

در نتیجه: دقیقاً مثل مدّ صرف می شود، فقط در صیغه ۷ و ۱۲ امر، قاعده ۴ عمومی جاری است.

امر معلوم: (لِيُوَدِّ [لِيُوَدِّدْ]، لِيُوَبِّ [لِيُوَبِّدْ]، لِيُوَصِّ [لِيُوَصِّدْ]، لِيُوَدِّدْ، لِيُوَبِّدْ، لِيُوَصِّدْ، وَدَّ، وَدُّوا، وَدِّي، وَدَّ، ايددْ، لَوَدِّ، [لَوَدِّدْ]، لِيُوَدِّدْ [لِيُوَدِّدْ])

لَفِيْف يَا مِضَاعِف (حَيَّ، يَحْيَى)، (عَى، يَعَى) - صرف ساده ص ۸۴، شرح تصريف ص ۲۲۳، ۲۲۴ -

- **فعل ماضى معلوم و مجهول** - صیغه ۱ الى ۵: ادغام واجب نیست بلکه راجح است؛ یعنی علمای علم صرف می گویند که در این ۵ صیغه از ماده (حَيَّ، عَى) می توان این فعل را به دو شکل مضاعف و ناقص صرف کرد، ولی صرف کردن به شکل مضاعف راجح است. (حَيَّ يا حَيَّي) شکل مضاعف راجح است. صیغه ۶ تا آخر: هیچ یک از قواعد ادغام و اعلال جاری نیست.

معلوم - وجه ۱: (حَيَّ، حَيَّا، حَيَّوا، حَيَّتْ، حَيَّتَا، حَيِّنْ، حَيِّتْ، حَيِّتُمَا، حَيِّتُم، حَيِّتِ، حَيِّتُمَا، حَيِّتَنِّ، حَيِّتُ، حَيِّنَا) - وجه ۲: (حَيِّي، حَيِّيا، حَيِّوا، حَيِّتْ، حَيِّتَا، حَيِّنْ، حَيِّتْ، حَيِّتُمَا، حَيِّتُم، حَيِّتِ، حَيِّتُمَا، حَيِّتَنِّ، حَيِّتُ، حَيِّنَا)

مجهول - وجه ۱: (حَى، حَيَّا، حَيَّوا، حَيَّتْ، حَيَّتَا، حَيِّنْ، حَيِّتْ، حَيِّتُمَا، حَيِّتُم، حَيِّتِ، حَيِّتُمَا، حَيِّتَنِّ، حَيِّتُ، حَيِّنَا) - وجه ۲: (حَيِّي، حَيِّيا، حَيِّوا، حَيِّتْ، حَيِّتَا، حَيِّنْ، حَيِّتْ، حَيِّتُمَا، حَيِّتُم، حَيِّتِ، حَيِّتُمَا، حَيِّتَنِّ، حَيِّتُ، حَيِّنَا)

- **فعل مضارع، امر، جحد و ... معلوم و مجهول - قواعد ادغام**: علی المشهور جاری نیست. **قواعد ناقص [لَفِيْف مقرون]**: علی المشهور جاری است.

(سوال) مگر زمینه اجرای قواعد ادغام وجود ندارد، پس چرا در این جا قواعد ادغام جاری نیست؟ به عبارت دیگر چرا قواعد اعلال بر قواعد ادغام اولویت دارد؟

(پاسخ) تخفیفی که با اعلال عاید کلمه می شود بیش از تخفیف حاصل از ادغام است؛ لذا اعلال بر ادغام پیشی می گیرد و پس از اعلال زمینه ای برای ادغام باقی نمی ماند. با این حال برخی از معاجم لغوی مثل لسان العرب، قاموس المحيط، المنجد (يَحْيَى و يعَى) را مستعمل دانسته اند.

مضارع معلوم: (يَحْيِي، يَحْيِيان، يَحْيُونَ، تَحْيِي، تَحْيِيان، تَحْيِين، تَحْيُونَ، تَحْيِين، تَحْيِين، تَحْيِين، تَحْيِين، تَحْيِين، تَحْيِين، تَحْيِين، تَحْيِين) **مجهول**: (يُحْيِي، يُحْيِيان، يُحْيُونَ، تُحْيِي، تُحْيِيان، تُحْيِينَ، تُحْيُونَ، تُحْيِينَ، تُحْيِينَ، تُحْيِينَ، تُحْيِينَ، تُحْيِينَ، تُحْيِينَ)

امر معلوم: (لِيَحْيِي، لِيَحْيِيان، لِيَحْيُوا، لِيَحْيِي، لِيَحْيِيان، لِيَحْيِين، لِيَحْيِين، لِيَحْيِين، لِيَحْيِين، لِيَحْيِين، لِيَحْيِين، لِيَحْيِين، لِيَحْيِين، لِيَحْيِين)

مجهول: (لِيُحْيِي، لِيُحْيِيان، لِيُحْيُوا، لِيُحْيِي، لِيُحْيِيان، لِيُحْيِينَ، لِيُحْيُونَ، لِيُحْيِينَ، لِيُحْيِينَ، لِيُحْيِينَ، لِيُحْيِينَ، لِيُحْيِينَ، لِيُحْيِينَ)

اسم فاعل: ماده (حَيَاة: زنده بودن) در ثلاثی مجرد اسم فاعل ندارد بلکه دارای صفت مشبّهه (حَيَّ) است؛ چون اسم فاعل دالّ بر حدوث است و این ماده معنای ثبوتی دارد.

ماده (عَيَّ: خسته و ناراحت بودن) - وجه ۱: (عَأَى، عَأَيان، عَأُون، عَأِيَّة، عَعِيان، عَعِيات) [استعمال ندارد] - وجه ۲: (عَأَى، عَأِيان، عَأُون، عَأِيَّة، عَعِيان، عَعِيات)

اسم مفعول: (مَحْيَى به، بهما، بهم، ...) / (مَعْيَى به، بهما، بهم، ...) [استعمال کمی دارد]

درس ۱۴

ویژگی‌های فعل ماضی و مضارع

فهرست مطالب

- ویژگی‌های فعل ماضی

- ویژگی‌های فعل مضارع

- آن ناصبه

- نون تأکید

- بیشتر بدانید (افعال عربی و معادل آن در زبان فارسی)

جلسه درسی : جلسه ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴

صفحه کتاب : ص ۱۳۷ الی ۱۴۹

(مطلب اول : ویژگی های فعل ماضی)

لفظاً و معنأ ماضی است [معنای اصلی و حقیقی] . (ضَرَبَ = زدَم)

فعل ماضی لفظاً ماضی و معنأ حال است [معنای غیراصلی و مجازی] . (بَعْتُ = می‌فروشم همین الآن) / (إِشْتَرَيْتُ : الآن خریدم)
 (أَنْكَحْتُ : عقد نکاح جاری کردم) / (أَجْرْتُ : اجاره دادم)
 (الاسم ما دَلَّ علی معنی مستقلّ ... : اسم کلمه ای است که دلالت بر معنای مستقلّی در همین الآن دارد)

لفظاً ماضی و معنأ مستقبل است [معنای غیراصلی و مجازی] . (أُيِّدْكُمْ اللهُ = خدا شما را مورد تأیید قرار دهد)
 (لَعْنَةُ اللهِ : خدا او را لعنت کند [بعد از کلام و انشای لعنت])
 (إِنْ قُتِمَ ، قُتِمَ : اگر بایستی می‌ایستم)

بیشتر بدانید !

افعال انشائی مقید به زمان نمی‌باشند. بلکه فقط معنایی را در خارج ایجاد می‌کنند و نتیجه‌ی چنین کاری این است که مفاد آن طبیعتاً در حال یا آینده محقق می‌شود، فلذا این که می‌گوییم افعال ماضی اگر دالّ بر انشاء عقد یا دعا و نفرین و باشد معنای آینده دارد از روی مسامحه است.

به عنوان مثال در (صَبَّحَكُمْ اللهُ بِالْخَيْرِ : خداوند صبح شما را به خیر گرداند) متکلم با این عبارت قصد نکرده است که خبر بدهد یک فعلی در گذشته اتفاق افتاده است و همچنین قصد ندارد که بگوید خداوند این کار را در گذشته انجام بدهد ! بلکه فقط می‌خواهد تحقق صبح به خیر را از خدا طلب کند و طبیعتاً چنین اتفاقی بعد از زمان تکلم محقق می‌شود .

(مطلب دوم : ویژگی های فعل مضارع)

۱. مشترک بین حال و آینده = (حروف تنفیس : س ، سوف) (حرف تعیین حال : ل)^{۱۵}
- فعل — حال : ل + فعل مضارع [لِيَضْرِبُ : دارد می زند]
 آینده : س — [آینده نزدیک] + فعل مضارع [سَيَضْرِبُ = خواهد زد]
 سَوْفَ [آینده دور]
۲. معنای خبری دارد = (حروف استفهام : هَلْ ، أ)^{۱۶}
- فعل استفهام : أ / هَلْ + فعل مضارع [هَلْ يَضْرِبُ ، أَيْضْرِبُ]
۳. مثبت بودن = (حروف نفی : ما ، لا)^{۱۷}
- فعل منفی : ما / لا^{۱۸} + فعل مضارع [ما يَضْرِبُ ، لا يَضْرِبُ]
۴. مرفوع بودن = (أدوات و حروف جزم و نصب)
- جزم — لام امر (لِيَضْرِبُ : باید بزند)
 — لای نهی (لا يَضْرِبُ : نباید بزند)
 — لم و لَمَّا^{۱۹} (لَمْ يَضْرِبُ : نزده است) / (لَمَّا يَضْرِبُ : هنوز نزده است)
 — ادات شرط [از جمله ای اداتی که استعمال زیادی دارند و بر فعل مضارع در می آید : اِنْ]
 (اِنْ تَضْرِبُ ، اَضْرِبُ : اگر بزنی ، می زنم)
- ادات — نکته : چگونگی جزم دادن — سکون : در مفردات [لِيَضْرِبُ]
 حذف — حذف نون عوض از رفع : در تشبیه ها و جمع های مذکر و مفرد مؤنث مخاطب [لِيَضْرِبَا] .
 — حذف حرف عله : در مفردات فعل ناقص [لِيَبْرُضَ]
 — حذف نون فقط در فعل کان ، یكون : در مفردات به شرط عدم اتصال ضمیر و عدم رسیدن به ساکن [لَمْ اَكُنْ = لَمْ اَكُ]
 بخلاف : [لا تَكُنْهُ / لا تَكُنِ الظَّالِمَ]
- نصب — اَنْ [مختص کردن فعل مضارع به مستقبل و تأویل به مفرد می برد] (اَنْ يَضْرِبَ)
 — لَنْ [مختص کردن فعل مضارع به مستقبل و نفی ابد] (لَنْ تَضْرِبَ : هیچ گاه نمی زند)
 — كَيْ [مختص کردن فعل مضارع به مستقبل و تعلیل] (كَيْ تَعْلَمَ : به خاطر این که یادگیری)
 — اِذَنْ [در این هنگام : جایی که شما انتظار شنیدن جوابی را از جمله قبل دارید] (زید به من می گوید « اَزُوْرُكُ »
 و من در جواب می گویم « اِذَنْ اَكْرِمَكَ » : در این هنگام اکرامت می کنم تو را)
 (اَنْ و لَنْ ، پس كَيْ ، اِذَنْ ، این چهار حرف معتبر) / (نصب مستقبل دهند این جمله دائم اقتضاء^{۲۰})
۵. معنای بدون تأکید = (نون تأکید ثقیله و خفیفه)

۱۵. به تمامی حروفی که بر سر مضارع می آیند و مضارع را مختص به زمان گذشته [لم و لَمَّا] ، حال [ل ، ما نفی] ، استقبال [س ، سوف ، لا نفی ، نون تأکید ، هل استفهامی و ...] حروف تعیین می نامند .

۱۶. همزه و هل مختص به فعل مضارع نیست بلکه بر سر فعل ماضی نیز داخل می شود . [هل مختص به استفهام تصدیقی است .

۱۷. حروف نفی فعل مضارع (ما ، لا ، ان ، لم ، لَمَّا) نام برده شده است ، ولی در این جا ما از (لم و لَمَّا) ذکری به میان نیاوردیم چون در بحث جوازم به آن پرداخته می شود و از (ان) صحبتی نکردیم به خاطر این که موارد آن بسیار کم است و حتی مورد اختلاف واقع شده است . (ما) فعل را مختص به زمان حال می کند و (لا) فعل مضارع را مختص به زمان حال یا آینده می کند .

۱۸. لازم به ذکر است که (ما) بدون هیچ شرطی بر ماضی داخل می شود و (لا) با شرایطی مثل تکرار فعل (لاصدق و لا صلی) بر سر ماضی داخل می آید و (ما) مضارع را مختص به زمان حال می کند و (لا) مضارع را مختص به استقبال می کند .

۱۹. تفاوت های میان لم و لَمَّا : ۱. لَمَّا دلالت بر عدم تحقق فعل تا زمان تکلم متکلم را می رساند [مثلاً شما در حجره ایستاده اید و می گوید استاد هنوز نیامده است : لَمَّا یجاء الاستاذ] / ۲. لَمَّا در جایی به کار می رود که مخاطب انتظار شنیدن مطلب را دارد [شما این جمله لَمَّا یجاء الاستاذ را زمانی به کار می برید که هم حجره ایتان منتظر شنیدن این جمله از شما است .] / ۳. می شود فعل بعد از لَمَّا را حذف کرد با وجود قرینه بخلاف لم (دَخَلَ زَيْدٌ لَمَّا) در این جا بوده است (و لَمَّا یدخل) و فعل به خاطر قرینه حذف شده است . [تفصیل بحث مراجعه شود به کتاب معنی

الادیب پایه سوم ، بحث لم و لَمَّا]

۲۰. این ادات بر سر فعل ماضی در نمی آیند .

(مطلب سوّم : أن ناصبه)

فتحه ظاهری : در مفردات به جز لام الفعل أَلْفِي (أَنْ يَضْرِبَ)
 فتحه مقدر : در مفردات لام الفعل الفِي (أَنْ يَخْشَى)
 حذف نون عوض از رفع : در تنبيه‌ها و جمع‌های مذکر و مفرد مؤنث مخاطب (أَنْ يَضْرِبَا)

نکته ۱ : أن ناصبه هم بر سر مضارع معلوم داخل می‌شود و هم بر سر مضارع مجهول .

نکته ۲ : أن ناصبه با هیچ یک از حروف دیگر جمع نمی‌شود .

بیشتر بدانید!

(أن) ناصبه جمله ما بعد خود را تأویل به مصدر می‌برد و زمان فعل را مستقبل می‌کند. به همین خاطر هیچ وقت بر سر فعل ماضی در نمی‌آید و با اداتی که فعل را مختصّ به زمان ماضی [لم و لَمَّا] یا حال [لَ ، ما نفی] می‌کنند جمع نمی‌شود.

(أن) ناصبه مضارع ما بعد خود را منصوب می‌کند، فلذا با ادات جزم (لام امر و لای نهی ، ادات شرط و ...) جمع نمی‌شود.

سوال این جاست که آیا (أن) ناصبه می‌تواند با حروفی که معنای فعل را مستقبل می‌کنند و به فعل جزم نمی‌دهند (س ، سوف)، (لا نفی) جمع شود یا نمی‌تواند؟ به عبارت دیگر (أن) در جمله (أن لا يَضْرِبَ) چیست؟ در پاسخ این سوال میان علمای علم نحو اختلاف پدید آمده، بعضی می‌گویند آن چه که با این فعل‌ها مشاهده می‌شود، أن ناصبه است و بعضی می‌گویند آن مخففه از ثقیله است که عمل می‌کند و اسم آن همیشه ضمیر محذوف است و خبر آن جمله ما بعد می‌باشد.

نمونه‌ای از تصریفات

سالم : (أَنْ يَضْرِبَ ، أَنْ يَضْرِبَا ، أَنْ يَضْرِبُوا ، أَنْ يَضْرِبْ ، أَنْ يَضْرِبَا ، أَنْ يَضْرِبْنَ ، أَنْ يَضْرِبْ ، أَنْ يَضْرِبَا ، أَنْ يَضْرِبْنَ ، أَنْ يَضْرِبُوا ، أَنْ يَضْرِبْ ، أَنْ يَضْرِبَا ، أَنْ يَضْرِبْنَ)

مضاعف : (أَنْ يَمُدَّ ، أَنْ يَمُدَّا ، أَنْ يَمُدُّوا ، أَنْ يَمُدَّ ، أَنْ يَمُدَّا ، أَنْ يَمُدُّوا ، أَنْ يَمُدَّ ، أَنْ يَمُدَّا ، أَنْ يَمُدُّوا ، أَنْ يَمُدَّ ، أَنْ يَمُدَّا ، أَنْ يَمُدُّوا ، أَنْ يَمُدَّ ، أَنْ يَمُدَّا ، أَنْ يَمُدُّوا)

مهموز : (أَنْ يَأْمُرَ ، أَنْ يَأْمُرَا ، أَنْ يَأْمُرُوا ، أَنْ يَأْمُرْ ، أَنْ يَأْمُرَا ، أَنْ يَأْمُرُوا ، أَنْ يَأْمُرْ ، أَنْ يَأْمُرَا ، أَنْ يَأْمُرُوا ، أَنْ يَأْمُرْ ، أَنْ يَأْمُرَا ، أَنْ يَأْمُرُوا)

مثال : (أَنْ يَعْجِدَ ، أَنْ يَعْجِدَا ، أَنْ يَعْجِدُوا ، أَنْ يَعْجِدْ ، أَنْ يَعْجِدَا ، أَنْ يَعْجِدُوا ، أَنْ يَعْجِدْ ، أَنْ يَعْجِدَا ، أَنْ يَعْجِدُوا)

اجوف : (أَنْ يَقُولَ ، أَنْ يَقُولَا ، أَنْ يَقُولُوا ، أَنْ يَقُولْ ، أَنْ يَقُولَا ، أَنْ يَقُولُوا ، أَنْ يَقُولْ ، أَنْ يَقُولَا ، أَنْ يَقُولُوا ، أَنْ يَقُولْ ، أَنْ يَقُولَا ، أَنْ يَقُولُوا)

ناقص غیرالفی : (أَنْ يَدْعُوَ ، أَنْ يَدْعُوا ، أَنْ يَدْعُوْا ، أَنْ يَدْعُوْا ، أَنْ يَدْعُوْا ، أَنْ يَدْعُوْا ، أَنْ يَدْعُوْا ، أَنْ يَدْعُوْا ، أَنْ يَدْعُوْا ، أَنْ يَدْعُوْا ، أَنْ يَدْعُوْا)

(أَنْ يَرْمِيَّ ، أَنْ يَرْمِيَا ، أَنْ يَرْمِيَا ، أَنْ يَرْمِيَا ، أَنْ يَرْمِيَا ، أَنْ يَرْمِيَا ، أَنْ يَرْمِيَا ، أَنْ يَرْمِيَا)
 (أَنْ يَرْمِيْ ، أَنْ يَرْمِيَا ، أَنْ يَرْمِيَا ، أَنْ يَرْمِيَا ، أَنْ يَرْمِيَا)

الفی : (أَنْ يَرْضَى ، أَنْ يَرْضِيَا ، أَنْ يَرْضِيَا ، أَنْ يَرْضِيَا ، أَنْ يَرْضِيَا ، أَنْ يَرْضِيَا ، أَنْ يَرْضِيَا ، أَنْ يَرْضِيَا)
 (أَنْ يَرْضَى ، أَنْ يَرْضَى)

لفيف : (أَنْ يَقِيَّ ، أَنْ يَقِيَا ، أَنْ يَقِيَا ، أَنْ يَقِيَا ، أَنْ يَقِيَا ، أَنْ يَقِيَا ، أَنْ يَقِيَا ، أَنْ يَقِيَا)

(مطلب چهارم : نون تأکید)

قاعده ۱: نون تأکید بر دو قسم است ، خفیفه [بدون تشدید] و ثقیله [مُشَدَّد].
 نکته: معنای تأکید در شدیدیه بیشتر از خفیفه است .

قاعده ۲: نون تأکید در آخر فعل مضارع ، امر ، نهی ، جحد ، استفهام ، معلوم و مجهول می آید .

قاعده ۳: نون تأکید ثقیله : در تمام ۱۴ صیغه می آید .
 خفیفه : در مفردات و صیغه ۳ ، ۹ ، ۱۰ می آید .

قاعده ۴: حرکتِ نون تأکید ثقیله - فتحه : در مفردات و جمع مذکر و مفرد مؤنث مخاطب . (یَضْرِبَنَّ)
 - کسره : در تثنیه و جمع‌های مؤنث . (یَضْرِبَانَّ)
 - خفیفه : همیشه ساکن است . (یَضْرِبَنَّ)

قاعده ۵: حرکتِ ما قبل نون تأکید - فتحه : در مفردات (یَضْرِبَنَّ)
 - ضمه : در جمع مذکر پس از حذف واو (یَضْرِبُنَّ)
 - کسره : در مفرد مؤنث مخاطب پس از حذف یاء (تَضْرِبَنَّ)

قاعده ۶: علامت رفع در تمام صیغه‌ها می‌افتد (یَضْرِبَانَّ)

قاعده ۷: در جمع‌های مؤنث بین نون ضمیر و نون تأکید ، الف فاصله می‌شود . (یَضْرِبُنَّانَّ)

عمومی

قواعد

نون تأکید

۱. مضاعف : امر ، نهی و جحد ، در مفردات فقط یک وجه جایز است به خاطر مفتوح بودن ما قبل نون تأکید (لِيَمْدَنَّ)

۲. اجوف : امر ، نهی و جحد ، در مفردات حرف عله بر می‌گردد . (لِيَقْلُ = لِيَقُولَنَّ)

۳. ناقص : امر ، نهی و جحد ، در مفردات حرف عله بر می‌گردد . (لِيَدْعُ = لِيَدْعُوَنَّ)

ناقص الفی [مختوم به الف] : الف در مفردات به یاء تبدیل می‌شود (يَرْضَى = يَرْضَيْنَنَّ)

در جمع مذکر و مفرد مؤنث مخاطب ، واو و یاء ضمیر حذف نمی‌شود

بلکه حرکت قبلی را از دست داده و حرکت مناسب با خود [واو، ضمه و

یاء، کسره] می‌گیرد (يَرْضُونَ = يَرْضَوْنَ) / (يَرْضَيْنَ = يَرْضَيْنَنَّ)

خصوصی

بیشتر بدانید!

۱. نون تأکید فعل مضارع را مبنی می‌کند، در مفردات مبنی بر فتحه و در سایر صیغه‌ها به جز ۶ و ۱۲، مبنی بر حذف نون عوض از رفع. در نتیجه فعل مضارع اعراب لفظی ندارد بلکه دارای اعراب محلی است .

۱. افعالی که معنای طلب دارند [انشاء] (امر ، نهی ، تمنی ، عرض و خواهش ، ...)

۲. موارد استعمال نون تأکید } ۲. مضارع منفی به (لا)

۳. مضارع مثبت بعد از قسم

۴. مضارع مثبت بعد از (إِمَّا = إِنْ شَرَطِيَه + ما زایده)

سوال) پس چرا از نون تأکید بحث می‌کنید و آن را در تمام مشتقات صرف می‌نمایید ؟

پاسخ) در این جا ما کاری با استعمالات نون تأکید نداریم بلکه به منظور روشن شدن صیغه و صورت فعل از آن بحث می‌کنیم .

بیشتر بدانید! (چگونگی افعال عربی و معادل آن در زبان فارسی)

۱. افعال ماضی

(منبع: کتاب فن ترجمه دکتر یحیی معروف)

ش	نوع فعل	فارسی	عربی به صورت مثبت	عربی به صورت منفی
۱	ماضی ساده (مطلق)	بن ماضی + شناسه (زدم)	فعل ماضی ساده: (ضَرَبْتُ)	۱. ما نافیهِ + فعل ماضی: (ما ضَرَبْتُ) ۲. لَمْ + مضارع: (لَمْ أُضْرِبْ)
۲	ماضی بعید	بن ماضی + ه + فعل بودن + شناسه (زده بودم)	۱. کان + قد + ماضی فعل مورد نظر: (كُنْتُ قَدْ ضَرَبْتُ زَيْدًا) ۲. فعل ماضی + فاعل و یا مفعول (معرفه) + واو حالیه + قد + ماضی فعل مورد نظر: (جِئْتُكَ وَ قَدْ ضَرَبْتُ زَيْدًا)	۱. ما نافیهِ + کان + ماضی مورد نظر: (ما كُنْتُ ضَرَبْتُ زَيْدًا) ۲. لَمْ + يَكُونُ + ماضی همان فعل: (لَمْ أَكُنْ ضَرَبْتُهً) ۳. لَمْ + يَكادُ + مضارع همان فعل + حَتَّى به همراه فعل بعدی: (لَمْ أَكْذَأْ ضَرِبْ زَيْدًا حَتَّى جَاءَ عَمْرُو) ۴. ما نافیهِ + کاد + مضارع همان فعل + حَتَّى به همراه فعل بعدی: (ما كَذَتْ أُضْرِبْ زَيْدًا حَتَّى جَاءَ عَمْرُو)
۳	ماضی أبعد	ماضی بعید + ه + شناسه جدا (زده بوده ام) (در فارسی کاربرد آن چنان ندارد)	دقیقاً به مانند ماضی بعید ساخته می شود (در عربی کاربرد آن چنان ندارد)	دقیقاً به مانند ماضی بعید ساخته می شود (در عربی کاربرد آن چنان ندارد)
۴	ماضی استمراری	می + بن ماضی + شناسه (می زدم)	۱. (کان/یا)عاد + مضارع همان فعل: (كُنْتُ أُضْرِبُ)/(عَدْتُ أُضْرِبُ) ۲. (لو) + فعل شرط و جواب آن: (لَوْ ضَرَبْتَ ضَرَبْتُ) ۳. فعل ماضی + فاعل (و یا) مفعول معرفه + واو حالیه + مبتدا + خبر(فعل مضارع): (جاءتني زيدٌ و أنا أُضْرِبُ عَمْرُو) ۴. فعل ماضی + فاعل (و یا) مفعول نکره + جمله وصفیه که فعلش مضارع باشد: (جائتني رجلٌ يضربُ عمروً)	۱. ماکان + مضارع همان فعل: (ماکان أُضْرِبُ) ۲. ماکان + لام جحدود + مضارع منصوب همان فعل: (ما کان أن لأضربُ) ۳. کان + لا + مضارع همان فعل: (کان لأضربُ) ۴. لَمْ + يکون + مضارع همان فعل: (لَمْ أَكُنْ أُضْرِبُ) ۵. لَمْ + يعود + مضارع همان فعل: (لَمْ أَعُدْ أُضْرِبُ)
۵	ماضی نقلی	بن ماضی + ه + شناسه جدا (زده ام)	۱. قد + فعل ماضی: (قَدْ ضَرَبْتُ) ۲. طالما، قلماً، کثراً + فعل ماضی: (طالماً ضَرَبْتُ زَيْدًا)	۱. لَمَّا + فعل مضارع: (لَمَّا أُضْرِبُ) ۲. لَمَّا + فعل مضارع + بَعْدُ: (لَمَّا أُضْرِبْ بَعْدُ) ۳. لَمْ + فعل مضارع + بَعْدُ: (لَمْ أُضْرِبْ بَعْدُ)
۶	ماضی نقلی مستمر	می + بن ماضی + ه + شناسه جدا (می زده است)	دقیقاً به مانند ماضی استمراری ساخته می شود و با توجه به قرینه معنای آن را با ماضی استمراری فرق می گذارند.	دقیقاً به مانند ماضی استمراری ساخته می شود و با توجه به قرینه معنای آن را با ماضی استمراری فرق می گذارند.
۷	ماضی التزامی	بن ماضی + ه + باش + شناسه (زده باشم)	۱. لَيْتَ (یا) لَعَلَّ + ضمیر متصل یا اسم ظاهر + یکون + قد + ماضی فعل مورد نظر: (لَيْتَنِي أَكُونُ قَدْ ضَرَبْتُكَ) ۲. رَبِّمَا + يَكُونُ + قَدْ + فعل ماضی: (رَبِّمَا أَكُونُ قَدْ ضَرَبْتُكَ) ۳. يَحْتَمِلُ + أَنْ + يَكُونُ + قَدْ + فعل ماضی: (يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونُ قَدْ ضَرَبْتُكَ)	۱. رَبِّمَا + لا يَكُونُ + قَدْ + فعل ماضی: (رَبِّمَا لا أَكُونُ قَدْ ضَرَبْتُكَ) ۲. يَحْتَمِلُ + أَنْ + لا يَكُونُ + قَدْ + فعل ماضی: (يَحْتَمِلُ أَنْ لا يَكُونُ قَدْ ضَرَبْتُكَ)
۸	ماضی ملموس	داشت + شناسه + مضارع اخباری مطابق فعل داشتن (داشتم می زدم)	۱. کان + فی حاله (یا) علی و شَكَّ + مصدر فعل مورد نظر: (كُنْتُ فِي حَالَةِ الضَّرْبِ) ۲. کاد + فعل مضارع مورد نظر: (كِدْتُ أَنَا أُضْرِبُ) ۳. فعل ماضی + جمله حالیه: (جائتني زيدٌ و أنا أُضْرِبُكَ) ۴. بینما + کان + فعل مضارع + اذ + فعل ماضی: (بَيْنَمَا كُنْتُ دَخَلْتُ فِي الدَّارِ إِذْ ضَرَبْتُكَ)	در عربی کاربرد چندانی ندارند و برای منفی کردن می توانید بر سر فعل مورد نظر علامت نفی درآورید!

۲. افعال مضارع

ش	نوع فعل	فارسی	عربی به صورت مثبت	عربی به صورت منفی
۱	مضارع اخباری	می + بن مضارع + شناسه (می‌زدم)	۱. فعل مضارع به شرط خالی بودن از نواصب و جوازم (أضربُ) ۲. اسم فاعل به عنوان خبر در جمله اسمیه قرار گیرد: (انا ضاربٌ عَمْرُو)	۱. لا نافية + فعل مضارع: (لا أضربُ) ۲. ما نافية + فعل مضارع: (ما أضربُ) ۳. ليس + فعل مضارع: (لستُ أضربُ)
۲	مضارع التزامی	بـ + بن مضارع + شناسه (بزنم)	۱. رَبِّمَا + فعل مضارع: (رَبِّمَا أضربُ زیداً) ۲. أَنْ ناصبه + فعل مضارع: (أَنْ أضربُ) ۳. لَيْتَ + اسم ظاهر یا ضمیر + فعل مضارع: (لَيْتَنِي أضربُ عَمْرُو) ۴. عَلَيَّ + اسم ظاهر یا ضمیر متصل + ان + فعل مضارع: (عَلَيَّ أَنْ أضربُ عَمْرُو) ۵. لا بُدَّ + أَنْ + فعل مضارع: (لا بُدَّ أَنْ أضربُ عَمْرُو) ۶. لام امر + فعل مضارع: (لِأضربُ) ۷. من الواجب + ان + فعل مضارع: (مَنْ الواجب أَنْ أضربُ)	۱. رَبِّمَا + لا + فعل مضارع: (رَبِّمَا لا أضربُ زیداً) ۲. أَنْ ناصبه + لا + فعل مضارع (أَلَّا أضربُ) ۳. عَلَيَّ + اسم ظاهر یا ضمیر متصل + أَنْ + لا + فعل مضارع (عَلَيَّ أَلَّا أضربُ عَمْرُو) ۵. لا بُدَّ + ان + لا + فعل مضارع: (لا بُدَّ أَلَّا أضربُ عَمْرُو) ۶. من الواجب + ان + لا + فعل مضارع: (مِنْ الواجب أَلَّا أضربُ)
۳	مضارع ملموس	دار + شناسه مطابق فعل بعدی + می + بن مضارع + شناسه (دارم می‌زنم)	۱. مبتدا + فی حالة (یا) علی وشک + مصدر فعل مورد نظر: (أنا فی حالةِ ضَرْبٍ) ۲. یکاد + فعل مضارع (أَكادُ أضربُ) ۳. بکون + فی حالة (یا) علی وشک + مصدر فعل مورد نظر: (أَكُونُ عَلَيَّ وَشَكِّ ضَرْبٍ) ۴. (لَ) + فعل مضارع: (لَأضربُ)	در عربی کاربرد چندانی ندارند و برای منفی کردن می توانید بر سر فعل مورد نظر را علامت نفی قرار دهید!

۳. فعل امر

فعل امر	بـ + بن مضارع + شناسه (بزنم)	امر غایب و متکلم: با اضافه کردن لام جازمه و مجزوم کردن آخر کلمه به دست می‌آید (لأضربُ) امر حاضر (که حقیقتاً امر به این شش صیغه اطلاق می‌شود): همان فعل امر مخاطب در عربی (أضربُ)	فعل امر منفی ندارد بلکه فعل امر مقابل دارد که مقابل آن فعل نهی می‌باشد.
---------	---------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------

۴. فعل نهی

فعل نهی	نَ + بن مضارع + شناسه (نزن)	لای ناهیه‌ی جازمه + فعل مضارع مجزوم: (لا تُضربُ)
---------	--------------------------------	--------------------------------------------------

۵. فعل استفهام

استفهام	آیا + مبتدا + فعل ماضی یا مضارع مورد نظر (آیا زید زد - می‌زند)	هَلْ (یا) أ + فعل مضارع: (هَلْ - أ یضربُ؟) هَلْ (یا) أ + مبتدا + فعل ماضی یا مضارع: (أ زیدُ یضربُ؟)	فعل ماضی یا مضارع مورد سوال را با ما یا لا منفی می‌کنیم: (أ زیدُ ما ضربُ)
---------	-------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------

۶. فعل آینده

فعل آینده	خواه + شناسه + بن ماضی (خواهم زد) نکته: ترجمه فعل عربی آینده به صورت فارسی اختیاری است.	۱. آینده نزدیک (به زودی): سَ + فعل مضارع (سَأضربُ) ۲. آینده دور (در آینده): سَوْفَ + فعل مضارع (سَوْفَ أضربُ) ۳. (و)یا (إذا) + فعل شرط و جواب (إِنْ ضَرَبْتَ ضَرَبْتُكَ)	لن + فعل مضارع منصوب: (لَنْ أضربُ)
-----------	--------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------

درس ۱۵

ثلاثی مزید - کلیات

فهرست مطالب

- مبدأ اشتقاق در ثلاثی مزید [فعل ثلاثی مزید از چه آمده است]

- چگونگی ساخته شدن افعال ثلاثی مزید

- قواعد جاری در ثلاثی مزید

- ابواب ثلاثی مزید

- فهرست ابواب مشهور ثلاثی مزید

جلسه ۵۵

جلسه درسی :

ص ۱۵۰ الی ۱۵۵

صفحه کتاب :

(مطلب اول : مبدأ اشتقاق در ثلاثی مزید [فعل ثلاثی مزید از چه آمده است])

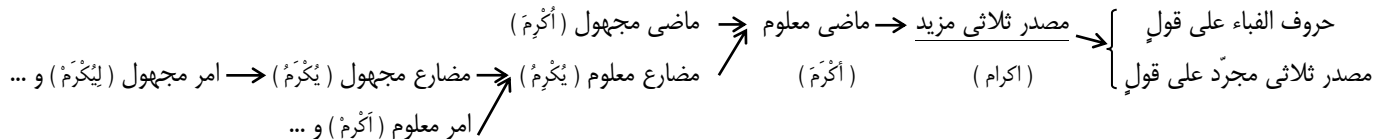
مقدمه :

۱. تعریف فعل مجرد و مزید : فعل مجرد (فعلی که صیغه‌ی اول ماضی آن دارای حرف زاید نباشد) [ضَرَبَ]
 فعل مزید فیه (فعلی که صیغه‌ی اول ماضی آن دارای حرف زاید باشد) [اَضْرَبَ]

۲. افعال ثلاثی مجرد مثل (ضَرَبَ) با واسطه یا بدون واسطه از مصدر (اَضْرَبَ) گرفته می‌شوند.

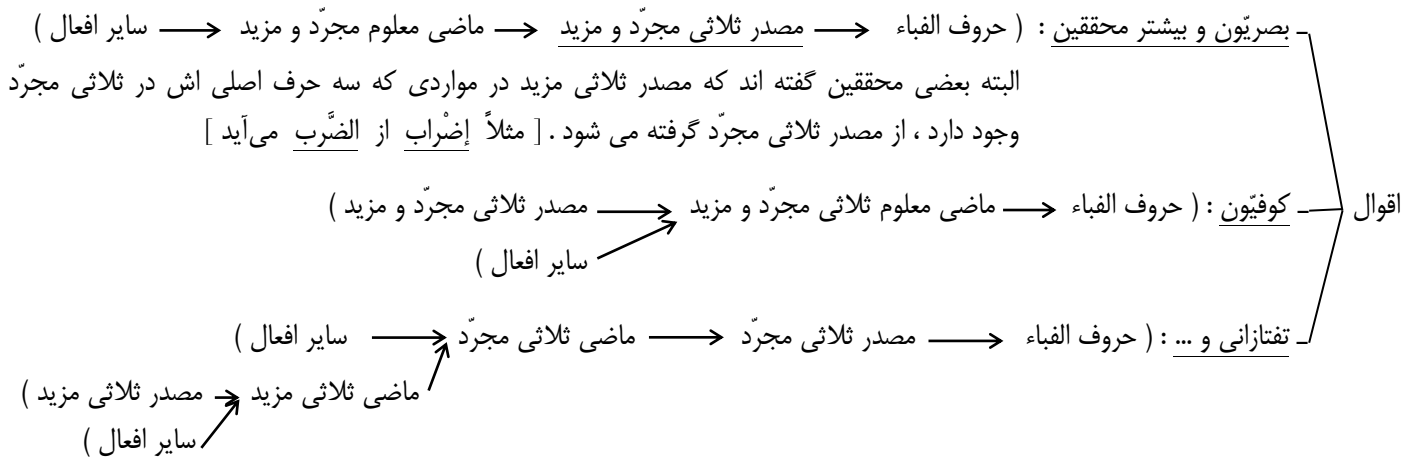
نتیجه :

افعال ثلاثی مزید به مانند افعال ثلاثی مجرد می‌باشند، یعنی با واسطه یا بدون واسطه از مصدر ثلاثی مزید گرفته می‌شوند .



بیشتر بدانید !

اقوال درباره چگونگی اشتقاق در افعال ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید !



(مطلب دوم : چگونگی ساخته شدن افعال ثلاثی مزید)

۱. برای ساختن فعل ثلاثی مزید می‌بایست به قالب‌هایی که در زبان عربی برای این افعال قرار داده شده مراجعه کرد. به عبارت دیگر در زبان عربی قالب‌هایی وجود دارد که دارای وزن خاصی با حرکت‌ها و سکون‌های مخصوص خود می‌باشد و دارای معانی خاص خود است. اگر کسی بخواهد فعل ثلاثی مزید بسازد و آن معانی را به سبب ساختن این نوع فعل بیاورد، می‌بایست به این قالب‌ها رجوع کند.

در نتیجه حرکت‌ها و سکون‌ها در افعال ثلاثی مزید به مانند فعل ثلاثی مجرد نیست، یعنی دارای قاعده و ضابطه خاصی نمی‌باشد، بلکه هر باب و قالبی از افعال ثلاثی مزید برای خود حرکت‌ها و سکون‌های مخصوصی دارد و از سایر ابواب تبعیت نمی‌کند.

۲. باید بدانید که هر فعلی به هر قالبی در نمی‌آید، برای این که بدانیم چه فعلی در چه قالبی قرار می‌گیرد باید از لغت‌نامه و سماع عرب کمک گرفت. به عنوان مثال فعل عَلِمَ به باب افعال و تفعیل و استفعال و ... می‌رود ولی به باب انفعال داخل نمی‌شود .

۳. ضمائر ثلاثی مزید، دقیقاً همان ضمائر ثلاثی مجرد می‌باشد و هیچ فرقی نمی‌کند.

(مطلب سوّم : قواعد جاری در ثلاثی مزید)

قواعد جاری در ابواب ثلاثی مزید — عمومی : قواعد ادغام ، تخفیف ، اعلال که در ثلاثی مجرد جاری بود ، در ثلاثی مزید نیز جاری است .

[مثال : أُقُومَ ← أُقُومَ ← أُقَامَ]

(این قواعد در کنار هر یک از ابواب ثلاثی مزید یادآوری خواهد شد)

— خصوصی : قواعدی که مختصّ به بعضی از ابواب ثلاثی مزید است .

[مثال : إِيْتَحَدَ ← إِيْتَحَدَ ← إِيْتَحَدَ]

(این قواعد ذیل هر یک از ابواب ثلاثی مزید به صورت مفصّل بحث خواهد شد)

(مطلب چهارم : ابواب ثلاثی مزید)

— ابواب مشهور [پر کاربرد] : ۱۰ باب

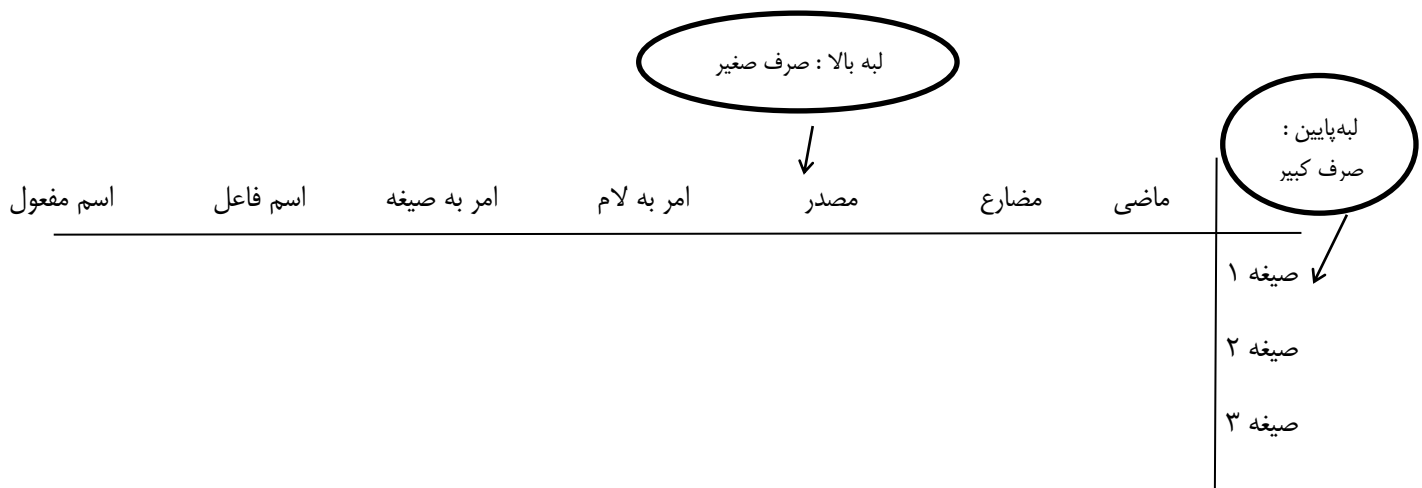
— ابواب غیر مشهور [کم کاربرد] : ۱۵ باب

— نادر و کمیاب : ۶ باب

ابواب ثلاثی مجرد

نکته مهم :

در صرف افعال ثلاثی مزید دو لبه و دو نوار وجود دارد که مشتمل بر صرف صغیر و صرف کبیر است . صرف کبیر در ثلاثی مجرد بیان شده است و صرف صغیر را در ثلاثی مزید می‌گوییم .



(مطلب پنجم : فهرست ابواب مشهور ثلاثی مزید - صرف صغیر -)

باب	نوع فعل	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
اِفعال	معلوم	أَفْعَلْ	يُفْعِلُ	إِفْعَال	لِيُفْعِلْ	أَفْعِلْ	مُفْعِلٌ	مُفْعَلٌ
	مجهول	أَفْعِلَ	يُفْعَلُ		لِيُفْعَلَ	لِتُفْعَلْ		
تَفْعِيل	معلوم	فَعَّلَ	يُفَعِّلُ	تَفْعِيل	لِيُفَعِّلْ	فَعَّلْ	مُفَعِّلٌ	مُفَعَّلٌ
	مجهول	فَعَّلَ	يُفَعَّلُ		لِيُفَعَّلَ	لِتُفَعَّلْ		
مُفَاعَلَه	معلوم	فَاعَلَ	يُفَاعِلُ	مُفَاعَلَة	لِيُفَاعِلْ	فَاعِلْ	مُفَاعِلٌ	مُفَاعَلٌ
	مجهول	فُوِعِلَ	يُفَاعَلُ		لِيُفَاعَلَ	لِتُفَاعَلَ		
إِفْتِعَال	معلوم	إِفْتَعَلَ	يُفْتَعِلُ	إِفْتِعَال	لِيُفْتَعِلْ	إِفْتَعِلْ	مُفْتَعِلٌ	مُفْتَعَلٌ
	مجهول	أَفْتَعِلَ	يُفْتَعَلُ		لِيُفْتَعَلَ	لِتُفْتَعَلَ		
إِنْفِعَال	معلوم	إِنْفَعَلَ	يُنْفَعِلُ	إِنْفِعَال	لِيُنْفَعِلْ	إِنْفَعِلْ	مُنْفَعِلٌ	مُنْفَعَلٌ
	مجهول	أُنْفَعِلَ بِهِ	يُنْفَعَلُ بِهِ		لِيُنْفَعَلَ بِهِ	لِيُنْفَعَلَ بِكَ		
تَفَعَّل	معلوم	تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعَّل	لِيَتَفَعَّلْ	تَفَعَّلْ	مُتَفَعِّلٌ	مُتَفَعَّلٌ
	مجهول	تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ		لِيَتَفَعَّلَ	لِيَتَفَعَّلَ		
تَفَاعُل	معلوم	تَفَاعَلَ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعُل	لِيَتَفَاعَلْ	تَفَاعَلْ	مُتَفَاعِلٌ	مُتَفَاعَلٌ
	مجهول	تُفَوِعِلَ	يَتَفَاعَلُ		لِيَتَفَاعَلَ	لِيَتَفَاعَلَ		
إِسْتِفْعَال	معلوم	إِسْتَفْعَلَ	يَسْتَفْعِلُ	إِسْتِفْعَال	لِيَسْتَفْعِلْ	إِسْتَفْعِلْ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعَلٌ
	مجهول	أُسْتَفْعِلَ	يُسْتَفْعَلُ		لِيُسْتَفْعَلَ	لِيُسْتَفْعَلَ		
إِفْعَالِل	معلوم	إِفْعَلَّ	يَفْعَلُّ	إِفْعَالِل	لِيَفْعَلُّ	إِفْعَلَّ ، اِفْعَلَّ	مُفْعَلٌ	مُفْعَلٌ
	مجهول	أَفْعَلَّ بِهِ	يُفْعَلُّ بِهِ		لِيُفْعَلُّ بِهِ	لِيُفْعَلَّ ، لِيُفْعَلَّ بِكَ		
إِفْعِيَالِل	معلوم	إِفْعَالَّ	يَفْعَالُّ	إِفْعِيَالِل	لِيَفْعَالُّ	إِفْعَالَّ ، اِفْعَالَّ	مُفْعَالٌ	مُفْعَالٌ
	مجهول	أَفْعُولُ بِهِ	يُفْعَالُّ بِهِ		لِيُفْعَالُّ بِهِ	لِيُفْعَالَّ ، لِيُفْعَالَّ بِكَ		

درس ۱۶

ثلاثی مزید - باب افعال

فهرست مطالب

- فعل ماضی معلوم و مجهول
 - فعل مضارع معلوم و مجهول
 - فعل امر معلوم و مجهول
 - اسم فاعل
 - اسم مفعول
- مطلب اول : طریقه ساختن
- مضاعف
 - مهموز
 - مثال
 - اجوف
 - ناقص
 - لقیف
 - افعال ترکیبی
- مطلب دوم : اقسام فعل در باب افعال و قواعد جاری در آن
- مطلب سوم : صرف صغیر اقسام فعل در باب افعال
- مطلب چهارم : معانی باب افعال

جلسه ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹

جلسه درسی :

ص ۱۵۵ الی ۱۶۰

صفحه کتاب :

(مطلب سوّم : صرف صغیر اقسام فعل در باب افعال)

باب	نوع فعل	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
سالم	معلوم	أَكْرَمَ	يُكْرِمُ	إِكْرَامٌ	لِيُكْرِمِ	أَكْرِمِ	مُكْرِمٌ	مُكْرَمٌ
	مجهول	أُكْرِمَ	يُكْرَمُ		لِيُكْرَمَ	لِتُكْرَمِ		
مضاعف	معلوم	أَمَدٌ	يُمَدُّ	إِمْدَادٌ	لِيُمَدِّ	أَمِدِّ ، أَمِدِّدْ	مُمِدُّ	مُمَدٌّ
	مجهول	أُمِدِّ	يُمَدُّ		لِيُمَدِّدْ	لِتُمَدِّدْ ، لِتُمَدِّدْ		
مهموز	معلوم	أَمَنَ	يُؤْمِنُ	إِيْمَانٌ	لِيُؤْمِنِ	أَمِنِ	مُؤْمِنٌ	مُؤْمَنٌ
	مجهول	أُؤْمِنَ	يُؤْمَنُ		لِيُؤْمَنَ	لِتُؤْمَنِ		
مثال	معلوم	أَوْعَدَ	يُوعِدُ	إِعْيَادٌ	لِيُوعِدَ	أَوْعِدْ	مُوعِدٌ	مُوعَدٌ
	مجهول	أُوعِدَ	يُوعَدُ		لِيُوعَدَ	لِتُوعَدِ		
اجوف	معلوم	أَقَامَ	يُقِيمُ	إِقَامَةٌ	لِيُقِيمِ	أَقِمِ	مُقِيمٌ	مُقَامٌ
	مجهول	أُقِيمَ	يُقَامُ		لِيُقِيمَ	لِتُقِمِ		
ناقص	معلوم	أَرْضَى	يُرْضِي	إِرْضَاءٌ	لِيُرْضِ	أَرْضِ	مُرْضٍ	مُرْضًا
	مجهول	أَرْضِيَ	يُرْضَى		لِيُرْضَ	لِتَرْضَ		
لغيف	معلوم	أَوْفَى	يُوفِي	إِيفَاءٌ	لِيُوفِ	أَوْفِ	مُوفٍ	مُوفًا
	مجهول	أُوفِيَ	يُوفَى		لِيُوفَ	لِتُوفَ		
(رأى)	معلوم	أَرَى	يُرَى	إِرَاءَةٌ	لِيُرِ	أَرِ	مُرٍ	مُرًا
	مجهول	أُرِيَ	يُرَى		لِيُرَ	لِتُرَ		
(حى) (عى)	معلوم	أَحْيَى	يُحْيِي	إِحْيَاءٌ	لِيُحْيِ	أَحْيِ	مُحْيٍ	مُحْيًا
	مجهول	أُحْيِيَ ، أُحْيِيَ	يُحْيَى		لِيُحْيَ	لِتُحْيَ		
مهموز الفاء و ناقص	معلوم	أَتَى	يُوتِي	إِيتَاءٌ	لِيُوتِ	أَتِ	مُوتٍ	مُوتًا
	مجهول	أُوتِيَ	يُوتَى		لِيُوتَ	لِتُوتَ		

(مطلب چهارم : معانی باب افعال)

مقدمه ای بسیار مهم برای فهم معانی ابواب ثلاثی مزید:

کلمات عربی (فعل و اسم معرب) از دو جزء تشکیل شده است:

۱. ماده (ریشه) : حروف الفبایی که در کنار یکدیگر جمع شده و معنای کلی و مبهمی را می‌رساند که هنوز محقق نشده و تشخیص نیافته.
۲. هیئت (صیغه) : قالبی که حروف در آن جای می‌گیرد و معنای خاص و مشخص و محصلی را افاده می‌کند.

وقتی می‌گوییم معنای باب افعال ، یعنی این که می‌خواهیم ببینیم این ماده که معنای مبهمی دارد وقتی که به هیئت باب افعال در می‌آید، چه معنایی به خودش می‌گیرد.

مثال (ک ر م)

- هیئت فَعَلَ (کَرَمَ) : اکرام شد.
- هیئت أَفْعَلَ (أَكْرَمَ) : اکرام کرد.
- هیئت يَفْعَلُ (يَكْرُمُ) : اکرام می‌شود.
- هیئت مُفْعِلٌ (مُكْرِمٌ) : نیکوکار.

خوب است بدانید معنایی که از ابواب ثلاثی مزید استفاده می‌شود به خاطر حرف زایدی است که به فعل مجرد اضافه شده است، مثلاً (همزه زائده) در باب افعال، معنای تعدیه را می‌رساند. یا مثلاً (ا س ت) در باب افعال معنای طلب را می‌رساند و ...

۱. تعدیه / نقل [معنای غالبی]: كَرَمٌ (احترام و اکرام شد) ← اُكْرَمَ (شخصی، شخص دیگری را اکرام کرد)

(در این جا هیئت [أَفْعَلَ] دلالت می‌کند بر این که ماده از فاعل به مفعول سرایت و تعدی کرده به این شکل که می‌گوید این مصدر - اکرام کردن - از زید صادر شده و بر روی بکر اتفاق افتاده)

نکته: اگر فعل لازمی به باب افعال برود، متعدی شده و مفعول می‌خواهد.

۲. داخل شدن فاعل در زمان یا مکان (أَصْبَحَ زَيْدٌ : زید داخل صبح شد) : (هیئت [أَفْعَلَ] دلالت دارد بر این که زید داخل در ماده -

زمان صبح - شده است)

(اُمْسَيْنَا : داخل در شامگاه شدیم) / (اُخْرَفْنَا : داخل در پاییز شدیم)

(أَصَافَ زَيْدٌ : زید داخل تابستان شد) / (أَشْتَيْتُ : داخل در زمستان شدم)

(أَصْحَرَ زَيْدٌ : زید داخل صحراء شد) / (أَنْجَدَ خَالِدٌ : خالد وارد سرزمین نجد شد)

۳. رسیدن وقت / استحقاق (أَحْصَدَ الزَّرْعُ : زمان درو کردن زرع رسیده است) : (هیئت [أَفْعَلَ] دلالت دارد بر این که زمان درو کردن برای

زرع رسیده است)

۴. واجدیت [مفعول را دارای صفتی یافتن] (اَعْظَمْتُ اللَّهَ : خدا را بزرگ یافتیم) : (هیئت [أَفْعَلَ] دلالت دارد بر این که ماده - عظمت و بزرگی - توسط

فاعل - زید - برای مفعول - الله - یافت شده است)

(فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ : پس چون آن جماعت زنان او را دیدند بزرگش یافتند)

(أَبْخَلْتُ زَيْدًا : زید را بخیل یافتیم)

۵. صیوروت [گردیدن ، به حالتی در آمدن] - در فاعل [گردیدن] (أَقْفَرَ الْبَلَدُ) : (هیئت [أَفْعَلَ] دلالت دارد بر این که فاعل - شهر - به حالت ماده -

بی‌آب و علفی - گردیده است)

- در مفعول [گردانیدن] (أَرْكَبْتُ زَيْدًا) : (هیئت [أَفْعَلَ] دلالت دارد بر این که مفعول - زید - توسط فاعل -

تُ ، من - متّصف به حالت ماده - سوارشدن - شده است)

۶. سلب - سلب مبدأ از مفعول [برطرف کردن] (اَعْجَمْتُ الْكِتَابَ) : (هیئت [أَفْعَلَ] دلالت دارد بر این که ماده - ایهام و بی نقطه بودن - توسط فاعل

- تُ ، من - از مفعول - کتاب - سلب و رفع و برطرف شده است)

(أَنْشَطْتُ الْحَبْلَ : گره را باز کردم)

- سلب مبدأ از فاعل [برطرف شدن] (أَفْلَسَ زَيْدٌ) : (هیئت [أَفْعَلَ] دلالت دارد بر این که ماده - پول داشتن - از فاعل - زید - سلب و رفع

و برطرف شده است) (اعذر الله اليكم; خدا راه عذر و بهانه را با دلیل بست)

معانی

باب

افعال

۷. تعریض (أَبَاعَ زَيْدٌ كِتَابَهُ): (هَيْئَتِ [أَفْعَلْ] دلالت دارد بر این که فاعل - زید - مفعول را - کتاب را - در معرضِ ماده - فروختن - قرار داده است)

۸. مطاوعه [اَثَرَ پَذِيرِي] (أَكَبَّ الْإِنَاءَ): (هَيْئَتِ [أَفْعَلْ] دلالت دارد بر این که مصدر - واژگون شدن - بر روی فاعل - کاسه - واقع شده و کاسه [فاعل] تأثیر پذیرفته است)

در جمله‌های مقابل دَقَّتْ کنید :

(كَبَّ زَيْدٌ الْإِنَاءَ : زید کاسه را واژگون کرد) : در این جمله متکلم می‌خواهد بگوید که فاعل [تأثیر گذار] و مفعول [تأثیر پذیر] چه کسی است!

(كُبَّ الْإِنَاءُ : کاسه واژگون شد) : در این جا متکلم می‌خواهد بگوید که مفعول [تأثیر پذیر] چه چیزی است !

(أَكَبَّ الْإِنَاءُ : کاسه واژگون شد) : در این جا متکلم می‌خواهد بگوید که مفعول حقیقی [تأثیر پذیر] چه چیزی است ! (مفعولی که در جمله سابق وجود داشته است)

نتیجه :

متکلم گاهی می‌خواهد { فاعل و مفعول چه کسی است = می‌آید از فعل متعدی استفاده می‌کند .

به مخاطب بگوید که { مفعول [تأثیر پذیر] چه کسی است = می‌آید از فعل مجهول استفاده می‌کند .

{ هَيْئَتِ بابِ إفعالِ در بعضی لغات استفاده می‌کند .

فلذا فعلی معنای مطاوعه می‌دهد که فاعل آن در گذشته مفعول فعل دیگری بوده باشد .

۹. معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید و مبالغه (أَقَالَ زَيْدٌ الْبَيْعَ : یقیناً زید عقد را فسخ کرد) : (در این جا هَيْئَتِ [أَفْعَلْ] می‌آید همان نسبتی که در فعل ثلاثی مجرد بود با تأکید و مبالغه بیشتری بیان می‌کند یعنی

می‌گوید این مصدر - فسخ کردن - از زید صادر شده و بر روی عقداًبیع اتفاق افتاده)

توضیح :

در جمله (قَالَ زَيْدٌ الْبَيْعَ) هَيْئَتِ [فَعَلَ] دلالت دارد بر این که فاعل به مفعول تجاوز کرده یعنی می‌گوید این مصدر - فسخ کردن - از زید صادر شده و بر روی عقداًبیع اتفاق افتاده .

{ (أَقَالَ زَيْدٌ الْبَيْعَ) هَيْئَتِ [أَفْعَلْ] دلالت دارد بر این که فاعل به مفعول تجاوز کرده و یعنی می‌گوید این مصدر - فسخ کردن - از زید صادر شده و بر روی عقداًبیع اتفاق افتاده و این مسأله را با تأکید بیشتر بیان می‌کند .

۱۰. ضد معنای ثلاثی مجرد (فَرَطَ زَيْدٌ وَأَفْرَطَ زَيْدٌ : زید کوتاهی کرد ، زید زیاده روی کرد) : (هَيْئَتِ [أَفْعَلْ] می‌آید یک معنایی

مخالف معنای ثلاثی مجرد تولید می‌کند و نسبت بر قرار می‌کند بین معنای جدید با فاعل به این شکل که

می‌گوید ماده - زیاده روی کردن - از فاعل - زید - محقق شده و این معنا مخالف معنای ثلاثی مجرد است)

(نَشَطَتِ الْحَبْلُ وَ أَنْشَطَتْهُ : بستم ریسمان را و باز کردم)

معانی بسیار مهمی که در کتاب علوم العربیه ج ۱ ، ص ۴۷ الی ۶۰ ذکر شده است.

۱۱. گذشتن و مُضَى وقت (أَشْهَرَ الْقَوْمَ : یک ماه بر آن گروه گذشت)

(أَحَالَ النَّاسُ : یک سال بر مردم گذشت)

(أَسْوَعَ زَيْدٌ : گذشت بر زید ساعتی)

۱۲. نسبت فعل به غیر فاعل :

(أَجْرَبَ الرَّجُلُ : آن مرد شترش یا گوسفندش بیماری گری گرفت) / (أَنْحَرَ زَيْدٌ : زید شترش بیماری نحاز ، سلفه کردن گرفت)

(أَحَالَ الْقَوْمَ : آن گروه در حیواناتشان نازایی اتفاق افتاده است) / (أَهْرَلْنَا : هزال و لاغری به چهارپایان ما افتاد)

(أَحْرَزْتُ : شترم گرما زده شد) / (أَعَاهُ الرَّجُلُ : آن مرد آفت به مالش افتاد) / (أَفْرَسَ الرَّاعِي : چوپان گوسفندانش شکار گرگ شدند)

(إِفْرَصَتِ الْمَوَاشِي : بر این حیوانات زکات فرض و واجب شد) / (أَطْلَبَ الْمَاءَ : آب طالب پیدا کرد)

(أَكْسَدَ الْكَاسِبُونَ : کاسبها بازارشان کساد شد) / (أَكْسَدَ السُّوقَ : بازار متاعش کساد شد) / (أَقْوَى الْجَمَالُ : شتربان شترانش قوی شدند)

(أَعَفَ الرَّجُلُ : آن مرد چهارپایانش از آب بی میل شدند) / (أَكَلَبَ الْجَمَالَ : ساربان شترش را سگ هاری گرفت)

(أَمَاتَ زَيْدٌ : مرگ به جان فرزندان یا اموال زید افتاد) / (أَشَبَّ زَيْدٌ : فرزند زید جوان شد)

۱۳. إِصَابَةٌ [برخورد کردن]: (أَفْحَطَ أَهْلُ الْبَلَدِ : اهل شهر را قحطی رسید)

(أَسْنَى الْقَبِيلَةَ : قبیله به خشک سالی برخورد کرد)

(أَعْيَمَتِ السَّمَاءُ : آسمان را ابر اصابت کرد)

۱۴. وُفُورٌ وَاجِدِيَّةٌ: (أَخْلَى وَ أَجْنَى وَ أَرْعَى الْأَرْضُ : زمین دارای سبزی و میوه و علف فراوان شد)

(أَلْحَمَ وَ أَشَحَّمَ وَ أَلْبَنَ وَ أْتَمَرَ وَ أَفْتَأَ وَ أَبْطَحَ زَيْدٌ : زید دارای گوشت، دنبه، شیر، خرما، خیار و خربزه فراوان شد)

۱۵. إِخْتِيَارٌ: (أَتَلَدَ زَيْدٌ : زید چیز کهنه را اختیار کرد) / (أَهْرَبَ عَمْرٌو : عمر گریختن را انتخاب کرد)

۱۶. جَعَلَ الشَّيْءَ [قرار دادن چیزی]: (أَقْبَرْتُ زَيْدًا : برای زید قبر قرار دادم)

(أَرْكَبْتُ ابْنِي : برای پسر مرکبی قرار دادم)

(أَشْفَاكَ اللَّهُ عَسَلًا : خدا عسل را برای تو شفا قرار دهد)

۱۷. إِعَانَةٌ [کمک کردن]: (أَخْلَبْتُكَ : کمک کردم تو را در دوشیدن) / (أَحْمَلْتُ أُخِي : کمک کردم برادرم را در بار کردن)

نکات:

۱. معانی هفده گانه را از کجا به دست آوردید؟

قول ۱: از هیئت (أَفْعَلٌ)

قول ۲: از ماده کلمه

قول ۳ [أَصْح]: از ترکیب هیئت (أَفْعَل) با ماده‌های گوناگون؛ مؤید این مطلب هم آن است که برای فهم معنای غیر غالبی می‌بایست به کتاب لغت مراجعه کرد.

۲. این معانی هفده گانه انحصاری نیستند و ممکن است معانی دیگری برای باب افعال ملاحظه شود که باید به کتاب لغت مراجعه کرد.

۳. ممکن است فعلی که به باب افعال می‌رود، دو یا چند معنا را به خودش بگیرد، مثلاً هم معنای تعدیه بدهد و هم معنای واجدیت را برساند. مانند (أَعْظَمْتُ اللَّهَ).

۴. غالب فعل‌هایی که به باب افعال می‌رود معنای تعدیه می‌دهد و در صورت شک باید به کتاب لغت مراجعه کرد.

درس ۱۷

ثلاثی مزید - باب تفعیل

فهرست مطالب

- مطلب اول : طریقه ساختن
 - فعل ماضی معلوم و مجهول
 - فعل مضارع معلوم و مجهول
 - فعل امر معلوم و مجهول
 - اسم فاعل
 - اسم مفعول
- مطلب دوم : اقسام فعل در باب تفعیل و قواعد جاری در آن
 - مضاعف
 - مهموز
 - مثال
 - اجوف
 - ناقص
 - ثقیف
 - افعال ترکیبی
- مطلب سوم : صرف صغیر اقسام فعل در باب تفعیل
- مطلب چهارم : معانی باب تفعیل

جلسه درسی :

جلسه ۶۰، ۶۱

صفحه کتاب :

ص ۱۶۰ الی ۱۶۳

(مطلب اول : طریقه ساختن فعل ماضی ، مضارع ، امر معلوم و مجهول ، اسم فاعل و مفعول)

فعل های ماضی ، مضارع ، امر ، اسم فاعل و مفعول بر اوزان زیر می آیند و به همراه ضمایر مخصوص خودشان صرف می شوند .

اسم مفعول	اسم فاعل	امر به صیغه	امر به لام	مصدر	مضارع	ماضی	باب تفعیل
مُفَعَّلٌ	مُفَعَّلٌ	فَعَّلْ	لِيُفَعَّلْ	تَفَعِيلٌ	يُفَعِّلُ	فَعَّلَ	معلوم
		لِتُفَعَّلَ	لِيُفَعَّلَ		يُفَعِّلُ	فَعَّلَ	مجهول

(مطلب دوم : اقسام فعل در باب تفعیل و قواعد جاری در آن)

– مضاعف ، مهموز ، مثال ، اجوف : هیچ قاعده ای در باب تفعیل جاری نمی شود و دقیقاً مثل صحیح صرف می شود .

– ناقص و لفیف : تمام قواعد در آن جاری است [وَصَّى = وَصَّى]

در مصدر ، بر وزن تَفَعَّلَ می آید [تَوْصِيَّة]

– قواعد خصوصی باب تفعیل : مصدر این باب علاوه بر وزن تفعیل بر وزن های دیگری نیز می آید .

تفعیل [مصدر غالبی] : تَسْلِيمٌ	مصادر باب تفعیل
فِعَالٌ : كِذَابٌ	
تَفَعَّلٌ : تَكَرَّرٌ	
تَفَعَّلَةٌ : تَوْصِيَّةٌ	فِعَالٌ : كِذَابٌ

(مطلب چهارم : معانی باب تفعیل)

مقدمه : مراد ما از معانی باب تفعیل ، معانی است که از هیئت (فَعَّلَ و ...) استفاده می شود . برای فهم شیوهی توضیح این معانی به باب افعال مراجعه شود .

۱. تعدیه [معنی غالبی] (فَرَحَ زَيْدٌ : زید خوشحال شد ← فَرَحَ زَيْدٌ بَكْرًا : زید بکر را خوشحال کرد)

۲. تکثیر – در فعل : (طَوَّفَ زَيْدٌ : زید زیاد طواف کرد)

– در فاعل : (مَوَّتَ الْمَالُ : چهارپایان زیادی مردند)

– در مفعول : (غَلَّقَتِ الْاَبْوَابُ : درهای زیادی را بست)

۳. نسبت دادن (كَفَّرْتُ زَيْدًا : نسبت کفر به زید دادم)

۴. ابداع و ایجاد (كَوَّفَ الْكُوفَةَ : کوفه را بنا کرد)

۵. سلب مبدأ از مفعول / ازاله (جَلَدْتُ الشَّاةَ) : (هَيْئَتُ [فَعَّلَ] دلالت دارد بر این که ماده – پوست – توسط فاعل – ت ، من – از مفعول – گوسفند –

سلب و رفع و برطرف شده است)

۶. به سمت و سوی مکانی رفتن (شَرَّقَ و غَرَّبَ : به سمت شرق و غرب حرکت کرد) / (كَوَّفَ : به سوی کوفه رفت)

۷. صیوروت (عَجَزَتِ الْمَرَاةُ) : (هَيْئَتُ [فَعَّلَ] دلالت دارد بر این که فاعل – زن – به حالت ماده – عجزه شدن – گردیده است)

۸. معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید و مبالغه (فَرَطَ زَيْدٌ : زید کوتاهی کرد) : (در این جا هیئت [فَعَّلَ] می آید همان نسبتی که در فعل

ثلاثی مجرد بود با تأکید و مبالغه بیشتری بیان می کند

یعنی می گوید این ماده – کوتاهی کردن – از زید صادر شده)

در جمله – (فَرَطَ زَيْدٌ) هیئت [فَعَّلَ] دلالت دارد بر این که – کوتاهی کردن – از زید صادر شده است .

– (فَرَطَ زَيْدٌ) هیئت [فَعَّلَ] دلالت دارد بر این که – کوتاهی کردن – از زید صادر شده است و این مسأله را با تأکید بیشتر بیان می کند .

۹. گفتن کلمه ای [کتاب علوم العربیه] : (حَيَّيْتُه : او را تحیت گفتم) / (لَبَّيْتُه : او را لبیک گفتم)

(مطلب سوّم : صرف صغیر اقسام فعل در باب تفعیل)

باب	نوع فعل	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
سالم	معلوم	عَلَّمَ	يُعَلِّمُ	تَعْلِيمٌ	لِيُعَلِّمَ	عَلِّمْ	مُعَلِّمٌ	مُعَلَّمٌ
	مجهول	عَلَّمَ	يُعَلِّمُ		لِيُعَلِّمَ	لِتُعَلِّمَ		
مضاعف	معلوم	مَدَّدَ	يُمَدِّدُ	تَمْدِيدٌ	لِيُمَدِّدَ	مَدِّدْ	مُمَدِّدٌ	مُمَدَّدٌ
	مجهول	مَدَّدَ	يُمَدِّدُ		لِيُمَدِّدَ	لِتُمَدِّدْ		
مهموز	معلوم	أَمَّنَ	يُؤَمِّنُ	تَأْمِينٌ	لِيُؤَمِّنَ	أَمِّنْ	مُؤَمِّنٌ	مُؤَمَّنٌ
	مجهول	أَمَّنَ	يُؤَمِّنُ		لِيُؤَمِّنَ	لِتُؤَمِّنَ		
مثال	معلوم	وَكَّلَ	يُوكِّلُ	تَوَكُّيلٌ	لِيُوكِّلَ	وَكَّلْ	مُوكِّلٌ	مُوكَّلٌ
	مجهول	وَكَّلَ	يُوكِّلُ		لِيُوكِّلَ	لِتُوكِّلَ		
اجوف	معلوم	حَوَّلَ	يُحَوِّلُ	تَحْوِيلٌ	لِيُحَوِّلَ	حَوَّلْ	مُحَوِّلٌ	مُحَوَّلٌ
	مجهول	حَوَّلَ	يُحَوِّلُ		لِيُحَوِّلَ	لِتُحَوِّلَ		
ناقص	معلوم	وَصَّى	يُوصِي	تَوْصِيَةٌ	لِيُوصِيَ	وَصِّ	مُوصٍ	مُوصًّى
	مجهول	وَصَّى	يُوصِي		لِيُوصِيَ	لِتُوصَّ		
لفيف	معلوم	وَلَّى	يُؤَلِّي	تَوَلِّيَةٌ	لِيُؤَلِّ	وَلِّ	مُؤَلِّ	مُؤَلَّ
	مجهول	وَلَّى	يُؤَلِّي		لِيُؤَلِّ	لِتُؤَلِّ		
مهموز الّام (هَنَّا) (جَزَأً)	معلوم	هَنَّا	يُهَنِّئُ	تَهْنِئَةٌ	لِيُهَنِّئَ	هَنِّئْ	مُهَنِّئٌ	مُهَنِّئٌ
	مجهول	هَنَّا	يُهَنِّئُ		لِيُهَنِّئَ	لِتُهَنِّئَ		
(حَيٌّ)	معلوم	حَيَّى	يُحْيِي	تَحْيِيَةٌ	لِيُحْيِيَ	حَيِّ	مُحْيٍ	مُحْيًى
	مجهول	حَيَّى	يُحْيِي		لِيُحْيِيَ	لِتُحْيِيَ		

درس ۱۸

ثلاثی مزید - باب مُفَاعَلَة

فهرست مطالب

- فعل ماضی معلوم و مجهول
 - فعل مضارع معلوم و مجهول
 - فعل امر معلوم و مجهول
 - اسم فاعل
 - اسم مفعول
- مطلب اوّل : طریقه ساختن
- مضاعف
 - مهموز
 - مثال
 - اجوف
 - ناقص
 - ثقیف
 - افعال ترکیبی
- مطلب دوّم : اقسام فعل در باب مُفَاعَلَة و قواعد جاری در آن
- مطلب سوّم : صرف صغیر اقسام فعل در باب مُفَاعَلَة
- مطلب چهارم : معانی باب مُفَاعَلَة

جلسه ۶۲، ۶۳

جلسه درسی :

ص ۱۶۳ الی ۱۶۵

صفحه کتاب :

(مطلب اول : طریقه ساختن فعل ماضی ، مضارع ، امر معلوم و مجهول ، اسم فاعل و مفعول)

فعل های ماضی ، مضارع ، امر ، اسم فاعل و مفعول بر اوزان زیر می آیند و به همراه ضمایر مخصوص خودشان صرف می شوند .

اسم مفعول	اسم فاعل	امر به صیغه	امر به لام	مصدر	مضارع	ماضی	باب مُفَاعَلَة
مُفَاعَلٌ	مُفَاعِلٌ	فَاعِلٌ	لِيُفَاعِلُ	مُفَاعَلَةٌ	يُفَاعِلُ	فَاعَلَ	معلوم
		لِتُفَاعَلَ	لِيُفَاعَلَ		يُفَاعَلُ	فُوعِلَ	مجهول

(مطلب دوم : اقسام فعل در باب مُفَاعَلَة و قواعد جاری در آن)

– **مضاعف** : تمام قواعد مضاعف جاری است .

نکته : در مضاعف فعل معلوم مضارع و مشتقاتش با مجهول به یک شکل اند ، همچنین اسم فاعل و مفعول شبیه یکدیگر اند .

– **مهموز** : تمام قواعد مهموز افعال جاری است .

سوال (آیا قاعده تخفیف وجوبی در ماضی معلوم و مجهول جاری می شود ؟ اگر جاری نمی شود پس (الف) دیگر چیست ؟ پاسخ) خیر جاری نمی شود. در تخفیف همزه اول سر جای خود باقی است ، آن چه تغییر می کند و تبدیل به حرف مدّ می شود همزه دوم است نه اولی . (اءُ خُدُّ = [قاعده تخفیف] اَخُدُّ = [نوشتار] اَخُدُّ) در ما نحنُ فيه (اَخَذَ = [نوشتار] اَخَذَ) : الف دوم همزه نیست بلکه الف باب مُفَاعَلَة است .

– **مثال ، اجوف** : هیچ قاعده ای در باب مُفَاعَلَة جاری نمی شود و دقیقاً مثل صحیح صرف می شود .

نکته : در ماضی مجهول اجوف واوی که دو واو در کنار هم واقع می شوند بر اساس تبصره یکم قواعد ادغام ، ادغام صورت نمی گیرد .

– **ناقص و لفیف** : تمام قواعد در آن جاری است [رَاعَى = رَاعَى]

– **قواعد خصوصی باب مُفَاعَلَة** : مصدر مثال یائی این باب فقط بر وزن مُفَاعَلَة می آید ، مانند : يَاسِرٌ ، يُيَاسِرُ ، مُيَاسِرَةٌ ؛ ولی مصدر سایر اقسام

غالباً به تمام اوزان زیر استعمال می شود .

مُفَاعَلَةٌ : مُكَاتَبَةٌ
مصادرِ بابِ مُفَاعَلَةٍ
فِعَالٌ : كِتَابٌ
فِيْعَالٌ : كِتَابٌ

(مطلب چهارم : معانی باب مُفَاعَلَة)

مقدمه : مراد ما از معانی باب مُفَاعَلَة ، معانی است که از هیئت (فَاعَلَ و ...) استفاده می شود . برای فهم شیوهی توضیح این معانی به باب افعال مراجعه شود .

۱. **مشارکت** [معنای غالبی] (ضَارَبَ زَيْدٌ بَكَرًا : زید بکر را زد و بکر هم زید را زد = زید و بکر با یکدیگر زد و خُرد کردند)

در اینجا هر چند از جهت اعرابی یک فاعل و یک مفعول بیشتر مشاهده نمی شود ولی از جهت معنایی زید و بکر هر دو ی آن ها هم فاعل و هم مفعول به شمار می روند .

۲. **تعدیه** (بَعَدَ زَيْدٌ : زید دور شد ← بَاعَدَ زَيْدٌ بَكَرًا : زید بکر را دور کرد)

۳. **تکثیر** (نَاعَمَ اللَّهُ زَيْدًا : خدا نعمت را برای زید زیاد کند)

۴. **صیرورت** (عَاقَى اللَّهُ زَيْدًا : بگرداند خدا زید را به سلامتی) : (هیئت در این جا می آید نسبت برقرار می کند بین ماده و فاعل و مفعول به این شکل

که می گوید مفعول - زید - با واسطه ی فاعل - خدا - به حالت ماده - سلامتی - می گردد)

۵. **معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید و مبالغه** (قَاتَلَهُمُ اللَّهُ : مرگ و نفرین خدا بر آن ها)

توضیح :

در جمله (قَاتَلَهُمُ اللَّهُ) هیئت [فَعَلَ] دلالت می کند بر این که مصدر - مرگ و نفرین - از خدا صادر شده و بر روی آن ها تحقق پیدا کرده است .

(قَاتَلَهُمُ اللَّهُ) هیئت [فَاعَلَ] دلالت می کند بر این که مصدر - مرگ و نفرین - از خدا صادر شده و بر روی آن ها تحقق پیدا کرده و این

مسأله را با تأکید بیشتر بیان می کند .

(مطلب سوّم : صرف صغیر اقسام فعل در باب مُفاعَلَه)

باب	نوع فعل	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
سالم	معلوم	ضَارَبَ	يُضَارِبُ	مُضَارِبَةٌ	لِيُضَارِبْ	ضَارِبٌ	مُضَارِبٌ	مُضَارِبٌ
	مجهول	ضُورِبَ	يُضَارَبُ		لِيُضَارَبْ	لِتُضَارَبْ		
مضاعف	معلوم	ضَارَّ	يُضَارُّ	مُضَارَّةٌ	لِيُضَارِرْ ، لِيُضَارِرْ	ضَارٌّ ، ضَارِرٌ	مُضَارٌّ	مُضَارٌّ
	مجهول	ضُورَّ	يُضَارُّ		لِيُضَارِرْ ، لِيُضَارِرْ	لِتُضَارِرْ ، لِتُضَارِرْ		
مهموز	معلوم	أَخَذَ	يُؤَاخِذُ	مُؤَاخِذَةٌ	لِيُؤَاخِذْ	أَخِذْ	مُؤَاخِذٌ	مُؤَاخِذٌ
	مجهول	أُوخِذَ	يُؤَاخِذُ		لِيُؤَاخِذْ	لِتُؤَاخِذْ		
مثال	معلوم	وَاصَلَ	يُؤَاوِصُ	مُؤَاوِصَةٌ	لِيُؤَاوِصْ	وَاصِلٌ	مُؤَاوِصٌ	مُؤَاوِصٌ
	مجهول	وُؤِصِلَ	يُؤَاوِصُ		لِيُؤَاوِصْ	لِتُؤَاوِصْ		
اجوف	معلوم	قَاوَمَ	يُقَاوِمُ	مُقَاوِمَةٌ	لِيُقَاوِمْ	قَاوِمٌ	مُقَاوِمٌ	مُقَاوِمٌ
	مجهول	قُؤِوِمَ	يُقَاوِمُ		لِيُقَاوِمْ	لِتُقَاوِمْ		
ناقص	معلوم	رَاعَى	يُرَاعِي	مُرَاعَاةٌ	لِيُرَاعِ	رَاعٍ	مُرَاعٍ	مُرَاعٍ
	مجهول	رُوعِيَ	يُرَاعِي		لِيُرَاعِ	لِتُرَاعِ		
لفيف	معلوم	وَالَى	يُؤَالِي	مُؤَالَاةٌ	لِيُؤَالِ	وَالٍ	مُؤَالٍ	مُؤَالٍ
	مجهول	وُؤِلِيَ	يُؤَالِي		لِيُؤَالِ	لِتُؤَالِ		

درس ۱۹

ثلاثی مزید - باب اِفتعال

فهرست مطالب

- فعل ماضی معلوم و مجهول
 - فعل مضارع معلوم و مجهول
 - فعل امر معلوم و مجهول
 - اسم فاعل
 - اسم مفعول
- مطلب اوّل : طریقه ساختن
- مضاعف
 - مهموز
 - مثال
 - اجوف
 - ناقص
 - لفیف
 - افعال ترکیبی
- مطلب دوّم : اقسام فعل در باب اِفتعال و قواعد جاری در آن
- مطلب سوّم : صرف صغیر اقسام فعل در باب اِفتعال
 - مطلب چهارم : معانی باب اِفتعال

جلسه ۶۴، ۶۵، ۶۶

جلسه درسی :

ص ۱۶۵ الی ۱۷۱

صفحه کتاب :

(مطلب اول : طریقه ساختن فعل ماضی ، مضارع ، امر معلوم و مجهول ، اسم فاعل و مفعول)

فعل های ماضی ، مضارع ، امر ، اسم فاعل و مفعول بر اوزان زیر می آیند و به همراه ضمایر مخصوص خودشان صرف می شوند .

باب اِفتعال	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
معلوم	إِفْتَعَلَ	يَفْتَعِلُ	إِفْتِعَالٌ	لِيَفْتَعِلْ	إِفْتَعِلْ	مُفْتَعِلٌ	مُفْتَعَلٌ
مجهول	أَفْتَعِلَ	يُفْتَعَلُ		لِيُفْتَعَلْ	لِتُفْتَعَلْ		

(مطلب دوم : اقسام فعل در باب اِفتعال و قواعد جاری در آن)

– **مضاعف** : تمام قواعد مضاعف جاری است . [اِمْتَدَدَ = اِمْتَدَّ]

– **مهموز الفاء** : غالباً : قاعده تخفیف جاری می گردد [اِتَمَنَ = اِتَمَّنَ] / [اِتَمَّ = اِتَمَّ]
 غیر غالب : همزه به تاء تبدیل شده و در تاء باب ادغام می گردد . [اِئْتَحَدَ = اِئْتَحَدَ]

– **مثال واوی و یائی** : حرف عله به تاء تبدیل شده و در تاء باب ادغام می گردد . [اِوْتَحَدَ = اِئْتَحَدَ] / [اِئْسَرَ = اِئْسَرَ]

– **اجوف** : تمام قواعد اجوف در آن جاری است .

تبصره : قاعده ۸ در اجوف فعلی که به معنای مشارکت باشد جاری نمی شود [اِزْدَوْجَ]

– **ناقص** : تمام قواعد ناقص در آن جاری است [اِرْتَضَى = اِرْتَضَى]

در مصدر ، حرف عله تبدیل به همزه می گردد [اِرْتَضَى = اِرْتِضَاءٌ]

– **لغیف** : حرف عله به تاء تبدیل شده و در تاء باب ادغام می گردد [اِوْتَقَى = اِئْتَقَى]

تمام قواعد ناقص جاری است [اِئْتَقَى = اِئْتَقَى]

در مصدر ، حرف عله تبدیل به همزه می گردد [اِئْتَقَى = اِئْتَقَاءٌ]

– قواعد خصوصی باب اِفتعال :

۱. (طاء) باشد ، **واجب** است تاء باب به طاء تبدیل گردد و سپس ادغام شود وجوباً . [اِطْرَدَ = اِطْرَدَ]

۲. (ص ، ض ، ظ) باشد ، **واجب** است تاء باب به طاء تبدیل گردد و سپس ادغام شود **جوازاً** ، البته **فکت ادغام بهتر** است .

[اِصْطَبَرَ = اِصْطَبَرَ یا اِصْبَرَ] / [اِضْطَرَبَ = اِضْطَرَبَ یا اِضْرَبَ] / [اِظَلَمَ = اِظَلَمَ یا اِظَلَمَ]

۳. (د) باشد ، **واجب** است تاء باب به دال تبدیل گردد و سپس در دال ادغام شود . [اِذْكَرَ = اِذْكَرَ]

۴. (ذ) باشد ، **واجب** است تاء باب به دال تبدیل گردد . یا حرف اول در دوّم ادغام شود [اِذْكَرَ = اِذْكَرَ]

یا حرف دوّم در اول ادغام شود [اِذْكَرَ = اِذْكَرَ]

۵. (ز) باشد ، **واجب** است تاء باب به دال تبدیل گردد . یا ادغام نشود [اِزْجَرَ = اِزْجَرَ]

یا دال در زاء ادغام شود [اِزْجَرَ = اِزْجَرَ]

۶. (ثاء) باشد ، **جایز** است تاء باب به ثاء تبدیل گردد و در آن ادغام شود . [اِئْتَارَ = اِئْتَارَ]

– ثاء تبدیل به تاء شود و در آن ادغام گردد [اِئْتَارَ = اِئْتَارَ]

– عدم تبدیل و ادغام [اِئْتَارَ]

۷. (سین) باشد ، **جایز** است تاء باب به سین تبدیل گردد و در آن ادغام شود . [اِسْمَعَ = اِسْمَعَ]

– (اولی و غالب) عدم تبدیل و ادغام [اِسْمَعَ]

– **هرگاه عین الفعل** – ۸. (ص ، ض ، ط ، ظ ، د ، ذ ، ر ، ز ، س ، ش ، ت ، ث) باشد ، **جایز** است تاء باب به عین الفعل تبدیل شود و در آن

ادغام گردد ، سپس فاء الفعل را مفتوح (بنا بر انتقال حرکت فتحه به ما قبل) و مکسور (بنا بر حذف حرکت فتحه و

التقاء ساکنین) می کنیم و همزه را حذف می کنیم . [اِخْصَمَ = اِخْصَمَ] بنا بر مبنای اول : [اِخْصَمَ = اِخْصَمَ]

– بنا بر مبنای دوّم : [اِخْصَمَ = اِخْصَمَ]

نکته : این قاعده در (د ، ص) رایج است و در **ما بقی** نادر و در **مضاعف** ممتنع است [اِمْتَدَّ] .

(مطلب سوّم : صرف صغیر اقسام فعل در باب اِفتعال)

باب	نوع فعل	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
سالم	معلوم	إِعْتَمَدَ	يَعْتَمِدُ	إِعْتِمَادٌ	لِيَعْتَمِدْ	إِعْتَمِدْ	مُعْتَمِدٌ	مُعْتَمَدٌ
	مجهول	أُعْتَمِدَ	يُعْتَمَدُ		لِيُعْتَمَدَ	لِتُعْتَمَدَ		
مضاعف	معلوم	إِمْتَدَّ	يَمْتَدُّ	إِمْتِدَادٌ	لِيَمْتَدِّ ، لِيَمْتَدِدْ	إِمْتَدِّ ، إِمْتَدِدْ	مُتَمِّدٌ	مُتَمَّدٌ
	مجهول	أُمْتَدَّ	يُمْتَدُّ		لِيُمْتَدِّ ، لِيُمْتَدِدْ	لِتُمْتَدِّ ، لِتُمْتَدِدْ		
مهموز الفاء (غالب موارد)	معلوم	إِيْتَمَنَ	يَأْتَمِنُ	إِيْتِمَانٌ	لِيَأْتَمِنْ	إِيْتَمِنْ	مُؤْتَمِنٌ	مُؤْتَمَنٌ
	مجهول	أُوْتَمِنَ	يُؤْتَمِنُ		لِيُؤْتَمِنْ	لِتُؤْتَمِنْ		
مهموز الفاء (ماده اَخَذَ)	معلوم	إِتَّخَذَ	يَتَّخِذُ	إِتَّخَاذٌ	لِيَتَّخِذْ	إِتَّخِذْ	مُتَّخِذٌ	مُتَّخَذٌ
	مجهول	أَتَّخِذَ	يُتَّخِذُ		لِيُتَّخِذْ	لِتُتَّخِذْ		
مثال	معلوم	إِتَّحَدَ	يَتَّحِدُ	إِتَّحَادٌ	لِيَتَّحِدْ	إِتَّحِدْ	مُتَّحِدٌ	مُتَّحَدٌ
	مجهول	أَتَّحِدَ	يُتَّحِدُ		لِيُتَّحِدْ	لِتُتَّحِدْ		
اجوف	معلوم	إِعْتَادَ	يَعْتَادُ	إِعْتِيَادٌ	لِيَعْتَادْ	إِعْتَدْ	مُعْتَادٌ	مُعْتَادٌ
	مجهول	أُعْتِيدَ	يُعْتَادُ		لِيُعْتَادْ	لِتُعْتَدْ		
ناقص	معلوم	إِرْتَضَىٰ	يَرْتَضِيٰ	إِرْتِضَاءٌ	لِيَرْتَضِ	إِرْتَضِ	مُرْتَضٍ	مُرْتَضًا
	مجهول	أُرْتَضِيَٰ	يُرْتَضَىٰ		لِيُرْتَضِ	لِتُرْتَضِ		
لغيف	معلوم	إِتَّقَىٰ	يَتَّقِيٰ	إِتْقَاءٌ	لِيَتَّقِ	إِتَّقِ	مُتَّقٍ	مُتَّقًا
	مجهول	أَتَّقَىٰ	يُتَّقَىٰ		لِيُتَّقِ	لِتُتَّقِ		
فاء الفعل (طاء)	معلوم	إِطْرَدَ	يُطْرَدُ	إِطْرَادٌ	لِيُطْرَدْ	إِطْرِدْ	مُطْرَدٌ	مُطْرَدٌ
	مجهول	أُطْرِدَ	يُطْرَدُ		لِيُطْرَدْ	لِتُطْرَدْ		
فاء الفعل (ص، ض)	معلوم	إِضْطَرَبَ	يُضْطَرِبُ	إِضْطِرَابٌ	لِيُضْطَرِبْ	إِضْطَرِبْ	مُضْطَرِبٌ	مُضْطَرَبٌ
		إِضْرَبَ	يُضْرَبُ	إِضْرَابٌ	لِيُضْرَبْ	إِضْرِبْ	مُضْرِبٌ	مُضْرَبٌ
	مجهول	أُضْطَرَبَ	يُضْطَرِبُ		لِيُضْطَرِبْ	لِتُضْطَرِبْ		
		أُضْرَبَ	يُضْرَبُ		لِيُضْرَبْ	لِتُضْرَبْ		

مُدْرِكُ	مُدْرِكُ	إِدْرِكُ	لِيُدْرِكُ	إِدْرَاكُ	يُدْرِكُ	إِدْرَكَ	معلوم	فَاء الفعل (د)
		لِتُدْرِكُ	لِيُدْرِكُ		يُدْرِكُ	أُدْرِكُ	مجهول	
مُدْكِرُ	مُدْكِرُ	إِدْكِرُ	لِيُدْكِرُ	إِدْكَارُ	يُدْكِرُ	إِدْكَرَ	معلوم	فَاء الفعل (ذ)
مُدْكِرُ	مُدْكِرُ	إِدْكِرُ	لِيُدْكِرُ	إِدْكَارُ	يُدْكِرُ	أُدْكِرُ	مجهول	
مُرْدَجِرُ	مُرْدَجِرُ	إِرْدَجِرُ	لِيُرْدَجِرُ	إِرْدِجَارُ	يُرْدَجِرُ	إِرْدَجَرَ	معلوم	فَاء الفعل (ز)
مُرْجِرُ	مُرْجِرُ	إِرْجِرُ	لِيُرْدَجِرُ	إِرْجَارُ	يُرْجِرُ	أُرْجِرُ	مجهول	
مُثِّرُ	مُثِّرُ	إِثِّرُ	لِيُثِّرُ	إِثَّارُ	يُثِّرُ	إِثَّارَ	معلوم	فَاء الفعل (ثاء)
مُثِّرُ	مُثِّرُ	إِثِّرُ	لِيُثِّرُ	إِثَّارُ	يُثِّرُ	أِثِّرُ	مجهول	
مُثِّرُ	مُثِّرُ	إِثِّرُ	لِيُثِّرُ	إِثَّارُ	يُثِّرُ	أِثِّرُ	معلوم	فَاء الفعل (سين)
مُثِّرُ	مُثِّرُ	إِثِّرُ	لِيُثِّرُ	إِثَّارُ	يُثِّرُ	أِثِّرُ	مجهول	
مُسْتَمِعُ	مُسْتَمِعُ	إِسْتَمِعُ	لِيَسْتَمِعُ	إِسْتِمَاعُ	يَسْتَمِعُ	إِسْتَمَعَ	معلوم	فَاء الفعل (سين)
مُسْمَعُ	مُسْمَعُ	إِسْمَعُ	لِيَسْتَمِعُ	إِسْمَاعُ	يَسْمَعُ	أَسْمَعُ	مجهول	
مُخْتَصِمُ	مُخْتَصِمُ	إِخْتَصِمُ	لِيُخْتَصِمُ	إِخْتِصَامُ	يُخْتَصِمُ	إِخْتَصِمَ	معلوم	عين الفعل (ص، ض، ط، ظ، د، ذ، ر، ز، س، ش، ت، ث)
مُخْصَمُ	مُخْصَمُ	خِصَمُ	لِيُخْتَصِمُ	إِخْصَامُ	يُخْصِمُ	أُخْتَصِمَ	مجهول	
مُهْتَدِ	مُهْتَدِ	إِهْتَدِ	لِيُهْتَدِ	إِهْتِدَاءُ	يُهْتَدِي	إِهْتَدَى	معلوم	ماده (هَدِي)
مُهْدَأُ	مُهْدَأُ	هَدَأُ	لِيُهْتَدِ	إِهْدِءَاءُ	يُهْدِي	أُهْتَدَى	مجهول	

(مطلب چهارم : معانی باب افتعال)

مقدمه : مراد ما از معانی باب افتعال ، معانی است که از هیئت (اِفْتَعَلَ و ...) استفاده می شود . برای فهم شیوهی توضیح این معانی به باب افعال مراجعه شود .

۱ . **مطالعه** [اثر پذیری] (اِجْتَمَعَ النَّاسُ) : (هیئت [اِفْتَعَلَ] دلالت می کند بر این که فاعل - ناس - ، مصدر - جمع شدن - را پذیرفته است)

در جمله های زیر دقت کنید :

(جَمَعْتُ النَّاسَ : من مردم را جمع کردم) : در این جمله متکلم می خواهد بگوید که فاعل [تأثیر گذار] و مفعول [تأثیر پذیر] چه کسی است!

(جُمِعَ النَّاسُ : مردم جمع شدند) : در این جا متکلم می خواهد بگوید که مفعول [تأثیر پذیر] چه چیزی است !

(اِجْتَمَعَ النَّاسُ : مردم جمع شدند) : در این جا متکلم می خواهد بگوید که مفعول [تأثیر پذیر] چه چیزی است !

نتیجه :

متکلم گاهی می خواهد { فاعل و مفعول چه کسی است = می آید از فعل متعدی استفاده می کند .

به مخاطب بگوید که { مفعول [تأثیر پذیر] چه کسی است = می آید از { فعل مجهول استفاده می کند .

{ هیئت باب افتعال استفاده می کند .

لذا فعلی معنای مطالعه می دهد که فاعل آن در گذشته مفعول فعل دیگری بوده باشد . حال فرقی نمی کند که در گذشته مفعول

فعل ثلاثی مجرد بوده باشد و یا مفعول فعل ثلاثی مزید باب افعال یا باب تفعیل .

مطالعه ی ثلاثی مجرد : در جایی که متکلم در گذشته مفعول را با فعل ثلاثی مجرد بیان کرده باشد .

(جَمَعْتُ النَّاسَ فَأَجْتَمَعُوا : جمع کردم مردم را پس جمع شدند)

- مطالعه ی باب افعال : در جایی که متکلم مفعول را با فعل ثلاثی مزید باب افعال بیان کرده است .

(أَبْعَدْتُ زَيْدًا فَأَبْتَعَدَ : زید را دور کردم ، پس دور شد)

- مطالعه ی باب تفعیل : در جایی که متکلم مفعول را با فعل ثلاثی مزید باب تفعیل بیان کرده است .

(قَرَّبْتُ زَيْدًا فَأَقْرَبَ : نزدیک کردم زید را پس نزدیک شد)

۲ . **مشارکت** (اِخْتَصَمَ زَيْدٌ وَ بَكْرٌ : زید و بکر با یکدیگر نزاع و دشمنی کردند)

در این جا از جهت { اعرابی و ترکیبی : دو فاعل داریم که به یکدیگر عطف شده اند .

{ معنایی : زید و بکر هم فاعل اند و هم مفعول .

در آینده [باب تفاعل] به فرق معنای مشارکت در باب مُفَاعَلَه ، اِفْتَعَال و تَفَاعُل خواهیم پرداخت .

۳ . **اِتِّخَاذ** [تهیه کردن ، فراهم کردن] (اِحْتَطَبَ زَيْدٌ الْحَطَبَ : زید هیزم را جمع کرد) : (هیئت اِفْتَعَلَ دلالت دارد بر این که ماده - هیزم - توسط فاعل -

زید - فراهم آورده شده است)^{۲۲}

۴ . **طَلَب** (اِكْتَدَى زَيْدٌ بَكْرًا : زید از بکر طلب کوشش کرد) : (اِكْتَدَى یعنی کوشش ، اِكْتَدَى یعنی طَلَب کوشش . در این جا هیئت اِفْتَعَلَ دلالت دارد بر این

که فاعل ، مبدأ را از مفعول طلب می کند)

۵ . **معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید و مبالغه** (كَسَبْتُ الْمَالَ : مال را با کوشش به دست آوردم)

(اِكْتَسَبْتُ الْمَالَ : یقیناً و حتماً مال را با کوشش زیاد به دست آوردم)

معانی بسیار مهمی که در کتاب علوم العربیه

۶ . **جهت در عمل** [کوشش / اجتهاد] : (اِكْتَسَبَ زَيْدٌ : زید با تلاش و کوشش چیزی را به دست آورد)

۷ . **وقوع در چیزی** : (اِفْتَنَّ زَيْدٌ : زید در فتنه واقع شد) / (اِظْلَفَ بَكْرٌ : بکر در سنگلاخ واقع شد) .

۸ . **استعمال و به کار گرفتن** : (اِسْتَلَمَ الْحَاجُّ : حاجی سلمه را به کار زد ، یعنی حجر الاسود را دست مالید و بوسید)

(اِظْفَرَتِ الْهَرَّةُ : گربه ناخنش را به کار زد)

۲۲ . در این معنا ، باب افتعال از اسم جامد غیر مصدری مثل حَطَب ، لَحْم ، خُبْز مشتق می شود و اصطلاحاً به این افعال ، فعل منحوت یا صناعتی گویند .

درس ۲۰

ثلاثی مزید - باب اِنفعال

فهرست مطالب

- فعل ماضی معلوم و مجهول
 - فعل مضارع معلوم و مجهول
 - فعل امر معلوم و مجهول
 - اسم فاعل
 - اسم مفعول
- مطلب اوّل : طریقه ساختن
- مضاعف
 - مهموز
 - مثال
 - اجوف
 - ناقص
 - لفیف
 - افعال ترکیبی
- مطلب دوّم : اقسام فعل در باب اِنفعال و قواعد جاری در آن
- مطلب سوّم : صرف صغیر اقسام فعل در باب اِنفعال
- مطلب چهارم : معانی باب اِنفعال

جلسه ۶۷

جلسه درسی :

ص ۱۷۱

صفحه کتاب :

(مطلب اول : طریقه ساختن فعل ماضی ، مضارع ، امر معلوم و مجهول ، اسم فاعل و مفعول)

فعل های ماضی ، مضارع ، امر ، اسم فاعل و مفعول بر اوزان زیر می آیند و به همراه ضمایر مخصوص خودشان صرف می شوند .

باب اِنْفَعَال	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
معلوم	اِنْفَعَلْ	يَنْفَعِلُ	اِنْفَعَالٌ	لِيَنْفَعِلْ	اِنْفَعِلْ	مُنْفَعِلٌ	مُنْفَعَلٌ بِهِ
مجهول	اَنْفَعِلَ بِهِ	يُنْفَعَلُ بِهِ		لِيُنْفَعَلُ بِهِ	لِيُنْفَعَلْ بِكَ		

(مطلب دوم : اقسام فعل در باب اِنْفَعَال و قواعد جاری در آن)

- **مضاعف** : تمام قواعد مضاعف [ادغام] جاری است . [اِنْسَدَدَ = اِنْسَدَّ]

- **مهموز** : بر فرض این که برای مهموز در باب اِنْفَعَال نمونه داشته باشیم ، هیچ قاعده ای جاری نمی شود .

- **مثال** : هیچ قاعده ای جاری نمی شود و دقیقاً مثل صحیح صرف می گردد .

- **اجوف** : تمام قواعد اجوف در آن جاری است . [اِنْجَوْلَ = اِنْجَالَ]

- **ناقص** : تمام قواعد ناقص در آن جاری است [اِنْقَضَى = اِنْقَضَى]

- **لغیف** : تمام قواعد ناقص در آن جاری است [اِنزَوَى = اِنزَوَى]

(مطلب چهارم : معانی باب اِنْفَعَال)

نکته : خصوصیت باب اِنْفَعَال این است که افعالی به این باب برده می شوند که اثر خارجی دارند مثل (صَرَفَ : دگرگونی) ، (شَقَّ ، شَكَفْتَن) و ... بخلاف افعال که معنای معنوی دارند ، مثل (عَرَفَ : شناخت) ، (عَلِمَ : دانست) ، (يَقِيْنُ : یقین کرد) .

مقدمه : مراد ما از معانی باب اِنْفَعَال ، معانی است که از هیئت (اِنْفَعَلْ و ...) استفاده می شود . برای فهم شیوهی توضیح این معانی به باب افعال مراجعه شود .

تنها معنای باب اِنْفَعَال **مطاوعه** [اثر پذیری] است . (اِنْقَسَمَ الخُبْزُ : نان قسمت شد)

در جمله های زیر دقت کنید :

(قَسَمْتُ الخُبْزَ : نان را تکه تکه کردم) : در این جمله متکلم می خواهد بگوید که **فاعل** [تأثیرگذار] و **مفعول** [تأثیر پذیر] چه کسی است!

(قَسِمَ الخُبْزُ : نان تکه تکه شد) : در این جا متکلم می خواهد بگوید که مفعول [تأثیر پذیر] چه چیزی است !

(اِنْقَسَمَ الخُبْزُ : نان تکه تکه شد) : در این جا متکلم می خواهد بگوید که مفعول [تأثیر پذیر] چه چیزی است !

متکلم گاهی می خواهد - فاعل و مفعول چه کسی است = می آید از فعل متعدی استفاده می کند .

به مخاطب بگوید که - مفعول [تأثیر پذیر] چه کسی است = می آید از فعل مجهول استفاده می کند .

هیئت باب اِنْفَعَال استفاده می کند .

فلذا فعلی معنای مطاوعه می دهد که فاعل آن در گذشته مفعول فعل دیگری بوده باشد .

مطاوعه ی باب افعال - مطاوعه ی ثلاثی مجرد : در جایی که متکلم در گذشته مفعول را با فعل ثلاثی مجرد بیان کرده باشد .

(قَسَمْتُ الخُبْزَ فَاِنْقَسَمَ : قسمت کردم نان را پس نان قسمت شد)

مطاوعه ی باب افعال : در جایی که متکلم مفعول را با فعل ثلاثی مزید باب افعال بیان کرده است .

(اُغْلَقْتُ البَابَ فَاِنْعَلَقَ : در را بستم پس در بسته شد)

(مطلب سوّم : صرف صغیر اقسام فعل در باب انفعال)

باب	نوع فعل	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
سالم	معلوم	انْقَلَبَ	يُنْقَلِبُ	انْقِلَابٌ	لِيُنْقَلِبَ	انْقَلِبْ	مُنْقَلِبٌ	مُنْقَلَبٌ به
	مجهول	انْقَلَبَ به	يُنْقَلِبُ به		لِيُنْقَلِبَ به	لِيُنْقَلِبْ بِكَ		
مضاعف	معلوم	انْسَدَّ	يَنْسُدُّ	انْسِدَادٌ	لِيَنْسُدَّ ، لِيُنْسِدِ	انْسُدْ ، انْسِدِ	مُنْسِدٌ	مُنْسَدٌ به
	مجهول	انْسَدَّ به	يَنْسُدُّ به		لِيَنْسُدَّ به ، لِيُنْسِدِ	لِيُنْسِدْ ، لِيُنْسِدْ بِكَ		
اجوف	معلوم	انْجَالَ	يَنْجَالُ	انْجِيَالٌ	لِيَنْجَلَ	انْجَلْ	مُنْجَالٌ	مُنْجَالٌ به
	مجهول	انْجَالَ به	يَنْجَالُ به		لِيَنْجَلَ به	لِيَنْجَلْ بِكَ		
ناقص	معلوم	انْقَضَى	يُنْقَضِي	انْقِضَاءٌ	لِيُنْقَضِ	انْقِضْ	مُنْقِضٌ	مُنْقَضاً به
	مجهول	انْقَضَى به	يُنْقَضِي به		لِيُنْقَضِ به	لِيُنْقَضْ بِكَ		
لفيف	معلوم	انزَوَى	يَنْزَوِي	انزِوَاءٌ	لِيَنْزُوَ	انزُوْ	مُنزُوٌ	مُنزِواً به
	مجهول	انزَوَى به	يَنْزَوِي به		لِيَنْزُوَ به	لِيَنْزُوْ بِكَ		

درس ۲۱

ثلاثی مزید - باب تَفَعَّلُ

فهرست مطالب

- فعل ماضی معلوم و مجهول
 - فعل مضارع معلوم و مجهول
 - فعل امر معلوم و مجهول
 - اسم فاعل
 - اسم مفعول
- مطلب اول : طریقه ساختن

- مضاعف
 - مهموز
 - مثال
 - اجوف
 - ناقص
 - لثیف
 - افعال ترکیبی
- مطلب دوم : اقسام فعل در باب تَفَعَّلُ و قواعد جاری در آن

- مطلب سوم : صرف صغیر اقسام فعل در باب تَفَعَّلُ
- مطلب چهارم : معانی باب تَفَعَّلُ

جلسه ۶۸، ۶۹

جلسه درسی :

ص ۱۷۱ الی ۱۷۵

صفحه کتاب :

(مطلب اول : طریقه ساختن فعل ماضی ، مضارع ، امر معلوم و مجهول ، اسم فاعل و مفعول)

فعل های ماضی ، مضارع ، امر ، اسم فاعل و مفعول بر اوزان زیر می آیند و به همراه ضمایر مخصوص خودشان صرف می شوند .

باب تَفَعَّلُ	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
معلوم	تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعَّلُ	لِيَتَفَعَّلْ	تَفَعَّلْ	مُتَفَعِّلٌ	مُتَفَعَّلٌ
مجهول	تُفَعِّلُ	يُتَفَعَّلُ		لِيُتَفَعَّلْ	لِيُتَفَعَّلْ		

(مطلب دوم : اقسام فعل در باب تَفَعَّلُ و قواعد جاری در آن)

- مضاعف : هیچ یک از قواعد مضاعف جاری نیست .

در بسیاری از موارد لام الفعل تبدیل به یاء می شود . (تَنْظَنَ = تَنْظَنَ = تَنْظَنِي)

نکته : تبدیل به یاء در عین فراوانی ، منوط به سماع از عرب است .

- مهموز ، مثال ، اجوف : هیچ قاعده ای جاری نمی شود .

- ناقص و لفیف : تمام قواعد ناقص در آن جاری است [تَعَدَى = تَعَدَى] / [تَوَلَّى = تَوَلَّى]

۱. مضارع ، امر ، نهی ، ... معلوم } صیغه های ۴ و ۵
 جایز است تاء باب حذف شود [تَنْزَلُ یا تَنْزَلُ]
 } شش صیغه ی مخاطب

نکته : در مضارع مجهول چنین قاعده ای جاری نیست .

۲. هرگاه فاء الفعل یکی از حروف دوازده گانه (ت ، ث ، ج ، د ، ذ ، ز ، س ، ش ، ص ، ض ، ط ، ظ) بود جایز است تاء باب به حرف فاء الفعل تبدیل شده و در آن ادغام شود و هر کجا ابتدا به ساکن بود همزه می آوریم .

ماضی [تَبَّتْ = (إِبَّتْ)] / مضارع [يَتَبَّتْ یا يَبَّتْ] / امر به لام [تَبَّتْ یا إِبَّتْ]

نکته : در تعارض قاعده ۱ و ۲ ، قاعده ۱ رجحان دارد . [تَدَّكَّرُونَ یا تَدَّكَّرُونَ] یا [تَدَّكَّرُونَ]

۳. در مصدر ناقص واوی، واو قلب به یاء گردیده و ما قبل آن مکسور می شود (تَرَجُّو = تَرَجُّو = تَرَجُّو)

- قواعد خصوصی باب تَفَعَّلُ

لازم به ذکر است که این قواعد در باب تَفَاعَلُ نیز جاری است و قاعده یک در ابواب غیر مشهور و نیز در باب ارباعی جاری می گردد .

(مطلب سوم : صرف صغیر اقسام فعل در باب تَفَعُّل)

باب	نوع فعل	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
سالم	معلوم	تَقَدَّسَ	يَتَقَدَّسُ	تَقَدَّسَ	لِيَتَقَدَّسَ	تَقَدَّسْ	مُتَقَدِّسٌ	مُتَقَدَّسٌ
	مجهول	تُقَدِّسُ	يُقَدِّسُ	تَقَدَّسَ	لِيُقَدِّسَ	لِتُقَدِّسْ		
مضاعف	معلوم	تَظَنَّ	يَتَظَنَّ	تَظَنَّ	لِيَتَظَنَّ	تَظَنَّ	مُتَظَنَّ	مُتَظَنَّ
		تَظَنَّى	يَتَظَنَّى	تَظَنَّى	لِيَتَظَنَّى	تَظَنَّ	مُتَظَنَّ	مُتَظَنَّ
	مجهول	تَظُنُّ	يُتَظُنُّ	تَظَنَّ	لِيُتَظُنُّ	لِتَظُنَّ		
		تَظَنَّى	يُتَظَنَّى	تَظَنَّى	لِيُتَظَنَّى	لِتَظَنَّ		
مهموز	معلوم	تَأَسَّفَ	يَتَأَسَّفُ	تَأَسَّفَ	لِيَتَأَسَّفَ	تَأَسَّفَ	مُتَأَسِّفٌ	مُتَأَسِّفٌ
	مجهول	تُؤَسِّفُ	يُتَأَسِّفُ	تَأَسَّفَ	لِيُتَأَسَّفَ	لِتَأَسَّفْ		
مثال	معلوم	تَوَقَّلَ	يَتَوَقَّلُ	تَوَقَّلَ	لِيَتَوَقَّلَ	تَوَقَّلَ	مُتَوَقِّلٌ	مُتَوَقِّلٌ
	مجهول	تُوقِّلُ	يُتَوَقَّلُ	تَوَقَّلَ	لِيُتَوَقَّلَ	لِتَوَقَّلْ		
اجوف	معلوم	تَزَوَّدَ	يَتَزَوَّدُ	تَزَوَّدَ	لِيَتَزَوَّدَ	تَزَوَّدَ	مُتَزَوِّدٌ	مُتَزَوِّدٌ
	مجهول	تُزَوِّدُ	يُتَزَوَّدُ	تَزَوَّدَ	لِيُتَزَوَّدَ	لِتَزَوَّدْ		
ناقص یای	معلوم	تَرَبَّى	يَتَرَبَّى	تَرَبَّى	لِيَتَرَبَّى	تَرَبَّى	مُتَرَبِّ	مُتَرَبِّ
	مجهول	تُرَبِّ	يُتَرَبَّى	تَرَبَّى	لِيُتَرَبَّى	لِتَرَبَّبْ		
ناقص واوی	معلوم	تَرَجَّى	يَتَرَجَّى	تَرَجَّى	لِيَتَرَجَّى	تَرَجَّى	مُتَرَجِّ	مُتَرَجِّ
	مجهول	تُرَجِّ	يُتَرَجَّى	تَرَجَّى	لِيُتَرَجَّى	لِتَرَجَّجْ		
لغیف	معلوم	تَوَلَّى	يَتَوَلَّى	تَوَلَّى	لِيَتَوَلَّى	تَوَلَّى	مُتَوَلِّ	مُتَوَلِّ
	مجهول	تُؤَلِّ	يُتَوَلَّى	تَوَلَّى	لِيُتَوَلَّى	لِتَتَوَلَّ		
(بِری)	معلوم	تَبَرَّى	يَتَبَرَّى	تَبَرَّى	لِيَتَبَرَّى	تَبَرَّى	مُتَبَرِّ	مُتَبَرِّ
	مجهول	تُبَرِّ	يُتَبَرَّى	تَبَرَّى	لِيُتَبَرَّى	لِتَبَرَّبْ		
(بِرأ)	معلوم	تَبَرَّءَ	يَتَبَرَّءُ	تَبَرَّءَ	لِيَتَبَرَّءَ	تَبَرَّءَ	مُتَبَرِّءٌ	مُتَبَرِّءٌ
	مجهول	تُبَرِّءُ	يُتَبَرَّءُ	تَبَرَّءَ	لِيُتَبَرَّءَ	لِتَبَرَّءْ		
فَاءُ الفَعْلِ (ص، ض، ط، ظ، د، ذ، ر، ز، س، ش، ت، ث)	معلوم	تَثَبَّتَ	يَتَثَبَّتُ	تَثَبَّتَ	لِيَتَثَبَّتَ	تَثَبَّتَ	مُتَثَبِّتٌ	مُتَثَبِّتٌ
		إِثْبَتَ	يُثْبِتُ	إِثْبَتَ	لِيُثْبِتَ	إِثْبَتَ	مُثَبِّتٌ	مُثَبِّتٌ
	مجهول	تَثَبَّتْ	يُتَثَبَّتْ	تَثَبَّتَ	لِيُتَثَبَّتْ	لِتَثَبَّتْ		
		إِثْبَتْ	يُثْبِتْ	إِثْبَتَ	لِيُثْبِتْ	لِتُثْبِتْ		

(مطلب چهارم : معانی باب تَفَعَّل)

مقدمه : مراد ما از معانی باب تَفَعَّل ، معانی است که از هیئت (تَفَعَّلَ و ...) استفاده می شود . برای فهم شیوهی توضیح این معانی به باب افعال مراجعه شود .

۱ . مطالعه [اثر پذیری] [معنای غالبی] (تَأَدَّبَ زَيْدٌ) : هیئت [تَفَعَّلَ] دلالت دارد بر این که فاعل - زید - تأثیر پذیرفته است (

در جمله های مقابل دقت کنید :

(أَدَّبْتُ زَيْدًا : من زید را ادب کردم) : در این جمله متکلم می خواهد بگوید که فاعل [تأثیرگذار] و مفعول [تأثیر پذیر] چه کسی است!

(أَدَّبَ زَيْدٌ : زید ادب شد) : در این جا متکلم می خواهد بگوید که مفعول [تأثیر پذیر] چه کسی است !

(تَأَدَّبَ زَيْدٌ : زید ادب شد) : در این جا متکلم می خواهد بگوید که فاعل [مفعول حقیقی = تأثیر پذیر] چه کسی است !

نتیجه :

متکلم گاهی می خواهد } فاعل و مفعول چه کسی است = می آید از فعل متعدی استفاده می کند .

به مخاطب بگوید که } مفعول [تأثیر پذیر] چه کسی است = می آید از } فعل مجهول استفاده می کند .

هیئت باب تَفَعَّل در بعضی لغات استفاده می کند .

معانی

باب

تَفَعَّل

فلذا فعلی معنای مطالعه می دهد که فاعل آن در گذشته مفعول فعل دیگری بوده باشد .

۲ . تکلف [به سختی افتادن] (تَعَلَّمَ : با زحمت یادگرفت) : هیئت [تَفَعَّلَ] دلالت دارد بر این که فاعل به سختی و دشواری ماده را انجام داده یا به

سختی به ماده متصف شده است (

۳ . اِتِّخَاذٌ [فراهم کردن] (تَوَسَّدَ زَيْدٌ الْحَجَرَ : زید سنگ را برای بالش فراهم کرد) : هیئت [تَفَعَّلَ] دلالت دارد بر این که فاعل - زید - ، مفعول

را - حجر - به خاطر مصدر - بالت داشتن - برای خود فراهم

کرده است (

۴ . طَلَبٌ (تَعَجَّلْتُ الشَّيْءَ : سرعت آن چیز را طلب کردم) : هیئت [تَفَعَّلَ] دلالت دارد بر این که فاعل ، ماده را طلب می کند (

۵ . تَدْرِيجٌ (تَجَرَّعَ زَيْدٌ الْمَاءَ : آب را جرعه جرعه نوشید) : هیئت [تَفَعَّلَ] دلالت دارد بر این که فاعل ، ماده را کم کم انجام می دهد یا کم کم به آن

متصف می شود (

۶ . تَجَنُّبٌ [دوری کردن] (أَثِمَ زَيْدٌ : زید گناه کرد = تَأَثَّمَ زَيْدٌ : زید از گناه دوری کرد) : هیئت [تَفَعَّلَ] دلالت دارد بر دوری کردن فاعل از ماده (

۷ . صِيْرُورَةٌ [گردیدن ، به حالتی در آمدن] (تَأَيَّمْتُ الْمَرْأَةَ : زن بی همسر شد) / (تَسَلَّمَ : مسلمان شد) / (تَصَوَّفَ : صوفی شد) :

هیئت [تَفَعَّلَ] دلالت دارد بر این که فاعل - زن - به حالت ماده - بی همسر شدن - در آمده است (

۸ . شكَايَةٌ (ظَلَمَ زَيْدٌ : زید ظلم کرد = تَظَلَّمَ زَيْدٌ : زید از ظلم شکایت کرد) : هیئت [تَفَعَّلَ] دلالت دارد بر شکایت کردن فاعل از ماده (

۹ . معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید و مبالغه (تَبَيَّنَ) : مثلاً } بَانَ الشَّيْءُ : فلان چیز واضح شد .

} تَبَيَّنَ الشَّيْءُ : یقیناً فلان چیز واضح شد .

۱۰ . تَلْبِيسٌ (در بر گرفتن) : (تَقَمَّصَ زَيْدٌ : زید پیراهن را در بر کرد) / (تَخْتَمَ : خاتم را در دست کرد) / (تَنَعَلَ : نعلین به پا کرد)

(تَعَمَّمَ : عمامه بر سر بست) / (تَدَثَّرَ : لباس رویش را پوشید) / (تَقَلَّدَتِ الْمَرْثَةُ : آن زن قلاده بست)

(تَحَزَّمَ : کمر بند بست)

درس ۲۲

ثلاثی مزید - باب تَفَاعُل

فهرست مطالب

- فعل ماضی معلوم و مجهول
 - فعل مضارع معلوم و مجهول
 - فعل امر معلوم و مجهول
 - اسم فاعل
 - اسم مفعول
- مطلب اوّل : طریقه ساختن

- مضاعف
 - مهموز
 - مثال
 - اجوف
 - ناقص
 - لفیف
 - افعال ترکیبی
- مطلب دوّم : اقسام فعل در باب تَفَاعُل و قواعد جاری در آن

- مطلب سوّم : صرف صغیر اقسام فعل در باب تَفَاعُل
- مطلب چهارم : معانی باب تَفَاعُل

جلسه ۷۰، ۷۱

جلسه درسی :

ص ۱۷۵ و ۱۷۶

صفحه کتاب :

(مطلب اوّل : طریقه ساختن فعل ماضی ، مضارع ، امر معلوم و مجهول ، اسم فاعل و مفعول)

فعل‌های ماضی ، مضارع ، امر ، اسم فاعل و مفعول بر اوزان زیر می‌آیند و به همراه ضمایر مخصوص خودشان صرف می‌شوند .

باب تَفَاعُل	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
معلوم	تَفَاعَلَ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعُلٌ	لِيَتَفَاعَلْ	تَفَاعَلْ	مُتَفَاعِلٌ	مُتَفَاعَلٌ بِهِ
مجهول	تَفُوعِلَ بِهِ	يُتَفَاعَلُ بِهِ		لِيُتَفَاعَلْ بِهِ	لِيُتَفَاعَلْ بِكَ		

(مطلب دوّم : اقسام فعل در باب تَفَاعُل و قواعد جاری در آن)

– **مضاعف** : تمام قواعد مضاعف [ادغام] در آن جاری است . [تَمَاسَسَ = تَمَاسًا]

– **مهموز ، مثال ، اجوف** : هیچ قاعده‌ای جاری نمی‌شود .

– **ناقص و لفیف** : تمام قواعد ناقص جاری است [تَرَاضَى = تَرَاضَى] / [تَوَالَى = تَوَالَى]

۱. مضارع ، امر ، نهی ، ... معلوم } صیغه‌ی ۴ و ۵ } جایز است تاء باب حذف شود [تَتَفَاعَلُ = تَفَاعَلُ]
 } شش صیغه‌ی مخاطب }
 نکته : در مضارع مجهول چنین قاعده‌ای جاری نیست .

– قواعد خصوصی باب تَفَاعُل

۲. هرگاه فاء الفعل یکی از حروف دوازده‌گانه (ت ، ث ، ج ، د ، ذ ، ز ، س ، ش ، ص ، ض ، ط ، ظ) بود جایز است تاء باب به حرف فاء الفعل تبدیل شده و در آن ادغام شود و هر کجا ابتدا به ساکن بود همزه می‌آوریم.

ماضی [تَتَاقَلْ = تَاقَلْ = إِتَاقَلْ] / مضارع [يَتَاقَلْ یا يَتَاقَلْ] / امر به لام [تَتَاقَلْ یا إِتَاقَلْ]
 نکته : در تعارض قاعده ۱ و ۲ ، قاعده ۱ رجحان دارد . [تَتَذَاقِرُونَ یا تَذَاقِرُونَ یا تَذَاقِرُونَ]

۳. در مصدر } ناقص واوی } واو قلب به یاء می‌گردد و ما قبل آن مکسور می‌شود .
 } مهموز الّام } (تَدَاعُو = تَدَاعَى = تَدَاعَى) / (تَخَاجُو = تَخَاجُو = تَخَاجَى = تَخَاجَى)

لازم به ذکر است که این قواعد در باب تَفَعُل نیز جاری بود .

(مطلب سوّم : صرف صغیر اقسام فعل در باب تفاعل)

باب	نوع فعل	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
سالم	معلوم	تَنَاسَبَ	يَتَنَاسَبُ	تَنَاسُبٌ	لِيَتَنَاسَبْ	تَنَاسَبْ	مُتَنَاسِبٌ	مُتَنَاسَبٌ بِهِ
	مجهول	تُؤَسِّبُ بِهِ	يُؤَسِّبُ بِهِ		لِيُؤَسِّبَ بِهِ	لِيُؤَسِّبَ بَكَ		
مضاعف	معلوم	تَمَاسَّ	يَتَمَاسُّ	تَمَاسُّسٌ	لِيَتَمَاسَّ	تَمَاسَّ، تَمَاسَّسْ	مُتَمَاسِّسٌ	مُتَمَاسَّسٌ بِهِ
	مجهول	تُمَوِّسُ بِهِ	يُمَوِّسُ بِهِ		لِيُمَوِّسَ بِهِ	لِيُمَوِّسَ بَكَ		
مهموز اللام	معلوم	تَخَاجَأَ	يَتَخَاجِئُ	تَخَاجِئٌ	لِيَتَخَاجِئَ	تَخَاجِئْ	مُتَخَاجِئٌ	مُتَخَاجِئٌ بِهِ
	مجهول	تُخَوِّجِبُهُ	يُخَوِّجِبُهُ		لِيُخَوِّجِبَهُ	لِيُخَوِّجِبَ بَكَ		
مثال	معلوم	تَوَازَنَ	يَتَوَازَنُ	تَوَازُنٌ	لِيَتَوَازَنَ	تَوَازَنُ	مُتَوَازِنٌ	مُتَوَازِنٌ بِهِ
	مجهول	تُوَوِّزِنُهُ	يُوَوِّزِنُهُ		لِيُوَوِّزِنَهُ	لِيُوَوِّزِنَ بَكَ		
اجوف	معلوم	تَبَايَنَ	يَتَبَايِنُ	تَبَايِنٌ	لِيَتَبَايِنَ	تَبَايِنْ	مُتَبَايِنٌ	مُتَبَايِنٌ بِهِ
	مجهول	تُبَوِّينُهُ	يُبَوِّينُهُ		لِيُبَوِّينَهُ	لِيُبَوِّينَ بَكَ		
ناقص	معلوم	تَرَاضَى	يَتَرَاضَى	تَرَاضِيٌّ	لِيَتَرَاضَ	تَرَاضَ	مُتَرَاضٍ	مُتَرَاضٍ بِهِ
	مجهول	تُرَوِّضِي بِهِ	يُرَوِّضِي بِهِ		لِيُرَوِّضَ بِهِ	لِيُرَوِّضَ بَكَ		
لغيف	معلوم	تَوَالَى	يَتَوَالَى	تَوَالِيٌّ	لِيَتَوَالَ	تَوَالَ	مُتَوَالٍ	مُتَوَالٍ بِهِ
	مجهول	تُوَوِّلِي بِهِ	يُوَوِّلِي بِهِ		لِيُوَوِّلَ بِهِ	لِيُوَوِّلَ بَكَ		
فَاءُ الْفِعْلِ (ص، ض، ط، ظ، د، ذ، ر، ز، س، ش، ت، ث)	معلوم	تَتَاقَلَ	يَتَتَاقَلُ	تَتَاقَلٌ	لِيَتَتَاقَلَ	تَتَاقَلْ	مُتَتَاقِلٌ	مُتَتَاقِلٌ بِهِ
		إِتَاقَلَ	يِإِتَاقَلُ	إِإِتَاقَلٌ	لِيِإِتَاقَلَ	إِإِتَاقَلْ	مُإِتَاقِلٌ	مُإِتَاقِلٌ بِهِ
	مجهول	تُتَوَقِّلُ بِهِ	يُتَتَاقَلُ بِهِ		لِيُتَتَاقَلَ بِهِ	لِيُتَتَاقَلَ بَكَ		
		أُتَوَقِّلُ بِهِ	يُتَاقَلُ بِهِ		لِيُتَاقَلَ بِهِ	لِيُتَاقَلَ بَكَ		
فَاءُ الْفِعْلِ (ص، ض، ط، ظ، د، ذ، ر، ز، س، ش، ت، ث)	معلوم	تَتَابَعَ	يَتَتَابَعُ	تَتَابَعٌ	لِيَتَتَابَعَ	تَتَابَعَ	مُتَتَابِعٌ	مُتَتَابِعٌ بِهِ
		إِتَابَعَ	يِإِتَابَعُ	إِإِتَابَعٌ	لِيِإِتَابَعَ	إِإِتَابَعْ	مُإِتَابِعٌ	مُإِتَابِعٌ بِهِ
	مجهول	تُتَوَبِّعُ بِهِ	يُتَتَابَعُ بِهِ		لِيُتَتَابَعَ بِهِ	لِيُتَتَابَعَ بَكَ		
		أُتَوَبِّعُ بِهِ	يُتَابَعُ بِهِ		لِيُتَابَعَ بِهِ	لِيُتَابَعَ بَكَ		

(مطلب چهارم : معانی باب تَفَاعُل)

مقدمه : مراد ما از معانی باب تَفَاعُل ، معانی است که از هیئت (تَفَاعَلَ و ...) استفاده می‌شود . برای فهم شیوه‌ی توضیح این معانی به باب افعال مراجعه شود .

۱. مشارکت [معنای غالبی] (تَضَارَبَ زَيْدٌ وَ بَكْرٌ : زید و بکر همدیگر را زدند)

فرق معنای مشارکت در باب { از جهت اعرابی : باب مُفَاعَلَةٌ متعدی است ، هم فاعل می‌گیرد و هم مفعول . (ضَارَبَ زَيْدٌ عَمْرًا) }
{ مُفَاعَلَةٌ ، اِفْتِعَالٌ ، تَفَاعُلٌ }
- باب اِفْتِعَالٌ و تَفَاعُلٌ لازم هستند و فقط فاعل می‌گیرد .

صُور فاعل - به شکل عطف (تَضَارَبَ زَيْدٌ وَ بَكْرٌ) / (اِخْتَصَمَ زَيْدٌ وَ بَكْرٌ)
- به شکل تشبیه (تَضَارَبَ الرَّجُلَانِ) / (اِخْتَصَمَ الرَّجُلَانِ)

- از جهت معنایی : در باب تَفَاعُلٌ و اِفْتِعَالٌ ، دو طرف فعل را هم زمان انجام می‌دهند ولی در باب مُفَاعَلَةٌ اول فاعل مذکور در کلام فعل را انجام می‌دهد سپس مفعول فعل را انجام می‌دهد .

(خَاصَمَ زَيْدٌ بَكْرًا : اول زید با بکر دشمنی کرد سپس بکر با زید دشمنی کرد)
(تَخَاصَمَ زَيْدٌ وَ بَكْرٌ / اِخْتَصَمَ زَيْدٌ وَ بَكْرٌ : زید و بکر در یک زمان دشمنی را شروع کردند و الآن با یکدیگر دشمنی می‌کنند)

۲. مطاوعه [اثر پذیری] (تَبَاعَدَ زَيْدٌ) : (هیئت تَفَاعُلٌ دلالت دارد بر این که فاعل - زید - تأثیر پذیرفته است)

در جمله‌های زیر دقت کنید :

(بَاعَدْتُ زَيْدًا : من زید را دور کردم) : در این جمله متکلم می‌خواهد بگوید که فاعل [تأثیر گذار] و مفعول [تأثیر پذیر] چه کسی است!

(بُوعِدَ زَيْدٌ : زید دور شد) : در این جا متکلم می‌خواهد بگوید که مفعول [تأثیر پذیر] چه کسی است!

(تَبَاعَدَ زَيْدٌ : زید دور شد) : در این جا متکلم می‌خواهد بگوید که فاعل [مفعول حقیقی = تأثیر پذیر] چه کسی است!

نتیجه :

متکلم گاهی می‌خواهد { فاعل و مفعول چه کسی است = می‌آید از فعل متعدی استفاده می‌کند .

{ مفعول [تأثیر پذیر] چه کسی است = می‌آید از فعل مجهول استفاده می‌کند .

- هیئت باب تَفَاعُلٌ در بعضی لغات استفاده می‌کند

فلذا فعلی معنای مطاوعه می‌دهد که فاعل آن در گذشته مفعول فعل دیگری بوده باشد .

۳. تظاهر و تشابه (تَجَاهَلَ زَيْدٌ : تظاهر به نادانی کرد) (هیئت تَفَاعُلٌ دلالت دارد بر تظاهر فاعل به ماده)

۴. تکلف [به زحمت انداختن خود] (تَبَاكَى زَيْدٌ : به زحمت گریه کرد) : (هیئت تَفَاعُلٌ دلالت دارد بر این که فاعل به سختی و دشواری ماده را انجام

می‌دهد و یا به سختی خودش را به ماده متصف می‌کند)

۵. تکرار (تَسَاقَطَ : پی در پی سقوط کرد) : (هیئت تَفَاعُلٌ دلالت دارد بر تکرار صدور ماده از فاعل)

۶. معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید و مبالغه مثلاً عَلَى اللَّهِ : خدا بلند مرتبه است .

- تَعَالَى اللَّهُ : یقیناً و حتماً خدا بلند مرتبه است .

معانی
باب
تَفَاعُلٌ

درس ۲۳

ثلاثی مزید - باب اَفْعَالٍ و اِفْعِیَالٍ

فهرست مطالب

- فعل ماضی معلوم و مجهول

- فعل مضارع معلوم و مجهول

- فعل امر معلوم و مجهول

- اسم فاعل

- اسم مفعول

- مطلب اول : طریقه ساختن

- مضاعف

- مهموز

- مثال

- اجوف

- ناقص

- لفیف

- افعال ترکیبی

- مطلب دوم : اقسام فعل در باب اَفْعَالٍ و اِفْعِیَالٍ و قواعد جاری در آن

- مطلب سوم : صرف صغیر اقسام فعل در باب اَفْعَالٍ و اِفْعِیَالٍ

- مطلب چهارم : معانی باب اَفْعَالٍ و اِفْعِیَالٍ

جلسه ۷۲

جلسه درسی :

ص ۱۷۶ و ۱۸۰

صفحه کتاب :

(مطلب اول : طریقه ساختن فعل ماضی ، مضارع ، امر معلوم و مجهول ، اسم فاعل و مفعول)

فعل های ماضی ، مضارع ، امر ، اسم فاعل و مفعول بر اوزان زیر می آیند و به همراه ضمایر مخصوص خودشان صرف می شوند .

باب افعال	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
معلوم	أَفْعَلٌ	يَفْعَلُ	إِفْعَالٌ	لِيَفْعَلْ ، لِيَفْعَلِيْ	إِفْعَلْ ، اِفْعَلِيْ	مُفْعَلٌ	مُفْعَلٌ بِهِ
مجهول	أُفْعِلُّ بِهِ	يُفْعَلُ بِهِ		لِيُفْعَلْ ، لِيُفْعَلِيْ	لِيُفْعَلْ ، لِيُفْعَلِيْ بِكَ		

باب افعال	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
معلوم	أَفْعَالٌ	يَفْعَالُ	إِفْعِيَالٌ	لِيَفْعَالِ ، لِيَفْعَالِيْ	إِفْعَالِ ، اِفْعَالِيْ	مُفْعَالٌ	مُفْعَالٌ بِهِ
مجهول	أُفْعُوْلٌ بِهِ	يُفْعَالُ بِهِ		لِيُفْعَالِ ، لِيُفْعَالِيْ	لِيُفْعَالِ ، لِيُفْعَالِيْ بِكَ		

(مطلب دوم : اقسام فعل در باب افعال و افعال)

– مضاعف ، مهموز ، مثال ، اجوف ، ناقص ، لفيف و ... : هیچ قاعده ای جاری نمی شود .

– قاعده ادغام جاری در این دو باب : ماضی : صیغه ۱ الی ۵ : ادغام واجب .
 – ما بقی صیغه ها : ادغام ممتنع . [اِحْمَرْنَ]
 مضارع : صیغه ۶ و ۱۲ : ادغام ممتنع [يَحْمَرْنَ]
 – ما بقی صیغه ها : ادغام واجب
 امر : در مفردات ۳ وجه جایز است [اِحْمَرْ ، اِحْمِرْ]

– نکته : افعالی که به این دو باب می رود غالباً معنای لون و رنگ و عیب ظاهری دارد و همیشه معنای لازم دارد و محتاج به مفعول نیست.
 چند نمونه از ماده هایی که به این دو باب می رود (حُمْرَة : سرخی) / (بِيَّاض : سفیدی) / (سَوَاد : سیاهی) / (حُضْرَة : سبزی) / (عَوْرُ : یک چشم بودن)

(مطلب چهارم : معانی باب افعال و افعال)

مقدمه : مراد ما از معانی باب افعال و افعال ، معانی است که از هیئت (اِفْعَالٌ و اِفْعَلٌ) استفاده می شود .

۱. صبرورت در فاعل (اِسْوَدَ اللَّيْلُ : شب تاریک شد) : (هیئت اِفْعَلٌ دلالت می کند بر این که فاعل – لیل – به حالت ماده – سیاهی شب – درآمده و گردیده است)

۲. تأکید و مبالغه (اِحْمَرَ الْحَدِيدُ : آهن کاملاً سرخ شد) : (هیئت اِفْعَلٌ دلالت دارد بر این که فاعل – آهن – به شدت و کاملاً به حالت ماده – سرخی – درآمده است)

معانی باب افعال : تدریج و مبالغه [تنها معنا] : (اِحْمَارُ الْحَدِيدِ : آهن تدریجاً بسیار سرخ شد) : (هیئت اِفْعَالٌ دلالت دارد بر این که فاعل – آهن – تدریجاً و کاملاً به حالت ماده – سرخی – درآمده است)

(مطلب سوّم : صرف صغیر اقسام فعل در باب اِفْعَال و اِفْعِلَال)

باب اِفْعَال :

باب	نوع فعل	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
سالم	معلوم	اِحْمَرَّ	يَحْمَرُّ	اِحْمِرَار	لِيَحْمَرَ، لِيَحْمَرِر	اِحْمَرِّ، اِحْمَرِر	مُحْمَرٌّ	مُحْمَرٌّ به
	مجهول	اُحْمَرَّ به	يُحْمَرُّ به		لِيُحْمَرَ، لِيُحْمَرِر به	لِيُحْمَرَ، لِيُحْمَرِر بَكَ		
مُعْتَلٌّ	معلوم	اِبْيَضَّ	يَبْيِضُّ	اِبْيَاض	لِيَبْيِضَّ، لِيَبْيِضِر	اِبْيِضَّ، اِبْيِضِر	مُبْيِضٌّ	مُبْيِضٌّ به
	مجهول	اُبْيِضَّ به	يُبْيِضُّ به		لِيُبْيِضَّ، لِيُبْيِضِر به	لِيُبْيِضَّ، لِيُبْيِضِر بَكَ		

باب اِفْعِلَال :

باب	نوع فعل	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
سالم	معلوم	اِحْمَارَّ	يَحْمَارُّ	اِحْمِرَار	لِيَحْمَارَّ، لِيَحْمَارِر	اِحْمَارَّ، اِحْمَارِر	مُحْمَارٌّ	مُحْمَارٌّ به
	مجهول	اُحْمُورَّ به	يُحْمَارُّ به		لِيُحْمَارَّ، لِيُحْمَارِر به	لِيُحْمَارَّ، لِيُحْمَارِر بَكَ		
مُعْتَلٌّ	معلوم	اِسْوَادَّ	يَسْوَدُّ	اِسْوِداد	لِيَسْوَادَّ، لِيَسْوَادِر	اِسْوَادَّ، اِسْوَادِر	مُسْوَادٌّ	مُسْوَادٌّ به
	مجهول	اُسُوودَّ به	يُسْوَدُّ به		لِيُسْوَادَّ، لِيُسْوَادِر به	لِيُسْوَادَّ، لِيُسْوَادِر بَكَ		

درس ۲۴

ثلاثی مزید - باب اِسْتِفْعَال

فهرست مطالب

- فعل ماضی معلوم و مجهول
- فعل مضارع معلوم و مجهول
- فعل امر معلوم و مجهول
- اسم فاعل
- اسم مفعول
- مطلب اوّل : طریقه ساختن
- مضاعف
- مهموز
- مثال
- اجوف
- ناقص
- لثیف
- افعال ترکیبی
- مطلب دوّم : اقسام فعل در باب اِسْتِفْعَال و قواعد جاری در آن
- مطلب سوّم : صرف صغیر اقسام فعل در باب اِسْتِفْعَال
- مطلب چهارم : معانی باب اِسْتِفْعَال

جلسه ۷۳، ۷۴

جلسه درسی :

ص ۱۷۷ الی ۱۸۰

صفحه کتاب :

(مطلب اوّل : طریقه ساختن فعل ماضی ، مضارع ، امر معلوم و مجهول ، اسم فاعل و مفعول)

فعل‌های ماضی ، مضارع ، امر ، اسم فاعل و مفعول بر اوزان زیر می‌آیند و به همراه ضمایر مخصوص خودشان صرف می‌شوند .

باب اِسْتَفْعَال	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
معلوم	اِسْتَفْعَلْ	يَسْتَفْعِلُ	اِسْتِفْعَالٌ	لِيَسْتَفْعِلْ	اِسْتَفْعِلْ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعَلٌ
مجهول	اُسْتَفْعِلَ	يُسْتَفْعَلُ		لِيُسْتَفْعَلْ	لِتُسْتَفْعَلْ		

(مطلب دوّم : اقسام فعل در باب اِسْتِفْعَال و قواعد جاری در آن)

- **مضاعف** : تمام قواعد مضاعف [ادغام] جاری است . [اِسْتَمَدَدَ = اِسْتَمَدَّ]

- **مهموز** : در تمام صیغه‌های ماضی و مضارع معلوم و مجهول تخفیف جایز است . [اِسْتَأْمَرَ = اِسْتَأْمَرَ]

- **مثال** **واوی** : در مصدر قاعده ۴ جاری است [اِسْتَوْعَدَ = اِسْتَيْعَدَ]

- **یایی** : قاعده ۷ در تمام صیغه‌های ماضی مجهول [اُسْتَيْسِرَ = اُسْتُسِرَ]

- **اجوف** : تمام قواعد اجوف جاری است [اِسْتَقْوَمَ = اِسْتَقْوَمَ = اِسْتَقَامَ]

در مصدر ، حرف عله حذف می‌شود و در آخر کلمه تاء گرد (ة) آورده می‌شود [اِسْتَقْوَامَ = اِسْتِقَامَةٌ]

تبصرة : عین الفعل در بعضی موارد سماعاً اعلال نشده است مانند : (اِسْتَحْوَذَ : مسلط شد)

- **ناقص** : تمام قواعد ناقص جاری است [اِسْتَشْفَى = اِسْتَشْفَى]

در مصدر ، حرف عله تبدیل به همزه می‌گردد [اِسْتَشْفَأَى = اِسْتَشْفَاءَ]

- **لفیف** : فقط قواعد ناقص جاری است و قواعد مثال در لفیف مفروق جاری نمی‌شود [اِسْتَوْلَى = اِسْتَوْلَى]

در مصدر لفیف مفروق قاعده ۴ جاری می‌شود [اِسْتَوْلَى = اِسْتَيْلَى]

در مصدر ، حرف عله تبدیل به همزه می‌گردد [اِسْتَيْلَى = اِسْتِيلَاءَ]

اسم فاعل : مُسْتَوْلٍ ، مُسْتَوْلِيَانِ ، مُسْتَوْلُونَ ، مُسْتَوْلِيَةٌ ، مُسْتَوْلِيَتَانِ ، مُسْتَوْلِيَاتٌ

اسم مفعول : مُسْتَوْلَى ، مُسْتَوْلِيَانِ ، مُسْتَوْلُونَ ، مُسْتَوْلَاءٌ ، مُسْتَوْلَاتَانِ ، مُسْتَوْلِيَاتٌ

ماده (حَيَّ) : در ماضی مجهول : صیغه ۱ الی ۵ را می‌توان به دو وجه مضاعف و ناقص صرف کرد . [اُسْتَحْيَى یا اُسْتَحْيَى]

- در سایر افعال : فقط به شکل ناقص صرف می‌شود - عین الفعل حذف نمی‌شود [اِسْتَحْيَى ، يَسْتَحْيِي ، اِسْتَحْيَاءَ]

- عین الفعل حذف می‌شود [اِسْتَحَى ، يَسْتَحِي ، اِسْتِحَاءَ]

ماده (طَوَّعَ) : جایز است تاء باب حذف شود (به دلیل سماع از عرب) [اِسْتَطَاعَ یا اِسْطَاعَ]

(مطلب سوم : صرف صغیر اقسام فعل در باب استفعال)

باب	نوع فعل	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
سالم	معلوم	إِسْتَخْرَجَ	يَسْتَخْرِجُ	إِسْتِخْرَاجٌ	لِيسْتَخْرِجْ	إِسْتَخْرِجْ	مُسْتَخْرِجٌ	مُسْتَخْرَجٌ
	مجهول	أَسْتَخْرِجَ	يُسْتَخْرِجُ		لِيسْتَخْرِجْ	لِتَسْتَخْرِجْ		
مضاعف	معلوم	إِسْتَمَدَّ	يَسْتَمِدُّ	إِسْتِمَادٌ	لِيسْتَمِدَّ، لِيَسْتَمِدَّ	إِسْتَمِدَّ، اِسْتَمِدَّ	مُسْتَمِدٌّ	مُسْتَمَدٌّ
	مجهول	أَسْتَمِدَّ	يُسْتَمِدُّ		لِيسْتَمِدَّ، لِيَسْتَمِدَّ	لِتَسْتَمِدَّ، لِيَسْتَمِدَّ		
مهموز	معلوم	إِسْتَأْمَرَ	يَسْتَأْمِرُ	إِسْتِمَارٌ	لِيسْتَأْمِرْ	إِسْتَأْمِرْ	مُسْتَأْمِرٌ	مُسْتَأْمَرٌ
	مجهول	أَسْتَأْمِرْ	يُسْتَأْمِرُ		لِيسْتَأْمِرْ	لِتَسْتَأْمِرْ		
مثال	معلوم	إِسْتَوْضَحَ	يَسْتَوْضِحُ	إِسْتِضَاحٌ	لِيسْتَوْضِحْ	إِسْتَوْضِحْ	مُسْتَوْضِحٌ	مُسْتَوْضَحٌ
	مجهول	أَسْتَوْضِحْ	يُسْتَوْضِحُ		لِيسْتَوْضِحْ	لِتَسْتَوْضِحْ		
اجوف	معلوم	إِسْتَقَامَ	يَسْتَقِيمُ	إِسْتِقَامَةٌ	لِيسْتَقِيمْ	إِسْتَقِمْ	مُسْتَقِيمٌ	مُسْتَقَامٌ
	مجهول	أَسْتَقِيمْ	يُسْتَقِيمُ		لِيسْتَقِيمْ	لِتَسْتَقِمْ		
ناقص	معلوم	إِسْتَفْتَى	يَسْتَفْتِي	إِسْتِفْتَاءٌ	لِيسْتَفْتِ	إِسْتَفْتِ	مُسْتَفْتٍ	مُسْتَفْتَأٌ
	مجهول	أَسْتَفْتِي	يُسْتَفْتِي		لِيسْتَفْتِ	لِتَسْتَفْتِ		
لغيف	معلوم	إِسْتَوْلَى	يَسْتَوْلِي	إِسْتِوْلَاءٌ	لِيسْتَوْلِ	إِسْتَوْلِ	مُسْتَوْلٍ	مُسْتَوْلَأٌ
	مجهول	أَسْتَوْلِي	يُسْتَوْلِي		لِيسْتَوْلِ	لِتَسْتَوْلِ		
حَيَّ (حَى)	معلوم	إِسْتَحْيَى	يَسْتَحْيِي	إِسْتِحْيَاءٌ	لِيسْتَحْيِ	إِسْتَحْيِ	مُسْتَحْيٍ	مُسْتَحْيَأٌ
		إِسْتَحْيِ	يَسْتَحْيِي	إِسْتِحَاءٌ	لِيسْتَحْيِ	إِسْتَحْيِ	مُسْتَحْيٍ	مُسْتَحْيَأٌ
	مجهول	أَسْتَحْيِي	يُسْتَحْيِي		لِيسْتَحْيِ	لِتَسْتَحْيِ		
		أَسْتَحْيِ	يُسْتَحْيِي		لِيسْتَحْيِ	لِتَسْتَحْيِ		
طَاعَ (طَاع)	معلوم	إِسْطَاعَ	يَسْطَاعُ	إِسْطَاعَةٌ	لِيسْطَاعِ	إِسْطَاعِ	مُسْطَاعٍ	مُسْطَاعَأٌ
		إِسْطَاعِ	يَسْطَاعُ	إِسْطَاعَةٌ	لِيسْطَاعِ	إِسْطَاعِ	مُسْطَاعٍ	مُسْطَاعَأٌ
	مجهول	أَسْطَاعِ	يَسْطَاعُ		لِيسْطَاعِ	لِتَسْطَاعِ		
		أَسْطَاعِ	يَسْطَاعُ		لِيسْطَاعِ	لِتَسْطَاعِ		

(مطلب چهارم : معانی باب اِسْتِفْعَال)

مقدمه : مراد ما از معانی باب اِسْتِفْعَال، معانی است که از هیئت (اِسْتَفْعَلَ و ...) استفاده می‌شود . برای فهم شیوه‌ی توضیح این معانی به باب افعال مراجعه شود.

۱. **طَلَب** (اِسْتَعْفِرُ اللهُ : از خدا آمرزش طلب می‌کنم) : (هیئت اِسْتَفْعَلَ دلالت دارد بر این که فاعل [انا] ، ماده [بخشایش] را طلب می‌کند)
۲. **تَحْوَل** / **صیوروت** (اِسْتَحْجَرَ الطَّيْنَ : گِل، سنگ شد) : (هیئت اِسْتَفْعَلَ دلالت دارد بر این که فاعل [گِل] به ماده [سنگ] متحوّل شده است)
۳. **واجِدیت** / **مصادفت** [مفعول را دارای صفتی یافتن] (اِسْتَعْظَمْتُ اللهُ : خدا را بزرگ یافتم)
۴. **تَكْلَف** [به زحمت افتادن] (اِسْتَكْبَرَ زَيْدٌ : از خود بزرگی نشان داد) (هیئت اِسْتَفْعَلَ دلالت دارد بر این که فاعل [زید] به سختی خود را متصف به ماده [کبر] می‌کند)
۵. **مطاوعه‌ی باب افعال** [اثر پذیری] (اِسْتَرَّاحَ زَيْدٌ) : (هیئت اِسْتَفْعَلَ دلالت دارد بر این که فاعل ، تأثیر پذیرفته است)

معانی

باب

اِسْتِفْعَال

در جمله‌های زیر دقت کنید :

(اَرْحَتُ زَيْدًا : راحتی زید را فراهم کردم) : در این جمله متکلم می‌خواهد بگوید که فاعل [تأثیرگذار] و مفعول [تأثیر پذیر] چه کسی است!

(اُرِيحَ زَيْدٌ : زید راحت شد) : در این جا متکلم می‌خواهد بگوید که مفعول [تأثیر پذیر] چه کسی است !

(اِسْتَرَّاحَ زَيْدٌ : زید راحت شد) : در این جا متکلم می‌خواهد بگوید که مفعول حقیقی [تأثیر پذیر] چه کسی است !

نتیجه :

متکلم گاهی می‌خواهد { فاعل و مفعول چه کسی است = می‌آید از فعل متعدی استفاده می‌کند .

به مخاطب بگوید که { مفعول [تأثیر پذیر] چه کسی است = می‌آید از فعل مجهول استفاده می‌کند .

هیئت باب اِسْتِفْعَال در بعضی لغات استفاده می‌کند

۶. **اِتِّخَاذ** [فراهم کردن] (اِسْتَوْقَدَ زَيْدٌ : زید هیزم فراهم کرد)

۷. **معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید و مبالغه** - قَرَّ زَيْدٌ : زید آرام گرفت .

- اِسْتَقَرَّ زَيْدٌ : یقیناً زید آرام گرفت .

سایر معانی که در کتاب علوم العربیه آمده است.

۸. **جَعَلَ الشَّيْءَ** [قرار دادن چیزی] : (لَيْسَتْ خَلِيفَتُهُمْ : در زمین خلیفه قرار داد)

درس ۲۵

ثلاثی مزید - ابواب غیر مشهور و نادر

فهرست مطالب

- فهرست ابواب غیر مشهور در ثلاثی مزید

- فهرست ابواب نادر در ثلاثی مزید

- معانی برخی ابواب

- تکمله

جلسه ۷۵

جلسه درسی :

ص ۱۸۱ الی ۱۸۴

صفحه کتاب :

(مطلب اول : فهرست ابواب غیر مشهور ثلاثی مزید - صرف صغیر -)

باب	نوع فعل	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
۱. فَعَلَّة	معلوم مجهول	شَمَلَّ شُمِلَ بِهِ	يُشَمِّلُ يُشَمَّلُ بِهِ	شَمَلَّةً	لِيُشَمِّلْ لِيُشَمَّلْ بِهِ	شَمَلْ لِيُشَمَلْ بِكَ	مُشَمِّلٌ مُشَمَّلٌ بِهِ	
۲. فَوَعَلَّة	معلوم مجهول	حَوَقَلَ حُوِقِلَ بِهِ	يُحَوِقِلُ يُحَوَقَلُ بِهِ	حَوَقَلَةً	لِيُحَوِقِلْ لِيُحَوَقَلْ بِهِ	حَوَقِلْ لِيُحَوَقَلْ بِكَ	مُحَوِقِلٌ مُحَوَقَلٌ بِهِ	
۳. فَعَوْلَةٌ	معلوم مجهول	جَهَوَرَ جُهِوِرَ بِهِ	يُجَهْوِرُ يُجَهْوَرُ بِهِ	جَهْوَرَةً	لِيُجَهْوِرْ لِيُجَهْوَرْ بِهِ	جَهْوِرْ لِيُجَهْوِرْ بِكَ	مُجَهْوِرٌ مُجَهْوَرٌ بِهِ	
۴. فَيَعَلَّة	معلوم مجهول	شَيْطَنَ شُوِطِنَ بِهِ	يُشَيْطِنُ يُشَيْطَنُ بِهِ	شَيْطَنَةً	لِيُشَيْطِنْ لِيُشَيْطَنْ بِهِ	شَيْطِنْ لِيُشَيْطِنْ بِكَ	مُشَيْطِنٌ مُشَيْطَنٌ بِهِ	
۵. فَعَلَّة	معلوم مجهول	قَلَسَ قُلِسَ	يُقَلِّسُ يُقَلِّسُ	قَلَسَةً	لِيُقَلِّسْ لِيُقَلِّسْ	قَلَسْ لِتُقَلِّسْ	مُقَلِّسٌ مُقَلِّسٌ	
۶. فَعَلَّة	معلوم مجهول	قَلَسِيْ قُلِسِيْ	يُقَلِّسِيْ يُقَلِّسِيْ	قَلَسَاةً	لِيُقَلِّسِيْ لِيُقَلِّسِيْ	قَلَسِيْ لِتُقَلِّسِيْ	مُقَلِّسِيْ مُقَلِّسِيْ	
۷. تَفَعَّلَ	معلوم مجهول	تَجَلَّبَبَ تُجَلَّبَبَ بِهِ	يَتَجَلَّبَبُ يُتَجَلَّبَبُ بِهِ	تَجَلَّبَبٌ	لِيَتَجَلَّبَبْ لِيَتَجَلَّبَبْ بِهِ	تَجَلَّبَبْ لِيَتَجَلَّبَبْ بِكَ	مُتَجَلَّبَبٌ مُتَجَلَّبَبٌ بِهِ	
۸. تَفَوَّعَلَ	معلوم مجهول	تَجَوَّرَبَ تُجَوَّرَبَ بِهِ	يَتَجَوَّرَبُ يُتَجَوَّرَبُ بِهِ	تَجَوَّرَبٌ	لِيَتَجَوَّرَبْ لِيَتَجَوَّرَبْ بِهِ	تَجَوَّرَبْ لِيَتَجَوَّرَبْ بِكَ	مُتَجَوَّرَبٌ مُتَجَوَّرَبٌ بِهِ	
۹. تَفَعَّوَلٌ	معلوم مجهول	تَرَهَّوَكُ تُرَهَّوَكُ بِهِ	يَتَرَهَّوِكُ يُتَرَهَّوِكُ بِهِ	تَرَهَّوِكٌ	لِيَتَرَهَّوِكْ لِيَتَرَهَّوِكْ بِهِ	تَرَهَّوِكْ لِيَتَرَهَّوِكْ بِكَ	مُتَرَهَّوِكٌ مُتَرَهَّوِكٌ بِهِ	
۱۰. تَفَعَّلَ	معلوم مجهول	تَشَيْطَنَ تُشُوِطِنَ بِهِ	يَتَشَيْطِنُ يُتَشَيْطِنُ بِهِ	تَشَيْطَنٌ	لِيَتَشَيْطِنْ لِيَتَشَيْطِنْ بِهِ	تَشَيْطِنْ لِيَتَشَيْطِنْ بِكَ	مُتَشَيْطِنٌ مُتَشَيْطِنٌ بِهِ	
۱۱. تَمَفَّعَلَ	معلوم مجهول	تَمَسَّكَنَ تُمَسَّكِنَ بِهِ	يَتَمَسَّكِنُ يُتَمَسَّكِنُ بِهِ	تَمَسَّكِنٌ	لِيَتَمَسَّكِنْ لِيَتَمَسَّكِنْ بِهِ	تَمَسَّكِنْ لِيَتَمَسَّكِنْ بِكَ	مُتَمَسَّكِنٌ مُتَمَسَّكِنٌ بِهِ	
۱۲. إِفْعِنَالٌ	معلوم مجهول	إِقْعَنَسَ أُقْعَنَسَ بِهِ	يُقْعَنَسِيْ يُقْعَنَسُ بِهِ	إِقْعِنَاسٌ	لِيُقْعَنَسِيْ لِيُقْعَنَسُ بِهِ	إِقْعَنَسِيْ لِيُقْعَنَسُ بِكَ	مُقْعَنَسِيْ مُقْعَنَسِيْ	

مُسلِّقًا	مُسَلِّقٌ	إِسْلَقَ	لَيْسَلِقَ	إِسْلَقَاءَ	يَسَلِّقِي	إِسْلَقِي	معلوم	۱۳. إِفْعِلَاءَ
		لُتْسَلِقَ	لَيْسَلِقَ		يُسَلِّقِي	أُسَلِّقِي	مجهول	
مُجَلِّدٌ بِهِ	مُجَلِّدٌ	إِجْلَدُ	لِيَجْلُدُ	إِجْلَادٌ	يَجْلُدُ	إِجْلُدُ	معلوم	۱۴. إِفْعُولٌ
		لِيُجْلِدَ بِكَ	لِيُجْلِدَ بِهِ		يُجْلُدُ بِهِ	أُجْلُدُ بِهِ	مجهول	
مُحَلِّولًا بِهِ	مُحَلِّولٌ	إِحْلَوْلٌ	لِيَحْلَوْلَ	إِحْلِيلَاءٌ	يَحْلَوْلِي	إِحْلَوْلِي	معلوم	۱۵. إِفْعِيْعَالٌ
		لِيُحْلَوْلَ بِكَ	لِيُحْلَوْلَ بِهِ		يُحْلَوْلِي بِهِ	أُحْلَوْلِي بِهِ	مجهول	

(مطلب دوم : فهرست ابوابِ نادرِ ثلاثی مزید - صرف صغیر -)

باب	نوع فعل	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
۱. فَعِيلَةٌ	معلوم	رَهِيأَ	يُرَهِيئُ	رَهِيَاءَةٌ	لِيرَهِيءَ	رَهِيءَ	مُرَهِيئٌ	مُرَهِيئٌ بِهِ
	مجهول	رُهِيئَ بِهِ	يُرَهِيئُ بِهِ		لِيرَهِيءَ بِهِ	لِيرَهِيءَ بِكَ		
۲. فَعْلَةٌ	معلوم	سَبَلٌ	يُسَبِلُ	سَبَلَةٌ	لِيُسَبِلُ	سَبِلٌ	مُسَبِلٌ	مُسَبِلٌ بِهِ
	مجهول	سُبِلَ بِهِ	يُسَبِلُ بِهِ		لِيُسَبِلُ بِهِ	لِيُسَبِلُ بِكَ		
۳. تَفَعَّلٌ	معلوم	تَقَلَّسَ	يَتَقَلَّسُ	تَقَلَّسٌ	لِيَتَقَلَّسَ	تَقَلَّسَ	مُتَقَلَّسٌ	مُتَقَلَّسٌ بِهِ
	مجهول	تُقَلَّسَ بِهِ	يَتَقَلَّسُ بِهِ		لِيَتَقَلَّسَ بِهِ	لِيَتَقَلَّسَ بِكَ		
۴. تَفَعَّلِي	معلوم	تَقَلَّسِي	يَتَقَلَّسِي	تَقَلَّسِي	لِيَتَقَلَّسِي	تَقَلَّسِي	مُتَقَلَّسِي	مُتَقَلَّسِي بِهِ
	مجهول	تُقَلَّسِي بِهِ	يَتَقَلَّسِي بِهِ		لِيَتَقَلَّسِي بِهِ	لِيَتَقَلَّسِي بِكَ		
۵. تَفَعَّلٌ	معلوم	تَرَهِيأَ	يَتَرَهِيأُ	تَرَهِيوَاءٌ	لِيَتَرَهِيئُ	تَرَهِيئُ	مُتَرَهِيئٌ	مُتَرَهِيئٌ بِهِ
	مجهول	تُرَهِيءَ بِهِ	يَتَرَهِيأُ بِهِ		لِيَتَرَهِيئُ بِهِ	لِيَتَرَهِيئُ بِكَ		
۶. إِفْتِعْلَاءٌ	معلوم	إِسْتَلَقِي	يَسْتَلِقِي	إِسْتِلْقَاءٌ	لِيَسْتَلِقَ	إِسْتَلَقَ	مُسْتَلِقٌ	مُسْتَلِقًا بِهِ
	مجهول	أُسْتَلِقِي	يُسْتَلِقِي		لِيَسْتَلِقَ بِهِ	لِيَسْتَلِقَ بِكَ		

(مطلب سوّم : معانی برخی از ابواب)

- باب فَوْعَلَةٌ : تأکید و مبالغه [حَوْقَلَ زَيْدٌ : زید بسیار پیر شد]

- باب فَيْعَلَةٌ : صیوروت [شَيْطَانٌ زَيْدٌ : زید شیطنت در آمد]

- باب تَفْيَعُلٌ : صیوروت به همراه مبالغه [تَشَيْطَنَ زَيْدٌ : زید بشدّت به شیطنت در آمد]

- باب تَمَفُّعُلٌ : تظاهر به تشابه [تَمَسَّكَنَ : خود را شبیه مسکین ساخت]

- إِفْعِنَاءٌ : مطاوعه [سَلَّقَى زَيْدٌ بَكْرًا : زید بکر را به پشت انداخت = إِسْلَنَقَى بَكْرٌ : بکر به پشت انداخته شد]

- إِفْعُوَالٌ : تأکید و مبالغه [إِجْلَوْدَ زَيْدٌ : یقیناً زید به سرعت رفت]

۱. مبالغه [أَخْشَوْشَنَ : بسیار درشت و زبر شد]

۲. عکس مبالغه [إِغْرَوْرَقَتِ الْعَيْنُ : چشم اشک آلود شد ولی ریزان نشد]

۳. واجدیت - در فاعل [إِعْرَوْرَفَ الْفَرَسُ : اسم دارای عُرْف و رامی شد]
- در مفعول [إِحْلَوْلَى زَيْدٌ الْفَاكِهَةَ : زید میوه را شیرین یافت]

۴. صیوروت [إِعْصَوْصَبَ النَّاسُ : مردم چند گروه و دسته شدند]

- سایر ابواب : معنای خاصی برای آن‌ها ذکر نشده است بلکه باید به حَسَبِ مورد به کتاب لغت مراجعه کرد .

نکته : لازم به ذکر است که بعضی از این ابواب معنای لازم داشته و بعضی معنای متعدی دارند فلذا در موارد شک باید به کتاب لغت مراجعه کرد .

تکمله :

هر یک از ابواب غیر مشهور و نادر ثلاثی مزید در صیغه‌هایی از مضارع معلوم که دو تاء در آغاز آن‌ها کنار هم قرار می‌گیرند ، می‌توان یکی از دو تاء را انداخت . (تَمَسَّكَنُ : تَمَسَّكَنُ) / (تَمَسَّكَنَانُ : تَمَسَّكَنَانُ)

درس ۲۶

رباعی مجرد و مزید

فهرست مطالب

- فهرست افعال رباعی مجرد و مزید

- فعل ماضی معلوم و مجهول
 - فعل مضارع معلوم و مجهول
 - فعل امر معلوم و مجهول
 - اسم فاعل
 - اسم مفعول

- **طریقه ساختن افعال رباعی مجرد و مزید**

- اقسام فعل در ابواب رباعی و قواعد جاری در آن

- صرف صغیر فعل رباعی

- معانی ابواب رباعی

جلسه ۷۶، ۷۷

جلسه درسی :

ص ۱۸۵ الی ۱۸۸

صفحه کتاب :

(مطلب اول : فهرست افعال رباعی مجرد و مزید)

فعل رباعی } مجرد : یک باب دارد - فَعَلَّةَ [فِعْلَال]

 } مزید : سه باب دارد
 تَفَعَّلُ
 اِفْعَلَّال
 اِفْعَال

(مطلب دوم : طریقه ساختن فعل ماضی ، مضارع ، امر معلوم و مجهول ، اسم فاعل و مفعول)

فعل های ماضی ، مضارع ، امر ، اسم فاعل و مفعول بر اوزان زیر می آیند و به همراه ضمایر مخصوص خودشان صرف می شوند .

باب فَعَلَّةَ	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
معلوم	فَعَلَّ	يُفَعِّلُ	فَعَلَّةٌ	لِيُفَعِّلْ	فَعِّلْ	مُفَعِّلٌ	مُفَعَّلٌ
مجهول	فُعِّلَ	يُفَعَّلُ		لِيُفَعَّلْ	تُفَعَّلْ		

تَفَعَّلُ	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
معلوم	تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعَّلٌ	لِيَتَفَعَّلْ	تَفَعَّلْ	مُتَفَعِّلٌ	مُتَفَعَّلٌ بِهِ
مجهول	تُفَعِّلَ بِهِ	يُتَفَعَّلُ بِهِ		لِيُتَفَعَّلْ بِهِ	لِيُتَفَعَّلْ بِكَ		

اِفْعَلَّال	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
معلوم	اِفْعَلَّ	يَفْعَلُّ	اِفْعَلَّال	لِيَفْعَلَّ	اِفْعَلِّ	مُفْعَلِّلٌ	مُفْعَلَّلٌ بِهِ
مجهول	اُفْعِلَّ بِهِ	يُفْعَلُّ بِهِ		لِيُفْعَلَّ بِهِ	لِيُفْعَلَّ بِكَ		

اِفْعَال	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
معلوم	اِفْعَلَّ	يَفْعَلُّ	اِفْعَال	لِيَفْعَلَّ ، لِيَفْعَلِّلْ	اِفْعَلِّ ، اِفْعَلِّلْ	مُفْعَلِّلٌ	مُفْعَلَّلٌ بِهِ
مجهول	اُفْعِلَّ بِهِ	يُفْعَلُّ بِهِ		لِيُفْعَلَّ ، لِيُفْعَلِّلْ	لِيُفْعَلَّ ، لِيُفْعَلِّلْ بِكَ		

(مطلب سوّم : اقسام فعل در ابواب رباعی و قواعد جاری در آن)

فعل رباعی مثل صحیح صرف می شود یعنی هیچ یک از قواعد جاری در مهموز [تخفیف]، مضاعف [ادغام]، معتلات [اعلال] در آن جاری نمی شود.

(مطلب چهارم : صرف صغیر افعال رباعی)

باب	نوع فعل	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
فَعْلَلَةٌ	معلوم	زَلَزَلَ	يُزَلِّزُ	زَلْزَلَةٌ	لِيُزَلِّزْ	زَلِّزْ	مُزَلِّزٌ	مُزَلِّزٌ
	مجهول	زَلَزَلَ	يُزَلِّزُ	زَلْزَالٌ	لِيُزَلِّزْ	لِتَزَلِّزْ		
تَفَعَّلٌ	معلوم	تَزَلَّزَلَ	يَتَزَلَّلُ	تَزَلُّوْلٌ	لِيَتَزَلَّلْ	تَزَلَّلْ	مُتَزَلِّلٌ	مُتَزَلِّلٌ
	مجهول	تَزَلَّزَلَ	يَتَزَلَّلُ	تَزَلُّوْلٌ	لِيَتَزَلَّلْ	لِيَتَزَلَّلْ		
إِفْعَالٌ	معلوم	إِخْرَجَ	يُخْرِجُ	إِخْرَاجٌ	لِيُخْرِجْ	إِخْرِجْ	مُخْرِجٌ	مُخْرِجٌ
	مجهول	أُخْرِجَ	يُخْرِجُ	إِخْرَاجٌ	لِيُخْرِجْ	لِيُخْرِجْ		
إِفْعَالٌ	معلوم	إِطْمَنَّ	يُطْمِنُ	إِطْمِينَانٌ	لِيُطْمِنَ	إِطْمِنْ ، إِطْمِنِ	مُطْمِنٌ	مُطْمِنٌ
	مجهول	أُطْمِنَ	يُطْمِنُ	إِطْمِينَانٌ	لِيُطْمِنَ	لِيُطْمِنَ		

(مطلب پنجم : معانی افعال رباعی)

رباعی مجرد (فَعْلَلَةٌ) : افعالی که در این باب وجود دارند سه دسته اند
 فقط معنای متعدی دارند [دَخَرَ زَيْدٌ الْكُرَّةَ : زید توپ را غلطاند]
 فقط معنای لازم دارند [شَقَّشَقَ الْبَعِيرُ : شتر صدای خود را به گلو برگرداند]
 هم معنای متعدی دارند و هم معنای لازم [دَأَدَأَ زَيْدٌ : زید دوید / دَأَدَأَ زَيْدٌ الشَّيْءَ : زید آن چیز را دواند]

مزید : [فقط لازم است] باب (تَفَعَّلُ) / (إِفْعَالٌ) : ۱. مطاوعه‌ی رباعی مجرد [اثر پذیری] : (هَيْمَتٌ تَفَعَّلَ وَ إِفْعَلَّ) در این جا می آیند و می گویند
 فاعل موجود در کلام در گذشته مفعول بوده و فاعل در این جا تأثیر پذیرفته است

[دَخَرَ زَيْدٌ الْكُرَّةَ فَتَدَخَّرَتْ الْكُرَّةُ : زید توپ را غلطاند پس توپ غلطانده شد]
 [خَرَجَ زَيْدٌ الْإِبِلَ فَأَخْرَجَتِ الْإِبِلُ : زید شتران را جمع کرد پس شتران جمع شدند]

سایر معانی که در کتاب علوم العربیه ذکر شده است :

۲. إِنْتَسَابٌ [تَجَعَّفَرَ زَيْدٌ : زید منتسب به مذهب جعفری شد]

۳. تَلْبُّسٌ [تَسَرَّبْتُ : لباس پوشیدم]

۴. تَطَاهُرٌ [تَفَلَّسَ خَالِدٌ : خالد اظهار فلسفه کرد ، خود را فیلسوف نشان داد]

باب (إِفْعَالٌ) : تأکید و مبالغه [إِطْمَنَّ زَيْدٌ : به تحقیق زید آرامش یافت]

درس ۲۷

فعل منحوت

فعل جامد و متصرف

اسم فعل

فهرست مطالب

- فعل منحوت

- فعل جامد ، متصرف ، غیر متصرف

- اسم فعل

جلسه درسی :

جلسه ۷۸

صفحه کتاب :

ص ۱۸۹ الی ۱۹۴

(مطلب اوّل : فعل منحوت)

- فعل غیر منحوت :** (فعلی که از مصدر گرفته می‌شود) مثال : [الضَّرْبُ (زدن) ← ضَرَبَ (زد)]
- منحوت / صِنَاعِي** [تراشیده شده] : (فعلی که از مصدر نمی‌آید بلکه آن را تراشیده اند و همین طوری درستش کرده اند)
- فعل منحوت از**
- از اسم جامد غیر مصدری [صَبَاح (صبح) ← أَصْبَحَ (صبح کرد)]
 - از اسماء حروف میانی [یاء (یاء حرف ۲۸ الفیاء) ← یَیَّاءُ (حرف یاء را نوشت)]
 - از حروف معانی [سَوَّفَ (حرف به معنای آینده دور) ← سَوَّفَ (در صحبتش حرف سوف به کار برد)]
 - از جمله اسمیه [لآله أَلَّا اللَّهُ ← هَلَّلَ (لآله أَلَّا الله گفت) : در این مورد چند حرف از حروف موجود در جمله جدا شده و به شکل یک فعل ثلاثی مزید در آمده است و به معنای [
 - از جمله فعلیه [سَقَاكَ اللَّهُ سَقِيًّا لَكَ (سیراب کند خدا تو را سیر کردنی) ← سَقَيْتُهُ (به او سَقِيًّا لَكَ گفتم)]

(مطلب دوّم : فعل غیر متصرف و جامد)

- فعل** مقید به زمان نیست = **فعل جامد** [نَعِمَ ، بَشِيَ ، سَاءَ و ...]
- مقید به زمان است = **فعل متصرف** [ضَرَبَ ، يَضْرِبُ ، إِضْرِبُ]
- مقید به بعضی از زمان‌ها می‌شود = **فعل غیر متصرف**
- مقید به ماضی و مضارع [زَالَ ، يَزَالُ]
 - مقید به ماضی [عَسَى]
 - مقید به امر [تَعَالَ]
 - مقید به مضارع [تَقُولُ (بمعنای تَنْقُلُ)]
 - مقید به مضارع و امر [يَذَرُ ، ذَرُ]

(مطلب سوّم : اسم فعل)

- اسم فعل :** (کلمه‌ای که معنای فعل دارد (دلالت بر انجام کار یا روی دادن حدث در زمان خاصی دارد)
- قیافه و ظاهرش شبیه به اسم است یعنی دارای اوزان مخصوص فعل نیست و قابلیت پذیرش تنوین دارد)
- اقسام
- معنای ماضی دارد (هیئات : بَعْدَ [دور شد])
 - معنای مضارع دارد (أَفٌ : أَتَضَجَّرُ [بیزاری می‌جویم])
 - معنای امر دارد (صَهْ ، صَهْ : أُسْكُتُ [ساکت باش])

سوال) چرا به جای آوردن خود فعل ، از اسم فعل استفاده می‌شود؟
پاسخ) چون اسم فعل با تأکید و مبالغه بر معنای فعل خودش دلالت می‌کند.

(تفصیل این بحث در بخش اسماء ، مبحث معرب و مبنی مطرح شده است)

بخش

اسه

درس ۲۸

مقدمه بخش اسم

فهرست مطالب

- تعریف اسم
- ابنیه اسم
- تقسیمات اسمِ معرب به اعتبارِ حرفِ آخر
- قواعد اعلال مخصوص اسم

۸۳ - ۷۹

جلسه درسی :

۱۹۶ الی ۲۰۶

صفحه کتاب :

(مطلب اول : تعریف اسم)

تعریف اسم (کلمه‌ای که دارای معنای مستقل است و مقترن و همراه با زمان های سه‌گانه نیست به عبارت دیگر وضعاً دلالت بر زمان ندارد)

توضیح : این که گفتیم وضعاً دلالت بر زمان ندارد یعنی این که واضع لغت وقتی کلمه‌ی (الجدار) را برای دیوار وضع کرده ، نگفته دیوار در زمان حال یا آینده یا ... بلکه دیوار را برای آن شیء خارجی وضع کرده است بدون این که زمان را در نظر بگیرد .

بیشتر بدانید !

البته گاهی اسم بر زمان دلالت دارد لکن این به خاطر این نیست که اسم برای زمان وضع شده بلکه به خاطر آن است که اسم به جای فعل مضارع معلوم و مجهول نشسته است . مثلاً اسم فاعل و مفعول وقتی که عمل می‌کنند (أَقَامُوا الزَّيْدَانَ) اگر اسم فاعل در این جا دلالت بر زمان دارد به خاطر آن است که اسم فاعل از مضارع مشتق شده و جای مضارع نشسته است . در نتیجه اسم وضعاً دلالت بر زمان ندارد .

(مطلب دوم : ابنیه اسم)

اسم ثلاثی مجرّد (فَعْلٌ ، فَعْلٌ ، فَعْلٌ ، فَعْلٌ ، فَعْلٌ ، فَعْلٌ ، فَعْلٌ ، فَعْلٌ ، فَعْلٌ ، فَعْلٌ)
(فُلْسٌ ، فَرَسٌ ، كَتِفٌ ، عَضُدٌ ، جِبْرٌ ، عِنَبٌ / قُفْلٌ ، صَرْدٌ ، دَگَرٌ عُنُقٌ دَانٌ و اِیْلٌ)

مزید : هر کلمه‌ای که سه حرف اصلی داشته و بر اوزان ثلاثی مجرّد نباشد ، همچنین دارای یک یا چند حرف زاید باشد = استعمال زیاد

اسم رباعی مجرّد (فَعْلُلٌ ، فَعْلُلٌ ، فَعْلٌ ، فَعْلٌ ، فَعْلٌ ، فَعْلٌ) ، مثال : (جَعْفَرٌ ، بُرْثُنٌ ، زَبْرَجٌ ، قِمَطَرٌ ، دِرْهَمٌ ، جُخْدَبٌ)

مزید : هر کلمه‌ای که چهار حرف اصلی داشته و بر اوزان رباعی مجرّد نباشد ، همچنین دارای یک یا چند حرف زاید باشد = استعمال رایج

اسم خماسی مجرّد (فَعْلَلٌ ، فَعْلَلٌ ، فَعْلَلٌ ، فَعْلَلٌ) ، مثال : (سَفْرَجَلٌ ، قُدْعَمِلٌ ، جَحْمَرِشٌ ، قِرْطَعْبٌ)

مزید : هر کلمه‌ای که پنج حرف اصلی داشته و بر اوزان خماسی مجرّد نباشد، همچنین دارای یک یا چند حرف زاید باشد = استعمال کم

نکته ۱ : گاهی در فعل ثلاثی بعضی از حروف اصلی حذف می‌شود و - به جای حرف محذوف ، حرف دیگری جانشین می‌شود (بَنُوْ = اِبْن)
- به جای حرف محذوف ، حرف دیگری جانشین نمی‌شود (اَبُوْ = اَب)

نتیجه: فعل ثلاثی همیشه ثلاثی است، خواه حرفی از آن حذف شده باشد یا نشده باشد، خواه به جای حرف محذوف حرف دیگری آمده باشد یا نیامده باشد.

نکته ۲ : ما تا به حال گفتیم که بنای اسم یا ثلاثی است یا رباعی و یا خماسی ولی الآن می‌خواهیم بگوییم گاهی بنای کلمه‌ای یک حرفی یا دو حرفی است ولی باز هم به آن اسم گویند و از اقسام اسم محسوب می‌شوند، مانند ضمائر [هُوَ ، تٌ ، كٌ] و موصولات [مَنْ ، مَا] و اسماء شرط و اسماء استفهام [كَمْ] که این ها هرچند دو حرفی یا یک حرفی اند ولی اسم محسوب می‌شوند؛ چون معنای کاملی دارند و دلالت بر زمان نمی‌کنند.

(مطلب سوم: تقسیمات اسمِ معرب به اعتبار حرفِ آخر)

اسم مقصور : اسمی است که آخر آن (الف مقصوره ثابتة) باشد
منقلب از حرف اصلی (عَصَا)
زایده للتأنيث (عَطَشِي)
زایده لللاحق (اَرطِي)
تکثیر حروف کلمه (قَبَعَثَرِي)
نکته: الف غیر ثابتة - رأيتُ زيداً : در حالت وقفی
- جائتني غلاماً زيداً: اعراب رفع

تقسیمات اسمِ معرب به اعتبار حرفِ آخر
اسم ممدود : اسمی است که آخر آن (الف ممدود: همزه‌ای که ماقبلش الف زایده است) باشد.
همزه اصلی (قَرَأَ)
بدل از حرف اصلی (كَسَاء)
زایده للتأنيث (خَمْرَاء)
زایده لللاحق (جَرَبَاء)
نکته: آن اسمی که همزه در آن بعد از الف اصلی قرار گرفته است، مانند: ماء ، در علم صرف اسم ممدود نیست.

اسم منقوص : اسمی است که آخر آن (یاء ثابتة ی غیر مشدّده و ما قبل مکسور) باشد. مثال: القاضی
[بخلاف یاء غیر ثابتة، مثل: أخیک / بخلاف ما قبل غیر مکسور، مثل: ظبی / بخلاف مشدّده، مثل: کُرسی].

اسم صحیح : اسمی است که آخر آن هیچ یک از حروف بالا نباشد . مانند: رَجُلٌ .

اسم شبه صحیح : اسمی است که آخر آن (واو) یا (یاء) ما قبل ساکن باشد. مانند: دَلُوْ ، مَدْعُوْ [مَدْعُوْ]

(مطلب چهارم: قواعد اعلال مخصوص اسم)

قواعد اعلال - قواعد مشترک بین اسم و فعل: ۱۰ قاعده که توضیح آن در بخش فعل گذشت. سه دسته قاعده [قواعد سکونی (۳ قاعده) - قواعد قلبی (۶ قاعده) - قواعد حذفی (۱ قاعده)]

قواعد خصوصی بخش اسم: در حال حاضر از آن بحث می‌کنیم. چهار دسته قاعده [تبدیل واو، یاء، الف به همزه (۴ قاعده) - تبدیل واو به یاء (۴ قاعده) - تبدیل یاء به واو (۱ قاعده) - تبدیل ضمه به کسره (۱ قاعده)]

قاعده ۱: [دُعَاؤُ = دُعَاءُ] - واو و یاء بعد از الف زایده

در صورتی که حرف آخر کلمه باشد [طَرَفِ کلمه واقع شود] قلب به همزه می‌شوند.

بخلاف [مُعَاوِضَةٌ : واو در این جا قلب به همزه نمی‌شود؛ چون در آخر کلمه واقع نشده است.]
[زَايَ : یاء در این جا قلب به همزه نمی‌شود؛ چون بعد از الف اصل کلمه واقع شده است نه الف زایده.]

قاعده ۲: [قَاوِلٌ : قَائِلٌ] - واو و یاء در جایی که عین الفعل وزن (فاعِلٌ) باشند.

در صورتی که قابلیت داشته باشند در فعل خودشان اعلال شوند. قلب به همزه می‌شوند.

بخلاف [عَاوِزٌ : واو در این جا قلب به همزه نمی‌شود؛ چون در تبصره قواعد اعلال آمده است که قواعد اعلال در عین الفعل کلماتی که معنای عیب و رنگ دارند جاری نمی‌شود.]

قاعده ۱ - ۳: [صَحِيفَةٌ = صَحَائِفٌ] - واو، یاء، الف بعد از الف صیغهی جمع بر وزن (فَعَائِلٌ ، فَعَالِلٌ ، ...)

در صورتی که در مفرد کلمه از حروف زاید باشند.
در صورتی که در مفرد کلمه از حروف مد باشند.
قلب به همزه می‌شوند.

بخلاف [مَتَاوَبٌ : که در این جا واو قلب به همزه نمی‌شود؛ چون که مفرد این کلمه مَثْوَبَةٌ است و واو از حروف اصلی کلمه - ثواب - محسوب می‌شود و حرف زاید نیست.]
بخلاف [جَدَاوِلٌ : که در این جا واو قلب به همزه نمی‌شود، چون که مفرد این کلمه «جَدْوَلٌ» است و واو در آن حرف مد نیست یعنی ساکن نیست بلکه دارای حرکت فته است.]

قاعده ۲ - ۳: [أَوَّلٌ = أَوَائِلٌ] - واو، یاء، الف بعد از الف صیغهی جمع بر وزن (فَعَائِلٌ ، فَعَالِلٌ ...)

در صورتی که الف بین دو حرف عله واقع شده باشد.
حرف عله دوم قلب به همزه می‌شود.

قاعده ۴: [وَّوَائِلٌ = وَّوَائِلٌ] - اگر دو (واو) در ابتدای کلمه جمع شده باشند.

در صورتی که واو دوم منقلب از حرف زایدی نباشد.
واو اولی قلب به همزه می‌شود.

بخلاف [وُورِيٌّ : که در این جا واو قلب به همزه نمی‌شود، چون « وُورِيٌّ » مجهول « وَاوِيٌّ » یعنی ماضی باب مُفَاعَلَةٌ است و واو دوم منقلب از الف زایده باب مُفَاعَلَةٌ می‌باشد، فلذا واو اولی قلب به همزه نمی‌شود.]

بخلاف (زَيْتُونٌ)
بخلاف (أَبْوَابِیر)
بخلاف (طَوَائِلٌ)
بخلاف (دِيَّوَانٌ) در اصل (دِيَّوَانٌ) بوده و واو قلب به یاء شده است.

قاعده ۵: [سَيِّدٌ = سَيِّدٌ = سَيِّدٌ]
[ضَارِبُيٌّ = ضَارِبُيٌّ]
واو در کنار یاء
در یک کلمه یا شبه کلمه [مضاف به یاء متکلم] ←
حرف اول ساکن ←
حرف اول غیر منقلب ←

قاعده ۱-۶: [صِيَامٌ = صِيَامٌ] - واو بعد از کسره

قبل از الف
در مصدر اجوف
در صورتی که حرف عله در فعل ماضی اش اعلال شده باشد.

بخلاف [قِيَامٌ : این کلمه مصدر دوم باب مُفَاعَلَةٌ [قَاوَمٌ ، يَقَاوِمُ ، مُقَاوِمَةٌ ، قِيَامٌ] است. چون در ماضی این فعل اعلالی صورت نگرفته، فلذا واو تبدیل به یاء نمی‌شود.
بخلاف [حِيَالٌ] : در این جا واو قلب به یاء نمی‌شود؛ چون ما بعد از واو، الف قرار ندارد.

تبدیل به همزه

قواعد اعلال جاری در اسم معرب

تبدیل واو به یاء

قاعده ۲-۶: [حَوْض = حِوَاضُ = حِیَاضُ] - واو بعد از کسره

[دَوْر = دَار = دِوَار = دِیَار] - قبل از الف

- در جمع مکسر اسم اجوف

- در صورتی که در مفرد کلمه واو ساکن باشد یا اعلال شده باشد .

بخلاف (طَوَال)؛ در این جا واو قلب به یاء نمی‌شود؛ چرا که در مفرد این کلمه [طَوِيل] واو نه ساکن است و نه در مفردش اعلال شده است .

قاعده ۳-۶: [حِوَلَةٌ = حِوَلٌ = حِیَلٌ] - واو عین الفعل، در صورتی که در مفردش ساکن یا اعلال شده باشد.

- واو متحرک

- ما قبل مکسور

- در جمع مکسر بر وزن (فَعَل)

- قلب به یاء در بعضی مثال‌ها جایز و غالب است و در برخی موارد جایز نیست

مثلاً: [حِوَجٌ] واو قلب به یاء نمی‌شود. / [قَامَةٌ = قَیْمٌ]: واو قلب به یاء می‌شود.

قاعده ۷: [تَرَجُّو = تَرَجُّوْ] - واو در صورتی که حرف آخر کلمه باشد [طَرَفٍ کلمه واقع شود]

- ما قبل ضمّه باشد .

- واو تبدیل به یاء شده و ضمّه تبدیل به کسره می‌شود .

قاعده ۸: [دُنُوْیٌ = دُنِیَا] - واو در جایی که لام الفعل وزن (فَعْلَى) قرار گرفته باشد .- وزن (فَعْلَى) برای صفت باشد نه موصوف^{۲۳} . [در این جا برای مؤنث صفت مشبّهه باشد]

بخلاف (حَزْوِیٌ) : در این جا واو قلب به یاء نمی‌شود؛ چرا که وزن (فَعْلَى) مؤنث افعال تفضیل نیست بلکه وزن کلمه ای است که دلالت بر مکان خاصی دارد .

تبدیل یاء به واو — قاعده ۹: [تَقْیِیٌ = تَقْوِیٌ] - واو در جایی که لام الفعل وزن (فَعْلَى) قرار گرفته باشد .

- وزن (فَعْلَى) برای موصوف باشد نه صفت . مثلاً به عنوان مصدر باشد .

بخلاف (صَدَّیَا) : در این جا یاء قلب به واو نمی‌شود؛ چرا که وزن (فَعْلَى) موصوف نیست بلکه صفت مشبّهه به معنای عطشان است .

تبدیل ضمّه به کسره — قاعده ۱۰: [مَبِیْعٌ = مَبِیْعٌ] - ضمّه‌ای که قبل از یاء قرار گرفته است .

- در صورتی که یاء فاء الفعل نباشد .

۲۳ . بحث صفت و موصوف در انتهای بحث جامد و مشتق خواهد آمد . خلاصه مطلب این است که اگر کلمه ای دلالت بر حدث یا ذات بکند آن کلمه را موصوف گویند و اگر کلمه دلالت بر حدث و صاحب حدث بکند ، آن کلمه را صفت گویند . وجه تسمیه به صفت و موصوف این است که غالباً مشتقات (اسم فاعل و مفعول و صفت مشبّهه و ...) صفت واقع می‌شوند و ما بقی موصوف هستند .

درس ۲۹

تقسیمات اسم

تقسیم اوّل : مصدر و غیر مصدر

فهرست مطالب

- مقدمه : تعریف مصدر و بیان اقسام آن
- فصل اوّل : مصدر اصلی
 - ثلاثی مجرد] مصادر دارای ضابطه
 - غیر ثلاثی مجرد] مصادر بدون ضابطه
- فصل دوّم : مصدر میمی
 - ثلاثی مجرد]
 - غیر ثلاثی مجرد]
- فصل سوّم : مصدر صناعی
- فصل چهارم : مصدر مجهول
- فصل پنجم : مصدر مرّة و هیئت
- فصل ششم : مصدر مؤوّل
- خاتمه : اسم مصدر

۸۶، ۸۵، ۸۴

جلسه درسی :

۲۱۴ الی ۲۰۷

صفحه کتاب :

(مقدمه : تعریف مصدر و بیان اقسام آن)

مصدر - **تعریف** (اسمٌ یَدُلُّ علی حَدَثٍ اِی مَعْنَى قَائِمٍ بَغَیْرِهِ صَادِرٍ عَنْهُ [اِی الْغَیْرِ])

توضیح :

تقسیم اسم به اعتبار معنای موضوع له - مصدری [اسم معنی / موصوف] : (اسمی که معنای موضوع له آن انجام کار یا روی دادن حالتی است و این معنا

قائم به غیر است) [الضَّرْبُ]

غیر مصدری - اسم ذات (موصوف) : (اسمی که معنای موضوع له آن یک شیء خارجی یا ذهنی است و وجود این

معنا قائم به خودش است) [زَیْدُ]

اسم مشتق (صفت) : (اسمی که معنای موضوع له آن کسی یا چیزی است که فعل و کاری به او

نسبت داده می شود ، به عبارت دیگر موضوع له آن ذاتی است که حدث از

او سرزده یا حدث بر او واقع شده است) [ضَارِبٌ]

نتیجه : - با قیدِ حَدَثٍ ، اسم ذات خارج شد.

- با قیدِ صَادِرٍ عَنْهُ ، اسم مشتق خارج شد.

- **علامت در زبان فارسی** : (دَنْ ، تَنْ) مانند خوردن ، گفتن ، پوشیدن و ...

مصدر اصلی (مجرد و مزید)

- مصدر میمی

- مصدر صناعی

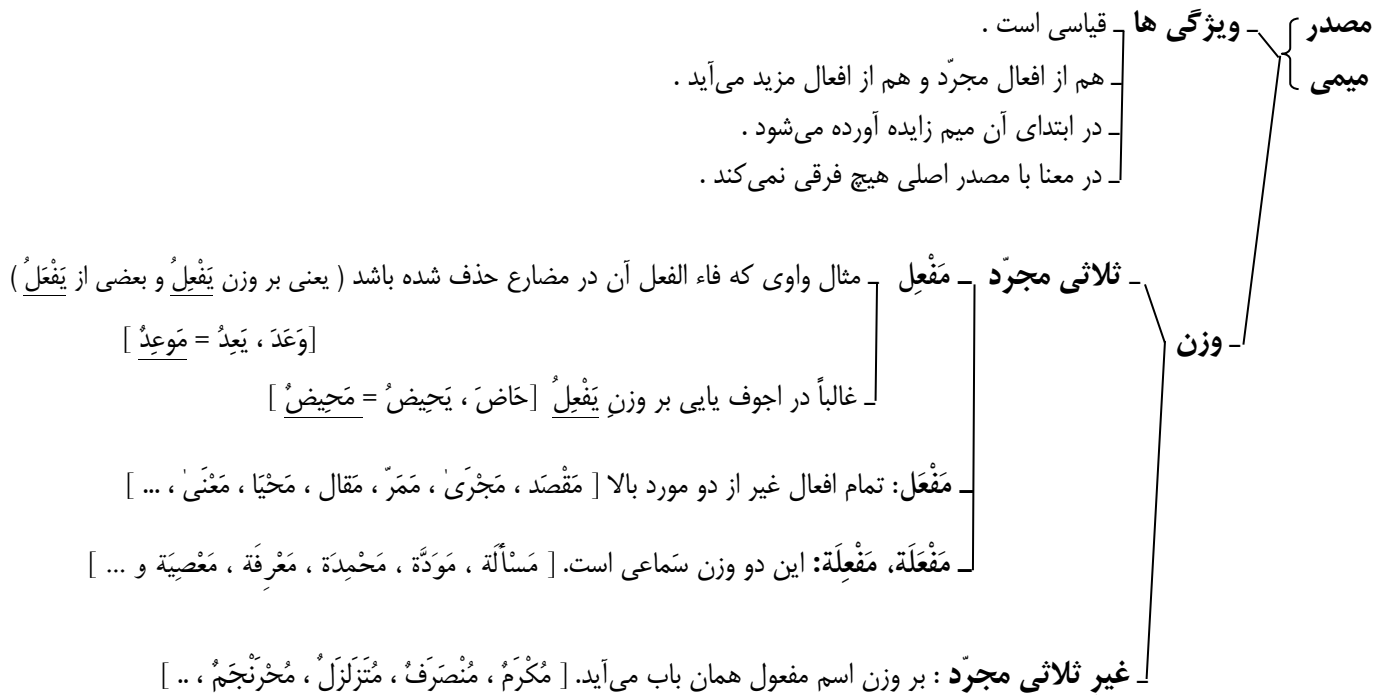
- مصدر مره و هیئت

- مصدر مؤول

اقسام

(فصل اوّل : مصدر اصلی [ثلاثی مجرد و غیر ثلاثی مجرد])



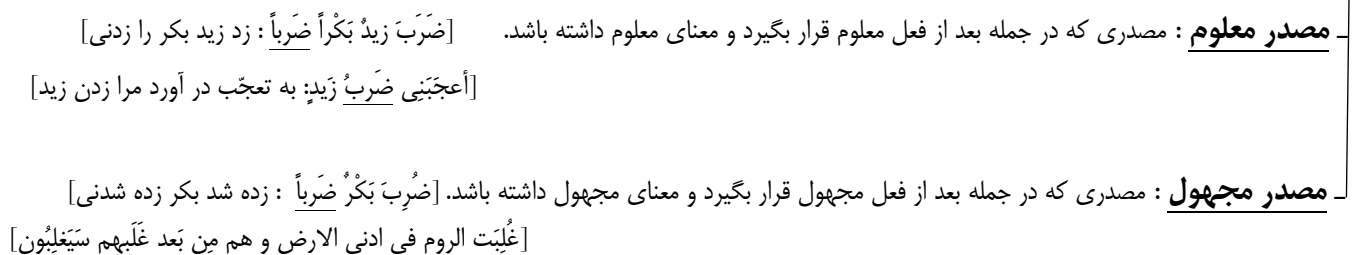
(فصل دوم : مصدر میمی)

نکته: در جایی که اسم مفعول به عنوان مصدر میمی قرار می گیرد، از اسم مفعول بودن می افتد و اگر در گذشته معنای لازم داشته و با حرف جرّ می آمده ولی حالا دیگر با حرف جرّ نمی آید. مثلاً (مُنْقَلَبٌ به) اسم مفعول باب انفعال است و معنای لازم داشته و با حرف جر استعمال می شود ولی اگر همین کلمه در جایی به عنوان مصدر میمی استعمال شد، دیگر معنای اسم مفعولی ندارد و با حرف جرّ نمی آید.

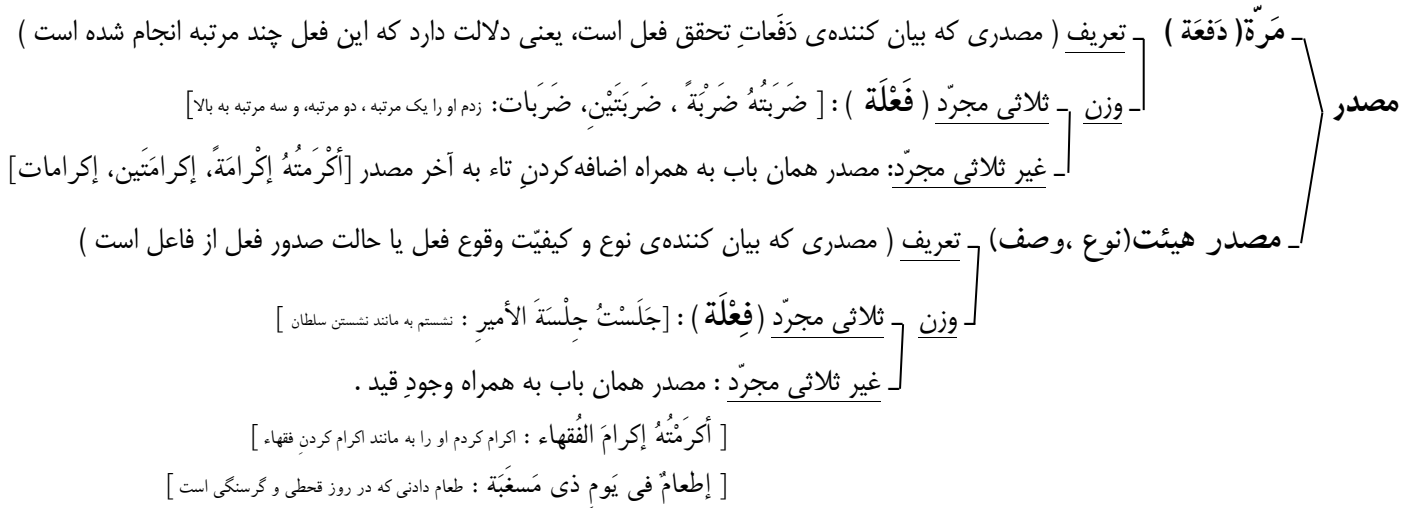
(فصل سوم : مصدر صناعی [ساختگی])

تعریف مصدر صناعی (مصدری که با زیاد کردن یاء مشدّد و تاء گرد (يَّة) به آخر هر نوع اسمی، ساخته می شود. [ایرانیّة، إنسانيّة، ...])

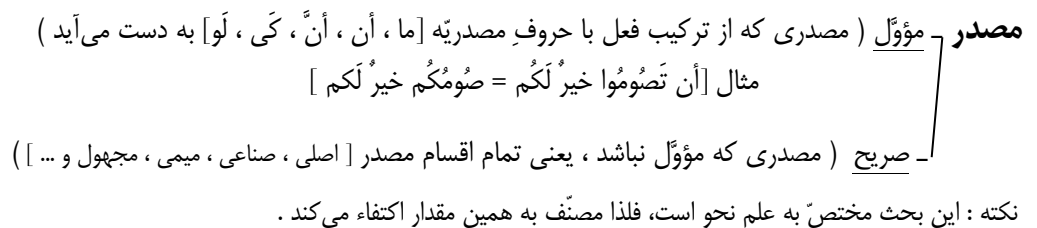
نکته: مصدر صناعی با مصدر اصلی از جهت معنایی متفاوت اند؛ چرا که مصدر اصلی دلالت بر انجام فعل یا روی دادن حالت دارد ولی مصدر صناعی فقط دلالت بر وجود یک حالتی دارد به عبارت دیگر مصدر صناعی دلالت بر کیفیت و چگونگی اسمی دارد که (يَّة) در انتهای آن در آمده است (ایرانی بودن، حیوان بودن، انسان بودن) فلذا آن معنای حدیثی که در مصدر اصلی وجود دارد، در این جا نیست و این معنا شبیه به آن است از این جهت که یک نوع تحقق و بودن در آن وجود دارد.

(فصل چهارم : مصدر مجهول)**اقسام مصدر به اعتبار وقوعش در جمله:**

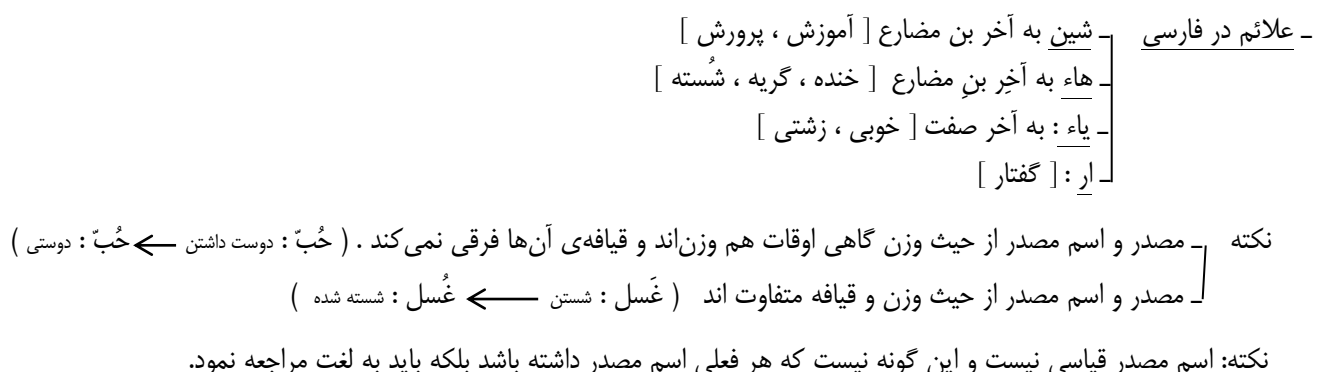
نکته: مصدر معلوم و مجهول از جهت لفظی شبیه به یکدیگر اند ولی از جهت معنا و نقش آن در جمله با یکدیگر متفاوت اند .

(فصل پنجم : مصدر مَرَّة و هَيْئَة)**نکات :**

- در صورتی که مصدر خودش فی نفسه (ة) داشته باشد لازم است قیدی به مصدر اضافه شود تا معنای مَرَّةٌ یا هَيْئَة برساند.
مثال مصدر مَرَّةٌ [اِنْ كَانَتْ اِلَّا صَيِّحَةً وَاحِدَةً : این نیست مگر یک فریاد واحد] در این مثال (صَيِّحَةٌ) به خودی خود دارای (ة) است، فلذا برای استفاده‌ی معنای وَاحِدَةً می‌بایست قیدی که دلالت بر عدد بکند در آخر آن اضافه کنیم .
مصدر هَيْئَة [الْعِزَّةُ الْجَاهِلِيَّةُ تَحْمِلُ صَاحِبَهَا عَلَيَّ الطُّغْيَانِ : سربلندی از روی جاهلیت موجب طغیان است] در این مثال (الْعِزَّةُ) به خودی خود دارای (ة) است، طبق قاعده وزن فَعْلَةٌ بدون قرینه می‌بایست دلالت بر هَيْئَة و حالت بکند ولی در این‌جا چون که خود کلمه به خودی خود دارای (ة) است ، فلذا افاده‌ی معنای هَيْئَة محتاج به قرینه است و قرینه در این‌جا (الْجَاهِلِيَّةُ) می‌باشد .
- این که گفتیم در غیر ثَلَاثِي مَجْرَدٌ بر وزن مصدر آن باب می‌آید، مرادمان هر نوع مصدری نیست، بلکه مرادمان از مصدر، مصدر اصلی است نه مصدر میمی، صناعی، مؤوَل و ...
- در زبان عربی شنیده شده که وزن (فَعْلَةٌ و فُعْلَةٌ) برای مَرَّة به کار می‌رود. مانند: (حَجَّ فُلَانٌ حِجَّةً : فلانی یک مرتبه حج رفت) و مانند: (رَأَيْتُهُ رُؤْيَةً : دیدم او را یک مرتبه دیدن).

(فصل ششم : مصدر صَرِيح و مَوْوَل)**(فصل هفتم : اسم مصدر)**

تعریف اسم مصدر (اسمی است که دلالت بر حاصل چیزی می‌کند و نتیجه‌ی معنای مصدری محسوب می‌شود)



درس ۳۰

تقسیمات اسم

تقسیم دوم : جامد و مشتق

۱ ، ۲ : اسم فاعل و مفعول

فهرست مطالب

- مقدمه اول : تعریف جامد و مشتق

- مقدمه دوم : چگونگی اشتقاق در اسماء مشتق

- تعریف

- فصل اول : اسم فاعل
- طریقه ساختن در ثلاثی مجرد
- در غیر ثلاثی مجرد

- صیغه‌ها

- ضمایر اسم فاعل

- کیفیت عمل کردن اسم فاعل و چگونگی ضمایر آن

- تصریفات

- تعریف

- فصل دوم : اسم مفعول
- طریقه ساختن در ثلاثی مجرد
- در غیر ثلاثی مجرد

- صیغه‌ها

- ضمایر اسم مفعول

- کیفیت عمل کردن اسم مفعول و چگونگی ضمایر آن

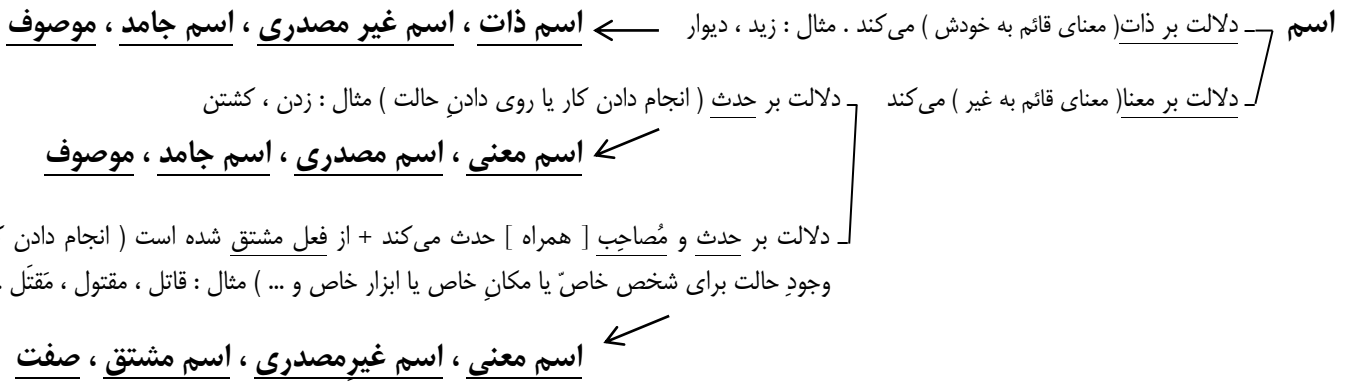
- تصریفات

۸۷، ۸۸، ۸۹

جلسه درسی :

۲۱۶ الی ۲۲۱

صفحه کتاب :

(مقدمه اول : تعریف جامد و مشتق)**(مقدمه دوم : چگونگی اشتقاق در اسماء مشتق)****ثلاثی مجرد**

حروف الفباء → مصدر → ماضی معلوم → مضارع معلوم و مجهول → اسم فاعل ، اسم مفعول ، صفت مشبّهه و ...
 (ض / ا / ب) (الضرب) (ضرب) (يَضْرِبُ) (ضارب ، مَضْرُوب ، ...)

غیر ثلاثی مجرد

حروف الفباء علی قول { مصدر ثلاثی مجرد علی قول }
 مصدر ثلاثی مزید → ماضی معلوم → مضارع معلوم و مجهول → اسم فاعل ، اسم مفعول ، صفت مشبّهه و ...
 (اکرام) (أَكْرَمَ) (يُكْرِمُ) (مُكْرِمٌ) ، (مُكْرَمٌ)

نکته مهم : تمام اسماء مشتقه (تمام ۸ قسم) از فعل مضارع مشتق می‌شوند .

(فصل اول : اسم فاعل)

۱. تعریف : (اسم مشتقی است که دلالت بر شخصی یا چیزی دارد که فعل و حدث از او صادر شده یا وصفی به او قائم شده است و این قیام صفت و حدث به

آن شیء دائمی نیست ، بلکه گاهی هست و گاهی نیست [خُدوثاً])

مثال : ضارب [این کلمه دلالت دارد بر شخصی که زدن از او صادر شده و این زدن برای او همیشگی و دائمی نیست]

عارف [این کلمه دلالت دارد بر شخصی که صفت شناخت بر او قائم است و این صفت برای او دائمی و همیشگی نیست]

۲،۳،۴. **طریقه ساختن ، صیغه‌ها ، ضمائر**

زبان فارسی و زبان عربی در تعداد صیغه‌های اسم فاعل با یکدیگر مشترک هستند ، یعنی هر دو آن‌ها ۶ صیغه دارند که از آن‌ها ۱۴ معنا برداشت می‌شود .

اسم فاعل						
ضمیر فاعلی		ثلاثی مزید ، رباعی مجرد و مزید		ثلاثی مجرد		شماره صیغه
متصل	منفصل	طریقه ساختن	صیغه‌ها	طریقه ساختن	صیغه‌ها	
هُوَ - أَنْتَ - أَنَا - (مستتر)	هُوَ - أَنْتَ - أَنَا - (مستتر)	از (يُضَارِبُ) مضارع معلوم آمده - حرف مضارع حذف می‌شود - میم مضموم به جای حرف مضارع می‌نشیند - حرف یکی مانده به آخر را مکسور می‌کنیم - آخرش را تتوین می‌آوریم .	مُضَارِبٌ <u>یک مرد زد و خورد کننده</u>	- از يَضْرِبُ (معلوم مضارع) آمده - حرف مضارع حذف شده - بر وزن فاعل آورده می‌شود - آخرش را تتوین می‌آوریم	ضَارِبٌ <u>یک مرد زننده</u>	۱
نَحْنُ - هُمَا - أَنْتُمَا - (مستتر)	نَحْنُ - هُمَا - أَنْتُمَا - (مستتر)	از مُضَارِبٌ آمده الف علامت تنهیدر حالت رفع - یاء علامت تنهیدر در حالت نصب و جر - نون تتوین	مُضَارِبَانِ (مُضَارِبَيْنِ) <u>دو مرد زد و خورد کننده</u>	- از ضَارِبٌ آمده الف علامت تنهیدر حالت رفع - یاء علامت تنهیدر در حالت نصب و جر - نون تتوین	ضَارِبَانِ (ضَارِبَيْنِ) <u>دو مرد زننده</u>	۲
هُمْ - أَنْتُمْ - نَحْنُ - (مستتر)	هُمْ - أَنْتُمْ - نَحْنُ - (مستتر)	از مُضَارِبٌ آمده - واو علامت جمع در حالت رفع - یاء علامت جمع در حالت نصب و جر - نون تتوین	مُضَارِبُونَ (مُضَارِبِينَ) <u>جمع مردان زد و خورد کننده</u>	- از ضَارِبٌ آمده - واو علامت جمع در حالت رفع - یاء علامت جمع در حالت نصب و جر - نون تتوین	ضَارِبُونَ (ضَارِبِينَ) <u>جمع مردان زننده</u>	۳
هِيَ - أَنْتِ - أَنَا - (مستتر)	هِيَ - أَنْتِ - أَنَا - (مستتر)	از مُضَارِبٌ آمده - تاء تأنیت آورده - آخرش را تتوین آورده	مُضَارِبَةٌ <u>یک زن زد و خورد کننده</u>	- از ضَارِبٌ آمده - تاء تأنیت آورده - آخرش را تتوین آورده	ضَارِبَةٌ <u>یک زن زننده</u>	۴
نَحْنُ - هُمَا - أَنْتُمَا - (مستتر)	نَحْنُ - هُمَا - أَنْتُمَا - (مستتر)	از مُضَارِبَةٌ آمده الف علامت تنهیدر در حالت رفع - یاء علامت تنهیدر در حالت نصب و جر - نون عوض تتوین	مُضَارِبَتَانِ (مُضَارِبَتَيْنِ) <u>دو زن زد و خورد کننده</u>	- از ضَارِبَةٌ آمده الف علامت تنهیدر در حالت رفع - یاء علامت تنهیدر در حالت نصب و جر - نون عوض تتوین	ضَارِبَتَانِ (ضَارِبَتَيْنِ) <u>دو زن زننده</u>	۵
هُنَّ - أَنْتُنَّ - نَحْنُ - (مستتر)	هُنَّ - أَنْتُنَّ - نَحْنُ - (مستتر)	از مُضَارِبَةٌ آمده - تاء گرد را حذف کردیم ؛ چون تاء گرد دال بر وحدت است و با (ات) منافات دارد . - ات جمع مؤنث سالم آورده	مُضَارِبَاتٌ <u>جمع زنان زد و خورد کننده</u>	- از مُضَارِبَةٌ آمده - تاء گرد را حذف کردیم - ات جمع مؤنث سالم آورده	ضَارِبَاتٌ <u>جمع زنان زننده</u>	۶

۵. **کیفیت عمل کردن اسم فاعل و چگونگی ضمائر آن**

اسم فاعل به مانند خود فعل می‌ماند یعنی همان‌گونه که فعل لازم نیازمند به فاعل است و فعل متعدی نیازمند فاعل و مفعول ، اسم فاعل هم این‌گونه است .

(زیدٌ ضاربٌ [هو مستتر] الی ربّه)

(زیدٌ ضاربٌ [هو مستتر] عمرو)

[مبتدا / اسم فاعل / فاعل / جار و مجرور متعلق به ذاهبٌ]

[مبتدا / اسم فاعل / فاعل / مفعول]

خبر

خبر

اگر اسم فاعل به اسم ظاهر رفع بدهد : ضمیری داخل خود اسم فاعل وجود ندارد. (هندٌ قائمٌ ابوها)

به اسم ظاهر رفع ندهد : ضمیری داخل خود اسم فاعل وجوداً مستتر است . (زیدٌ قائمٌ [هو مستتر])

۶. تصریفات

سالم: (ضاربٌ، ضاربان، ضاربون، ضارِبَةٌ، ضارِبَتان، ضارِبَاتُ)

مضاعف: (مادٌ، مادان، مادون، مَادَةٌ، مَادَتان، مَادَاتُ)

مهموز: (آمین، آمینان، آمینون، آمِنَةٌ، آمِنَتان، آمِنَاتُ)

مثال: (واعِدٌ، واعِدان، واعِدون، واعِدَةٌ، واعِدَتان، واعِدَاتُ) / (ياسِرٌ، ياسِران، ياسِرُون، ياسِرَةٌ، ياسِرَتان، ياسِرَاتُ)

اجوف: (قائِلٌ، قَائِلان، قَائِلون، قَائِلَةٌ، قَائِلَتان، قَائِلَاتُ) / (بائعٌ، بائعان، بائعون، بائِعَةٌ، بائِعَتان، بائِعَاتُ)

ثلاثی مزید: (مُقبِلٌ، مُقبِلان، مُقبِلون، مُقبِلَةٌ، مُقبِلَتان، مُقبِلَاتُ)

ناقص: (داعٍ، داعیان، داعون، داعِيَةٌ، داعِيَتان، داعِيَاتُ) / (راضٍ، راضیان، راضون، راضِيَةٌ، راضِيَتان، راضِيَاتُ)

ثلاثی مزید: (مُوصٍ، مُوصیان، مُوصون، مُوصِيَةٌ، مُوصِيَتان، مُوصِيَاتُ)

لغیف: (واجٍ، واجیان، واجون، واجِيَةٌ، واجِيَتان، واجِيَاتُ) / (والٍ، والیان، والون، والِيَةٌ، والِيَتان، والِيَاتُ)

کلمات ترکیبی: ماده آم، یأم: (أم، آمان، آمون، آمَةٌ، آمَتان، آمَاتُ)

ماده جاء: (جاء، جائیان، جائون، جائِيَةٌ، جائِيَتان، جائِيَاتُ)

خلیل ریشه اش (جأى) بود و قلب مکانی رخ داده: (جاءى، جاعیان، جاعون، جاعِيَةٌ، جاعِيَتان، جاعِيَاتُ)

ماده ساء: (ساء، سائیان، سائون، سائِيَةٌ، سائِيَتان، سائِيَاتُ)

خلیل ریشه اش (سأو) بود و قلب مکانی رخ داده: (ساعو، ساعوان، ساعوون، ساعوَةٌ، ساعوَتان، ساعوَاتُ)

ماده أتى: (أت، آتیان، آتون، آتِيَةٌ، آتِيَتان، آتِيَاتُ)

ماده رأى: (راء، رائیان، رائون، رائِيَةٌ، رائِيَتان، رائِيَاتُ)

ماده نأى: (ناء، نائیان، نائون، نائِيَةٌ، نائِيَتان، نائِيَاتُ)

ماده أوى: (أو، آویان، آوون، آوِيَةٌ، آوِيَتان، آوِيَاتُ)

ماده وأى: (واء، وائیان، وائون، وائِيَةٌ، وائِيَتان، وائِيَاتُ)

ماده عى: وجه ۱: (عأى، عایان، عایون، عأِيَةٌ، عأِيَتان، عأِيَاتُ) [استعمال ندارد]

وجه ۲: (عأى، عاییان، عایون، عأِيَةٌ، عأِيَتان، عأِيَاتُ)

(فصل دوم : اسم مفعول)

۱. تعریف: (اسم مشتقی است که دلالت بر شخصی یا چیزی دارد که فعل و حدث یا حالتی بر روی او واقع شده است و این حدث برای آن شیء دائمی نیست ، بلکه گاهی هست و گاهی نیست [خُدوثاً])

مثال : مَضْرُوبٌ [این کلمه دلالت دارد بر شخصی که زدن بر روی او واقع شده و این زده شدن برای او همیشگی و دائمی نیست]
مُبَيِّضٌ [این کلمه دلالت دارد بر شخصی که صفت سفیدی بر او عارض شده و این صفت برای او دائمی و همیشگی نیست]

۲، ۳، ۴. طریقه ساختن ، صیغه‌ها ، ضمائر

زبان فارسی و زبان عربی در تعداد صیغه‌های اسم مفعول با یکدیگر مشترک هستند ، یعنی هر دو آن ها ۶ صیغه دارند که از آن‌ها ۱۴ معنا برداشت می‌شود .

اسم مفعول						
شماره صیغه	ثلاثی مجرد		ثلاثی مزید ، رباعی مجرد و مزید		ضمیر نایب فاعلی	
	صیغه‌ها	طریقه ساختن	صیغه‌ها	طریقه ساختن	منفصل	متصل
۱	مَضْرُوبٌ یک مرد زده شده	- از يُضْرَبُ (مجهول مضارع) آمده - حرف مضارع حذف شده - بر وزن مَفْعُولُ آورده می‌شود - آخرش را تنوین می‌آوریم	مُعَلَّمٌ یک مرد تعلیم داده شده	- از يُعَلِّمُ (مضارع مجهول آمده - حرف مضارع حذف می‌شود - میم مضموم به جای حرف مضارع می‌نشیند - حرف یکی مانده به آخر را مفتوح می‌کنیم - آخرش را تنوین می‌آوریم .	هُوَ - هُوَ أَنْتَ - أَنْتَ أَنَا - أَنَا (مستتر)	
۲	مَضْرُوبَانِ دو مرد زنده شده (مَضْرُوبَيْنِ)	- از مَضْرُوبٌ آمده - الف علامت تنبهدر حالت رفع - یاء علامت تنبیه در حالت نصب و جرّ - نون تنوین	مُعَلَّمَانِ دو مرد تعلیم داده شده (مُعَلَّمَيْنِ)	- از مُعَلِّمٌ آمده - الف علامت تنبهدر حالت رفع - یاء علامت تنبیه در حالت نصب و جرّ - نون تنوین	نَحْنُ - نَحْنُ هُمَا - هُمَا أَنْتُمَا - أَنْتُمَا (مستتر)	
۳	مَضْرُوبُونَ جمع مردان زده شده (مَضْرُوبِينَ)	- از مَضْرُوبٌ آمده - واو علامت جمع در حالت رفع - یاء علامت جمع در حالت نصب و جرّ - نون تنوین	مُعَلَّمُونَ جمع مردان تعلیم داده شده (مُعَلَّمِينَ)	- از مُعَلِّمٌ آمده - واو علامت جمع در حالت رفع - یاء علامت جمع در حالت نصب و جرّ - نون تنوین	هُمْ - هُمْ أَنْتُمْ - أَنْتُمْ نَحْنُ - نَحْنُ (مستتر)	
۴	مَضْرُوبَةٌ یک زن زده شده	- از مَضْرُوبٌ آمده - تاء تأنیت آوردیم - آخرش را تنوین آوردیم	مُعَلَّمَةٌ یک زن تعلیم داده شده	- از مُعَلِّمٌ آمده - تاء تأنیت آوردیم - آخرش را تنوین آوردیم	هِيَ - هِيَ أَنْتِ - أَنْتِ أَنَا - أَنَا (مستتر)	
۵	مَضْرُوبَتَانِ دو زن زده شده (مَضْرُوبَتَيْنِ)	- از مَضْرُوبَةٌ آمده - الف علامت تنبهدر حالت رفع - یاء علامت تنبیه در حالت نصب و جرّ - نون عوض تنوین	مُعَلَّمَتَانِ دو زن تعلیم داده شده (مُعَلَّمَتَيْنِ)	- از مُعَلِّمَةٌ آمده - الف علامت تنبیه در حالت رفع - یاء علامت تنبیه در حالت نصب و جرّ - نون عوض تنوین	نَحْنُ - نَحْنُ هُمَا - هُمَا أَنْتُمَا - أَنْتُمَا (مستتر)	
۶	مَضْرُوبَاتٌ جمع زنان زده شده	- از مَضْرُوبَةٌ آمده - تاء گرد را حذف کردیم - ات جمع مؤنث سالم آوردیم	مُعَلَّمَاتٌ جمع زنان تعلیم داده شده	- از مُعَلِّمَةٌ آمده - تاء گرد را حذف کردیم ؛ چون تاء گرد دالّ بر وحدت است و با (ات) منافات دارد . - ات جمع مؤنث سالم آوردیم	هِنَّ - هُنَّ أَنْتُنَّ - أَنْتُنَّ نَحْنُ - نَحْنُ (مستتر)	

۵. کیفیت عمل کردن اسم مفعول و چگونگی ضمائر آن

اسم مفعول به مانند خود فعل می‌ماند یعنی همان گونه که فعل مجهول نیازمند به نایب فاعل است، اسم مفعول نیز این گونه است.

(زیدٌ مَذْهُوبٌ به)	(زیدٌ مَضْرُوبٌ [هو مستر])
[مبتدا / اسم مفعول / جار و مجرور نایب فاعل است]	[مبتدا / اسم مفعول / نایب فاعل]
خبر	خبر

اگر اسم مفعول از فعل متعدی بنفسه بیاید (مثل مضروب) به اسم ظاهر رفع بدهد: ضمیری داخل در خود اسم مفعول نیست. (هندٌ مَضْرُوبٌ اَبُوها)

۶ صیغه دارد

به اسم ظاهر رفع ندهد: ضمیر داخل در خود اسم مفعول وجوباً مستتر است. (زیدٌ مَقْتُولٌ [هو مستر])

از فعل متعدی به حرف جر ساخته شود: تمام ضمائر آشکار است و ضمیری مستتر نیست.

۱۴ صیغه دارد

۶. تصریفات

سالم: (مَضْرُوبٌ ، مَضْرُوبَانِ ، مَضْرُوبُونَ ، مَضْرُوبَةٌ ، مَضْرُوبَاتٌ ، مَضْرُوبَاتُ)

مضاعف: (مَمْدُودٌ ، مَمْدُودَانِ ، مَمْدُودُونَ ، مَمْدُودَةٌ ، مَمْدُودَاتٌ ، مَمْدُودَاتُ)

مهموز: - وجه اول: (مَأْمُونٌ ، مَأْمُونَانِ ، مَأْمُونُونَ ، مَأْمُونَةٌ ، مَأْمُونَاتٌ ، مَأْمُونَاتُ)
- وجه دوم: (مَأْمُونٌ ، مَأْمُونَانِ ، مَأْمُونُونَ ، مَأْمُونَةٌ ، مَأْمُونَاتٌ ، مَأْمُونَاتُ)

مثال: (مَوْعُودٌ ، مَوْعِدَانِ ، مَوْعِدُونَ ، مَوْعِدَةٌ ، مَوْعِدَاتٌ ، مَوْعِدَاتُ) / (مَيْسُورٌ ، مَيْسُورَانِ ، مَيْسُورُونَ ، مَيْسُورَةٌ ، مَيْسُورَاتٌ ، مَيْسُورَاتُ)

اجوف: (مَقُولٌ ، مَقُولَانِ ، مَقُولُونَ ، مَقُولَةٌ ، مَقُولَاتٌ ، مَقُولَاتُ) / (مَبِيعٌ ، مَبِيعَانِ ، مَبِيعُونَ ، مَبِيعَةٌ ، مَبِيعَاتٌ ، مَبِيعَاتُ)
ثلاثی مزید: (مُقَالٌ ، مُقَالَانِ ، مُقَالُونَ ، مُقَالَةٌ ، مُقَالَاتٌ ، مُقَالَاتُ)

ناقص: (مَدْعُوٌّ ، مَدْعُوَانِ ، مَدْعُوُونَ ، مَدْعُوَةٌ ، مَدْعُوَاتٌ ، مَدْعُوَاتُ) / (مَرْضِيٌّ ، مَرْضِيَانِ ، مَرْضِيُونَ ، مَرْضِيَةٌ ، مَرْضِيَاتٌ ، مَرْضِيَاتُ)
ثلاثی مزید: (مُوصَأٌ ، مُوصِئَانِ ، مُوصِئُونَ ، مُوصِئَةٌ ، مُوصِئَاتٌ ، مُوصِئَاتُ)

لفیف: (مَوْلِيٌّ ، مَوْلِيَانِ ، مَوْلِيُونَ ، مَوْلِيَةٌ ، مَوْلِيَاتٌ ، مَوْلِيَاتُ) / (مَوْجِيٌّ ، مَوْجِيَانِ ، مَوْجِيُونَ ، مَوْجِيَةٌ ، مَوْجِيَاتٌ ، مَوْجِيَاتُ)

کلمات ترکیبی: ماده جاء: (مَجِيءٌ ، مَجِيئَانِ ، مَجِيئُونَ ، مَجِيئَةٌ ، مَجِيئَاتٌ ، مَجِيئَاتُ)

ماده ساء: (مَسُوءٌ ، مَسُوءَانِ ، مَسُوءُونَ ، مَسُوءَةٌ ، مَسُوءَاتٌ ، مَسُوءَاتُ)

ماده ائی: (مَأْتِيٌّ ، مَأْتِيَانِ ، مَأْتِيُونَ ، مَأْتِيَةٌ ، مَأْتِيَاتٌ ، مَأْتِيَاتُ)

ماده رأی: (مَرِيٌّ ، مَرِيَّانِ ، مَرِيئُونَ ، مَرِيئَةٌ ، مَرِيئَاتٌ ، مَرِيئَاتُ)

ماده نای: (مَنِيٌّ ، مَنِيَّانِ ، مَنِيئُونَ ، مَنِيئَةٌ ، مَنِيئَاتٌ ، مَنِيئَاتُ)

ماده اوی: (مَأْوِيٌّ ، مَأْوِيَانِ ، مَأْوِيُونَ ، مَأْوِيَةٌ ، مَأْوِيَاتٌ ، مَأْوِيَاتُ)

ماده وای: (مَوِيٌّ ، مَوِيَّانِ ، مَوِيئُونَ ، مَوِيئَةٌ ، مَوِيئَاتٌ ، مَوِيئَاتُ)

ماده عی و حی: (مَعِيٌّ به ، مَعِيٌّ بهما ، مَعِيٌّ بهم ، ...) / (مَحِيٌّ به ، مَحِيٌّ بهما ، مَحِيٌّ بهم ، ...) [استعمال کمی دارد]

نکته ۱: صیغه‌های سماعی وجود دارد که بر وزن اسم مفعول نیست ولی معنای اسم مفعول را می‌رساند.

فَعِيل: (قَتِيلٌ به معنای مَقْتُولٌ) / **فَعُل:** (خَلَقٌ به معنای مَخْلُوقٌ) / **فَعُول:** (رَسُولٌ به معنای مُرْسَلٌ) / **فِعَال:** (اِلَهٌ به معنای مَعْبُودٌ)

نکته ۲: گاهی اوقات صیغه‌ی اسم مفعول به کمک قرینه معنای مصدر را می‌رساند و همچنین گاهی مصدر با قرینه معنای اسم مفعول را می‌رساند.

مثال برای قسم ۱: (بأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ) (به معنای فتنه) مثال برای قسم ۲: (هَذَا خَلَقُ اللَّهِ) (به معنای مخلوق)

درس ۳۱

تقسیمات اسم

تقسیم دوّم: جامد و مشتقّ

۳، ۴: صفت مشبّهه، صیغه مبالغه

فهرست مطالب

۱. تعریف
 ۲. اقسام
 ۳. تفاوت صفت مشبّهه با اسم فاعل و مفعول
 ۴. شباهت صفت مشبّهه با اسم فاعل
 ۵. وجه تسمیه و نام گذاری
 ۶. معانی صفت مشبّهه
 ۷. طریقه ساختن - در ثلاثی مجرد
 - در غیر ثلاثی مجرد
 ۸. نکته‌ی مهم
 ۹. صیغه‌های صفت مشبّهه و ضمائر آنها
- فصل سوّم: صفت مشبّهه

۱. تعریف
 ۲. طریقه ساختن - در ثلاثی مجرد
 - در غیر ثلاثی مجرد
 ۳. صیغه‌های اسم مبالغه
- فصل چهارم: صیغه مبالغه

۹۰، ۹۱، ۹۲

جلسه درسی:

۲۲۱ الی ۲۲۶

صفحه کتاب:

(فصل سوّم : صفت مشبّهه)

۱. **تعریف:** (اسم مشتقی که دلالت بر صفت و صاحب آن صفت داشته و می‌گوید که این صفت برای صاحبش ثبوت و دوام و استمرار دارد)

۲. **اقسام** سریع الزوال : فَرِحَ (شخصی که معمولاً شادمان است، ولی شادمانی امری است سریع الزوال)

بطیء الزوال [کم کم از بین می‌رود]: عَطْشَانٌ (تشنه)

دائمی و ثابت تا زمان وجود داشتن آن شیء : أَحْمَرُ ، أَحْمَقُ ، كَرِيمٌ ، ...

دائمی و ثابت در تمام زمان‌ها : عَلِيمٌ ، حَكِيمٌ و ... بالنسبه به خدای متعال که صفات او عین ذاتش هستند .

۳. **فرق صفت مشبّهه با اسم فاعل و مفعول** - اسم فاعل و مفعول حدوثی است یعنی صفت برای صاحب صفت دائمی نیست، بلکه گاهی

هست و گاهی نیست !

مثال : ضاربٌ = شخص (زندنده بودن)

در این جا زنده بودن برای شخص دائمی و همیشگی نیست .

- صفت مشبّهه ثبوتی است، یعنی صفت برای صاحب صفت، ثبوت و دوام و استمرار دارد.

مثال : كَرِيمٌ = شخص (بخشنده بودن)

در این جا بخشنده بودن برای شخص دائمی و همیشگی است

نکته : حالا همین ثبوت دارای مراتبی است که بعضی از استمرارها سریع الزوال اند و

بعضی بطیء الزوال و ... ۳۴ .

۴. **شباهت صفت مشبّهه با اسم فاعل**

هر دو از فعل مشتق می‌شوند.

وجوه شباهت } هر دو دلالت بر صفت و صاحب صفت دارند.

هر دو آن‌ها ۶ صیغه صرف می‌شوند و متحمل ضمیر اند.

هر دو عمل می‌کنند.

۵. **وجه تسمیه و نام گذاری** (چون صفت مشبّهه از جهات مختلف شبیه به فاعل است)

۶. **معانی صفت مشبّهه** غالباً: معنای فاعلی دارد (دارای صفت بودن) ، مثال : كَرِيمٌ = ذو كَرَامَةٌ

- غیر غالبی: معنای مفعولی دارد (واقع شدن صفتی برای شیء) ، مثال : عَلِيلٌ = به معنای معلول

۷. **طریقه ساختن در ثلاثی مجرد** - فعل لازم - اوزان قیاسی - در جایی که فعل لازم به معنای رنگ، عیب ظاهری، هیبت مرد و... باشد

مذکر (أفعل) [أحمر]

مؤنث (فعلاء) [حمرء]

در جایی که فعل لازم به معنای خالی بودن ، پر بودن ، حرارت باطنی ،

رخوت باطنی باشد - مذکر (فعلان) [عطشان]

مؤنث (فعلانة)، (فعلی) [عطشانة، عطشی]

اوزان سماعی [فعیل: شریف / فَعُول: ذُلُول / فَعَال: جَبَان / فَعَال: شُجَاع / فعیل: سبَد /

فَعَل: صَعْب / فَعَل: صُلْب / فَعَل: بَطْل / فَعَل: صِفْر / فَعَل: نَجَس / فَعْلان:

عَریان / و ...]

- فعل متعدی - قیاسی: بر وزن اسم فاعل و مفعول به همراه قرینه‌ای که دلالت بر معنای ثبوت دارد.

- سماعی: بر اوزان مختلف می‌آید [رحیم ، عَلِيم]

- در غیر ثلاثی مجرد: بر وزن اسم فاعل و اسم مفعول همان باب می‌آید در حالی که اراده ثبوت به آن صیغه شده است.

[مُسْتَقِيمُ الْفِکْر: کسی که فکر او همیشه بر راه راست است] / [مُسَدَّدُ الرَّأْي: کسی که نظر و رای او دائماً محکم شده باشد]

۳۴ . در معنای صفت مشبّهه و حقیقت آن و اقسام صفت مشبّهه اختلافاتی وجود دارد - مراجعه شود به شرح الرضی علی الکافی ج ۳ ، ص ۳۳۶ والذی أری: أن الصفة المشبّهه، كما أنها ليست موضوعة للحدوث في زمان، ليست، أيضا، موضوعة للاستمرار في جميع الأزمنة، لأن الحدود والاستمرار قیدان في الصفة ولا دليل فيها عليهما، فليس معنى (حسن) في الوضع إلا ذو حسن سواء كان في بعض الأزمنة أو في جميع الأزمنة، ولا دليل في اللفظ على أحد القیدین، فهو حقيقة في القدر المشترك بينهما، وهو الاتصاف بالحسن، لكن لما أطلق ذلك، ولم يكن بعض الأزمنة أولى من بعض، ولم يجز نفيه في جميع الأزمنة، لأنك حکمت بثبوت فلا بد من وقوعه في زمان، كان الظاهر ثبوته في جميع الأزمنة إلى أن تقوم قرينة على تخصيصه ببعضها، كما تقول: كان هذا حسنا فقيح أو: سيمير حسنا، أو: هو الآن حسن فقط، فظهوره في الاستمرار ليس وضیاء، (على ما ذكرنا، بل بدليل النقل، وظهوره في الاستمرار عقلا، هو الذي غره، حتى قال: مشتق لمن قام به على معنى الثبوت) (۳۷/۳)

۸. نکته‌ی مهم

اسم فاعل و مفعول را می‌توان به شکل صفت مشبّهه ملاحظه کرد. به این صورت که شما از اسم فاعل و مفعول اراده‌ی ثبوت بکنید، یعنی بگویید این صفت برای این شخص یا این چیز دوام و استمرار دارد.

به عنوان مثال به کلمه (عالم) را دو جور می‌شود نگاه کرد - نگاه ما به این شکل باشد که صفت علم و آگاهی برای این شخص موقتی است و این شخص با خواندن فلان مطلب به این مطلب عالم و آگاه شده است = چنین چیزی اسم فاعل است.

نگاه ما به این شکل باشد که صفت علم برای شخص دائمی است و برای او ثبوت دارد = چنین چیزی صفت مشبّهه نام دارد.

مثال روایی: (الهی ضیفک بباپک، مسکینک بباپک، یا محسن قَد أتاک المسیء فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک)

۹. صیغه‌های صفت مشبّهه و ضمائر آن‌ها

صفت مشبّهه دارای ۶ صیغه است. باید بدانید که همه صفات مشبّهه به یک شکل و یک صورت صرف نمی‌شوند، یعنی مؤنث و جمع مذکر بعضی از کلمات با بعضی دیگر در متفاوت است. فلذا برای آشنایی شما با شکل‌ها و گونه‌های مختلف تصریف در صفت مشبّهه، چند نمونه را صرف می‌کنیم.

صفت مشبّهه

صیغه	مؤنث			مذکر			ماده
	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
صفت مشبّهه	جَمِیلَاتٌ	جَمِیلَاتَانِ	جَمِیلَةٌ	جَمِیلُونَ	جَمِیلَانِ	جَمِیلٌ	ماده جَمَلٌ
	جمع زنان زیبا - از جَمِیلَةٌ آمده	دو زن زیبا - از جَمِیلَةٌ آمده	یک زن زیبا - از جَمِیلٌ آمده	جمع مردان زیبا - از جَمِیلٌ آمده	دو مرد زیبا - از جَمِیلٌ آمده	یک مرد زیبا - از یَجْمَلُ آمده	
صفت مشبّهه	کَرِیمَاتٌ	کَرِیمَاتَانِ	کَرِیمَةٌ	کَرِیمٌ	کَرِیمَانِ	کَرِیمٌ	ماده کَرَمٌ
صفت مشبّهه	حُمُرٌ	حَمْرَاوَانِ	حَمْرَاءٌ	حُمُرٌ	أَحْمَرَانِ	أَحْمَرٌ	ماده حَمْرٌ
صفت مشبّهه	عَطَاشٌ	عَطْشِیَانِ	عَطْشَى	عَطَاشٌ	عَطْشَانَانِ	عَطْشَانٌ	ماده عَطَشٌ
صفت مشبّهه	نَدَامَى	نَدَمَاتَانِ	نَدَمَانَةٌ	نَدَامَى	نَدَمَانَانِ	نَدَمَانٌ	ماده نَدَمٌ
ضمایر	هِنَّ - أَنْتُنَّ - نَحْنُ -	نَحْنُ - هُمَا - أَنْتُمَا -	هِيَ - أَنْتِ - أَنَا -	هُمْ - أَنْتُمْ - نَحْنُ -	نَحْنُ - هُمَا - أَنْتُمَا -	هُوَ - أَنْتَ - أَنَا -	

(فصل چهارم : اسم مبالغه)

۱. **تعریف** (اسم مشتقی است که دلالت دارد بر کثرت و زیادی صدور فعل از چیزی یا کثرت و زیادی قیام صفتی برای چیزی دارد. به عبارت دیگر یک شخصی است که دارای یک صفتی است، و تحقق این صفت از شخص یا دوام این صفت برای شخص زیاد است)

۲. طریقه ساختن

در ثلاثی مجرد - وزن‌های غالبی (فَعَال : نَظَام)

سایر اوزان } کثیراً می‌آید و سماعی است

(فَعِل : حَذِر) / (فَعِيل : نَصِير) / (فَعِيل : شَرِير) / (مَفْعِل : مَسْكِين)
 (فَعَال : عَجَاب) / (فَعَال : حُسَان) / (فُعْلَة : ضَحَكَة) / (فِيعُول : قِيَوْم)
 (فُعُول : قُدُوس) / (فَاعُول : فَارُوق) / (فَاعِلَة : رَاوِيَة) / (مِفْعَال : مِفْضَال)
 (فُعُول : صَدُوق)

در غیر ثلاثی مجرد

قلیلاً : در باب افعال [اَدْرَكَ ، يُدْرِكُ ، اِدْرَاك = دَرَاك]
 نادراً : سایر ابواب [بَشَّرَ ، يُبَشِّرُ ، تَبَشِيرٌ = بَشِير]
 قلیلاً می‌آید و سماعی است

چند نکته:

۱. صیغه‌های مبالغه [فَعَال ، فُعَال ، فَعِيل] : مؤنث آن با (ة) می‌آید.
 در اکثر صیغه‌های اسم مبالغه (فَعَال ، مِفْعَل ، مِفْعَال ، مَفْعِل ، مِفْعَال ، مَفْعُول) مذکر و مؤنث به شکل یکسان می‌آیند.
۲. گاهی به آخر بعضی اوزان اسم مبالغه تاء گرد (ة) ملحق می‌شود، در این صورت معنای مبالغه تأکید می‌گردد. مانند: (عَلَامَة : حقیقتاً بسیار عالم).
۳. گاهی در آخر بعضی اوصاف یاء مشدده آورده می‌شود تا مبالغه را برساند. مانند: (أَحْدَى ، سَرْمَدَى ، دَائِمَى ، وَاقِعَى).
۴. وزن (فَعَال) برای معنای شغل و حرفه و دارا بودن چیزی به کار می‌رود. در این صورت دیگر این وزن معنای مبالغه نداشته و به آن اسم مبالغه نمی‌گویند. مانند: لَبَان (شیر فروش)، تَمَار (خرما فروش)، جَمَال (شتردار) و ... ، اِنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلّٰمٍ لِّلْعَبِيد (خدا صاحب ظلم نیست).

۳. صیغه‌ها

صیغه مبالغه نیز مانند اسم فاعل و صفت مشبّهه و ... دارای ۶ صیغه است. البته باید بدانید که مؤنث صیغه مبالغه دارای احکام خاصی است که ان شاء الله در بحث مذکر و مؤنث خواهد آمد.

اسم مبالغه

مؤنث	مذکر			صیغه ماده		
	۴	۳	۲			
۶	۵	۴	۳	۲	۱	صیغه ماده
در بحث مذکر و مؤنث خواهد آمد			فَخُورُونَ فُخْرٌ جمع مردان بسیار فخر فروش - از فَخُورٌ آمده	فَخُورَانِ فَخُورَانِ دو مرد بسیار فخر فروش - از فَخُورٌ آمده	فَخُورٌ فَخُورٌ یک مرد بسیار فخر فروش - از يَفْتَخِرُ آمده	ماده يَفْتَخِرُ

درس ۳۲

تقسیمات اسم

تقسیم دوّم : جامد و مشتقّ

۵. اسم تفضیل

فهرست مطالب

- ۱. تعریف فصل چهارم اسم تفضیل
- ۲. وزن
- ۳. کیفیت ساخته شدن [بناء اسم تفضیل]
- ۴. صیغه‌ها و ضمائر : (تبیّه ۱ و ۲ و ۵)
- بیشتر بدانید !!
- (مباحثی که مربوط به علم نحو ، معانی بیان و لغت می‌شود)

۹۳، ۹۴، ۹۵

جلسه درسی :

۲۲۶ الی ۲۳۲

صفحه کتاب :

۱. **تعریف:** (اسم مشتقی که دلالت بر کسی یا چیزی دارد که دارای صفتی است و می‌گوید این صفت برای این شخص زیادتر از صفتِ شخص دیگر است)
مثلاً: (زیدٌ أَعْلَمُ من عمرو) در این جا کلمه [أَعْلَمُ] دلالت بر صفت علم برای زید دارد و می‌گوید صفت علمی که برای زید است بیشتر از صفت علمی است که برای عمرو می‌باشد .

۲. **وزن:** مذکر: أَفْعَل (أَكْبَر) / مؤنث: فُعَلَى (كُبْرَى)

۳. **کیفیت ساخته شدن [بناء اسم تفضیل]:**

مقدمه: سوال (أَفْعَل تفضیل از چه کلمه ای ساخته می‌شود ؟

- پاسخ (أَفْعَل تفضیل از کلمه‌ای می‌آید که دارای شروط مقابل باشد
۱. فعل بودن ← از اسم [زیدٌ] نمی‌آید .
 ۲. ثلاثی مجرد بودن ← از فعل ثلاثی مزید [اِسْتَخْرَجَ] نمی‌آید .
 ۳. فعل معلوم بودن ← از فعل مجهول [يُضْرَبُ] نمی‌آید .
 ۴. مثبت بودن ← از فعل منفی [لا يَضْرَبُ] نمی‌آید .
 ۵. تام بودن ← از فعل ناقص [كانَ و ...] نمی‌آید .
 ۶. متصرف بودن ← از فعل جامد و غیر متصرف [نِعِمَ ، بَسْ] نمی‌آید .
 ۷. معنای آن قابلیت برتری داشته باشد ← از فعلی که قابلیت برتری ندارد [ماتَ] نمی‌آید .
 ۸. معنای رنگ و عیب ظاهری و ویژگی های چهره مرد نباشد

نتیجه :

← از فعلی که معنای رنگ و ... [حَمَرَ] نمی‌آید .

اگر بخواهیم از کلمه‌ای اسم تفضیل بسازیم از دو حال خارج نیست [دارای شروط مذکور است = بر وزن (أَفْعَل) می‌آید مانند (عَلِمَ : أَعْلَمَ)

۱. اسم است = یکی از کلمات [أَشَدُّ ، أَفْوَى ، أَكْبَر ، أَكْثَر ، اعْظَم ، أَحْسَن ، أضعف ، أصغر ، أَقَل ، أَحقر ، أَفْحَح و ...] + اسمی که می‌خواهیم معنای تفضیل از آن بسازیم را به شکل منصوب می‌آوریم مثال : (أَقَلُّ مِنْكَ مَالاً)

۲. فعل ثلاثی مزید ، رباعی ، ناقص ، فعل دال بر معنای لون و رنگ و ... است = یکی از کلمات فوق + مصدر صریح یا مؤول آن فعل مثال : (هَذَا أَشَدُّ حُمْرَةً)

۳. فعل منفی یا فعل مجهول است = یکی از کلمات فوق + مصدر مؤول آن فعل مثال : (زیدٌ أَكْثَرُ أَنْ لا يَقُومَ [عدم قیامه] من عمرو)

۴. فعلی است که قابلیت معنای برتری ندارد یا از آن أَفْعَل تفضیل به هیچ‌وجه مشتق نمی‌شود و مصدر ندارد و ... متصرف نیست = ساختن أَفْعَل تفضیل هیچ امکان ندارد .

نکته :
کلماتی که دارای شروط مذکور است [عَلِمَ و ...] را می‌توان به دو شکل آورد :
[أَفْعَل ، (أَعْلَمَ)]
[یکی از کلمات فوق + مصدر آن فعل (أَشَدُّ عَلِمًا)]

۴. **صیغه‌ها و ضمائر:** (تنبیه ۱ و ۲ و ۵)

اسم تفضیل

مؤنث		مذکر				شماره صیغه
۶	۵	۴	۳	۲	۱	
فُعَلِيَّاتُ یا فُعَلٌ	فُعَلِيَّانِ	فُعَلَى	أَفْعُلُونَ یا أَفَاعِلُ	أَفْعَلَانِ	أَفْعَلٌ	وزن
كُبْرِيَّاتُ یا كُبْرٌ	كُبْرِيَّانِ	كُبْرَى	أَكْبَرُونَ یا أَكَابِرِ	أَكْبَرَانِ	أَكْبَرٌ	مثال
هُنَّ - أَنْتِنَّ - نَحْنُ	هُمَا - أَنْتِمَا - نَحْنُ	هِيَ - أَنْتِ - أَنَا	هُمُ - أَنْتُمْ - نَحْنُ	هُمَا - أَنْتُمَا - نَحْنُ	هُوَ - أَنْتَ - أَنَا	ضمائر

نکات :

- اسم تفضیل به مانند اسم فاعل و اسم مفعول و ... در بردارنده ضمیر است. مثال : (زیدٌ أَفْضَلُ [هُوَ مَسْتَرٌ] مِنْ عَمْرٍو)
- کثیراً مشاهده می‌شود که همزه‌ی (أَفْعَل) در سه کلمه (أُخْبِرُ ، أُشْرَ ، أَحَبَّ) حذف شده و به این شکل خوانده می‌شود (خَبِرٌ ، شَرٌّ ، حَبٌّ). در این صورت مذکر و مؤنث کلمات فوق این گونه است : (خَبِرٌ ، خَبْرَةٌ) ؛ (شَرٌّ ، شَرَّةٌ یا شَرٌّ) ؛ (حَبٌّ ، حَبَّةٌ)

بیشتر بدانید! (مباحثی که مربوط به علم نحو ، معانی بیان و لغت می‌شود)

الف) وجوه استعمال اسم تفضیل [مربوط به علم نحو] :**وجوه استعمال اسم تفضیل**

- اسم تفضیل بدون (ال) و (اضافه) ، بلکه به همراه (مِن) استعمال می‌شود .
نکته : گاهی (مِن) و مجرورش مع القربینه حذف می‌شود (والآخره خیر [من الدنيا] و أبقی [من الدنيا])
مثال : (زیدٌ أَعْلَمُ مِنْ عَمْرٍو)
فقط به صورت مفرد مذکر می‌آید.
- اسم تفضیل اضافه می‌شود - الف (مضاف به نکره . مثال (زیدٌ أَصْدَقُ رَجُلٍ)
ب (مضاف به معرفه . مثال (فاطمَةُ أَفْضَلُ النِّسَاءِ) تطابق در جنس و عدد لازم نیست.
در این صورت از صیغه‌های (فاطمَةُ فَضْلِي النِّسَاءِ)
صفت مشبّه استفاده می‌شود .
(زیدٌ أَفْضَلُ النَّاسِ)
(زیدُونَ أَفْضَلُ الطُّلَابِ)
(زیدُونَ أَفْضَلُوا الطُّلَابِ)
- اسم تفضیل مقترن به (ال) مثال (زیدٌ الْاَفْضَلُ) / (فاطمَةُ الْاَفْضَلِي) تطابق در جنس و عدد لازم است.
(زیدان الْاَفْضَلانِ) / (فاطمَتان الْاَفْضَلِيانِ) در این صورت از صیغه‌های
(زیدُونَ الْاَفْضَلُونَ) / (فاطمات الْفَضْلِياتِ) صفت مشبّه استفاده می‌شود.

ب) تجرّد أفعال تفضیل از معنای برتری و افضلیت [مربوط به علم معانی بیان ، لغت] :

اسم تفضیل اگر - بر یکی از سه صورت فوق استعمال شد: معنای تفضیل می‌دهد.

- بر یکی از سه صورت فوق استعمال نشد - می‌توانیم (مِن و مجرورش) را در تقدیر بگیریم: معنای تفضیل می‌دهد .

مثال (هذا أَشَدُّ حَمْرَةً [مِنْ شَيْءٍ آخَرَ])

- نمی‌توانیم (مِن و مجرورش) را در تقدیر بگیریم: معنای تفضیل را از دست می‌دهد و معنای

صفت مشبّه یا اسم فاعل به خود می‌گیرد.

مثال (وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ = هُوَ هَيِّنٌ عَلَيْهِ: زنده کردن مردگان برای خدا همیشه آسان است)

ج) تفضیل حقیقی و فرضی - تقدیری - [مربوط به علم معانی بیان] :

مقدمه : در اسم تفضیل چند عنصر وجود دارد : (زیدٌ أَعْلَمُ مِنْ عَمْرٍو)
[مُفَضَّلٌ / صفت مشترکی که هیئت افعال دلالت بر زیادی آن بر مُفَضَّل دارد / مُفَضَّلٌ عَلَيْهِ]

مفاضله و برتری : حقیقی : هرگاه آن صفتی که افعال تفضیل برتری و بیشتری آن را برای مُفَضَّل ثابت می‌کند ، برای مُفَضَّل علیه وجود داشته باشد .
(در مثال بالا یعنی هم زید و هم عمرو دارای صفت علم باشند و ما با هیئت (أَفْعَل) بگوییم صفت علم برای زید بیشتر از عمرو است)

فرضی و تقدیری : هرگاه آن صفتی که افعال تفضیل برتری و بیشتری آن را برای مُفَضَّل ثابت می‌کند، برای مُفَضَّل علیه وجود نداشته باشد و وجود آن را برای مُفَضَّل علیه فرضی بگیریم.

(در مثال بالا یعنی فقط زید دارای صفت علم باشند و عمرو هیچ علم ندارد و ما فرضاً او را عالم حساب می‌کنیم و سپس با هیئت (أَفْعَل) می‌گوییم صفت علم برای زید بیشتر از عمرو است)

د) بررسی لغت (أَوَّل) [مربوط به علم لغت] :

کلمه أَوَّل - بنا بر مبنای بصریین : ریشه کلمه (وَوَّل) - مذکر (أَوَّل)]

[مؤنث (أُولَى)] [وَوَّلَى] بوده و مطابق قاعده ۴ چون دو واو در اوّل کلمه مجتمع بودند ، اولی از آن دو را تبدیل به همزه کردیم شد أُولَى]

بنا بر مبنای کوفیین : ریشه کلمه (وَّأَل) - [وَوَّلَى] قلب مکانی بین واو و همزه ← اووّل ادغام ← أَوَّل]
[وَوَّلَى] قلب مکانی بین واو و همزه ← أُولَى]

درس ۳۳

تقسیمات اسم

تقسیم دوّم : جامد و مشتقّ

۶، ۷، ۸ : اسم زمان ، اسم مکان ، اسم آلت

فهرست مطالب

فصل ششم و هفتم : اسم مکان و زمان ۱- تعریف
۲- اوزان اسم زمان و مکان

فصل هشتم : اسم آلة ۱- تعریف
۲- اوزان

خاتمة : نامگذاری جامد و مشتق به موصوف و صفت

۹۶، ۹۷، ۹۸

جلسه درسی :

۲۳۲ الی ۲۳۷

صفحه کتاب :

(فصل ششم و هفتم : اسم زمان و مکان)

- **تعریف :** اسم مکان : (اسم مشتقی است که دلالت بر مکان وقوع فعل دارد)
 - اسم زمان : (اسم مشتقی است که دلالت بر زمان وقوع فعل دارد)

- اوزان

ثلاثی مجرد - اوزان قیاسی : **مَفْعَلُ** - در (یَفْعَلُ) صحیح اللام.
 مثال : [یَجْلِسُ = مَجْلِس]
 - در مثال واوی بر وزن (یَفْعَلُ) صحیح اللام
 مثال : [یَوْجَلُ = مَوْجِل]
مَفْعَلُ - در (یَفْعَلُ) صحیح ، (یَفْعَلُ)
 مثال : [یَلْعَبُ = مَلْعَب] / [یَقْتُلُ = مَقْتَل]
 - در ناقص یایی بر وزن (یَفْعَلُ)
 مثال : [یَجْرِي = مَجْرَى]

- اوزان سماعی : **مَفْعَلَةٌ** : مثال : [مَزْرَعَةٌ]

مَفْعَلَةٌ : مثال : [مَطْبَعَةٌ ، مَحْكَمَةٌ]

کلماتی که بر این دو وزن در می‌آیند و معنای اسم مکان دارند غالباً دلالت بر این می‌کنند که این مکان ، یک مکان مجزا از سایر مکان ها است و دارای هیئت جداگانه است .

نکته: موارد خلاف قاعده (یَسْجُدُ = مَسْجِد) ، (یَعْرَبُ = مَعْرَب) کم می‌باشد.

- **غیر ثلاثی مجرد :** بر وزن اسم مفعول همان باب می‌آید. [مُكْرَمٌ ، مُنْصَرَفٌ ، مُتَزَلِّزٌ ، مُخْرَجَةٌ ، ..]

نکته ۱: در جایی که اسم مفعول عنوان اسم مکان پیدا کند، از اسم مفعول بودن می‌افتد و اگر در گذشته معنای لازم داشته و با حرف جرّ می‌آمده ، حالا دیگر با حرف جرّ نمی‌آید.
 مثلاً (مُنْقَلَبٌ به) اسم مفعول باب انفعال است و معنای لازم داشته و با حرف جر استعمال می‌شود ولی اگر همین کلمه در جایی به عنوان اسم مکان استعمال شد، دیگر معنای اسم مفعولی ندارد و با حرف جرّ نمی‌آید .

نکته ۲: اسم مفعول در ثلاثی مزید مشترک بین چند چیز است (اسم مفعول، مصدر میمی، صفت مشبّهه، اسم مکان، اسم زمان)، هر موقع کلمه ای بر وزن اسم مفعول مشاهده شد، اصل آن است که اسم مفعول باشد ولی اگر قرینه بر دیگر کلمات بود ، باید بر اساس قرینه عمل کنیم و آن را بر مصدر میمی یا صفت مشبّهه یا ... حمل نماییم.

نکته ای پیرامون اسم مکان : [این نکته مخصوص اسم مکان است و در اسم زمان جاری نیست]

ما گفتیم که اسم مکان مشتق از فعل مضارع است. حالا می‌گوییم که در بعضی موارد اسم مکان از اسم جامد نیز ساخته می‌شود.

در این صورت - بر وزن مَفْعَلَةٌ می‌آید (مَبْطَحَةٌ)

- دلالت می‌کند که آن معنای اسم جامد در این مکان زیاد وجود دارد. (مَبْطَحَةٌ دلالت دارد بر این که هندوانه در آن زمین بسیار است)
 - آن را اسم مکان اصطلاحی نمی‌گویند، هر چند معنای مکان می‌دهد.

تنبیه : شنیده شده که اسم مکان و زمان بر وزن (مِفْعَال) نیز در می‌آید. مانند: مِرْصَاد، مِحْرَاب، مِيعَاد، مِيقَات، مِیْلَاد.

(فصل هشتم : اسم آله)

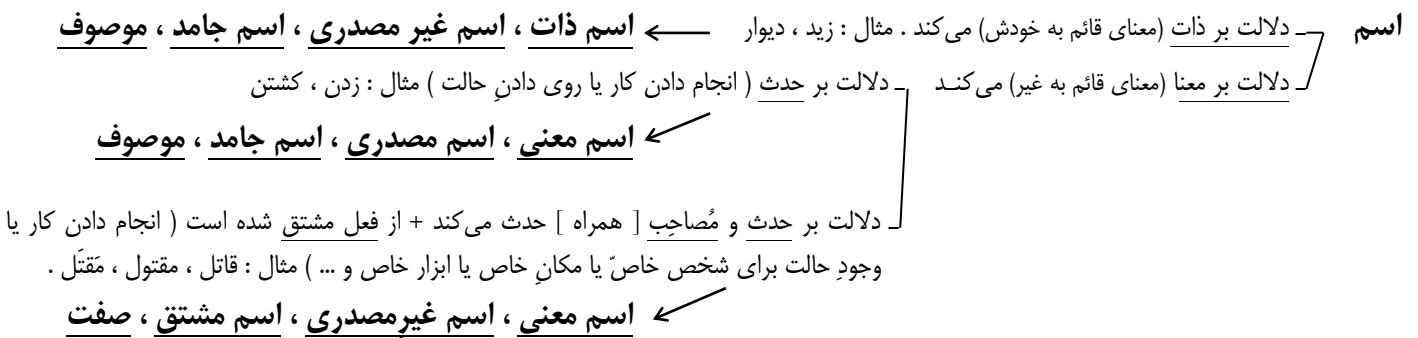
تعریف : (اسم مشتقی است که دلالت بر ابزار وقوع فعل می کند)



نکته :

ما گفتیم که اسم آلت، اسمی است که از فعل مضارع مشتق می شود؛ حالا می گوئیم بعضی کلمات هستند که معنای ابزار و آله را دارند ولی از فعل مضارع مشتق نمی شوند بلکه اسماء جامدی اند که معنای ابزار و آلت می دهند . [قَلَم ، سیف و ...]

(خاتمه : نامگذاری جامد و مشتق به موصوف و صفت)



بیشتر بدانید !!

گاهی - مشتقات معنای وصفیت [اسم فاعل و اسم مفعول بودن ، صفت مشبّهه بودن و ...] را از دست می دهند و برای یک معنای عام یا یک معنای خاص عَلَم می شود .
 مثال : (طائره : هواپیما) / (مُحَمَّد : اسم شخص خاصی)
 وقتی اسمی را تجزیه می کنند، چنین کلمه ای را ملحق به جامد می دانند.
 [اسماء جامد معنای مشتق پیدا می کنند و ملحق به مشتق می شوند]
 [اسم منسوب (ایرانی)] شخصی که دارای صفت ایرانی بودن است و این صفت همیشه همراه این شخص است [
 [اسم مصغّر (رَجِيل)] شخصی که دارای صفت رجل کوچک بودن است]
 [اسم جامدی که اراده‌ی مبالغه از آن می شود (زیدٌ عدلٌ [کامل العدل])]
 (زیدٌ اسدٌ [شجاع جداً])
 وقتی اسمی را تجزیه می کنند ، چنین کلمه ای را جامد به حساب می آورند و به آن مشتق نمی گویند.

درس ۳۴

تقسیمات اسم

تقسیم سوّم : مذکر و مؤنث

فهرست مطالب

* فصل اول : تعریف مؤنث

* فصل دوم : اقسام مذکر و مؤنث

* فصل سوّم : موارد علائم تأنیث

* فصل چهارم : صفاتی که مذکر و مؤنث در آن مساوی است

* فصل پنجم : مواردی که می توان یک کلمه را هم مذکر فرض کرد و هم مؤنث

* فصل ششم : چگونگی اسناد فعل به کلمه مؤنث

۱۹۹ الی ۱۰۶

جلسه درسی :

۲۳۸ الی ۲۴۸

صفحه کتاب :

(فصل اوّل : اقسام مذکر و مؤنث)**فصل اوّل : علائم التأنيث**

علائم تأنيث	تاء (ة)	مانند: فاطمة
	الف مقصورة	مانند: صُغرى
	الف ممدودة	مانند: حمراء

نکته: اگر این حروف جزء اصل کلمه بود؛ مانند: وقت
 مُنْقَلَب از حرف اصلی بود؛ مانند: رضا
 زاید للإلحاق بود؛ مانند: أرطى
 تکثیر حروف کلمه بود؛ مانند: قَبَعْرَى

دلالّت بر تأنيث ندارد.

فصل دوّم : اقسام مذکر و مؤنث**– مقدّمه :**

ما چند چیز داریم

- حیوانات و انسان ها
- مذکر : (آن موجودی که علائم مذکر را دارد)
- مؤنث : (آن موجودی که علائم مؤنث را دارد)
- اشیاء و برخی چیزها مثل دیوار ، ماشین ، زمین ، آسمان و ... : مؤنث و مذکر ندارد .
- افعال و کارها مثل زدن ، خوردن ، بردن و ... : مؤنث و مذکر ندارد .
- الفاظ و کلمات مثل زید ، فاطمه ، تقی ، الجدار ، سماء : سوال (آیا برای لفظ هم مذکر و مؤنث (حقیقی) فرض می شود ؟

پاسخ (خیر، لفظ لفظ است یک نوشتار یا گفتار مثل زدن ، کشتن و ... ، پس نمی توان برایش مذکر و مؤنث فرض کرد فلذا اگر اسم را به مذکر و مؤنث متّصف می کنند به اعتبارات و جهات دیگری است.

– نتیجه :

از جهت ظاهر و قیافه

- مؤنث : (آن کلمه ای که در آخر آن علامت تأنيث «ة»، «الف ممدود»، «الف مقصور» لفظاً یا تقدیراً [فرضاً] قرار گرفته باشد) [فاطمة ، حمراء ، كبرى]
- مذکر : (آن کلمه ای که در آخر آن علامت تأنيث نباشد) [الجدار ، زيد]

از جهت معنا و مدلول لفظ

- مذکر - حقیقی (آن اسمی که معنای آن ، یک انسان یا حیوان یا ... مذکر باشد = در مقابلش مؤنث قرار گرفته باشد) [رجل ، زيد ، ضارب]
- مجازی (آن اسمی که معنای آن یک شیء و یک چیزی است که مؤنث و مذکر ندارد ولی ما اعتباراً و مجازاً آن را مذکر حساب می کنیم) [شجر ، خجر]
- مؤنث - حقیقی (آن اسمی که معنای آن ، یک انسان یا حیوان یا ... مؤنث باشد = در مقابلش مؤنث قرار گرفته باشد)
- مجازی (آن اسمی که معنای آن یک شیء و یک چیزی است که مؤنث و مذکر ندارد ولی ما اعتباراً و مجازاً آن را مؤنث حساب می کنیم)

اسم و لفظ
تقسیم می شود
به مذکر و مؤنث

تقسیم خاص به مؤنث لفظی: اسمی که در آخر آن یکی از علائم تأنيث قرار گرفته باشد.

- مؤنث لفظی حقیقی. مانند: فاطمة، حُبلى، نُساء
- مؤنث لفظی مجازی. مانند: تمرّة، رُجعی، صحراء
- مؤنث لفظی فقط. مانند: طلحة، موسى، زكرياء

معنوی: اسمی که در آخر آن یکی از علائم تأنيث قرار نرفته باشد.

- مؤنث معنوی حقیقی. مانند: مريم
- مؤنث معنوی مجازی. مانند: شمس

- موارد مؤنث معنوی
- قیاسی
- مؤنث حقیقی. مانند: مَرِيَم.
 - جمع مکسر. مانند: رُسُل.
 - جمع مؤنث سالم. مانند: الفاطِمات، فَضَلِيَّات.
 - اسم جمع غیر آدمیین. مانند: خَيْل، إِبِل، غَنَم.
 - أَسْمَاءُ بَادِهًا. مانند: صَبَا، شَمَال، جَنُوب، قَبُول، دَبُور، حَاصِب.
- سماعی: ضابطه‌ای ندارد. مانند: أَرْض، إصْبَح، بَطْر و ... و اکثر اعضای بدن که به صورت زوج هستند [عَيْن : چشم / أُذُن : گوش / يَد : دست / رِجْل : پا / قَدَم : کف پا و روی آن]

- علائم
- از کجا بفهمیم این کلمه مؤنث است ؟
۱. « اسناد فعل » در جمله فعل مؤنث به آن کلمه اسناد داده شود [إِذَا زَلَزَلَتْ الْأَرْضُ زَلَزَلَتْهَا]
 ۲. « اشاره » [هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي ...]
 ۳. « صفت » [فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ]
 ۴. « ارجاع ضمیر مؤنث » [وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا]
 ۵. « تصغیر » [نَارٌ = نُورَةٌ]
 ۶. « خَبَر » [كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ]
 ۷. « حال » [وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً]
 ۸. « عدد » [إِثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا]

- نکته:
- غالب موارد: مؤنث مجازی محسوب می‌شود. [عَيْن : چشم / أُذُن : گوش / يَد : دست / رِجْل : پا / قَدَم : کف پا و روی آن]
- مزدوجه
- برخی موارد: مذکر مجازی محسوب می‌شود. [فَم : دهان / خَد : گونه / حَاجِب : ابرو / مَرْفِق : آرنج / سَاعِد : ساعد / زَنْد : میج دست]
 - برخی موارد: مذکر و مؤنث مجازی محسوب می‌شود. [عَضُد : بازو / إِبْط : زیر بغل]
- اسماء اعضای بدن
- غیر مزدوجه
- غالباً: مذکر مجازی اند. [رَأْس، نُخَاع، وَجْه، فَم، حَلْق، أَنْف، صَدْر، قَلْب، بَطْن، ظَهْر]
 - برخی موارد مذکر و مؤنث مجازی محسوب می‌شود. [لِسَان، عُنُق، قَفَا، مَتْن، كَيْد، مِعَى]
 - برخی موارد مؤنث مجازی محسوب می‌شود. [يَمِين، يَسَار، كَرَش]

فصل سوم : موارد علائم تانیث

صورت مسأله: علائم تانیث (ة / الف ممدود / الف مقصور) در انتهای اسماء داخل می‌شود و دلالت بر تانیث حقیقی، مجازی و لفظی دارد.

- علائم تانیث (ة) تانیث
- در موصوفات
 - لازمه [نَاقَةٌ / نَعْجَةٌ]
 - غیر لازمه [إِمْرَأَةٌ / نَمِرَةٌ]
 - در صفات
 - لازمه [إِمْرَأَةٌ عَالِمَةٌ، مُؤَدَّبَةٌ، شَرِيفَةٌ]
 - غیر لازمه [عَجُوزَةٌ، طَالِقَةٌ]
 - در مصدر مرءة و هیئت [حَجَجْتُ حَجَّةً]

نکته: در برخی موارد تاء گرد (ة) علاوه بر تانیث، معانی دیگری را هم می‌رساند:

۱. ایجاد شدن یک معنا و یک حالت خاصی در زنان (در صفات مختص به زنان که بر وزن فاعِلِ یا مُفْعِلِ می‌آید):
 - [حَامِلَةٌ / طَامِئَةٌ / حَائِضَةٌ / حَائِلَةٌ / حَامِلَةٌ / طَالِقَةٌ / مُرْضِعَةٌ].
 البته اگر به این صفات شأن و طبیعت زن اراده شود، غالباً بدون تاء استعمال می‌شوند.
۲. تأکید تانیث در صفات مخصوص زنان. مثال: [عَجُوزٌ یا عَجُوزَةٌ]
۳. مبالغه. [راویَةٌ به معنای کثیر الروایة]
۴. توکید مبالغه [عَلَّامَةٌ]
۵. نسبت [أَفَاعِنَةٌ]
۶. تأکید تانیث جمع مکسر؛ لازمه [أَبْنِيَّةٌ] / غیر لازمه [مَلَائِكَةٌ]

۶. وَحَدَّةٌ (دلالت بر یک فرد از جنس دارد) [نَخْلَةٌ ، صُرْبَةٌ] .

۷. عَوَّضَ از حرف محذوف عَوَّضَ از فاء الفعل [وَزَنَ = زِنَةٌ]

عَوَّضَ از عین الفعل [اِسْتِقْوَامٌ = اِسْتِقَامَةٌ]

عوض از لام الفعل [كَرَوَ = كُرَّةٌ / صَلَّاءٌ = صَلَاةٌ / زَكَاهُ = زَكَاةٌ]

عوض از حرف زاید [تَبَصَّرَ = بَصِيرَةٌ]

عوض از یاء متکلم [يَا اَبِي = يَا اَبْتٌ]

۸. دلالت بر انتقال کلمه از صفت بودن برای چیز یا کسی به اسم بودن برای خود شیء [ذَبِيحَةٌ]

نکته:

در بسیاری موارد مشاهده می‌شود که تاء گرد در انتهای کلمه می‌آید ولی دلالت بر معنای تأنیث به هیچ شکلی ندارد. مانند: حُجْرَةٌ، عِمَامَةٌ، سَلْعَةٌ، صَخْرَةٌ؛ و همچنین بسیاری از مصادر افعال مجرد و مزیده و اسماء مکان، زمان، و آلت، مانند: نِعْمَةٌ، قُدْرَةٌ، مَحْمِدَةٌ، هِرْوَلَةٌ، مَكْحَلَةٌ، مَيْسِرَةٌ و ...؛

وزن (فَعْلَى)؛ مانند: [كُبْرَى ، حُبْلَى ، اُنْتَى]

وزن (فَعْلَى)؛ مانند: [غَضَبِي ، سَلَمِي]

وزن (فَعْلَى)؛ مانند: [اِحْدَى النِّسَاءِ]

وزن (فَعَالَى)؛ مانند: [سَكَارَى]

وزن (فَعَالَى)؛ مانند: [سَكَارَى]

وزن (فَعَلِيًّا)؛ مانند: [زَكَرِيًّا]

وزن (فَعَلَاء)؛ مانند: [حَمْرَاءِ]

وزن (فَعَلَاء)؛ مانند: [اِمْرَأَةٌ نَفْسَاءِ]

وزن (أَفْعِلَاء)؛ مانند: [اَنْبِيَاءِ]

وزن (فَاعُولَاء)؛ مانند: [عَاشُورَاءِ]

وزن (فَعَلِيَّاء)؛ مانند: [زَكَرِيَّاءِ]

وزن (فَعَلَلَاء)؛ مانند: [كَرِبَلَاءِ]

الف مقصورة

الف ممدودة

فصل چهارم: صفاتی که مذکر و مؤنث آن مساوی است

۱. مصدری که به جهت مبالغه به عنوان صفت یا خبر آورده شود؛ مانند: (زَيْدٌ عَدْلٌ / زَيْنَبٌ عَدْلٌ : زینب خود عدالت است)

نکته: مصدر بر دو قسم است [مصدر مؤنث: مصدری که در انتهای آن علائم تأنیث وجود دارد [رُجَعِي / اِقَامَةٌ]

[مصدر مذکر: مصدری که در انتهای آن علائم تأنیث وجود ندارد [رُجُوعٌ / اِكْرَامٌ]

این مصادر هیچ‌گاه تغییر نمی‌کنند، حتی اگر به عنوان صفت یا خبر آورده شوند و به آن‌ها قصد مبالغه شود باز هم به همان شکل خود باقی هستند.

۲. اکثر اوزان مبالغه (فَعُولٌ ، فَعَالٌ ، فُعَالٌ ، مِفْعَالٌ ، مِفْعِيلٌ ، فَعِيلٌ) [رَجُلٌ مِفْضَالٌ / اِمْرَأَةٌ مِفْضَالٌ]

۳. وزن فَعُولٌ - به معنای فاعل (هم صفت مشبّهه و هم صیغه مبالغه): همیشه به شکل مذکر می‌آید. [رَجُلٌ صَبُورٌ / اِمْرَأَةٌ صَبُورٌ]

- به معنای مفعول (صفت مشبّهه فقط): هم به شکل مذکر و هم به شکل مؤنث می‌آید. [رَجُلٌ رُسُولٌ / اِمْرَأَةٌ رَسُولَةٌ]

فَعِيلٌ - به معنای مفعول - در صورتی که با موصوفش بیاید: همیشه به شکل مذکر است. [رَجُلٌ جَرِيحٌ / اِمْرَأَةٌ جَرِيحٌ]

- در صورتی که بدون موصوف بیاید: هم به شکل مذکر می‌آید و هم به شکل مؤنث. [رَأَيْتُ جَرِيحًا / رَأَيْتُ جَرِيحَةً]

- به معنای فاعل: هم به شکل مذکر می‌آید و هم به شکل مؤنث. [رَجُلٌ كَرِيمٌ / اِمْرَأَةٌ كَرِيمَةٌ]

نکته: گاهی اوقات این قاعده در فَعِيلٌ و فَعُولٌ بر عکس می‌شود. مانند (إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ)

فصل پنجم: جواز تذکیر و تأنیث

بعضی اسماء (موصوفات) هستند که می توان آن ها را هم مذکر فرض کرد و هم مؤنث!

۱. کلماتی که الفاظ آن ها را قصد کرده اند
 - مذکر: به اعتبار (لفظاً) (مِنْ) يَأْتِي لِمَعَانٍ = أَي لَفْظٌ مِنْ يَأْتِي ...]
 - مؤنث: به اعتبار (كَلِمَةً) (مِنْ) تَأْتِي لِمَعَانٍ = أَي كَلِمَةٌ مِنْ تَأْتِي ...]
۲. اسماء شهرها و مناطق
 - مذکر: به اعتبار مکان [فِي الْمَشْرِفِ = أَي مَكَانٌ قُمْ]
 - مؤنث: به اعتبار بُقْعَةٌ و ساختمان [فِي الْمَشْرِفَةِ = أَي بُقْعَةٌ قُمْ]
۳. اسماء قبائل
 - مذکر: به اعتبار حَيٍّ (محلّه ، آبادی) یا لفظ آن [كَذَبَ ثُمُودٌ بِالنُّذُرِ = أَي حَيٌّ ثُمُودٍ]
 - مؤنث: به اعتبار قَبِيلَةٌ [كَذَبَتِ ثُمُودٌ بِالنُّذُرِ = أَي قَبِيلَةٌ ثُمُودٍ]
۴. اسم جنس جمعی
 - مذکر: به اعتبار (لفظاً) (كَانَهُمْ) أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَرٍ]
 - مؤنث: به اعتبار (جَمَاعَةً) (كَانَهُمْ) أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ]
۵. اسم جمع برای انسان
 - مذکر: به اعتبار (لفظاً) (مَضَى الرَّكِبِ) (سوارکاران)]
 - مؤنث: به اعتبار (جَمَاعَةً) (مَضَتِ الرَّكِبِ]

قیاسی

جواز
تذکیر
و
تأنیث

سماعی: ضابطه ندارد [حائوت: مغازه / درع: زره / و ...]

فصل ششم: اسناد الفعل الى المؤنث

فعل به دو شکل به کلمه نسبت داده می شود - به ظاهر کلمه نسبت داده می شود (جایی که اول فعل است بعد اسم ظاهر) : ضَرَبَ زَيْدٌ
- به ضمیری که به آن کلمه بر می گردد نسبت داده می شود (جایی که اول اسم ظاهر است بعد فعل) : زَيْدٌ ضَرَبَ

صورت مسأله: در جایی که فعل به کلمه ای نسبت داده می شود، فعل را باید به چه شکلی آورد، به شکل مذکر یا مؤنث؟!

مفرد و مثنی مذکر باشد: - فعل به خود اسم ظاهر اسناد داده شود [ذَهَبَ زَيْدٌ] و جوب تذکیر فعل
- فعل به ضمیر بعدش اسناد داده شود [زَيْدٌ ذَهَبَ]

مفرد و مثنی مؤنث

- مؤنث حقیقی - فعل به خود اسم ظاهر اسناد داده شود [جَاءَتِ فَاطِمَةُ] و جوب تأنیث
- مؤنث مجازی - فعل به ضمیر بعدش اسناد داده شود [جَاءَتِ فَاطِمَةُ]
- مؤنث مجازی - فعل به ضمیر بعدش اسناد داده شود [الشَّمْسُ طَلَعَتْ]

فعل به خود اسم ظاهر اسناد داده شود [طَلَعَ الشَّمْسُ] / [طَلَعَتِ الشَّمْسُ] جواز تأنیث

جمع مذکر سالم - فعل به خود اسم ظاهر اسناد داده شود [قَدْ أَلْفَحَ الْمُؤْمِنُونَ] : واجب است فعل به شکل مفرد مذکر بیاید .
- فعل به ضمیر بعدش اسناد داده شود [المؤمنونُ جاءوا] : واجب است فعل به شکل ضمیر جمع بیاید .

جمع مؤنث سالم و جمع مکسر - فعل به خود اسم ظاهر اسناد داده شود = جوب افراد و جواز تذکیر و تأنیث [جاء الرجالُ / جاءت الرجالُ]
- فعل به ضمیر بعدش اسناد داده شود [جاءت المسلماتُ / جاءت المسلماتُ]

اسم جمع

فعل به ضمیر بعدش اسناد داده شود = جواز رعایت معنی: جمع بودن و مذکر و مؤنث بودن
[الرجالُ جاءوا] / [المؤمناتُ جئن]

رعایت لفظ و اعتبار جَمَاعَةً: ضمیر به شکل مفرد
مؤنث می آید [الرجالُ جاءت] / [المؤمناتُ ذهبت]

اسم جنس جمعی: جواز مفرد مذکر: به اعتبار لفظ [إنقَرَ النخلُ] / [النخلُ إنقَرَ]
مفرد مؤنث: به اعتبار معنای جَمْعِيَّة [إنقَرتِ النخلُ] / [النخلُ إنقَرت]
- جمع مؤنث یا مذکر: به اعتبار معنا [إنقَرنِ]

فهرست درس ۳۵ تا ۳۸: بحث متصرف و غیر متصرف

فهرست کل مطالب

(مقدمه : تعریف متصرف و غیر متصرف)

(فصل اول : مثنی)

- مطلب اول : تعریف
- مطلب دوم : ملحقات مثنی
- مطلب سوم : طریقه ساختن
- تبصره : ...

(فصل دوم : کلیات جمع)

- مطلب اول : تعریف
- مطلب دوم : اقسام کلی و علائم هر یک

(فصل سوم : جمع مذکر سالم)

- مطلب اول : تعریف
- مطلب دوم : شروط مفردی که جمع مذکر سالم از آن ساخته می شود
- مطلب سوم : طریقه ساختن
- مطلب چهارم : ملحقات جمع مذکر سالم

(فصل چهارم : جمع مؤنث سالم)

- مطلب اول : تعریف
- مطلب دوم : ملحقات جمع مؤنث سالم
- مطلب سوم : شروط مفردی که جمع مؤنث سالم از آن ساخته می شود
- مطلب چهارم : طریقه ساختن

(فصل پنجم : جمع مکسر)

- مطلب اول : اوزان جمع های مکسر - جمع های مکسر شایع و رایج
- موارد سماعی و غیر رایج
- مطلب دوم : قله و کثره
- مطلب سوم : جمع الجمع ، جمع منتهی الجموع
- مطلب چهارم : جمع بلا مفرد
- مطلب پنجم : اسم جمع
- مطلب ششم : اسم جنس جمعی
- مطلب هفتم : علم شدن صیغه جمع برای چیز مفرد

(فصل ششم : اسم منسوب)

- مطلب اول : تعریف
- مطلب دوم : طریقه ساختن
- مطلب سوم : شواذ النسب
- مطلب چهارم : تبصره ، تئمه

(فصل هفتم : مصغر)

- مطلب اول : تعریف
- مطلب دوم : معانی که مصغر آن را می رساند
- مطلب سوم : شروط اسمی که مصغر از آن ساخته می شود
- مطلب چهارم : صیغه های مصغر
- مطلب پنجم : طریقه ساختن
- مطلب ششم : قواعد اعلال خاصه به مصغر

درس ۳۵

تقسیمات اسم

تقسیم چهارم : متصرف و غیر متصرف

۱. مثنیٰ

فهرست مطالب

(فصل اول : مثنیٰ)

- مطلب اول : تعریف

- مطلب دوم : ملحقات مثنیٰ

- مطلب سوم : طریقه ساختن

- تبصره : ...

۱۰۷

جلسه درسی :

۲۴۹ الی ۲۵۲

صفحه کتاب :

(مقدمه : تعریف متصرف و غیر متصرف)

اقسام اسم — متصرف (اسمی که می تواند به یکی از شکل های تثنیه ، جمع ، مصغر و منسوبُ الیه در بیاید) مثال : [اَسَد - اَسْدَان - اَسُود - اَسِيد - اَسْرِي]
 — غیر متصرف (اسمی که قابلیت ندارد به یکی از شکل های تثنیه ، جمع ، مصغر و منسوبُ الیه در بیاید) مثال : [مَن ، ما]

به اعتبار
دگرگونی

(فصل اوّل : مثنی)**(مطلب اوّل : تعریف مثنی)**

اسمی را گویند که به نیابت از دو مفرد آمده و دلالت می کند بر دو مفرد از یک معنا و یک لفظ، و در آخر آن علامت تثنیه (ان) (ین) وجود دارد .
 مثال : [جاء رَجُلَان : جاء رَجُلٌ ، رَجُلٌ]

(مطلب دوّم : ملحقات مثنی)

بعضی کلمات هستند که علامت تثنیه را دارند ولی در حدود و چارچوب تثنیه نمی باشند:

۱. کلماتی که مفرد ندارند. مثال : [اثنان : مفرد ندارد]
۲. کلماتی که مفرد دارند ولی مفرد آن ها لفظاً و معنأ متفاوت اند . مثال : [اَبُوین : تثنیه اب و أم]

نکته:

اگر اسم مثنی از معنای تثنیه خالی شود و برای شیء خاصی عَلَم گردد، از مثنی بودن خارج شده و مفرد محسوب می شود مثال: [بحرین: اسم برای کشور خاصی]

(مطلب سوّم : طریقه ساختن مثنی)

طریقه ساختن به شکل کلی : برای ساختن اسم مثنی ، علائم تثنیه (ان) ، (ین) را به آخرش در می آوریم .

*** تبصره :**

الف (گاهی اوقات کلمه جمع، معنای تثنیه را می رساند. مثال: [السَّارِقُ و السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا اَبْدِيَهُمَا = یدانهما]
 ب (گاهی اوقات از کلمه مثنی، معنای جمع قصد می شود. مثال: [ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ = کرات]

۲۵. در کلمه (دَوَا) دو احتمال وجود دارد، اول این که اسم اشاره باشد، و دوّم این که علامت تثنیه و جمع باشد، که احتمال دوّم قوی تر است.

درس ۳۶

تقسیمات اسم

تقسیم چهارم : متصرف و غیر متصرف

۲. جمع

فهرست مطالب

(فصل دوم : کلیات جمع)

- مطلب اول : تعریف
- مطلب دوم : اقسام کلی و علائم هر یک

(فصل سوم : جمع مذکر سالم)

- مطلب اول : تعریف
- مطلب دوم : شروط مفردی که جمع مذکر سالم از آن ساخته می‌شود
- مطلب سوم : طریقه ساختن

(فصل چهارم : جمع مؤنث سالم)

- مطلب اول : تعریف
- مطلب دوم : شروط مفردی که جمع مؤنث سالم از آن ساخته می‌شود
- مطلب سوم : طریقه ساختن

(فصل پنجم : جمع مکسر)

- مطلب اول : تعریف
- مطلب دوم : اوزان جمع‌های مکسر - جمع‌های مکسر شایع و رایج - موارد سمعی و غیر رایج
- مطلب سوم : قله و کثرة
- مطلب چهارم : جمع بلا مفرد
- مطلب پنجم : علم شدن صیغه جمع برای چیز مفرد
- مطلب ششم : جمع الجمع ، جمع منتهی الجموع
- مطلب هفتم : اسم جمع
- مطلب هشتم : اسم جنس جمعی

۱۰۸ الی ۱۱۶

جلسه درسی :

۲۵۲ الی ۲۸۶

صفحه کتاب :

(فصل دوّم : جمع)**(مطلب اوّل : تعریف جمع)**

اسمی که به نیابت از سه مفرد به بالا آمده و دلالت بر ۳ به بالا می‌کند، در حالی که مفرد آن دارای یک معنا و یک لفظ است.
مثال: [جاء زیدون = جاء زید، زید، زید، زید و ...]

(مطلب دوّم : اقسام جمع)

- اقسام
۱. جمع مذکر سالم: علامت (ونَ)، (ینَ). مثال: [مُسْلِمُونَ، مُسْلِمِينَ]
 ۲. جمع مؤنث سالم: علامت (اتِ). مثال: [مُسْلِمَاتٍ]
 ۳. جمع مکسر: علامت (شکسته شدن هیئت کلمه). مثال: [رِجَالٌ]

(فصل سوّم : جمع مذکر سالم)**(مطلب اوّل : تعریف)**

جمعی که با اضافه کردن (ونَ)، (ینَ) در انتهای مفردش، بدون تغییر در هیئت و ساختار کلمه، ساخته می‌شود و دلالت بر جمع مذکر عاقل دارد.
مثال: [مُسْلِمٌ = مُسْلِمُونَ، مُسْلِمِينَ]

(مطلب دوّم : شروط مفردی که جمع سالم از آن ساخته می‌شود)

- اگر کلمه
۱. اسم (عَلَمٌ) است: عَلَمٌ برای ذَکَرِ عَاقِلٌ باشد + خالی از تاء تأنیث و ترکیب؛ مانند: [زید: الزَّیْدُونَ]
[بخلاف: رَجُلٌ، زینب، داجس (اسم اسب)، طَلْحَةُ، سَبِیْهَة]
 ۲. (صفت) است: صفت برای مذکر عاقل باشد + مؤنث آن با (ة) باشد؛ [عالِم: عَالِمُونَ]
+ اگر مؤنث آن با (ة) نیست، أَفْعَلٌ تَفْضِیلٌ باشد. [أَعْلَمُ: أَعْلَمُونَ]
[بخلاف: أَحْمَرٌ (مؤنثه حمراء و هذا صفة مشبهة)، حَرَّانٌ (مؤنثه حَرَى)، صَبُورٌ (مؤنث و مذکر مساوی است)]

تبصره: ملحقات جمع مذکر سالم (کلماتی که علائم جمع مذکر سالم را دارند ولی تعریف جمع مذکر سالم و شروط آن را دارا نمی‌باشند)

۱. **عَلِیُّونَ**: نامه عمل / ساکنین مکانی در اعلی مکان بهشت [وجه الحاق: مفرد ندارد بلکه طبق معنای اوّل خودش مفرد است و طبق معنای دوّم اسم جمع است و مفرد ندارد از جنس خودش ندارد]
۲. **عَالِمُونَ**: مخلوقات خدا، عاقل و غیر عاقل [وجه الحاق: ۱. مفرد ندارد، ۲. بنا بر قولی مختص به عقلاء نیست]
۳. **أَوْلِیَا**: صاحبان [وجه الحاق: مفرد دارد ولی مفردش از جنس لفظش نیست، مفردش کلمه **أُولِی** نیست بلکه کلمه صاحب است]
۴. **عِشْرُونَ الِی تِسْعُونَ**: بیست، سی، چهل ... الی نَوَدٌ [وجه الحاق: نیابت از ۳ مفرد به بالا نمی‌کند، ما گفتیم که جاء المؤمنون یعنی جاء المؤمن، المؤمن، المؤمن ... یعنی این کلمه نیابت از این کلمات می‌کند، ولی در ما نحن فیه این گونه نیست یعنی نمی‌شود گفت عِشْرُونَ یعنی عَشْرٌ، عَشْرٌ، عَشْرٌ، عَشْرٌ ... ۱۰، ۱۰، ۱۰، ۱۰ و حال آن که عِشْرُونَ به معنای ۲۰ است، خلاصه این که این لفظ نیابت از این کلمات نکرده است؛ همین طور ثلاثون، اربعون و ... چون طبق معنای جمع، ثلاثون یعنی ثلاثه، ثلاثه، ثلاثه، ثلاثه و به بالا و حال آن که ثلاثون بر عدد معین ۳۰ دلالت دارد]
۵. **أَرْضُونَ**: زمین ها [وجه الحاق: مفردش (أَرْضٌ) مؤنث معنوی و مجازی است]
۶. **سَبُونٌ و بَابِه [عِضُونَ، عِزُونَ، ثَبُونٌ]** (هر کلمه سه حرفی که لام الفعل آن حذف شده و در انتهای آن «ة» تأنیث آمده و جمع مکسر نداشته باشد) [وجه الحاق: چون اولاً: در آخر این کلمات (ة) تأنیث آمده است و جمع آن ها نباید به «ون» باشد و ثانیاً: بناء مفرد آن ها شکسته شده و جمع مکسر به شمار می‌روند]
۷. **أَهْلُونَ**: مقیم های این شهر و این مکان [وجه الحاق: موصوف است ولی عَلَمٌ نیست]
۸. **بَنُونَ**: فرزندان [وجه الحاق: چون دو احتمال دارد، یا این که موصوف باشد که در این صورت چون عَلَمٌ نیست نمی‌توان جمع مذکر سالم بست، و یا این که صفت باشد که در این صورت چون بناء مفردش - این - تغییر پیدا کرده، ملحق به جمع مذکر سالم محسوب می‌شود]

نکته: اگر جمع مذکر سالم، عَلَمٌ برای شخص خاص یا مکان خاصی شد، دیگر جمع مذکر سالم و ملحقات آن به شمار نمی‌رود. (مانند: سَعْدُونَ)

(مطلب سوم : طریقه ساختن جمع مذکر سالم)

طریقه ساختن به شکل کلی : برای ساختن جمع مذکر عاقل، علائم جمع (وُنَ) ، (یِنَ) را به آخرش در می آوریم .

در اسم صحیح و شبه صحیح : هیچ تغییری در انتهای کلمه رخ نمی دهد . مثال : [زید = زیدون]

در اسم منقوص : (یاء) حذف می شود . قاعده ۲ و ۱۰ اعلال . مثال : [هادون : هادیون = هادیون = هادون]

در اسم مقصور : (الف) حذف می شود . قاعده ۱۰ اعلال . مثال : [مُرْتَضُونَ = مُرْتَضُونَ]

در اسم ممدود - همزه اصلی : همزه به شکل خود باقی می ماند . مثال : [قَرَاء : قَرَاءون]

- همزه منقلب از واو و یاء } قلب به واو جایز است . مثال : [قَرَاء : قَرَاءون / قَرَاءون]
- همزه مزید للاحاق .

طریقه ساختن

در اسم مرکب - مرکب اضافی : علامت جمع به جزء اول مرکب اضافه می شود . مثال : [عبدو مناف : جمع عبد مناف]

- مرکب مزجی و اسنادی : علامت جمع به شکل (دَوُو / دَوِی) در ابتدای مرکب مزجی اضافه می شود .

مثال : [دَوُو سیبویه]

(فصل چهارم : جمع مؤنث سالم)**(مطلب اول : تعریف)**

جمعی که با اضافه کردن (ات) در انتهای مفردش، بدون تغییر در هیئت و ساختار کلمه ، ساخته می شود و دلالت بر جمع مؤنث دارد . مثال : [مُسَلِمات = مُسَلِمات]

ملحقات (کلماتی که علائم جمع مؤنث سالم و به تبع احکام آن - نصب به کسر - را دارند ولی تعریف جمع مؤنث سالم بر آن صدق نمی کند).

- **أولات** : صاحبان زن [وجه الحاق : مفرد دارد ولی مفردش از جنس لفظش نیست ، مفردش کلمه اولی نیست بلکه کلمه ذات به معنای صاحبه است]

- **أخوات ، بنات** : خواهران / دختران [وجه الحاق : ات برای جمع مکسر است]

نکته : اگر جمع مؤنث سالم، علم برای شخص خاص یا مکان خاصی شد، دیگر جمع مؤنث سالم و ملحقات آن به شمار نمی رود و احکام آن را نیز ندارد.

(مانند: أذرع [نام مکانی در اردن] ، عَرَقات [نام مکانی در مکه])

(مطلب دوم : شروط مفردی که جمع مؤنث سالم از آن ساخته می شود)

برای ساخته شدن جمع مؤنث سالم ، تحقق یکی از شروط ۸ گانه مذکور کافی است .

۱. در انتهای آن (ة) تأنیث قرار گرفته باشد ، خواه

حقیقی [نَعَجَةٌ = نَعَجَاتُ]

مجازی [عُرْفَةٌ = عُرْفَاتُ]

مذکر حقیقی [طَلْحَةٌ = طَلْحَاتُ]

موصوف [شَجَرَةٌ = شَجَرَاتُ]

صفت برای - مؤنث [عَالِمَةٌ = عَالِمَاتُ]

مذکر [عَلَامَةٌ = عَلَامَاتُ]

شروط ۸ گانه ۲. در انتهای آن ، الف تأنیث مقصوره و ممدوده قرار گرفته باشد - در موصوف : علم برای مؤنث باشد [لَيْلَى = لَيْلِيَاتُ]

در صفت - اسم مقصور، مؤنث (فعلان) نباشد [حَيْلَى = حَيْلِيَاتُ]

- اسم ممدود، مؤنث (أفعل) صفت مشبّهه نباشد. [نَفْسَاء = نَفْسَاوَاتُ]

۳. آن کلمه علم برای مؤنث حقیقی است [مَرِيَمَ = مَرِيَمَاتُ]

۴. آن کلمه اسم برای مذکر غیر عاقل [حقیقی و مجازی] است . [سُرَادِق = سُرَادِقَاتُ]

(به شرط آن که جمع مکسر نداشته باشد)

۵. آن کلمه وصف برای مذکر غیر عاقل [حقیقی و مجازی] است . [جَبَلُ رَاسِيَا = جَبَلَاتُ رَاسِيَا]

۶. آن کلمه جمع مکسر است و جمع منتهی الجموع بسته نمی شود ، فلذا برای رساندن معنای کثرت

جمع و کثرت زیادی ، علامت (ات) در انتهایش در می آوریم . [رِجَال = رِجَالَاتُ]

۷. کلمه خماسی (پنج حرف اصلی) باشد . [سَفَرَجَل = سَفَرَجَلَاتُ]

۸. مرکب اضافی که جزء اول آن (ابن) یا (ذی) باشد و این دو کلمه اضافه شده باشند به کلمه غیر عاقل. مثال [ابن لیون = بنات لیون]

۱. گاهی اوقات کلماتی هستند که شروط هشت گانه فوق را ندارند ولی جمع مؤنث سالم بسته می شوند، چنین مواردی سماعی است و ضابطه و قانونی ندارد.

مثال [سماء = سَمَاوَاتُ]

۲. مصدری که بیش از سه حرف دارد را به « ات » جمع بسته می شود . مثال [إكرام = إكرامات]

(مطلب سوّم : طریقه ساختن)

۱. اسم مؤنث ثلاثی مجرد (۱/۱) صحیح العین و غیر مضاعف + ساکن العین - فاء الفعل مقتوح: وجوب تبعیت عین الفعل از فاء الفعل. مثال: [دَعْد = دَعْدَات] فاء الفعل مکسور یا مضموم: سه وجه (تبعیت، بقاء بر سکون، مفتوح کردن) مثال: [هِنْد = هِنْدَات، هِنْدَات، هِنْدَات] // [جُمَلَة = جُمَلَات، جُمَلَات، جُمَلَات] بر می گردد. مثال: [کُرَة = کُرَات] بر نمی گردد. مثال: [سَنَة = سَنَوَات]

۲. مختوم به (۲/۱) تاء تأنیث - **حالت اوّل**: بعد از حذف تاء کلمه به شکل ممدود یا مقصور باقی می ماند. مثال [فَتَا = فِتَا]، [قِرَاء = قِرَاء] این حالت حکم صورت الف مقصوره و ممدوده (۲/۲) را دارد.

حالت دوّم: بعد از حذف تاء، کلمه به شکل صحیح باقی می ماند. مثال [فاطمه: فاطم]

وزن فعله: عین الفعل بر همان حالت خود باقی می ماند. مثال: [صَخْمَة = صَخَمَات]

- موصوف مفتوح الفاء - متحرک العین: عین الفعل بر همان حالت خود باقی می ماند. مثال: [ثَمَرَة = ثَمَرَات]
 ساکن العین و معتل العین یا مضاعف: عین الفعل بر همان حالت خود باقی می ماند. مثال: [خَوَزَة = خَوَزَات]
 ساکن العین و صحیح العین و غیر مضاعف: عین الفعل مفتوح می شود. مثال: [طَلْحَة = طَلْحَات]
 غیر مفتوح الفاء - معتل العین یا مضاعف: عین الفعل ساکن باقی می ماند. مثال: [بِيعَة = بِيَعَات]
 صحیح العین غیر مضاعف: جواز حرکات سه گانه در عین الفعل. مثال: [حُجْرَة = حُجْرَات]

- (۲/۲) الف ممدوده - همزه اصلی: همزه به شکل خود باقی می ماند. مثال: [قِرَاء = قِرَاءَات]
 همزه زایدۀ للتأنیث: همزه قلب واو می گردد. مثال: [نُفْسَاء = نُفْسَاوَات]
 همزه منقلب از واو و یاء: قلب به واو جایز است. مثال: [إِهْدَاءَة = إِهْدَاوَات / إِهْدَاوَات]
 همزه مزید للاحاق:

- (۲/۳) الف مقصوره - سه حرفی - الف منقلب از واو: الف در جمع تبدیل به واو می شود. مثال: [قَنَاءَة = قَنَوَات]
 الف منقلب از یاء: بیشتر از سه حرف: مثال: [بُشْرِيَّات = بُشْرِيَّات]
 الف در جمع تبدیل به یاء می شود: مثال: [حُبْلِيَّات = حُبْلِيَّات]

۳. مرگب - اضافی: جزء اوّل (ات) می گیرد. مثال: [صاحبات الدار] - مزجی و اسنادی: ابتدای آن کلمه (ذوات) می آید. مثال: [ذوات شاب قرناها]

۴. کلمه مؤنثی که آخر آن (ة) تأنیث در آخرش وجود ندارد: «ت» بدون تغییر در انتهای آن در می آید. مثال: [مَرِيَم : مَرِيَمَات]

(فصل پنجم : جمع مکسر)**(مطلب اوّل : تعریف)**

جمعی که با شکسته شدن بناء مفرد کلمه ساخته شده و دلالت بر سه به بالا دارد و نیابت از سه مفرد به بالا می کند.

- نکته: شکسته شدن بناء مفرد به سه شکل است - فقط وزن مفرد کلمه تغییر می کند. مثال [أَسَد = أُسْد]
 علاوه بر تغییر وزن - حرفی حذف می شود. مثال [کِتَاب = کُتُب]
 حرفی اضافه می شود. مثال [رَجُل = رَجُلَات]

نکته: اوزان جمع مکسر شایع: حدود ۲۷ وزن - غیر شایع

(مطلب دوم: جمع های مکسر شایع و رایج)

مثال	موارد	وزن جمع مکسر	نوع
طعام = أَطْعَمَةٌ بناء = اُنْبِيَّةٌ فؤاد = اَفْئِدَةٌ زغیف = اَرْغِفَةٌ عمود = اَعْمِدَةٌ زمام = اَرْمَةٌ هلال = اَهْلَةٌ جلیل = اَجَلَةٌ	در - وزن (فُعَال - فَعِيل - فَعُول) جایی که موصوف باشد و دلالت بر معنای مذکر (حقیقی یا مجازی) کند. - وزن (فُعَال) زمانی که مضاعف یا معتل العین باشد، جمع مکسر فقط بر همین وزن بسته می شود. - وزن (فَعِيل) در صورتی صفت بود، اگر مضاعف باشد، غالباً جمع مکسرش بر همین وزن است.	أَفْعَلَةٌ	۱
بَحر = اُبْحُرُ دار = اُدُورُ یَمین = اُیْمَنُ	جایی که کلمه - موصوف باشد . - وَزْن (فُعَل) ، صحیح العین . - وزن (فَعَل) ، در بعضی موارد . - اسم ثلاثی مزید ، ماقبل لام الفعل ، حرف مدّ باشد ، مؤنث معنوی باشد .	أَفْعُلُ	۲
غلام = اَغْلَمَةٌ فتی = فِتْيَةٌ صبی = صَبِيَّةٌ	جایی که کلمه ضابطه خاصی نداشته باشد .	فَعِلَةٌ	۳
قوم = اقوام / وقت = اوقات رأی = اَرَاءُ عم = اَعْمَام / علم = اَعْلَام اسم = اَسْمَاءُ عنب = اَعْنَابُ قفل = اَقْفَالُ عُنُق = اَعْنَاقُ شیخ = اَشْيَاحُ بطل = اَبْطَالُ تقطا = اِتْقَاطُ یَمین = اَیْمَانُ / شریف = اَشْرَافُ صاحب = اَصْحَابُ میت = اَمْوَاتُ	- در کلمات - موصوف : اسم ثلاثی مجردی که بر یکی از اوزان ده گانه باشد (فُعَل ، فُعَل ، فُعَل ، فُعَل ، فُعَل ، فُعَل ، فُعَل ، فُعَل ، فُعَل ، فُعَل) - صفت : - اسم ثلاثی مجرد - وزن (فُعَل) در صورتی که اجوف یائی باشد . - وزن (فُعَل ، فُعَل ، فُعَل ، فُعَل) - اسم ثلاثی مزید - وزن (فَعِيل) در صورتی که مؤنث باشد و (ة) نداشته باشد . - وزن (فاعِل) در بعضی موارد . - وزن (فَعُول) در بعضی موارد . - وزن (فَعِيل) در بعضی موارد .	أَفْعَالُ	۴
صرد = صِرْدَانُ خوت = حَيْثَانُ اخ = اِخْوَانُ جار = چیران صنو = صِنُونُ غلام = غِلْمَانُ صبی = صَبِيَّانُ	- در موصوفات یا صفات : اسم ثلاثی که بر یکی از اوزان ۵گانه باشد (فُعَل ، فُعَل ، فُعَل ، فُعَل ، فُعَل) - در وزن (فَعِيل) : بعضی موارد .	فِعْلَانُ	۵
بطن = بَطْنُونُ بلد = بِلْدَانُ حاجر = حُجْرَانُ زغیف = رُغْفَانُ راعی = رُعِيَانُ اعمی = اَعْمِيَانُ شجاع = شُجْعَانُ	- در کلمات - موصوف : اسم ثلاثی مجردی که بر یکی از این چهار وزن باشد (فُعَل ، فُعَل ، فاعِل ، فَعِيل) . - صفت : - وزن (فاعِل) در بعضی موارد . - وزن (اَفْعَل) صفت مشبّهه در بیشتر موارد . - وزن (فُعَال) در بعضی موارد .	فُعْلَانُ	۶
أخمر ، خَمْرَاءُ = خُمُرُ أَبْيَضٌ بَيْضَاءُ = بَيْضُ دار = دُورُ ناب = نَيْبُ اسد = اَسْدُ فُلک = فُلُکُ	- در صفت مشبّهه بر وزن (اَفْعَل ، فَعْلَاء) . - در موصوف معتل العین . - موارد سماعی (کلمه اَسْد ، بَدَنَةٌ) . - موارد نادر ، کلمه موصوف بر وزن (فُعَل) .	فُعْلُ	۷
نمر = نُمُرُ کتاب = کُتُبُ انسان = اَنْسَانُ طریق = طُرُقُ سقیفه = سُقْفُنُ سوار = سُوْرُ = سُوْرُ عایط = عُعُيْطُ = عُعُيْطُ = عَيْطُ	- در کلمات موصوف - بر وزن (فَعَل) . - بر وزن (فُعَال) به شرط صحیح اللام بودن و مضاعف نبودن . - بر وزن (فَعِيل) ، (فَعُول) به شرط آن که به معنای فاعل باشد . - بر وزن (فَعِيلَة) در صورتی که موصوف باشد . نکته: در صورتی که عین الفعل واو باشد، عین الفعل ساکن شده و اگر عین الفعل یاء بود، فاء الفعل مکسور می گردد.	فُعْلُ	۸

۹	فُعَل	- بر وزن (فُعَلِي) اسم تفضیل باشد . - بر وزن (فِعْلَةٌ) باشد . - بر وزن (فُعْلَةٌ) باشد . - بر وزن (فَعْلَةٌ) ، اجوف واوی باشد .	كُبْرَى = كُبْر / أُخْرَى = أُخْر لِحْيَةٌ = لِحَى عُرْفَةٌ = عُرْف دَوْلَةٌ = دَوْل
۱۰	فِعَل	- در کلمه موصوف - بر وزن (فِعْلَةٌ) . - گاهی اوقات بر وزن (فَعْلَةٌ) و (فِعْلَةٌ) .	بِدْعَةٌ = بَدَع خَيْمَةٌ = خَيْم نِقْمَةٌ = نِقَم
۱۱	فَعَلَةٌ	- در صفت بر وزن (فَاعِلٌ) ، صحیح اللام ، مذکر عاقل . نکته : عین الفعل در جمع مکسر ، اگر حرف عله باشد ، قلب به واو می‌گردد .	قَاتِلٌ = قَتَلَهُ بَارٌّ = بَرَّرَهُ سَائِدٌ = سَوَّدَهُ = سَادَةٌ
۱۲	فُعْلَةٌ	- در صفت بر وزن (فَاعِلٌ) ، معتل اللام ، مذکر عاقل .	دَاعٌ = دُعَاءٌ هَادٌ = هُدَاءٌ
۱۳	فَعْلَى	- هر صفتی که دلالت بر آفت ، بلاء و مشکلات بکند، می‌تواند بر این وزن جمع مکسر داشته باشد ، فلذا می‌توان این اوزان را به عنوان نمونه ذکر کرد . (فاعِلٌ ، فَعِيلٌ ، فَيَعِيلٌ ، أَفْعَلٌ ، فَعْلَانٌ)	هَالِكٌ = هَلَكَى زَمِينٌ = زَمِنَى مَرِيضٌ = مَرَضَى قَتِيلٌ = قَتَلَى مَيِّتٌ = مَوْتَى أَحْمَقٌ = حَمَقَى سَكْرَانٌ = سَكَرَى
۱۴	فُعَلٌ	- صفت بر وزن (فَاعِلٌ یا فَاعِلَةٌ) ، صحیح اللام .	جَاهِلٌ ، جَاهِلَةٌ = جَهَلٌ
۱۵	فَعَالٌ	- صفت بر وزن (فَاعِلٌ) ، صحیح اللام .	جَاهِلٌ = جُهَالٌ قَارِئٌ = قُرَاءٌ
۱۶	فِعَالٌ	اوزن گوناگون : - صفت یا موصوف بر وزن (فُعَلٌ) / (فَعْلَةٌ) . - موصوف صحیح اللام و غیر مضاعف بر وزن (فُعَلٌ) / (فَعْلَةٌ) . - موصوف بر وزن (فُعْلَةٌ) . - موصوف صحیح العین واوی و صحیح اللام یایی ، بر وزن (فُعَلٌ) . - موصوف بر وزن (فُعَلٌ) / (فِعْلٌ) / (فَعَالٌ) . - موصوف یا صفت بر وزن (فَاعِلٌ) . - صفت صحیح اللام بر وزن (فَعِيلٌ) به معنای فاعل . - صفت صحیح اللام بر وزن (فَعِيلَةٌ) به معنای فاعل . - صفت بر وزن (فُعَلَى) . - صفت مشبیه بر وزن (فَعْلَانٌ) که مؤنثش بر وزن (فَعْلَى) ، فَعْلَانَةٌ) باشد . - صفت بر وزن (فَعْلَانٌ) که مؤنثش بر وزن (فَعْلَانَةٌ) باشد . - صفت بر وزن (فَعْلَاءٌ) ، در صورتی که مؤنث افعال تفضیل نباشد (خواه مؤنث افعال صفت مشبیه باشد یا مؤنث کلمه دیگری یا مذکر نداشته باشد) . - موصوف بر وزن (فَعْلَاءٌ) یا صفت بر این وزن .	بَحْرٌ = بَحَارٌ / أَمَةٌ (أُمَةٌ) = إِمَاءٌ جَبَلٌ = جِبَالٌ / رَقَبَةٌ = رِقَابٌ شَاةٌ (شَوَةٌ) = شِيَاءٌ دَارٌ = دِيَارٌ / حَسَنٌ = حِسَانٌ نُكْتَةٌ = نِكَاتٌ رُمْحٌ = رِمَاحٌ جَوَادٌ = جِيَادٌ صَاحِبٌ = صِحَابٌ / نَائِمٌ = نِيَامٌ كَرِيمٌ = كِرَامٌ أَتَنِيٌّ = إِبَاتٌ نُدْمَانٌ = نِدَامٌ خُمَصَانٌ = خِمَاصٌ حَسَنَاءٌ = حِسَانٌ نُفْسَاءٌ = نَفَاسٌ / عَشْرَاءٌ = عِشَارٌ
۱۷	فُعُولٌ	- موصوف بر یکی از ۵ وزن مذکور (فُعَلٌ / فِعْلٌ / فَعْلٌ / فَعِلٌ / فَعَالٌ) . - صفت بر وزن (فَاعِلٌ) در بعضی موارد .	رَأْسٌ = رُؤُوسٌ / صَفَاةٌ = صُفُوفٌ عُلْمٌ = عُلُومٌ أَسَدٌ = أُسُودٌ نَمْرٌ = نُمُورٌ جُنْدٌ = جُنُودٌ / بُرْجٌ = بُرُوجٌ عِنَاقٌ = عُنُوقٌ شَاهِدٌ = شُهُودٌ
۱۸	فُعَلَاءٌ	- صفت بر وزن (فَاعِلٌ) زمانی که دلالت بر امر غریزی و غیر مکتسب بکند . - صفت بر وزن (فَعِيلٌ) زمانی که دلالت بر مذکر عاقل بکند و مضاعف و معتل اللام نباشد . - صفت بر وزن (فَعَالٌ) . - صفت بر وزن (فَعَالٌ) .	عَاقِلٌ = عَقْلَاءٌ شَاعِرٌ = شُعْرَاءٌ كَرِيمٌ = كُرَمَاءٌ سَفِيهَةٌ = سَفَهَاءٌ / فَفِيْرَةٌ = فُقَرَاءٌ أَسِيرٌ = أَسْرَاءٌ / قَتِيلٌ = قُتْلَاءٌ جَبَانٌ = جُبْنَاءٌ شَجَاعٌ = شَجَعَاءٌ
۱۹	أَفْعِلَاءٌ	- صفت بر وزن (فَعِيلٌ) به معنای فاعل ، زمانی که مضاعف و معتل اللام نباشد .	شَدِيدٌ = أَشْدَاءٌ / قَوِيٌّ = أَقْوِيَاءٌ وَلِيٌّ = أَوْلِيَاءٌ / صَدِيقٌ = أَصْدِقَاءٌ
۲۰	فَوَاعِلٌ	- موصوف بر وزن (فَاعِلٌ) . - صفت بر وزن (فَاعِلٌ) به شرط وصفیتش برای مذکر غیر عاقل . - موصوف بر وزن (فَاعِلٌ) .	كَاهِلٌ = كَوَاهِلٌ طَالِقٌ = طَوَالِقٌ عَالِمٌ = عَوَالِمٌ دَابَّةٌ = دَوَابٌ

		<p>صفت یا موصوف بر وزن (فاعِلَةٌ) .</p> <p>موصوف بر وزن (فَوَعَلٌ) / (فَوَعَلَةٌ) / (فاعِلَاء) .</p>		
جَوْهَر = جَوَاهِر / صَوْمَعَةٌ = صَوَامِع نافقاء = نوافق				
شَمَال = شمائل عُقَاب = عقایب عَجُوز = عجائز رِسَالَةٌ = رسائل		<p>وزن (فِعَال - فَعِيل - فُعُول) - جایی که صفت باشد.</p> <p>- جایی که دلالت بر معنای مؤنث (حقیقی یا مجازی) کند.</p>	فَعَائِل	۲۱
صَخْرَاء = صَخَارَى / صَحَارَى فَتَوَى = فِتَاوَى / فِتَاوَى سَكْرَان = سَكَارَى جَبْنَطَى = جَبَاطَى		<p>موصوف یا صفت بر وزن (فَعَالَاء) .</p> <p>موصوف یا صفت بر وزن (فَعَلَى) به شرط آن که (الف مقصوره) برای تأیید کلماتی غیر از (فَعْلَان) باشد .</p> <p>- [اختصاصی وزن فَعَالَى] : صفت مشبَّهه بر وزن (فَعْلَان) که مؤنَّثش بر وزن (فَعَلَى ، فَعْلَانَةٌ) است .</p> <p>- [اختصاصی وزن فَعَالَى] : اسم ثلاثی مزید که دو حرف زاید دارد ، یکی قبل از لام الفعل و دیگری به مانند حرف عله می ماند و بعد از لام الفعل قرار گرفته است .</p>	فَعَالَى فَعَالَى	۲۲ و ۲۳
سَكْرَان = سَكَارَى		- فقط چهار کلمه (سَكْرَان ، كَسْلَان ، قَدِيم ، أُسْبِر) .	فَعَالَى	۲۴
كُرْسَى = كَرَسَى مُهْرَى = مَهَارَى		- هر کلمه ثلاثی که عین الفعل آن ساکن است و در آخر آن یاء مشدَّده قرار دارد . خواه یاء، برای نسبت باشد یا برای اصل کلمه فرقی نمی کند .	فَعَالَى	۲۵
دِرْهَم = دَرَاهِم عَضْفَر = عَضَافِر سَفْرَجَل = سَفَارِج عَنْدَلِيب = عَنَادِل قِرطاس = قَرَاتِيس سَلَم = سَلَام مَصْدَر = مَصَادِر مَشْرَب = مَشَارِب غَرَبِيل = غَرَابِيل أَسْلُوب = أَسَالِيب أَسْطُورَةٌ = أَسَاطِير مِفْتَاح = مَفَاتِيح زَنْدِيق = زَنْدَاقَةُ		<p>- کلمه رباعی و خماسی مجرد و مزید ، خواه موصوف باشند یا صفت فرقی نمی کنند .</p> <p>نکته : در - کلمه رباعی - مجرد : بر وزن مذکور در می آید .</p> <p>- مزید - قبل از حرف آخر ، حرف مد نیست : حرف زاید حذف می شود .</p> <p>- قبل از حرف آخر ، حرف مد است : بر وزن فَعَالِيل می آید .</p> <p>- کلمه خماسی : - لام الفعل سوّم حذف می شود .</p> <p>- می تواند بر وزن های مماثل در آید (مَفَاعِيل ، مَفَاعِيل) .</p> <p>- کلمه ثلاثی مزید : می تواند بر وزن (فَعَالِل ، فَعَاعِل ، فَوَاعِل ، فَيَاعِل ، مَفَاعِل) در آید .</p>	فَعَالِل	۲۶
أَفْضَل = أَفْضَال / أَكْبَر = أَكْبَر إِصْبَع = أَصَابِع شَيْطَان = شَيْطَانِین سُلْطَان = سُلْطَانِین غَرَبَال = غَرَابِيل		<p>نکته : مراد از مماثل فعالل و فعالیل : هر کلمه ای است که در تعداد حروف و حرکات با این اوزان یکی باشد ولو مکان فاء الفعل و عین الفعل و لام الفعل آن متفاوت باشد .</p> <p>- وزن (أَفْعَل) اسم تفضیل .</p> <p>- وزن (أَفْعَل) / (إِفْعَل) موصوف ، در بعضی از موارد .</p> <p>- موصوف بر وزن (فَعْلَان ، فِعْلَان ، فَعْلَان) . بر وزن فَعَالِین می شود .</p>	فَعَالِیل مَا يُمَاتِلُ ... (فَعَاعِل ، فَوَاعِل ، فَيَاعِل ، مَفَاعِل ، أَفَاعِيل ، مَفَاعِيل)	۲۷

(جمع های مکسر سماعی و غیر رایج)

یکی از معانی شاذ به معنای مخالفت با قیاس و قانون و غلط در استعمال است، اما در این جا شاذ بودن به معنای غیر رایج بودن این جمع هاست نه مخالفت با قیاس، به عبارت دیگر یعنی استعمالات آن کمتر بوده و چارچوبی خاص را نمی توان برای آن تعریف نمود.

در اوزان غیر رایج ، می بایست در صورت شک، به کتاب لغت مراجعه نمود و همچنین در اوزان رایج نیز این گونه است؛ چرا که برخی کلمات هستند که شرایط مذکور را دارند ولی جمع مکسر آن ها بر اوزان تعریف شده نمی باشد.

تذکره :

بعضی کلمات ممکن است به چند وزن گوناگون ، جمع مکسر بسته شود . مثال : [بحر / أَبْحُر / بِحَار / بُحُور] / [جاهل : جُهَال / جِهْلَةٌ / جِهْلٌ / جُهْلَاء]

تنبیه : (الجَمْعُ الْمَكْسَرُ يَرُدُّ الْأَشْيَاءَ إِلَى أَصُولِهَا)

این قاعده به ما می گوید که با شکسته شدن بناء مفرد کلمه ، حروفی که حذف ، اعلال ، ابدال ، عوض از حرف دیگر آمده است ، کلمه به حالت اوّل خود بر می گردند و اصل کلمه را برای ما روشن می کند . مثال برای

حذف : [أَخ = إخوان : جمع مکسر به ما نشان می دهد که اصل کلمه أَخُو بوده است و (واو) حذف شده]

اعلال : [حَال = أحوال : جمع مکسر به ما نشان می دهد که اصل کلمه حَوَّل بوده است و (واو) اعلال شده است]

ابدال : [دِنَار = دَنانیر : جمع مکسر به ما نشان می دهد که اصل کلمه دِنَار بوده است و (ن) تبدیل به (یاء) شده است]

عوض : [أَمَةٌ = إماء : جمع مکسر به ما نشان می دهد که اصل کلمه أُمٌّ بوده است و (ة) عوض از (واو) آمده است]

(مطلب سوّم: قلّه و کثرة)

جمع قلّه : (در جایی که جمع مکسر دلالت بر تحقق ۳ تا ۱۰ مفرد از جنس خودش بکند = خود ۱۰ را هم شامل می‌شود) مثال : [بحر = أَبْحُر]
اوزان : چهار وزن (أَفْعَلُ ، فِعْلَةٌ ، أَفْعَالٌ) = شعر معروف در این باب (أَفْعَلُهُ ، أَفْعَلُهُ ، أَفْعَلُهُ ، ثُمَّ أَفْعَالٌ جُمُوعٌ قِلَّةٌ)

جمع کثرت : (در جایی که جمع مکسر دلالت بر تحقق بیشتر از ۱۰ مفرد از جنس خودش بکند = خود ۱۱ و بالا تر را شامل می‌شود) مثال : [بحر = بِحَار]
اوزان : ما بقی اوزان

جمع مشترک بین قلّه و کثرت: اگر کلمه‌ای فقط بر یکی از جمع های قلّت یا کثرت جمع مکسر بسته شود، وزن مذکور مشترک بین قلّه و کثرت است یعنی در عدد ۳ به بالا را دلالت دارد . مثال : [رَجُلٌ = أَرْجُلٌ] / مثال : [رَجُلٌ = رِجَالٌ]

نکته ۱ : جمع قلّه و کثرت جایی است که یک کلمه دو وزن گوناگون که یکی جمع قلّه است داشته باشد و گرنه اوزان جمع مکسر غالباً بر مشترک می‌باشند.
 نکته ۲ : گاهی اوقات با قرینه جمع کثرت دلالت بر قلّه می‌کند و بر عکس . [وَالْمُطَلَقَاتُ يَتَرَبَّنَنَّ بِنَفْسِهِنَّ ثَلَاثَةٌ قُرُوءٌ : شاهد این است که (قُرُوءٌ) جمع کثرت برای کلمه (قُرءٌ) است ولی دلالت بر قلّت دارد و به معنای سه پاکی می‌باشد ؛ چون در این جا قرینه وجود دارد که مراد از پاکی حیض ۳ تا است نه ۱۰ تا]

نکته ۳ : جمع مؤنث و مذکر سالم ، مشترک بین قلّت و کثرت هستند یعنی دلالت بر سه به بالا دارند.

(مطلب چهارم : جمع بلا مفرد)

جمع مکسری است که مفرد دارد ولی مفرد آن استعمال نمی‌شود، به شکلی که گویا مفرد آن به فراموشی سپرده شده است. مثال : [أباییل / عباييد]

(مطلب پنجم : تسمیه المفرد بصیغه الجمع)

گاهی اوقات صیغه‌ی جمع مکسر علم برای فرد خاصی می‌شود، در این صورت دیگر جمع مکسر نیست و مفرد محسوب می‌شود. مثال : [اسماء: نام شخص خاص]

(مطلب ششم: تعریف چند اصطلاح [جمع الجمع ، جمع منتهی الجموع])

جمع الجمع: (در جایی که جمع مکسر به شکل مفرد فرض شود و برای آن یک جمع سالم یا جمع مکسر دیگری بسته شود، و در این صورت دلالت بر عدد ۹ به بالا دارد) . مثال : [بَيْتٌ = بُيُوتٌ / [كَلْبٌ = كِلَابٌ = أَكَالِيْبٌ]

جمع منتهی الجموع: (همان جمع الجمع است، فقط جمع‌الجمعی است که بر یکی از وزن‌های أَفَاعِلٌ ، أَفَاعِيلٌ و شِبْهَهُمَا در می‌آید) مثال: [كَلْبٌ = كِلَابٌ = أَكَالِيْبٌ]

صیغه منتهی الجموع: (هر جمع مکسری که حرف سوّم آن الف زائده باشد و بعد از الف زائده، دو یا سه حرف قرار گرفته و بین آن سه حرف، یاء زائده وسط قرار گرفته باشد، را صیغه منتهی الجموع گویند، خواه این صیغه جمع الجمع [جمع منتهی الجموع] باشد یا جمع الجمع نباشد)
 مثال: [مَسْجِدٌ = مَسَاجِدٌ] / [كَلْبٌ = كِلَابٌ = أَكَالِيْبٌ]

نکته مهم : صیغه منتهی الجموع با جمع منتهی الجموع فرق دارد، صیغه منتهی الجموع ممکن است منتهی‌های جمع نباشد و جمع الجمع محسوب نشود ولی جمع منتهی الجموع علاوه بر صیغه مذکور ، دلالت بر جمع الجمع نیز دارد .

به عبارت دیگر رابطه بین جمع منتهی الجموع - با جمع الجمع : عام و خاص مطلق است، هر جمع منتهی الجموعی جمع

الجمع هست ولی هر جمع الجمعی، جمع منتهی الجموع نیست .

اوزان صیغه‌های منتهی الجموع

- أَفَاعِلٌ ، أَفَاعِيلٌ (در صورتی که جمع الجمع نباشد): [أنايل، أباطيل]

- فَعَالِلٌ ، فَعَالِيلٌ : [ذرَاهِمٌ ، دَنَابِيرٌ]

- تَفَاعِلٌ ، تَفَاعِيلٌ : [تَجَارِبٌ ، تَمَائِيلٌ]

- يَفَاعِلٌ ، يَفَاعِيلٌ : [يَمَاعِلٌ ، يَنَابِيعٌ]

- مَفَاعِلٌ ، مَفَاعِيلٌ : [مَسَاجِدٌ ، مَفَاتِيحٌ]

- فَوَاعِلٌ ، فَوَاعِيلٌ : [عَوَالِمٌ ، دَوَائِقٌ]

- فَيَاعِلٌ ، فَيَاعِيلٌ : [صَيَارِفٌ ، صَيَاحِدٌ]

- فَعَائِلٌ ، فَعَائِيلٌ : [عَقَائِبٌ ، غَرَابِينٌ]

- فَعَالِيٌّ ، فَعَالِيٌّ : [عَذَارَىٌّ ، سَكَارَىٌّ]

- فَعَالِيٌّ ، فَعَالِيٌّ : [صَخَارَىٌّ ، كَرَاسِيٌّ]

با صیغه منتهی الجموع: عام و خاص مطلق است، هر جمع منتهی

الجموعی صیغه منتهی الجموع دارد ولی هر

صیغه منتهی الجموعی، جمع منتهی الجموع

نیست .

صیغه منتهی الجموع (مَسَاجِد)

جمع منتهی
الجموع (أكاليب)

(مطلب هفتم: اسم جمع)

کلمه ای که معنای جمع می‌دهد ولی مفردی از لفظ خودش ندارد، یا این که اصلاً مفرد ندارد. مثال: [قَوْم ، قَبِيلَةٌ]
 مفرد دارد ولی مفردش از جنس لفظ خودش نیست. مثال: [خَيْل : وَاحِدُهَا فَرَس]

نکته: اگر اسم جمع در لفظ مفرد بود، جایز است که اسم جمع را تشبیه و جمع ببندیم. مانند: [قَوْم = قَوْمَان ، أَقْوَام]

(مطلب هشتم: اسم جنس جمعی)

کلمه‌ای که دلالت بر ماهیت و جنس چیزی می‌کند و مفرد دارد ولی بناء مفردش شکسته نمی‌شود بلکه تفاوت مفرد و جمعش در وجود [ة] تاء گرد و [ی] شبیه یاء نسبت در مفرد کلمه است. مثال ۱: [نَخْل (درخت‌های خرما) : نَخْلَةٌ (یک درخت خرما)]
 مثال ۲: [رُوم (اهالی روم) : رومی (یک نفر از اهالی شهر روم)]

(سوال بسیار مهم)

فرق جمع سالم و ملحقاته ، مکسر ، جمع قلّه و کثرت ، جمع الجمع ، منتهی الجموع ، صیغ منتهی الجموع ، جمع بلامفرد ، اسم جمع و اسم جنس جمعی چیست؟

- پاسخ (در جمع)
- سالم : جمع سالم ، مفرد دارد و بناء مفرد آن تغییری نمی‌کند . [مُسْلِمُونَ ، مُسْلِمَات]
 - ملحقات جمع سالم : کلماتی هستند که شبیه جمع سالم اند و احکام جمع سالم را دارند ولی دارای شرایط جمع سالم نیستند. [عَرَافَات]
 - جمع مکسر : جمع مکسر مفرد دارد ولی بناء مفرد آن شکسته شده است . [رِجَال]
 - جمع قلّه : همان جمع مکسر است که بر عدد ۳ تا ۱۰ دلالت می‌کند [أَبْحُر]
 - جمع کثرت : همان جمع مکسر است که بر بیشتر از ۱۰ دلالت دارد . [رَسَائِل]
 - جمع الجمع : جمعی است که بر جمع مکسر بسته می‌شود و دلالت بر بیشتر از ۱۰ دارد . [بِيُوتَات] / [أَكَالِيِب]
 - جمع منتهی الجموع : همان جمع الجمع است ، فقط فرقی این است که جمع الجمع ما خودش جمع مکسر بر وزن (أَفَاعِل و أَفَاعِيل و شبههما) است . نهایت جمع محسوب می‌شود و دلالت بر بیشتر از ۱۰ دارد . [أَكَالِيِب]
 - صیغ منتهی الجموع : جمع مکسر بر وزن أَفَاعِل ، أَفَاعِيل و شبهه است که جَرش به فتح است ، خواه جمع الجمع [جمع منتهی الجموع] باشد یا نباشد . [أَكَالِيِب] / [مَسَاجِد]
 - جمع بلا مفرد : جمع مکسری است که مفرد دارد ولی مفرد آن ملاحظه نمی‌شود . [أَعْرَاب]
 - اسم جمع : کلمه‌ای است که معنای جمع دارد و مفرد هم از جنس خودش ندارد . [قَوْم]
 - اسم جنس جمعی : کلمه‌ای است که معنای جمع دارد و مفرد هم دارد ولی بناء مفردش تغییر نکرده ، فقط در مفردش (ة) یا (ی) قرار دارد . [نَخْل : نَخْلَةٌ]

درس ۳۷

تقسیمات اسم

تقسیم چهارم : متصرف و غیر متصرف

۳. اسم منسوب

فهرست مطالب

(فصل ششم : اسم منسوب)

- مطلب اول : تعریف
- مطلب دوم : طریقه ساختن
- مطلب سوم : شواذ النسب
- مطلب چهارم : تبصره ، تتمه

۱۱۷ الی ۱۱۹

جلسه درسی :

۲۸۶ الی ۲۹۳

صفحه کتاب :

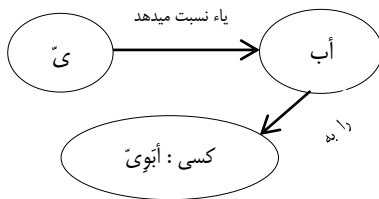
(فصل ششم : اسم منسوب)**(مطلب اول : تعریف)**

اسم منسوب : (اسمی است که در آخر آن یاء نسبت قرار دارد و آن اسم را به چیزی یا کسی نسبت می‌دهد)
 مثال : [ایرانی = در آخر کلمه یاء نسبت قرار داد و نسبت می‌دهد ایران را به کسی یا چیزی]

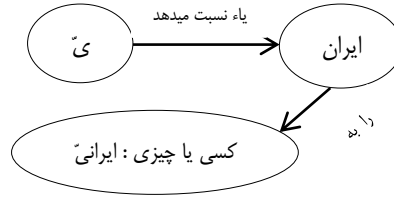
نکته : اگر اسمی که آخر آن یاء نسبت در می‌آید قبلاً صفت بوده است : الآن هم صفت است و یاء نسبت آن صفت قبلی را به چیزی یا کسی نسبت می‌دهد.
 مثال : [ناصر = ناصِرٌ]

قبلاً موصوف بوده است : از موصوف بودن خارج می‌شود و تبدیل به صفت می‌شود و یاء نسبت آن را به چیزی یا کسی نسبت می‌دهد . مثال : [ایران = ایرانی]

ابوی : کسی که منسوب و شبیه به پدر است [خود پدر نیست]



ایرانی : کسی یا چیزی که منسوب به ایران است



سوال چرا (أَبُ) همان (أَبُو) نیست ، چرا (ایران) با (ایرانی) فرق می‌کند ؟

پاسخ چون در نسبت دادن ، باید دو چیز وجود داشته باشد که یکی را به دیگری نسبت بدهیم . اگر آن ها یکی باشد نسبت دادن معنا ندارد .

نکته : در اختلاط زبان‌ها مشاهده می‌شود که بعضی الفاظ عربی در زبان فارسی به غلط استعمال می‌شود و برعکس ، از جمله این موارد استعمال کلمه (أَخُو ، أُوَيْ ، كُرُوِي و ...) در معنای برادر واقعی ، پدر واقعی ، توپ و دایره واقعی و ... می‌باشد . و حال آن که معنای آن‌ها در زبان عربی ، آن مواردی است که شبیه پدر و برادر واقعی باشند و برادر بودن به آن ها نسبت داده شود .

(مطلب دوم : طریقه ساختن)

۱. تمامی کلمات: در انتهای کلمه یاء نسبت می‌آوریم و ما قبل از یاء را مکسور می‌کنیم. مثال : [ناصرٌ = ناصِرٌ]

۲. اسمی که آخر آن (ة) تأنیت دارد: تاء حذف می‌شود. مثال : [فاطِمَةٌ = فاطِمِي]

نکته : اگر اسم منسوب صفت برای کلمه مؤنث قرار گرفت، (ة) تأنیت در آخر کلمه بعد از یاء نسبت می‌آوریم. مثال: [أَيام فاطِمِيَّة]

۳. در اسم صحیح و شبه صحیح: تغییر خاصی رخ نمی‌دهد. مثال: [أَسَدٌ = أُسْدِي] / [طَبِي = طَبِيِي]

۴. در اسم دو حرفی، در صورتی که حرف دومش صحیح باشد و عله نباشد: دو وجه جایز است
 - وجه اول : تشدید حرف دوم [قُمِي]
 - وجه دوم : عدم تشدید حرف دوم [قُمِي]

۵ ، ۶. اسم ثلاثی - فاء الفعل آن حذف شده - لام الفعل آن حرف عله است : با آمدن یاء نسبت ، فاء الفعل بر می‌گردد . [وَشَوٌ = شِيَّةٌ = وَشَوِي]
 - لام الفعل آن حرف صحیح است : با آمدن یاء نسبت ، فاء الفعل بر نمی‌گردد . [وَعَدٌ = عِدَّةٌ = عِدِي]

لام الفعل آن حذف شده - لام الفعل در تشبیه و جمع سالم بر می‌گردد : در منسوب لام الفعل بر می‌گردد . [أَبُو = أَبٌ = أَبُوِي]

لام الفعل در تشبیه و جمع سالم بر نمی‌گردد : در منسوب جایز است - لام الفعل بر گردد [ذَمٌ = ذَمُوِي]

[مثال : کلمه (ذم) که تشبیه آن (ذمان) است]

لام الفعل برنگردد [ذَمٌ = ذَمِي]

۷. اسم ثلاثی مجرد+حرف یکی مانده به آخر مکسور: با آمدن یاء نسبت ، حرف یکی مانده به آخر مفتوح می‌شود . [نَمِرٌ = نَمِرِي]

۸. اسم ثلاثی مزید+حرف یکی مانده به آخرش یاء مشدد مکسوره : با آمدن یاء نسبت، از حرف مشدد یک یاء حذف می‌شود. [طَبِيْبٌ = طَبِيِي]

۱۰. اسم ممدود: حکم تشبیه را دارد ، یعنی :
 - همزه اصلی : همزه به شکل خود باقی می‌ماند . [قَرَأٌ : قَرَأِي]

- همزه زاید للتأنيث : همزه قلب واو می‌گردد . [خَمْرَاءٌ : خَمْرَاوِي]

- همزه منقلب از واو و یاء : قلب به واو جایز است . [إِهْدَاءٌ : إِهْدَاوِي / إِهْدَائِي]

- همزه مزید للاحاق : [عِلْبَاءٌ : عِلْبَاوِي / عِلْبَائِي]

۹، ۱۱. اسم مقصور و منقوص

اگر الف مقصوره، یاء منقوصه

حرف سوّم باشد: قلب به واو می‌شوند. [ربا = رَبَوِي] / [عَمِي = عَمَوِي]

حرف چهارم باشد - حرف دوّم ساکن باشد: قلب به واو می‌شوند. [ذُنْبَا = ذُنْبَوِي] / [قَاضِي = قَاضَوِي]

حرف دوّم متحرک باشد: حذف می‌شوند. [بَرْدِي = بَرْدِي] / [قَرْبِي = قَرْبِي]

حرف پنجم به بعد باشد: حذف می‌شوند. [مُسْتَشْفِي = مُسْتَشْفِي] / [مُسْتَرِي = مُسْتَرِي]

۱۲. اسمی که آخر آن یاء مُشَدَّد قرار گرفته است:

قبل از یاء مُشَدَّد یک حرف وجود دارد (حَسِي) : یاء دوّم تبدیل به واو شده و یاء اوّل به اصل خود باقی می‌ماند.

مثال: [حَي = حَيَوِي] / [طَي = طَوَوِي]

دو حرف وجود دارد (غَنِي) : یاء دوّم تبدیل به واو شده و یاء اوّل حذف می‌گردد. مثال: [غَنِي = غَنَوِي]

سه حرف به بالا وجود دارد - هر دو یاء زایده است: یاء مُشَدَّد حذف می‌شود. [كُرْسِي (ياء غير نسبت) = كُرْسِي (ياء نسبت)]

[مَعْنِي] یکی اصلی و یکی زایده است: بهتر این است که یاء مُشَدَّد حذف نشود، بلکه

قلب به واو می‌شود. مثال: [مَعْنِي = مَعْنَوِي]

۱۳. در اسم منسوبی که واو قبل از یاء نسبت آمده است:

واو مُنْقَلَب از یاء است: ما قبل واو، مفتوح می‌گردد. مثال: [ثَانِي = ثَانَوِي] در این مثال واو در کلمه ثانوی، منقلب از یاء در کلمه ثانی است فلذا ما قبل واو مفتوح می‌گردد

[وَو مُنْقَلَب ياء نسبت: ما قبل واو به حالت قبلی خود باقی می‌ماند. مثال: [ذَلُو = ذَلَوِي] / [اَبُوِي = اَبَوِي]

۱۴. اسمی که بر وزن (فَعِيلَة)، (فَعُولَة)، (فَعِيلَة) باشد:

صحيح العين و غير مضاعف: با آمدن یاء نسبت (ة) حذف می‌شود.

مثال: [مَدِينَة = مَدِينِي] - واو و یاء از این حذف شده.

- عين الفعل مفتوح می‌شود.

- معتلّ العين یا مضاعف: با آمدن یاء نسبت فقط (ة) حذف می‌شود.

مثال: [طَوِيلَة = طَوِيلِي] / [اُمِيمَة = اُمِيمِي]

۱۵. اسم مثنی و جمع: - عَلم برای مفرد باشند: یاء نسبت در ظاهر آخر خود تثنیه و جمع آورده می‌شود. مثال: [كَاطِمِين = كَاطِمِينِي] / [عَرَافَات = عَرَافَاتِي]

[ملحقات مثنی و جمع سالم] - معنای تثنیه و جمع را برساند: یاء نسبت در آخر مفرد کلمه در می‌آید.

مثال: [الزَّيْدَان = الزَّيْدَانِي] / [مَسَاجِد = مَسَاجِدِي] / [صُحُف = صُحُفِي] / [اثنان = اثنِي] / [عشرون = عَشْرِي]

۱۶. مرکب

اسنادی: یاء نسبت به جزء اوّل کلمه، نسبت داده می‌شود. مثال: [تَأْبِطُ شَرًّا = تَأْبِطِي]

مزجی: یاء نسبت به جزء اوّل کلمه، نسبت داده می‌شود. مثال: [بَعْلَبِك = بَعْلَبِي]

اضافی: یاء نسبت با توجه به احتمال خطا و اشتباه مکان آن تغییر می‌کند.

گاهی اوقات - در آخر مجموع هر دو کلمه می‌آید. [ایرانشهر = ایرانشهرِي]

- در آخر کلمه اول می‌آید. [اِمْرَةُ الْقَيْسِ = اِمْرَتِي]

- در آخر کلمه دوّم می‌آید. [عَبْدُ مَنَافٍ = مَنَافِي]

(مطلب سوّم : شواذ النَّسَب)

بعضی کلمات هستند که یاء نسبت در آخر آن آورده می‌شود ولی از قواعد مذکور تبعیت ندارند، در این موارد باید به کتاب لغت مراجعه کرد.

مثال [بَحْرَيْن = بَحْرَانِي] / [رُوح = رُوحَانِي] / [رَبَّ = رَبَّانِي] / [يَمَن = يَمَانِي] / [رِي = رَازِي]

تَمَمَة: بعضی کلمات هستند که یاء نسبت ندارند ولی معنایی شبیه معنای نسبت را می‌رسانند و دلالت بر حرفه و شغل و صاحب آن می‌کنند و شغل را به صاحبش

نسبت می‌دهند. موارد تاء تأنيث [أشاعرة: أفاغنية: منسوب به قبيلة اشعري، اهل افغانستان]

وزن فَعَال [حَدَاد ، عَطَار ، جَمَال و ... : یعنی صاحب الحديد و العطر و الجَمَل]

وزن فَعِيل [لَيْس ، طَعِيم : یعنی صاحب طَعَام و لِبَاس]

وزن فاعِل [تَامِر ، لَابِن : یعنی صاحب تَمَر و لَبَن]

درس ۳۸

تقسیمات اسم

تقسیم چهارم : متصرف و غیر متصرف

۴. اسم مصغر

فهرست مطالب

(فصل هفتم : مصغر)

- مطلب اول : تعریف
- مطلب دوم : معانی که مصغر آن را می‌رساند
- مطلب سوم : شروط اسمی که مصغر از آن ساخته می‌شود
- مطلب چهارم : صیغه‌های مصغر
- مطلب پنجم : طریقه ساختن
- مطلب ششم : قواعد اعلال خاصه به مصغر

۱۲۰ الی ۱۲۳

جلسه درسی :

۲۹۳ الی ۳۰۳

صفحه کتاب :

(فصل هفتم : مصغّر)**(مطلب اول : تعریف)**

اسمی که بعد از حرف دوّم آن یاء ساکنه قرار گرفته است و دلالت دارد بر کم بودن معنای آن کلمه. مثال: [حُسَین : حَسَن کوچک]

(مطلب دوّم : معانی که مصغّر آن را می‌رساند)

اسم مصغّر دلالت بر کم بودن معنای کلمه می‌کند و این کم بودن هم بالنسبه به امور مختلف، متفاوت است .

- به جنس اسناد داده شود : کم بودن به معنای تَصغیر (کوچک بودن) است . مثال [جَبَل = جُبیل (کوه کوچک)]
- به شأن اسناد داده شود : کم بودن به معنای تَحْقیر (کوچکی و ذلّت باطنی) است . مثال [عَبْد = عَبید (عبد حقیر)]
- به عدد اسناد داده شود : کم بودن به معنای تَقْلیل (کمی تعداد) است . مثال [ذَرَاهِم = ذُرَّهَمات (تعداد کمی درهم)]
- به زمان یا مکان اسناد داده شود : کم بودن به معنای تَقْرِیب (نزدیک شدن مکانی و زمانی) است .
مثال [قَبَل = قُبیل الطُّهَر (نزدیک زمان ظهر)]
- به محبوب اسناد داده شود : کم بودن به معنای اَشْفاق و تَلَطُّف (مهر ورزی و ابراز علاقه) .
مثال [اِبْن = بُنَى (پسر - همراه حسّ علاقه و محبّت)]

نکات :

۱. اسم تصغیر در بعضی موارد ، دالّ بر تَعَجُّب است . مثال : [ما أَمِيلِح (چه زیبا و ملیح شده است)]
۲. صفات زمانی که مصغّر می‌شوند غالباً معنای تحقیر را برای موصوف خود نمی‌رسانند . بلکه معنای کمی و کوچکی را برای آن صفت تثبیت می‌کنند. (ص ۳۰۱)
- مثال : [ضَارِب = ضَوْبِرِب (کسی که ضربه او ناچیز است)] / [أَحْمَر = أَحْمِر (چیزی که قرمزی در او تامّ نیست)]
۳. گاهی تَصغیر دلالت بر تعظیم می‌کند . (فُوبِقُ جُبَيْلٍ شَاهِقُ الرَّأْسِ لَمْ تَكُنْ / لَتَبْلُغُهُ حَتَّى تَكِلَّ وَ تَعْمَلًا ۲۶)
۴. گاهی اوقات اسم مصغّر عَلَم می‌شود برای شیء یا شخص خاصّی ، در این صورت کلمه مصغّر معنای اصلی خود را از دست داده و معنای جدید پیدا می‌کند ، البته معنای جدید بی‌تناسب با معنای تصغیر نیست . مثال : [جُمَيْل : پرنده‌ای کوچک مثل گنجشک] / [شُعَيْب : نام شخصی ، به مانند یک مَلّت کوچک است]

(مطلب سوّم : شروط اسمی که مصغّر از آن ساخته می‌شود)

کلمه‌ای که اسم مصغّر از آن ساخته می‌شود می‌بایست قابلیت تصغیر را داشته باشد . فلذا چند دسته از اسم‌ها را نمی‌شود مصغّر کرد .

۱. اسمی که ملازم با تعظیم است ، مانند اسماء خدا و ملائکه و انبیاء و ائمّه . مثلاً صفات جَواد ، کریم ، قادر ، جلیل ، جمیل و قابلیت تصغیر ندارند .
اِنْ قَلتْ : اگر کسی صفات خدا یا ائمّه را به شکل مصغّر آورد و از صیغه مصغّر اراده تصغیر نکند بلکه بخواهد اشفاق و مهرورزی را برساند چه اشکالی دارد ؟ چه کسی گفته نمی‌توان صیغه مصغّر را برای این صفات به کار برد ؟
- قلتُ : اگر کسی می‌خواهد اشفاق را اراده کند ، می‌بایست از راه دیگری وارد شود و نمی‌تواند از صیغه مصغّر استفاده کند ، چرا که انسان تا این صیغه را می‌شنود ، معنای نقصان نقصان و کمی و تصغیر به ذهنش خطور می‌کند ، و لو این که اراده اشفاق کرده باشد .
۲. اسمی که با معنای تَصغیر منافات دارد . مثلاً کلمات (كُلٌّ)،(قَاطِبَةٌ)،(جَمِيع) و ... معنای شمول و فراگیری می‌دهد و نمی‌توان آن را مصغّر کرد ؛ چرا که لازم می‌آید آن معنای شمول را از دست بدهد .

نکته مهم :

کلمه موصوف با تصغیر، تبدیل به صفت می‌شود . به این شکل که کلمه هم معنای موصوف را می‌رساند و هم معنای صفت می‌دهد. مثال : [رَجُلٌ = رَجُلٌ صَغِيرٌ]

(مطلب چهارم : صیغه‌های مصغّر)

- صیغه‌های مصغّر
۱. فَعِيلٌ : در اسم ثلاثی مجرد . [رَجُلٌ = رَجِيلٌ]
 ۲. فَعِيلِلٌ : در اسم ثلاثی مزید ، رباعی مجرد و مزید ، خماسی مجرد و مزید + حرف چهارم به بعد عله نباشد . [مَكْرِمٌ = مَكْرِمِلٌ]
 ۳. فَعِيلِيلٌ : در اسم ثلاثی مزید ، رباعی مجرد و مزید ، خماسی مجرد و مزید + حرف چهارم به بعد عله نباشد . [دِحْرَاجٌ = دَحْرِيحٌ]

نکته :

قاعده این است که در دو وزن (فَعِيلِلٌ) و (فَعِيلِيلٌ) حرف ما بعد از یاء اوّل - یاء تصغیر - مکسور باشد، که به آن کسره، کسره‌ی تصغیر گویند.

۱. در جایی که حرف ما بعد از یاء تصغیر متصل به علامت تأنیث باشد. [طَلْحَة = طَلِيحَة]
۲. در جایی که حرف ما بعد از یاء تصغیر متصل به (ان) وزن‌های (فَعْلان) باشد. [سَلْمَان = سَلْيَمَان]
نکته: در جایی که وزن‌های (فَعْلان) مصدر باشند، یعنی عَلَم یا وَصَف نباشند، حرف ما بعد از یاء تصغیر مکسور می‌شود. [سِرْحَان = سُرِيحَيْن]
۳. در جایی که حرف ما بعد از یاء تصغیر متصل به علامت مثنی، واو جمع مذکر و الف جمع مؤنث سالم باشد.
[بَحْرَان = بُحَيْرَان]
۴. در جایی که حرف ما بعد از یاء تصغیر متصل به الف جمع (أفعال) باشد. [أَطْفَال = أُطْفَال]
- در نتیجه علاوه بر ۳ وزن بالا ۲ وزن دیگر هم در بعضی از موارد یافت شد (فُعَيْلِل ، فُعَيْلِل)

(مطلب پنجم : طریقه ساختن)

در طریقه ساختن ما دو چیز داریم : (قالب) (ماده) ، ما می‌خواهیم بدانیم که وقتی این ماده (غَفَلَة) را داخل قالب (فُعَيْل) می‌ریزیم، چه اتفاقاتی در ماده می‌افتد، آیا چیزی حذف می‌شود، آیا حرکتی تغییر می‌کند و ...

۱. کلمه‌ای که انتهای آن علائم تأنیث است : تا تأنیث
- الف ممدوده
الف مقصوره
حرف چهارم
حرف پنجم به بعد [عَرْنَضِي = عَرِيضِي] : الف مقصوره حذف می‌شود.
۲. اسم ثلاثی مزید : ۲ حرف زاید دارد : یک حرفش حذف می‌شود
اگر در اول کلمه و بعد از آن حرف زاید قرار گرفته باشد: حرف زاید اولی حذف نمی‌شود. مثال: [مُنْطَلِق = مُطْلِق]
اگر حرف زاید در اول کلمه قرار نرفته بلکه در وسط کلمه قرار گرفته است: می‌توان هر یک از حروف زاید را حذف کرد.
مثال: [قَلْنِسُوءَة = قَلَيْسِيَّة / قَلَيْسِيَّة]
- رباعی مزید: تمام حروف زاید حذف می‌شوند. مثال: [مُدَحْرَج = مُدَحْرَج]
الاً دو مورد
۱. در جایی که حرف زاید (ان) باشد. مثال: [زَعْفَرَان = زُعْفَيْرَان]
۲. در جایی که یاء مدی بعد از حرف مکسور قرار گرفته باشد. مثال: [اِحْرِنْجَام = حُرِيحِيْم]
- مجرد: لام سوّم حذف می‌شود. مثال: [سَفْرَجَل = سُفْرِيح]
مزید: حروف زاید + یکی از لام الفعل‌های حذف می‌شو. مثال: [خَنْدَرِيْس = خَنْدِير]
۳. اسم مثنی :
جمع مذکر سالم : [بَكْرُون = بُكَيْرُون]
جمع مؤنث سالم : [مَرِيْمَات = مَرِيْمَات]
اسم جمع : [قَوْم = قُؤَيْم]
اسم جنس جمعی : [نَخْل = نَخِيل]
- جمع مکسر جمع قلّه (اوزان : أَفْعَلَة ، أَفْعَل ، فِعْلَة ، أَفْعَال) : [أَكْلَب = أَكْيَلِب]
جمع کثره : در تصغیر چند اتفاق می‌افتد
جمع مکسر به واحد خودش بر میگردد. [رَجَال = رَجُل] // [اِمَاء = اُمّه]
واحد، مصغّر می‌شود [رَجُل = رَجِيل] // [اُمّه = اُمِّيّه]
اسم مصغّر جمع سالم بسته می‌شود
در مذکر عاقل : جمع مذکر [رَجِيل = رَجِيلُون]
در غیر مذکر عاقل : جمع مؤنث [اُمِّيّه = اُمِّيَات]
کلمه‌ای هم جمع قلّه دارد و هم جمع کثره : دو وجه جایز است
به مانند جمع کثرت جمع بسته شود.
[كَلْب : ج كِلَاب = كَلَب = كَلْبِي = كَلْبِيَات]
به مانند جمع قلّت جمع بسته شود.
[كَلْب : ج اَكْلَب = اَكْيَلِب]

۴. مؤنث معنوی] سه حرفی : در تصغیر (ة) تانیث ظاهر می‌شود . [نار = نُورَةٌ]
] بیش از سه حرف : در تصغیر (ة) تانیث ظاهر نمی‌شود . [عَقْرَب = عَقْرَب]
۵. در بعضی کلمات : به خاطر آسان شدن و ترخیم و تخفیف ، تمام حروف زاید حذف شده و بر وزن (فُعِيل) و (فُعِيلِل) می‌آید . به مصغّر این (مصغّر مرخّم) کلمات مصغّر مرخّم گویند . مثال : [أَفْضَل ، فَاضِل ، مَفْضُول ، مَفْضُل و ... = فَضِيل (مذكّر) / فَضِيلَةٌ (مؤنث)]
- نکته : شناخت معنای فَضِيل که مصغّر چه چیزی است، مصغّر اسم فاعل است یا اسم تفضیل یا ... به حَسَب قرائن می‌باشد.
۶. در بیشتر کلمات : گویند تصغیر به مانند جمع مکسّر ، کلمه را به اصل خودش باز می‌گرداند، یعنی اگر حرفی از حروف کلمه حذف ، اعلال، ابدال شده یا عوض از حرف دیگر آمده است ، تصغیر کلمه را به حالت اول خود باز می‌گرداند و اصل کلمه را برای ما روشن می‌سازد .
- مثال برای] حذف : [أَخ = أُخِيْ : تصغیر به ما نشان می‌دهد که اصل کلمه أَخُو بوده است و (واو) حذف شده]
] اعلال : [باب = بُويِب : جمع مکسّر به ما نشان می‌دهد که اصل کلمه بَوَيْب بوده است و (واو) اعلال شده است]
] عوض : [فَم = فُويه : جمع مکسّر به ما نشان می‌دهد که اصل کلمه فَوَيْه بوده است و (م) عوض از (و / ف) آمده است]
۷. افعال ، حروف ، اسماء مبنی مصغّر ندارند و فقط اسم معرب تصغیر بسته می‌شود .
 نتیجه : تصغیر در افعال ، حروف و اسماء مبنی کاملاً سماعی است و صیغه‌های آن بر اوزان خاصی نمی‌باشد . مثال : [الَذِين = اَلذِيَا]
 [ما اَمْلَحُهُ = ما اُمْلِحُهُ]
۸. اسم مرگّب] مرگّب اسنادی : مصغّر نمی‌شود .
] مرگّب اضافی : جزء اول مصغّر می‌شود .
] مرگّب مزجی : مثال [بَعْلَبَك = بُعْلَبَك]
 مثال [عَبْد الله = عُبَيْدالله]
 مثال [بَعْلَبَك = بُعْلَبَك]

تنبیهان:

- تنبیه ۱:** تصغیر صفات، غالباً دلالت بر تحقیر آن ذاتی که متّصف به این صفت است ندارد، بلکه دلالت می‌کند که این صفت برای این ذات به شکل کامل و تمام وجود ندارد. مثال: [أَحْبَبُ: یعنی قرمزی در این شیء تمام و کامل نیست].
- تنبیه ۲:** گاهی اوقات صیغه مصغّر به عنوان اسم، برای شخص خاصی عَلَم می‌شود] این اسم اصلاً مکبّر نداشته. مثال: [كَمِيْتُ].
] این اسم مکبّر دارد و الآن مصغّر آن کلمه است ولی معنای تصغیر در آن ملاحظه نمی‌شود. مثال: [كَمِيْل، زُبَيْر و ...].
 که در این صورت این کلمات خود دیگر مصغّر نمی‌شوند، همچنین کلماتی که هم وزن با مصغّر هستند، دیگر قابلیت تصغیر ندارند، مثال: [مُهَيِّمِن].

(مطلب ششم : قواعد اعلال خاصّه به مصغّر)

- قواعد اعلال خاصّ مصغّر**
- قاعده اول:** [ضارِبٌ = ضَوْبِرِبٌ] الف و یاء مدّی
 { قلب به واو می‌گردد.
 - در صورتی که حرف دوّم باشند
 - در صورتی که حرف زاید باشند
- قاعده دوّم:** [كِتَابٌ = كُتَيْبٌ]
 [عَجُوْزٌ = عَجْبُوْزٌ = عَجْبِيْزٌ]
 { الف ، واو
 - اصلی یا زاید
 - بعد از یاء تصغیر
 الف قلب به یاء می‌شود و در یاء تصغیر ادغام می‌گردد .
- قاعده سوّم:** [عَطَاءٌ = عَطِيْبُوْ = عَطِيْبِيْ = عَطِيْ = عَطِيْ] — اگر در تصغیر سه یاء جمع شود ، یاء آخری حذف می‌گردد .
- قاعده چهارم:** الف ، واو
] بعد از حرف مکسوری که متّصل به یاء تصغیر است
 { قلب به یاء می‌شود
 در مواردی] یاء ساکن می‌شود : جایی که ما بعدش حرف تانیث نیست. [مِفْتَاحٌ = مُفْتِيْحٌ]
] یاء مفتوح می‌شود : جایی که ما بعدش حرف تانیث باشد . [قَلَنْسُوَةٌ = قَلَيْسِيَّةٌ]
- قاعده پنجم:** واوی که بعد از آن ، یاء مشدّد (غیر از یاء نسبت) قرار گرفته است .
] در صورتی که در تصغیر بعد از یاء تصغیر قرار بگیرد
 { یاء مشدّد حذف می‌شود
 [مَرُوْءٌ = مَرِيْوِيٌّ = مَرِيْئِيٌّ = مَرِيْءٌ]

درس ۳۹

معرفه و نکره

فهرست مطالب

- مقدمه

- ۱. عَلَم

- ۲. مُعَرَّف به أَل

- ۳. ضَمِير

- ۴. اسم اشاره

- ۵. اسم موصول

- ۶. مضاف به معرفه

- ۷. منادای نکره مقصوده

جلسه درسی:

۱۲۴ - ۱۳۰

صفحه کتاب:

۳۰۴ الی ۳۱۷

مقدمه

اسم - معرفه: اسمی که دلالت می‌کند بر شیء یا فرد معین و معلومی که قابل اشاره است. مانند: زید (آن شخص معین)
 - نکره: اسمی که دلالت می‌کند بر شیء یا فرد غیر معین به گونه‌ای که قابل اشاره نیست. مانند: رجل (به مردی)

علائم نکره ۱. قابلیت دارد که (ال) تعریف بگیرد. مانند: رجل [به مردی] — الرجل [آن مرد معین و معلوم].
 ۲. اگر خودش مستقیماً نمی‌تواند (ال) بگیرد، معنای کلمه‌ای را می‌رساند که آن کلمه می‌تواند (ال) بگیرد. مانند: ذو (به معنای صاحب) — الصاحب

اقسام معرفه: (معارف شش بود، مضمَر، اضافه / عَلم، ذو اللأم و موصول و اشاره + مَعْرِف به ندا)

۱. **عَلم** (اسمی که بدون نیاز به قرینه^{۲۷}، برای یک شیء معین و مشخص وضع شده و قابل صدق بر دیگری نیست، مانند: محمد و مکه)

تقسیمات - از جهت افراد و ترکیب - مفرد (زید)

- مرکب - اضافی (عبدالله)
 - اسنادی (تأبطاً شراً)
 - مزجی (سیبویه)

- از جهت دلالت - اسم: اسمی که فقط دلالت بر ذات مسمی [آن چیزی که اسم برای آن قرار داده شده] می‌کند و هیچ‌گونه مدح و ذمی را نمی‌رساند. مانند: (زید).

- لقب: اسمی که دلالت بر مدح یا ذم مسمی دارد. مانند: (صادق).

- کنیه: اسمی که غالباً دلالت بر تعظیم و بزرگداشت مسمی دارد و مرکب از (أب، أم، ابن، بنت) مضاف به کلمه دیگر می‌باشد. مانند: (أم کلثوم).

نکته: برای طبع بسیاری از انسان‌ها خوشایند نیست که آن‌ها را به نام صدا بزنند و دوست دارند از آن‌ها با احترام یاد شود، به همین خاطر کنیه در بسیاری موارد دلالت بر تفخیم و بزرگداشت آن شخص دارد. البته گاهی اوقات کنیه بر تحقیر شخصی دلالت می‌کند. مانند: (أبو جهل)

نکته: گاهی اوقات کنیه را برای بچه قرار می‌دهند و بدین وسیله برای او، آرزوی خیر و خوبی را طلب می‌نمایند. (بنت الحسن)، (ابوالخیر) و ...

نکته: در صورت اجتماع اسم و لقب: اسم بر لقب مقدم می‌شود. (قال جعفر الصادق ع)

{ اسم و کنیه } جواز تقدیم هر یک بر دیگری. (قال علی ابوالحسن ع)
 { لقب و کنیه } (قال ابوالحسن علی ع)

- از جهت وضع - **عَلم مرتجل:** اسمی که از ابتدا برای شیء یا شخص خاصی عَلم شده و قبل از آن معنای دیگری نداشته است. مانند: (سُعاد: اسم زن)

- **عَلم منقول:** اسمی که در ابتدا معنای دیگری داشته و در حال حاضر عَلم برای چیزی یا شخص دیگری شده است.

منقول از { مصدر: (فَعل: نام مرد) }
 { فعل ماضی: (شَمَرَ: نام مرد) }
 { فعل امر: (قُم: نام شهر) }
 { جمع مؤنث سالم: (عَرَقات: نام مکانی) }
 { جمله: (ماشاء الله: اسم مرد) }

حروف معانی: (مانند گفتار شما که می‌گویید [من حرف ابتداء أو زائده أو ...] در این‌جا [من] دیگر حرف ابتداء نیست بلکه اسم است و حکایت می‌کند از [من] هایی که در جملات مختلف به کار رفته است.

^{۲۷} بخلاف سایر معارف که به کمک قرینه (صله، مشارء الیه، مرجع ضمیر و ...) دلالت بر شیء معین دارد.

نکته: اگر علم مرتجل برای افراد زیادی علم شده باشد، چند حالت دارد:

۱. این افراد همه از یک جنس هستند: علم مرتجل به حال خود باقی می‌ماند.

مانند: (سُعاد) در صورتی که علم برای چند نفر از انسان‌ها باشد.

۲. این افراد از یک جنس نیستند: علم مرتجل نسبت به فرد دوم، علم منقول به حساب می‌آید.

مانند: (أسامة) که نسبت به شیر، علم مرتجل است و نسبت به انسان، علم منقول می‌باشد.

از جهت واضح - علم بالوضع: در جایی که واضع مستقیماً این لفظ را برای شخصی یا چیز خاصی قرار داده باشد. مانند (محمد)

علم بالغلبه: در جایی که اسم نکره‌ای به سبب کثرت استعمال به شکل محلی به (ال) و به شکل مضاف، برای

شخص خاصی علم شده باشد. (المدينة: شهر پیامبر ص)، (ابن عباس: نام پسر عموی پیامبر ص)

از جهت استعمال - علم شخض: جایی که اسم حقیقتاً برای شخض و شیء معینی علم باشد. مانند: اکثر موارد فوق.

علم جنس: جایی که اسم حقیقتاً برای شخض و شیء معینی علم نباشد، بلکه در ظاهر و در لفظ احکام اسم

معرفه را دارد. مانند: أسامة (معنای نکره دارد و بر هر شیری اطلاق می‌شود ولی در لفظ با آن

معامله‌ی معرفه می‌شود و صفت آن به شکل معرفه می‌آید و ال تعریف قبول نمی‌کند و غیر

منصرف می‌شود).

تبصره:

۱. گاهی اوقات اسم علم، نکره می‌شود. مانند: (رُبَّ زَيْدٍ لَقِيْتُهُ: چه بسیار زیدی که من آن‌ها را ملاقات کردم)، (لِكُلِّ فِرْعَوْنَ مُوسَى)

۲. اسم علم (ال) تعریف در ابتدای آن نمی‌آید.

اضافه نمی‌شود.

هیچ‌گاه تشبیه و جمع بسته نمی‌شود: و آن چه که تشبیه و جمع بسته می‌شود، اسم نکره است و برای آن که دلالت بر شیء معین بکند و علمیت

فوت شده را جبران نماید، می‌بایست بعد از تشبیه و جمع بسته شدن در ابتدای آن (ال) قرار بگیرد.

مانند: (الزَّيْدَانِ ، الزَّيْدُونَ).

۲. المَعْرِفُ بِأَل

اقسام ال { موصولة } خارج از بحث

{ زائده }

حرف تعریف

حقیقی [یعنی ال موجب می‌شود که آن کلمه دلالت نماید بر فرد و شخض معین و مشخص]

نام دیگر: لام عهد (چرا که ال در این جا دلالت می‌نماید بر امر معهود و مشخص و معین)

اقسام { عهد حضوری (یعنی مدخول ال نزد متکلم حاضر است)

مثال: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ: امروز دین را برای شما کامل کردم)

{ عهد ذکری (یعنی مدخول ال قبلاً در کلمات و گفتارها ذکر شده است)

مثال: (فِيهَا مِصْبَاحٌ ، الْمِصْبَاحُ فِي الرَّجَاحِ: در آن چراغی است و آن چراغ در شیشه ای است)

{ عهد ذهنی (یعنی مدخول ال در ذهن متکلم و شنونده امری روشن و معلوم و معهود است)

مثال: (إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ: آن زمانی که زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند)

لفظی [یعنی ال موجب می‌شود که آن کلمه احکام معرفه را داشته باشد ولی حقیقتاً موجب معرفه شدن معنای آن نمی‌شود]

نام دیگر: لام جنس (چرا که ال در این جا به شکل غیر معین و نکره بر امر کلی و مبهم دلالت دارد)

اقسام { لام الحقیقه (یعنی ال دلالت بر ماهیت و حقیقت چیزی می‌کند)

مثال: (جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا: از آب، به هر چیزی حیات دادیم)

{ لام استغراق (یعنی ال دلالت بر جمیع افراد ماهیت می‌نماید)

مثال: (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ: تمامی انسان‌ها در زبان به سر می‌برند)

{ لام بدل (یعنی ال دلالت بر یکی افراد ماهیت به شکل غیر مشخص و لاعلی‌التعین دارد)

مثال: (وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّئْبُ: می‌ترسم یک گرگی او را بخورد)

۳. الضمیر (ضمیر آن اسمی است که برای غایب، مخاطب و متکلم وضع شده است)

* اقسام ضمیر

نوع	ترجمه	ضمیر منصوبی و مجروری		ضمیر مرفوعی			شماره صیغه
		متصل	منفصل	متصل		منفصل	
		مشترک	مشترک	مختص ماضی	مختص مضارع	مشترک	
ضمایر غایب	او / آن یک مرد	هُ	إِيَّاهُ	هُوَ (مستتر)	هُوَ (مستتر)	هُوَ	۱
	آن دو مرد	هُمَا	إِيَّاهُمَا	ا	ا	هُمَا	۲
	آن جمع مردان	هُم	إِيَّاهُمْ	وا	وا	هُم	۳
	او / آن یک زن	ها	إِيَّاهَا	هِيَ (مستتر)	هِيَ (مستتر)	هِيَ	۴
	آن دو زن	هُمَا	إِيَّاهُمَا	ا	ا	هُمَا	۵
	آن جمع زنان	هُنَّ	إِيَّاهُنَّ	نَ	نَ	هُنَّ	۶
ضمایر مخاطب	تو یک مرد	كَ	إِيَّاكَ	أَنْتَ (مستتر)	تَ	أَنْتَ	۷
	شما دو مرد	كُما	إِيَّاكُما	ا	تُما	أَنْتُما	۸
	شما جمع مردان	كُم	إِيَّاكُم	و	تُم	أَنْتُمْ	۹
	تو یک زن	كِ	إِيَّاكِ	يَ	تِ	أَنْتِ	۱۰
	شما دو زن	كُما	إِيَّاكُما	ا	تُما	أَنْتُما	۱۱
	شما جمع زنان	كُنَّ	إِيَّاكُنَّ	نَ	تُنَّ	أَنْتُنَّ	۱۲
ضمایر متکلم	من	يَ	إِيَّايَ	أنا (مستتر)	تُ	أنا	۱۳
	ما	نا	إِيَّانا	نَحْنُ (مستتر)	نَا	نَحْنُ	۱۴

* مرجع ضمیر - مخاطب و متکلم: چون فاعل مشخص و معین است، این فعل‌ها محتاج مرجع نیستند.

غائب - تقدّم لفظی - مرجع ضمیر به عینه سابقاً ذکر شده (ضَرَبَ زَيْدٌ غُلَامَهُ)

- مرجع ضمیر در ضمن کلمه دیگری سابقاً ذکر شده است (إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى)

- تقدّم تقدیری: (ضَرَبَ غُلَامَهُ زَيْدٌ)؛ در این مثال چون رتبه فاعل مقدّم بر مفعول است، هر چند فاعل در ظاهر لفظاً مؤخّر است ولی در تقدیر و رتبه مقدّم بر مفعول می باشد و ضمیر در غلامه به آن بر می گردد.

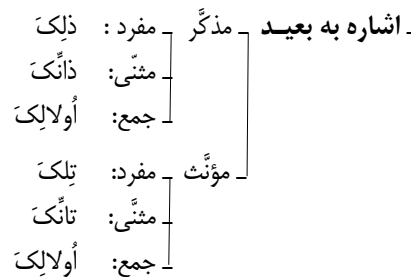
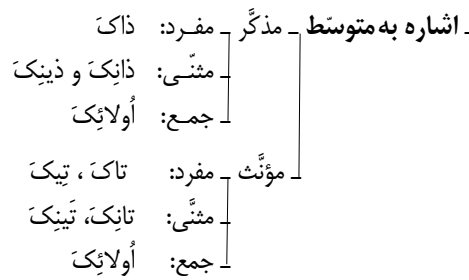
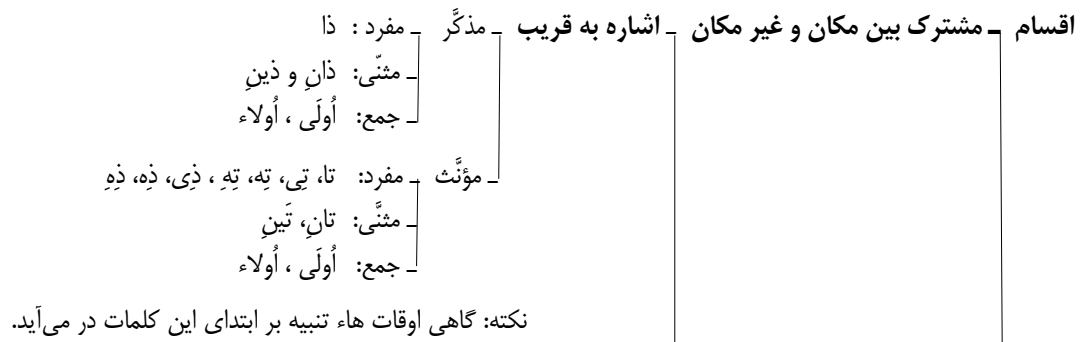
- تقدّم معنوی: مانند زمانی که شما روی به خورشید می کنید و می گوید: (أَشْرَقَتْ)؛ در این مثال مرجع ضمیر به هیچ شکلی در لفظ نیامده است بلکه در فرینه حالیه و معنا و یا ذهن گوینده وجود دارد.

- تقدّم حکمی: مثال ۱: تمییز بعد از نِعَمَ و يَسَّ (نِعَمَ [هُوَ] رَجُلًا زَيْدٌ)

مثال ۲: تمییز بعد از رَبُّ (رَبُّهُ رَجُلًا)

مثال ۳: جمله ما بعد از ضمیر شَأْن و قِصَهُ (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)

در این ۳ مثال مرجع ضمیر لفظاً و رتبه مؤخّر است ولی ما به جهت تفخیم و تعظیم و بزرگداشت، می آیییم و حکم می کنیم و قرارداد می کنیم و فرض می نماییم که مرجع ضمیر مقدّم است؛ چرا که توضیح و تبیین امری که در ابتدا برای مخاطب مبهم است، تفخیم و بزرگداشت آن شیء را می رساند.

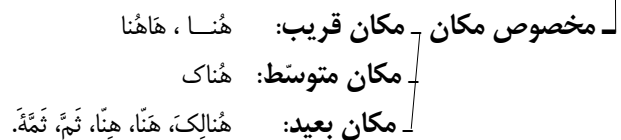
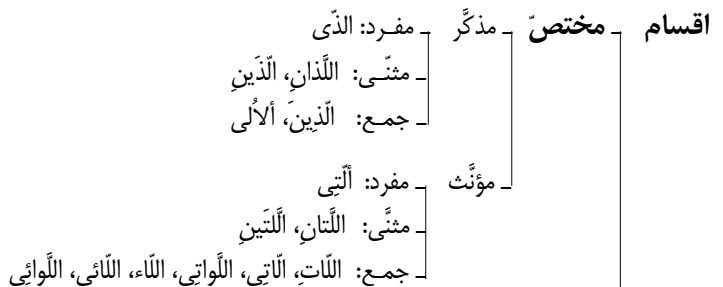
۴. اسم اشاره (اسمی که با اشاره، دلالت بر امر معین و مشخص می‌نماید)

نکته ۱: اسم اشاره + کاف خطاب : دلالت بر متوسط دارد.

اسم اشاره + لام + کاف خطاب : دلالت بر بعید دارد.

نکته ۲: کاف خطاب به مانند کاف ضمیر می‌ماند و به حسب مخاطب‌ها تغییر می‌کند و معانی مختلفی را می‌رساند.

مثال: (ذالکن زید : ای جمع زنان این زید است).

**۵. اسم موصول** (اسم مبهمی است که برای رفع ابهام و تعیین مدلولش به صله [جمله و شبه جمله] نیاز دارد).

مشترک (مشترک میان مذکر و مؤنث، مفرد و تنبیه و جمع): مَن، مَا، أیُّ، أَل، ذَا، ذُو

۶. اسم مُعَرَّف به اضافه (اسم مضاف در اضافه معنویتهی نکره به معرفه)

تعریف اضافه: رابطه بین دو اسم که از جهت اعرابی موجب می‌شود اسم دوّم مجرور گردد و از جهت معنایی پیوندی را میان دو کلمه برقرار می‌نماید.

اقسام اضافه: **لفظیّه:** اضافه صفت (اسم فاعل، اسم مفعول، و صفت مشبّهه) به معمول خودش را اضافه لفظیّه گویند: (زیدٌ ضاربٌ عمرو)

فایده: کسب تخفیف و آسان شدن در تلفّظ به سبب افتادن نون تنوین (زیدٌ ضاربٌ عمرو — زیدٌ ضاربٌ عمرو)
(زیدان ضاربان عمرو — زیدان ضاربا عمرو)

معنویّه: اضافه نکره به اسم دیگر که دلالت دارد بر این که

کتابٌ زیدِ	مضاف الیه مالک مضاف است [برای]	—	مضاف الیه ظرف برای مضاف است [در]
صلاةٌ الیل		—	مضاف الیه جنس برای مضاف است [از]
خاتَمٌ فضةٌ			

فایده: ۱. کسب تعریف (معرفه شدن مضاف): در جایی که نکره به معرفه اضافه شود (غلامٌ زیدِ)
۲. کسب تخصیص (محدود تر شدن دایره مضاف): در جایی که نکره به نکره اضافه شود. (غلامٌ رَجُلِ)

۷. اسم مُعَرَّف به نداء (منادای نکره مقصوده)

اقسام منادی

۱. منادای مضاف (یا عَبْدَ اللَّهِ)
۲. منادای مفرد معرفه (یا زیدُ)
۳. منادای نکره غیر مقصوده (مانند قول انسان نابینا که می‌خواهد بگوید یک مردی دست مرا بگیرد: یا رَجُلًا خذْ بیدِی)
۴. منادای نکره مقصوده (یا رَجُلُ: ای مردی که در مقابل من هستی)

درس ۴۰

معرب و مبني

فهرست مطالب

- مقدمه

- ۱. اسماء مبني

(ضمير / اسم اشاره / موصول / اسم شرط / اسم استفهام
 بعض الظروف / بعض الكنايات / اسماء أفعال / اسماء اصوات
 مركب مزجي / اسم لای نفی جنس / منادای مفرد معرفه
 حکایت / اسم غير مرکب)

- ۲. أعداد

- ۳. اسم غير منصرف

۱۳۳ - ۱۴۲

جلسه درسی :

۳۱۸ الی ۳۴۰

صفحه کتاب :

مقدمه

اسم - **معرب**: اسمی که آخر آن به سبب عوامل مختلف تغییر می‌کند. [اعراب: اثری در آخر کلمه که عامل بر آن تأثیر می‌گذارد]
مبنی: اسمی که آخر آن به سبب عوامل مختلف تغییر نمی‌کند. [بناء: کیفیتی ثابت در آخر کلمه که قابل تغییر نیست]

- انواع اعراب**
۱. رفع - علامت اصلی: ضمه —
 علامت فرعی: الف: مثنی (جائتی رَجُلَانِ)
 واو: جمع مذکر سالم / اسماء سته (جائتی الْمُؤْمِنُونَ / جائتی أَبُوک)
 ۲. نصب - علامت اصلی: فتحه —
 علامت فرعی: الف: اسماء سته (رَأَيْتُ أَبَاک)
 یاء: مثنی / جمع مذکر سالم (رَأَيْتُ الْمُسْلِمِينَ / رَأَيْتُ الْمُسْلِمِينَ)
 کسره: جمع مؤنث سالم (رَأَيْتُ الْمُسْلِمَات)
 ۳. جرّ - علامت اصلی: کسره —
 علامت فرعی: یاء: اسماء سته / مثنی / جمع مذکر سالم (مَرَرْتُ بِأَبِيکَ / مَرَرْتُ بِالْمُسْلِمِينَ / مَرَرْتُ بِالْمُسْلِمِينَ)
 فتحه: اسم غیر منصرف (مَرَرْتُ بِأَحْمَدَ)

- اعراب تقدیری**
۱. اسم منقوص: کسره و فتحه مقدر است (جائتی القاضی، مررت بالقاضی)
 ۲. اسم مقصور: جمیع حرکات مقدر است (جائتی، رأیت، مررت — موسی)
 ۳. اسم مضاف به یاء متکلم: جمیع حرکات مقدر است. (جائتی، رأیت، مررت — غلامی)
 ۴. جمع مذکر سالم که به یاء متکلم اضافه شده است: در حالت رفعی واو مقدر است. (جائتی مُسْلِمِيَّ — که در اصل بوده مسلموی و در حال حاضر واو قلب به یاء شده و مقدر می‌باشد).
 ۵. اسمی که روی آن وقف می‌شود، حرکات آن در نطق و تلفظ مقدر است.
 تبصره: اگر اسمی که بر آن وقف می‌شود دارای تنوین فتحه باشد، هنگام وقف، آخر آن اسم به الف خوانده می‌شود (نَصَرْتُ مُحَمَّدًا)
 ۶. اعراب اسماء سته هنگام التقاء ساکنین، در نطق و تلفظ مقدر می‌باشند. (قال أبوالحسن)
 ۷. الف اعراب مثنی هنگام التقاء ساکنین، در نطق و تلفظ مقدر می‌باشد. (یوما العیدِ حَرَامٌ صَوْمَهُمَا)

اصل در حروف: بناء است؛ چون معنای مستقلی ندارند و نمی‌توانند در جمله نقش‌های گوناگونی (فاعل، مفعول و ...) را بپذیرند.
اسماء: اعراب است؛ چون معنای مستقلی دارد و می‌تواند در جمله نقش‌های گوناگونی را بپذیرد و برای آن که نشان داده شود که در جمله چه نقشی را داراست می‌بایست علامت‌ها و رموز آن نقش را به خود بپذیرد. فلذا به حسب اختلاف عوامل، اعراب‌های گوناگونی را می‌گیرد.

اقسام بناء - بر سکون (من)
 - بر حرکت (حیث، این، أمس)

مبحث اول: اسماء مبنی

۱/۱ **ضمیر** (تمامی ضمایر مبنی هستند). نکته: لازم به ذکر است که اختلافی که در انتهای کلمات مشاهده می‌شود حرکات بنائیه اند نه اعراب!!

۱/۲ **اسم اشاره** (تمامی اسماء اشاره مبنی هستند و فقط در تنبیه‌ها [ذان، ذین، تان، تین] اختلاف وجود دارد)

نکته: اقوال در [ذان و ذین] - قول ۱: مبنی هستند؛ چون شباهت افتقاری به حرف دارند، یعنی همان‌گونه که حرف برای افاده معنا محتاج به غیر است، اسم اشاره نیز محتاج به مشار الیه می‌باشد. و لازم به ذکر است که [ذان - ذین] علم مرتجل برای حالت رفع و نصب و جر هستند، و (الف و نون)، و (یاء و نون)، علامت اعراب نمی‌باشند.
 قول ۲: معرب هستند؛

نکته: مشاهده شده است که [ذان] در زبان عربی برای هر سه حالت رفع و نصب و جر، به شکل واحد استعمال شده است و برخی از ادباء این آیه (إِنَّ هَذَا لَسَاحِرَانِ) هذان را اسم این دانستند و گفته‌اند که مبنی می‌باشد و محلاً منصوب است.

(۱/۳) اسم موصول (تمامی اسماء موصول مبنی هستند و فقط در تشبیه ها [اللَّذَانِ، اللَّتَانِ] اختلاف وجود دارد، و اَىُّ نیز فقط در یک حالت مبنی است)

اَىُّ — غیر مضاف — صدر صله مذکور (أُكْرِمْتُ أَيَّاً هُوَ عَامِلٌ بِالتَّقْوَى)
 — صدر صله محذوف (أُكْرِمْتُ أَيَّاً عَامِلٌ بِالتَّقْوَى)
 مضاف — صدر صله مذکور (أُكْرِمْتُ أَيُّهُمُ هُوَ عَامِلٌ بِالتَّقْوَى)
 — صدر صله محذوف (أُكْرِمْتُ أَيُّهُمُ عَامِلٌ بِالتَّقْوَى) ← فقط در این حالت مبنی بر ضم است.

(۱/۴) اسم شرط (تمامی اسماء شرط مبنی هستند به جز کلمه اَىُّ)

اقسام — جازم فعل مضارع: مَنْ، مَا، مَهْمَا، اَىُّ، مَتَى، اَيَّانَ، اَيْنَ، حَيْثُمَا، اَنَّى
 — غیر جازم: كَيْفَمَا، اِذَا

(۱/۵) اسم استفهام (تمامی اسماء استفهام مبنی هستند به جز کلمه اَىُّ) موارد: مَنْ، مَا، مَنْ ذَا، مَاذَا، مَتَى، اَىُّ، اَنَّى، اَيْنَ، اَيَّانَ، كَيْفَ، كَمْ**(۱/۶) بعض الظروف**

اقسام ظروف — معرب: يَوْمٌ، هُنَا و ...
 — گاهی معرب و گاهی مبنی: اَمْسٌ، قَبْلٌ، بَعْدٌ، دُونَ، اَمَامٌ، خَلْفٌ، يَمِينٌ، يَسَارٌ، شِمَالٌ، فَوْقٌ، تَحْتَ.
 — مبنی: اَلْآنَ، اِذَا، اِنَّى، اَيَّانَ، اَيْنَ، بَيْنَا، ثَمَّ، حَيْثُ، حَيْثُمَا، قَطُّ، لَدُنْ، لَدَى، مَتَى، مَدْ، مُنْذُ، هُنَا.

(۱/۷) بعض الكنايات

تعريف كناية: در جایی که گوینده برای تعبیر از شیء معین و مشخص، به دلیل انگیزه‌های گوناگون از الفاظ غیر صریح و غیر روشن استفاده نماید.
اغراض كناية: ۱. مبهم گذاشتن چیزی برای بعضی شنوندگان (جاءنی فلان: آمد مرا فلان شخص)
 ۲. زشت بودن چیزی که آوردن نام آن مناسب نیست و به همین جهت از کنایه استفاده می کنیم (هن: کنایه از عورت انسان)
 ۳. بد بودن فعلی که می خواهیم آن را بیان کنیم (جاء من الغائط: از دست شویی آمد [به جای تعبیر مستقیم از آن فعل])
 ۴. روشنی و زیبایی گفتار (كثير الرماد: خاکستر خانه اش زیاد است [به جای تعبیر مستقیم از کریم و مهمان نواز بودن])

اسماء كنايات — معرب — فلان، فلانة (کنایه از اشخاص)
 — بضع، بضعه (کنایه از عدد ۳-۱۰). مثال: فی بضع سنين [حدود ۳-۱۰ سال]
 — ثيف، ثيف (کنایه از عدد میان عقود). مثال: ثلاثون و ثيف [سی و خرده‌ای]
 — مبنی — كم (کنایه از عدد) — استفهامیه [عدد نزد متکلم مبهم است ولی متکلم گمان می کند که مخاطب آن را می داند]
 مثال: كم كتاباً قرأت؟ [چه مقدار کتاب خواندی؟]
 — خبریه [عدد نزد مخاطب مبهم است و متکلم آن را می داند و برای آن که کثرت عدد را نشان دهد و به آن افتخار نماید، از كم استفاده می کند]
 مثال: كم كتاب قرأت
 كم كُتِبَ قرأت
 كم من كتاب قرأت
 كم من كُتِبَ قرأت
 [چه بسار کتاب‌هایی که من خواندم]
 — کاین (کنایه از عدد و دلالت بر کثرت عدد می کند). مثال: و کاین من نبی قاتل معه ربیون کثیراً.
 — کذا (کنایه از عدد و گفتار، بدون دلالت بر کثرت و قلت + غالباً تکرار شده و با واو عطف شده است).
 مثال: عندی کذا و کذا کتاباً [نزد من فلان مقدار کتاب است]
 — کیت، ذیت (کنایه از جمله، فعل یا گفتار + فقط به شکل مکرر و معطوف به واو استعمال می شود)
 مثال: قال زيد کیت و کیت [گفت زيد فلان و بهمان] / فعل زيد ذیت و ذیت

۱/۸ اسماء الافعال و الاصوات

تعریف اسم فعل (اسمی است که به مانند فعل عمل می‌کند و با تأکید معنای فعل را می‌رساند)

ویژگی‌ها ۱. از آن جهت که شبیه فعل است، عوامل بر آن تأثیر ندارند و اعراب اسم را نمی‌گیرد.

۲. از آن جهت که شبیه اسم است تصریفات فعل را ندارد.

بر اوزان فعل نیست و اگر هم بر اوزان فعل باشد، ویژگی را از اسم در خود دارد که از خواص فعل دور شده است، مثلاً تنوین می‌گیرد.

اسم فعل ماضی		اسم فعل مضارع		اسم فعل امر	
هَبَّهَاتُ	بَعْدَ (دور شد)	أَوْهٌ	أَتَوَجَّعُ (درد و سختی می‌کشم)	عَلَيْكَ	خُذْهُ - إِلْزِمَهُ (بگیر این را - لازم بدان)
شَتَانٌ	إِفْتَرَقَ - بَعْدَ (جدا شدن و دور شدن دو امر معنوی)	أُفٌّ	أَتَضَجَّرُ (آزرده و ناراحت می‌شوم)	إِلَيْكَ	أُبْعِدُ (دور شو)
سَرَعَانٌ	سَرِعَ (شتاب گرفت)	بَجَلٌ	يَكْفِي (کفایت می‌کند)	دُونَكَ - عِنْدَكَ - لَدَيْكَ	خُذْ (بگیر)
وَشْكَانٌ	قَرَّبَ (نزدیک شد)	قَدْ		أَمَامَكَ	تَقَدَّمَ (پیش بیانداز)
بَطَّانٌ	بَطَّؤُ (بطیء و کند شد)	قَطُّ		وَرَاءَكَ	تَأَخَّرَ (به تأخیر بیانداز)
		بَيْحٌ بَيْحٌ بَيْحٌ بَيْحٌ بَهٌ بَهٌ	أَسْتَحْسِنُ أَتَعْجَبُ / أَمْدَحُ أَرْضَى / أَفْتَحِرُ	مَكَانَكَ	إِلْزِمَ مَكَانَكَ / أُثْبِتُ فِيهِ (مکان خود را حفظ کن و در آن ثابت باش)
		زَهٌ	أَسْتَحْسِنُ (نیگو می‌بندارم)	أَمِينٌ	اللَّهُمَّ اسْتَجِبْ (خدایا دعا را اجابت کن)
		وَا / وَاهَاً وَيَ / وَيِكَ	أَتَعْجَبُ (تعجب می‌کنم)	رُؤْيَدٌ	أَمِهْلُ (مهلت بده)
				صَهٌ - صَهٍ	أُسْكُتُ (ساکت شو)
				مَهٌ - مَهٍ	إِنْكَفَيْفُ (رها کن)
				هَا	خُذْ (بگیر)
				هَيْتٌ	أَقْبِلْ - تَعَالَ (بیا، رو کن)
				هَيَّ - هَيَّا - هَيْكًا - هَيْكَةً	أُسْرِعْ (بشتاب)
				حَيٌّ	أَقْبِلْ عَلَيَّ (رو کن به سوی من)
				حَيَّهْلٌ حَيَّهْلًا حَيَّهْلًا	أَقْبِلْ عَلَيَّ ... أُسْرِعْ إِلَيَّ ... إِيْتِ (بیاور)
				إِيهٌ إِيهٌ	حَدَّثْ (سخن بگو) زِدْ فِي حَدِيثِكَ زِدْ فِي عَمَلِكَ (بیشتر سخن بگو / بیشتر عمل کن)
				إِيهَاءٌ	كُفَّ عَن حَدِيثِكَ وَاقْطَعَهُ (سخن گفتن را رها کن)
				بَلَةٌ	دَعْ (رها کن)
				وزن (فَعَالٍ) که برخی فعل‌های ثلاثی مجرد بر این وزن رفته و معنای امر به خود می‌گیرند.	نَزَالَ = إِنْزَلَ (فروود آی) تَرَكَ = أَتْرَكَ (رها کن)

تنبیهات:

* **تنبیه ۱:** در بعضی از اسماء افعال، کاف خطاب ملحق می‌شود و با توجه به اختلاف مخاطب، آخر اسم فعل تغییر می‌نماید. (عَلَيْكَ، عَلَيْكُمْ، ...) البته در میان علماء ادبیات عرب اختلاف است که این کاف ضمیر است یا حرف خطاب و همچنین آیا می‌توانیم به جای کاف خطاب ضمیر متکلم یا مغایب بیاوریم یا نمی‌توانیم؟ که اکثریت علماء تعدی به غیر کاف خطاب را جایز نمی‌دانند مگر در ضرورت شعری. نکته: آن اسم فعل‌هایی که کاف خطاب نمی‌تواند در انتهای آن آورده شود، بدون نیاز به کاف خطاب می‌تواند بر مفرد، مثنی، جمع، مذکر و مؤنث دلالت نماید و برای تعیین محتاج به قرینه است. مثلاً: رُوِيَ و

* **تنبیه ۲:** تنوینی که در انتهای بعضی اسم فعل‌ها در می‌آید تنوین تنکیر است و دلالت بر نکره بودن اسم فعل دارد و هنگامی که تنوین نباشد دلالت می‌کند که اسم فعل معرفه است. مثلاً: (صَه : یعنی از فلان گفتار مشخص و معین سکوت کن / صَه : یعنی هیچ چیزی نگو!!)

* **تنبیه ۳:** در بعضی کلمات اختلاف شده است که آیا این کلمات اسم فعل (چون خواص اسم را دارند) هستند یا فعل غیر متصرف (چون صرف می‌شوند)؟! موارد

هَاتِ، هَاتِيَا، هَاتُوا، هَاتِي، هَاتِيَا، هَاتِيْنَ (به معنای اَعْطِنِيْ اَوْ اَحْضِرْ : عطا کن، حاضر شو)

هَاءِ، هَائِيَا، هَائُوا، هَائِي، هَائِيَا، هَائِيْنَ (به معنای خُذْ : بگیر)

هَاءَ، هَائُمَا، هَائُومَ، هَاءِ، هَائُومَا، هَائُؤَنَّ (به معنای خُذْ : بگیر)

تَعَالِ، تَعَالِيَا، تَعَالُوا، تَعَالِي، تَعَالِيَا، تَعَالِيْنَ (به معنای: بلند مرتبه شد، بالا رفت)

هَلُمَّ، هَلُمَّا، هَلُمُّوا، هَلُمَّيْ، هَلُمَّا، هَلُمَّنَّ (به معنای اَقْبِلْ، اَحْضِرْهُ: روی بیاور، حاضر کن آن را)

نکته: در استعمال (هَلُمَّ) دو قول وجود دارد ۱. به لفظ واحد استعمال می‌شود: هَلُمَّ يَا رَجُلُ، هَلُمَّ يَا رَجُلَانِ ...

۲. صرف می‌شود و برای مخاطبین مختلف متفاوت استعمال می‌شود.

نکته: در کلمه (أَرَأَيْتَكَ) به معنای (أَخْبِرْنِي: خبر بده مرا)، اختلاف است که بنا بر قول محققین علم صرف، اسم فعل نیست.

تَمَمَّةُ اسْمَاءِ الْاِصْوَاتِ

تعریف اسم صوت (اسم‌های که به وسیله آن اطفال و حیوانات و ... را صدا می‌زنند و با این صدا زدن آن‌ها را جا به جا کرده، و آب و غذا می‌دهند).

كَخْ، كَخْ: برای منع کردن اطفال از خوردن چیزی یا دور کردن و نفرت دادن آن‌ها از چیزی.

مثال‌ها: هَلَا: برای منع کردن اسب‌ها.

هَيْدَ: برای منع کردن شتر.

خَوْبُ، خَوْتُ: برای صدا کردن شتر برای نوشیدن آب.

هَدَعُ: برای آرامش دادن به بچه شترها هنگامی که رم می‌کنند.

نَخْ، نَخْ، هَيْخْ، هَيْخْ: برای خواباندن شتر.

عَدَسُ: برای منع کردن قاطر.

إِسْ، هِسْ، هُسْ، هَجْ: برای منع کردن گوسفند.

(۱/۹) مرگب مزجی

تعریف (اسمی که از دو کلمه ترکیب شده است ولی ترکیب بین کلمات اسنادی و اضافی نبوده است)

اقسام عددی: عدد ۱۱ الی ۱۹ (عدد اصلی و ترتیبی) { اِحْدَى عَشَرَ }
 جزء اول مبنی بر سکون و جزء دوم مبنی بر فتح { حَادِي عَشَرَ }
 { ثَانِي عَشَرَ }
 جزء اول معرب به اعراب مثنی و جزء دوم مبنی بر فتح { اِثْنِي عَشَرَ }
 { اِثْنَتِي عَشْرَةَ }
 الباقی اعداد اصلی و ترتیبی از ۱۱-۱۹: هر دو جزء مبنی بر فتح

غیر عددی: جزء اول مبنی می‌شود بر همان حالتی که دارد.

جزء دوم مختوم به وِیَه است: مبنی بر کسر می‌شود. (سَيِّوِيَه)

مختوم به وِیَه نیست: اختلافی است که آیا مبنی می‌شود یا اسم غیر منصرف یا معرب می‌گردد؟! (تَعْلَبَكْ)

(۱/۱۰) اسم لا نفی جنس

اسم لا نفی جنس { مضاف: لا غَلامَ رَجُلٍ فی الدار منصوب
شبه مضاف: لا قارِئاً قرأناً مغبونُ
مفرد: لا رَجُلٌ فی الدار — لا رَجُلَینِ فی الدار — لا مُسْلِمینَ فی الدار ← مبنی بر علامت نصب

(۱/۱۱) منادای مفرد معرفه و نکره مقصوده

اقسام مُنادی { ۱. منادای مضاف (یا عَبْدَ الله)
۲. منادای نکره غیر مقصوده (مانند قول انسان نابینا که می‌خواهد بگوید یک مردی دست مرا بگیرد: یا رَجُلًا خُذْ بیدی)
۳. منادای مفرد معرفه (یا زیدُ)
۴. منادای نکره مقصوده (یا رَجُلٌ — یا رَجُلانِ — یا مُسْلِمونَ) مبنی بر علامت رفع

(۱/۱۲) حکایت (حکایت کردن صوت حیوانات زبان بسته و از جمادات و ... در قالب الفاظ). ← مبنی بر حرکت آن صوتی که حکایت می‌شود.

مثال: غاقی (صدای کلاغ)، طَقُّ (صدای خوردن سنگ بر چیزی)، قَبُّ (صدای خوردن شمشیر بر چیزی).

(۱/۱۳) ما لَمْ یُرْکَبْ (اسم‌هایی که پشت سر هم آورده می‌شود و هیچ نقش اعرابی و ترکیبی ندارند) ← غالباً مبنی بر سکون

مثال: أَلْف، بَا، تَاءُ، ثَاءُ — عَلی، حَسَن، حَسین — المؤمنون، المؤمنات

(۱/۱۴) کلمات گوناگون و پراکنده و بدون ضابطه

چند مثال برای نمونه: ۱. هر صفت یا موصوف غَلَمی که بر وزن فَعَال باشد. (قَطاط: صفت به معنای یکفیی) (قَطام: نام زن).

۲. حَسَبُ: به معنای «لاغیر» مبنی بر ضَمّ می‌شود. (لی درهَمُ فَحَسَبُ).

۳. غَیْرُ: بر اساس برخی اقوال در بعضی استعمالات مبنی بر ضَمّ می‌شود.

مبحث دوم: عددمبحث عدد بر دو رکن عمده استوار است: **عدد** (شماره)، **معدود** (شمارش شده)**۱. اعداد****الف) اعداد اصلی:**

- * (۱. واحد / واحدة) (۲. اثنان / اثنان)
- * (۳. ثلاثة / ثلاث) (۴. أربعة / أربع) (۵. خمسة / خمس) (۶. ستة / ست) (۷. سبعة / سبع) (۸. ثمانية / ثمان، ثمانی) (۹. تسعة / تسع) (۱۰. عشرة / عشر)
- * (۱۱. أحد عشر / إحدى عشرة) (۱۲. اثنا عشر / اثنتا عشرة)
- * (۱۳. ثلاثة عشر / ثلاث عشرة) (۱۴. أربعة عشر / أربع عشرة) (۱۵. خمسة عشر / خمس عشرة) (۱۶. ستة عشر / ست عشرة) (۱۷. سبعة عشر / سبع عشرة)
- (۱۸. ثمانية عشر / ثمانی عشرة) (۱۹. تسعة عشر / تسع عشرة) (۲۰. عشرون) (۲۱. واحد و عشرون / واحدة و عشرون / أحد و عشرون / إحدى و عشرون) (۲۲. اثنان و عشرون / اثنان و عشرون) (۲۳. ثلاثة و عشرون / ثلاث و عشرون) ...
- * (۱۰۰. مئة) (۲۰۰. مئتان) (۳۰۰. ثلاث مئاة / ثلاث مئین) (۴۰۰. أربع مئاة) (۵۰۰. خمس مئاة) (۶۰۰. ست مئاة) (۷۰۰. سبع مئاة) (۸۰۰. ثمان مئاة) (۹۰۰. تسع مئاة) ...
- * (۱۰۱. مئة و واحد / مئة و واحدة) (۱۰۲. مئة و اثنان / مئة و اثنان) (۱۰۳. مئة و ثلاث / مئة و ثلاثة) ... (۱۱۱. مئة و أحد عشر / مئة و إحدى عشرة) ...
- * (۱۰۰۰. ألف) (۲۰۰۰. ألفان) (۳۰۰۰. ثلاثة آلاف) (۱۰۰۰۰. عشرة آلاف) (۱۱۰۰۰. أحد عشر ألفاً) (۱۲۰۰۰. اثنا عشر ألفاً) (۱۳۰۰۰. ثلاثة عشر ألفاً) ... (۲۰۰۰۰. عشرون ألفاً) (۱۰۰۰۰۰. مئة ألف) (۲۰۰۰۰۰. مئتا ألف) (۳۰۰۰۰۰. ثلاث مئاة ألف) ...
- * (۱۰۰۰۰۰. مليون) (۲۰۰۰۰۰۰. مليونان) (۳۰۰۰۰۰۰. ثلاثة ملايين) (۱۱۰۰۰۰۰۰. أحد عشر مليوناً) ...
- * (۱۰۰۰۰۰۰۰. مليار) (۳۰۰۰۰۰۰۰۰. ثلاثة مليارات) و ...

ب) اعداد ترتیبی: (در زبان فارسی از پسوند «م» استفاده می‌شود)

- * (۱. الأول / الأولى) (۲. الثاني / الثانية) (۳. الثالث / الثالثة) (۴. الرابع / الرابعة) (۵. الخامس / الخامسة) (۶. السادس / السادسة) (۷. السابع / السابعة) (۸. الثامن / الثامنة) (۹. التاسع / التاسعة) (۱۰. العاشر / العاشرة)
- * (۱۱. الحادي عشر / الحادية عشرة) (۱۲. الثاني عشر / الثانية عشرة) (۱۳. الثالث عشر / الثالثة عشرة) ...
- * (۲۰. العشرون / مئمة العشرين) (۳۰. الثلاثون) (۴۰. الأربعون) (۵۰. الخمسون) (۶۰. الستون) (۷۰. السبعون) (۸۰. الثمانون) (۹۰. التسعون)
- * (۲۱. الحادي والعشرون / الحادية والعشرون / الواحد والعشرون / مئمة واحد والعشرون) (۲۲. الثاني والعشرون / الثاني والعشرون) ...
- * (۱۰۰. مئمة المئاة) (۱۰۱. الأول بعد المئاة / الأولى بعد المئاة / الأول و المئاة و الأولى) (۱۰۲. الثاني بعد المئاة / الثانية بعد المئاة) (۱۰۳. الثالث بعد المئاة / الثالثة بعد المئاة) ... (۱۱۰. العاشر بعد المئاة / العاشرة بعد المئاة) (۱۱۱. الحادي عشر بعد المئاة / الحادية عشرة بعد المئاة) (۱۱۲. الثاني عشر بعد المئاة / الثانية عشرة بعد المئاة) (۱۱۳. الثالث عشر بعد المئاة / الثالثة عشرة بعد المئاة)
- * (۲۰۰. مئمة المئتين) (۲۲۰. مئمة العشرين بعد المئتين) (۳۳۱. الأول و الثلاثون بعد ثلاث المئاة) (۱۰۰۰. مئمة الألف) ...

۲۸. این عدد در اصل ثمانی بوده و به همراه تونین، حرف عله در التفاء ساکنین در سه حالت رفع و نصب و جر ، حذف می‌شود (ثمان، ثماناً ، ثمان)، اما در حالت اضافه و (ال) اعراب اسم منقوص را دارد (جائتی ثمانی نِسوة)، (رایت ثمانی نِسوة).

۲۹. در کلمه (عشرة) جایز است (ش) هم ساکن استعمال شود و هم مفتوحه: (عشرة) و (عشرة). در (إحدى عشر) جزء اول مبنی بر سکون است.

۳۰. هر دو جزء اعداد ۱۹ تا ۱۱ مبنی بر فتح می باشد غیر از جزء اول عدد ۱۲ که اعراب اسم مثنی را دارد.

۳۱. در این جا ثلاث همیشه به شکل مذکر می‌آید، چون (مئة) تمیز آن است و مؤنث می‌باشد فلذا عدد باید مخالف آن بیاید.

۳۲. در این جا ثلاثة همیشه به شکل مؤنث می‌آید، چون (الف) تمیز آن است و مذکر می‌باشد فلذا عدد باید مخالف آن بیاید.

۳۳. اعداد ترتیبی به مانند سایر اسم‌های معرب هم می‌توانند با (ال) استعمال شوند و هم می‌توانند بدون (ال) بیایند، و البته غالباً با (ال) استعمال می‌شوند چرا که موصوف آن‌ها معمولاً معرفه است، بدین خاطر ما مثال‌ها را با (ال) آوردیم. لازم به ذکر است که در معرفه کردن اعداد، در اعداد مرکب ۱۱ تا ۱۹ فقط جزء اول معرفه می‌شود و در اعداد معطوف هر دو جزء معرفه می‌شوند.

۳۴. در (الثانی) اعراب مقدر است.

۳۵. در اعداد (حادی عشر) و (ثانی عشر) جزء اول مبنی بر سکون و جزء دوم مبنی بر فتح است و در اعداد ۱۳ تا ۱۹ هر دو جزء مبنی بر فتح است.

۳۶. هر جا که احتمال اشتباه اعداد ترتیبی با اعداد اصلی می‌رود، لازم است از کلمه (مئمة) استفاده شود، ولی با وجود اعداد (الأول ، الثاني، الثالث، الحادی عشر و ...) دیگر نیاز به (مئمة) نیست. (راجع علوم العربیه، ج ۱، ص ۳۹۰)

۳۷. در عدد ۲۱، دو وجه می‌شود قرائت کرد (الحادی و عشرون / الواحد و عشرون). (راجع نحو الوافی ج ۴ ص ۵۶۲)

۳۸. در اعداد ترتیبی بالاتر از ۱۰۰ غالباً سه وجه جایز است: ۱. آوردن کلمه بعد / ۲. آوردن عدد کوچکتر به شکل مقدم / ۳. آوردن عدد کوچکتر به شکل مؤخر. (راجع علوم العربیه، ج ۱، ص ۳۹۰ / ملأجامی، چاپ نهلوندی ص ۳۶۳)

(بخش دوم: معدود)

در بیشتر موارد **معدود** در [اعداد اصلی] به جز [۲ و ۱]: بعد از عدد می‌آید^{۳۹} (معدود تمییز یا مضاف الیه برای اعداد اصلی می‌باشند).
 اعداد ترتیبی: قبل از عدد می‌آید^{۴۰} (معدود متبوع یا مخبر عنده برای عدد است).

الف) معدود در اعداد اصلی:

عدد	معدود	إعراب معدود	تذکیر و تأنیث عدد و معدود	مثال
۲ و ۱	مفرد مثنی ^{۴۱}	*	عدد مطابق معدود	عدد همیشه به عنوان صفت بعد از معدود می‌آید (رجلٌ واحدٌ) / (رجلانٌ إثنانٌ) / (إمرأةٌ واحدةٌ) / (إمرأتانٌ إثنانٌ) گاهی به جای آن که عدد آورده شود، خود معدود را به شکل مثنی و جمع می‌آوریم (رجلٌ) / (رجلانٌ)
۳ - ۱۰	جمع	مجرور	عدد مخالف معدود	(ثلاثةٌ رجالٌ) / (ثلاثٌ نسوةٌ)
۱۱ و ۱۲	مفرد	منصوب	عدد مطابق معدود	(أخذَ عشرَ رجلًا) / (أخذتُ عشرةَ امرأةً) / (أثنتُ عشرَ رجلًا) / (أثنتنا عشرةَ امرأةً)
۱۳ - ۱۹			جزء اول مخالف جزء دوم موافق	(ثلاثةٌ عشرَ رجلًا) / (ثلاثٌ عشرةَ امرأةً)
۲۰ و ۳۰ و ۴۰ - ۹۰			یکسان	(عشرونَ رجلًا) / (عشرونَ امرأةً)
۲۱ و ۲۲ ... ۹۱ و ۹۲			جزء اول مطابق	(واحدٌ وعشرونَ رجلًا) / (واحدةٌ وعشرونَ امرأةً) (اثنانٌ وعشرونَ رجلًا) / (اثنانٌ وعشرونَ امرأةً)
۲۳ - ۲۹ ... ۹۳ - ۹۹			جزء اول مخالف جزء دوم یکسان	(ثلاثةٌ وعشرونَ رجلًا) / (ثلاثٌ وعشرونَ امرأةً) (تسعةٌ وتسعونَ رجلًا) / (تسعةٌ وتسعونَ امرأةً)
۱۰۰ و ۲۰۰ و ... ۱۰۰۰ و ۱۱۰۰ و ...	مفرد	مجرور	یکسان	(مِئَةُ رَجُلٍ)، (مِئَةُ امْرَأَةٍ) / (مِئَتَا رَجُلٍ)، (مِئَتَا امْرَأَةٍ) / (ثَلَاثُ مِئَةِ رَجُلٍ)، (ثَلَاثُ مِئَةِ امْرَأَةٍ) (ألفٌ رَجُلٍ)، (ألفٌ امْرَأَةٍ) / (ألفا رَجُلٍ)، (ألفا امْرَأَةٍ) / (ثَلَاثَةُ أَلْفٍ رَجُلٍ)، (ثَلَاثَةُ أَلْفٍ امْرَأَةٍ)

(ز ۳ تا ۱۰ همه جمع است و مجرور / ز ۱۰ تا ۱۰۰ همه فرد است و منصوب) / (ز ۱۰۰ چون بگذرد فرد است و مجرور / ز ۳ تا ۹ زند ساز مخالف، غم مخور)

نکته ۱: در استعمال اعداد، ابتدا از عدد بزرگتر شروع می‌کنیم، و در عدد ۲۱ تا ۹۹ ابتدا عدد مفرد را آورده و سپس عدد ۲۰، ۳۰ و ... را می‌آوریم.
 مثلاً: (نزد من ۱۱۲۱ مرد وجود دارد: عندی الف و مئة و أحدٌ و عشرونَ رجلًا).

نکته ۲: در حالت نصب و جرّی اعراب اعداد متفاوت می‌شود مگر عدد ۱۱ تا ۱۹ که مبنی می‌باشند، البته در عدد ۱۲ جزء اول معرب است.
 مثلاً: (دیدم من ۱۲۱۲۳ زن را: رأیتُ اثنتی عشرَ ألفاً و مئةً و ثلاثاً و عشرينَ امرأةً).

نکته ۳: در اعداد اصلی اگر معدود قبل از عدد بیاید، معدود و عدد از جهت (اعراب) و (تننیه و جمع) با یکدیگر موافق اند اما از جهت (تذکیر و تأنیث) مخالف و موافقت در ۳ تا ۹ جایز می‌باشند. مثلاً: (فعلتُ الصَّلواتِ الخمسَ أو الخمسةُ / فعلتُ الرُّکعاتِ الواحدةَ و الخمسينَ أو الواحدَ و الخمسينَ) (الخلفاءُ الثلاثةُ أو الثلاثُ)، (صفحاتُ ثلاثةٌ أو ثلاثٌ) و ...^{۴۲}

مثال ۱: در کره زمین ۷۲۹ ۴۳۳ ۸۹۵ نفر زندگی می‌کنند.

يَعِيشُ فِي الكَرَةِ الأَرْضِيَةِ سِتَّةٌ مِلياراتٍ و ثمانمئةٌ و خمسةٌ و تسعونَ مليوناً و أربعمئةٌ و ثلاثَةٌ و ثلاثونَ ألفاً و سبعمئةٌ و تسعةٌ و عشرونَ شخصاً.

مثال ۲: ۹۵۸ ۵۴۱ ۶۰۷ ۴۲۳ درخت را کاشتم.

عَرَسْتُ أربَعِ مِئَةٍ و ثلاثَةٍ و عشرينَ مِلياراً و سِتِّ مِئَةٍ و سَبْعَةَ مِلايينَ و خَمْسِ مِئَةٍ و واحدًا و أربَعينَ ألفاً و تِسْعِ مِئَةٍ و ثماناً و خَمسينَ شَجَرَةً.

نکته ۴: در جایی که معدود مذكر حقیقی و مؤنث لفظی باشد (طلحة) } هر دو وجه تذکیر و تأنیث در عدد آن جایز است
 مؤنث مجازی و معنوی (دار) }
 اموری باشد که تذکیر و تأنیث آن جایز است (طریق)

نکته ۵: در جایی که معدود اسم جمع یا اسم جنس جمعی باشد، غالباً با (من) مجرور می‌شود (رأیتُ أربعةً مِنَ القومِ).

۳۹. در اعداد اصلی گاهی معدود قبل از عدد می‌آید مانند: (السَّمَاوَاتِ السَّبْعُ) (التَّامَاتِ الارْبَعُ) ...

۴۰. در اعداد ترتیبی گاهی معدود بعد از عدد می‌آید که چنین چیزی به دو شکل استعمال می‌شود: ۱. مضاف [جایی که عدد مفرد باشد] مانند: (عاشِرُ الرِّجالِ)، ۲. به (من) [جایی که عدد مرکب، عقد، معطوف باشد] مانند: (الخامسَ عَشَرَ مِنَ الرِّجالِ). لازم به ذکر است که شرط است که معدود در این حالت جمع یا اسم جمع یا مفرد دارای اجزاء باشد. و در این حالت از جهت مذكر و مؤنث در تمام اعداد تطابق لازم است.

۴۱. معدود عددهای ۱ و ۲ هیچ‌گاه بعد از عدد نمی‌آیند بلکه همیشه قبل از عدد آمده و عدد صفت آن‌ها استعمال می‌شود. فلذا هیچ وقت نمی‌گویند (جائتی اثنان رجلاً) بلکه خود معدود را به شکل مفرد یا مثنی می‌آورند (جائتی رجلٌ أو رجلاً).

۴۲. راجع نحو الوافی ج ۴، ص ۵۰۱

نکته ۶: اعداد کنایی: بضع، بضعه؛ کنایه عدد ۳ تا ۹ است که به شکل مفرد، مرکب و معطوف استعمال می‌شود.
 (بضعه رجال / بضع نساء / بضعه عشر يوماً / بضع عشرة ليلة / بضعه و عشرون رجلاً / بضع و تسعون امرأة)
 نیف، نیف: کنایه از عددهای بین عقود که فقط از بعد از عدد العقود أو المئه أو الألف استعمال می‌شود، و در همه حال به برای مذکر و مؤنث به شکل واحد استعمال می‌شود. (عشرون و نیف [بیست و خرده‌ای] / مئه و نیف)

نکته ۷: در جایی که یک عدد و دو معدود داشته باشیم عدد مفرد است: از جهت تذکیر و تأنیث معدود اولی را ملاحظه می‌نماییم.
 (ثلاثه رجال و نساء)
 عدد مرکب یا معطوف است: از جهت تذکیر و تأنیث معدود افضل را مراعات می‌نماییم و اگر افضل وجود ندارد، معدود اولی را ملاحظه می‌نماییم.

(خمسة عشر جارية و عبداً) / (خمسة عشرة جملاً و جاريةً)
 (خمسة عشرة ناقه و جملاً) / (خمسة و عشرون جاريةً و عبداً)

نکته ۸: برای معرفه کردن عدد عدد مفرد و عقود: (ال) را بر خودش یا تمیزش داخل می‌کنیم. (مافعتُ بالعشرة دارهم - مافعتُ بعشرة الدارهم)
 عدد مرکب: جزء اول معرفه می‌شود (الاثمة الاثنی عشر).
 عدد معطوف: هر دو جزء معرفه می‌شود (قرأتُ الخمسة و العشرین جزءاً من القرآن).

ب) معدود در اعداد ترتیبی:

معدود	عدد	إعراب عدد	تذکیر و تأنیث عدد و معدود	مثال
مفرد	۱	عدد مطابق معدود	عدد مطابق معدود	(المدرسُ الأولُ) / (الصفحةُ الأولى)
مثنی	۲			(المدرسُ الثانيُ) / (الصفحةُ الثانيةُ)
سه به بالا (جمع)	۳ - ۱۰			۱. مرفوع (مبتدا یا خبر)
	۱۱ و ۱۲	(المدرسُ الحادي عشرُ) / (الصفحةُ الحادية عشرةُ)		
	۱۳ - ۱۹	(المدرسُ الثالث عشرُ) / (الصفحةُ الثالثة عشرةُ)		
	۲۰، ۳۰، ۴۰ - ۹۰	(المدرسُ العشرونُ) / (الصفحةُ العشرونُ) ^{۴۳}		
	۲۱ و ۲۲ ... ۹۱ و ۹۲	(المدرسُ الأولُ و العشرونُ) / (الصفحةُ الأولى و العشرونُ)		
سه به بالا (جمع)	۲۳ - ۲۹ ... ۹۳ - ۹۹	۲. تابع	یکسان	(المدرسُ الثالثُ و العشرونُ) / (الصفحةُ الثالثةُ و العشرونُ)
	۱۰۰ و ۲۰۰ و ... ۱۰۰۰ و ۱۱۰۰ و ...			(المدرسُ المئتيُّ) / (الصفحةُ المئتيُّ) / (المدرسُ المئتانُ) / (الصفحةُ المئتانُ) (المدرسُ الثلاثُ المئتيُّ) / (الصفحةُ الثلاثُ المئتيُّ) ^{۴۴} (المدرسُ الألفُ) / (الصفحةُ الألفُ) / (المدرسُ الألفانُ) / (الصفحةُ الألفانُ) (المدرسُ الثلاثةُ الألفُ) / (الصفحةُ الثلاثةُ الألفُ)

مثال: صفحه‌ی سه هزار و دویست و پنجاه و چهارم را خواندم = قرأتُ الصفحةِ الرابعةِ والخمسينِ بعدَ ثلاثةِ آلافٍ والمئتينِ.

نکته ۱: در استعمال اعداد ترتیبی، اگر معدود بعد از عدد واقع شود معدود به دو شکل استعمال می‌شود:

الف) به اضافه: جایی که عدد مفرد باشد. (أولُ القومِ / أولى النساءِ / عاشر الرجال)

ب) به (من): جایی که عدد مرکب، عقد یا معطوف باشد. (الخامسَ عشرَ من الرجال / التاسعةَ عشرةَ من النساء / الثالث و عشرون من رمضان)

تبصره: زمانی که معدود اسم جمع یا اسم جنس جمعی است، مجرور شدن معدود به (من) کثیر است. مانند: (رأيت اربعة من القوم / فخذ اربعة من الطير)

تبصره: زمانی معدود می‌تواند بعد از عدد بیاید که معدود جمع، یا اسم جمع و یا مفردی باشد که دارای اجزای مستقل است.

تبصره: در این حالت معدود و عدد در تمامی اعداد از همه جهت حتی از جهت تذکیر و تأنیث مطابق هستند.

نکته ۲: گاهی اوقات عدد ترتیبی را به عدد اصلی از همان عدد اضافه می‌کنند، مثلاً می‌گویند: (ثالث ثلاثة...) (ثانی اثنین)، در این صورت منظور (أحدُ الثلاثة) و (أحدُ الاثنین) است.

۴۳. در این جا نیازی به کلمه (المتمم) نداریم، چون گفتیم (الصفحة) نه (الصفحات)، فلذا مشخص است که (العشرون) در این جا عدد ترتیبی است و نیاز به قرینه نداریم.

۴۴. در این جا (الثلاث) را مطابق با (المئة) می‌آوریم، لازم به ذکر است که در این جا سه وجه جایز است (الثلاث منه / ثلاث المئه / الثلاث المئه) و اضافه ال دار از نظر کوفی ها بلا مانع است.

بیشتر بدانید!!**۱. اعداد کسری**

۱. $\frac{1}{1}$. واحدِ علی واحدٍ / واحدٌ من واحدٍ / واحدَةٌ علی واحدَةٌ / واحدَةٌ من واحدَةٍ / واحدٌ / واحدَةٌ / واحدَةٌ

۲. $\frac{1}{2}$. واحدٌ علیِ اِثْنینِ / واحدٌ من اِثْنینِ / نصفٌ

۳. $\frac{1}{3}$. واحدٌ علیِ ثَلَاثٍ / واحدٌ من ثَلَاثٍ / واحدٌ علیِ ثَلَاثَةٍ / واحدٌ من ثَلَاثَةٍ / ثَلَاثٌ / ثَلَاثٌ و ...

۱۰. $\frac{1}{10}$. واحدٌ علیِ عَشْرٍ / واحدٌ من عَشْرٍ / واحدٌ علیِ عَشْرَةٍ / واحدٌ من عَشْرَةٍ / عَشْرٌ / عَشْرٌ

۱۱. $\frac{1}{11}$. واحدٌ علیِ أَحَدٍ عَشْرٍ / واحدٌ من أَحَدٍ عَشْرٍ / واحدٌ

۲. $\frac{2}{3}$: ثَلَاثانِ / $\frac{2}{10}$: عَشْرانِ / $\frac{3}{5}$: ثَلَاثَةُ اِخْمَاسٍ

۲. خواندن تاریخ‌ها

در خواندن تاریخ‌ها معمولاً روزها و ماه‌ها با عدد ترتیبی ولی سال‌ها با عدد اصلی بیان می‌شود. یا اینکه تمام اعداد به صورت اعداد اصلی بیان می‌شود همانگونه که در فارسی می‌گوئیم من متولد هفت، پنج، هزار و سیصد و پنجاه و نه هستم در عربی نیز گفته می‌شود: سبعة، خمسة، ألف و ثلاثمئة و تسعة و خمسين.

مثال: انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ (۱۳۵۷ / ۱۱ / ۱۲) به پیروزی رسید.

انتصرت الثورة الإسلامية فی الیوم الثانی والعشیرین من شهر بهمن (الشهر الحادی عشر) عام ألف و ثلاثمئة و سبعة و خمسين هجری شمسی. یا انتصرت الثورة الإسلامية یوم اثنین و عشرين، أحد عشر، ألف و ثلاثمئة و سبعة و خمسين هجری شمسی .

۳. خواندن ساعت‌ها (الساعات)

ساعت معمولاً با عدد ترتیبی ولی دقیقه با عدد اصلی بیان می‌شود هر چند که گاهی دقیقه نیز با عدد ترتیبی بیان می‌شود .

مثال ها : (۵/۰۰) الساعة الخامسة تماماً

(۷/۰۵) الساعة السابعة و خمس دقائق / الساعة السابعة و الدقيقة الخامسة

(۸/۱۵) الساعة الثامنة والرّبع / الثامنة و خمس عشرة دقيقة / الثامنة و الدقيقة الخامسة عشرة

(۳/۳۰) الساعة الثالثة والنصف / الثالثة و ثلاثون دقيقة / الساعة الثالثة و الدقيقة الثلاثون

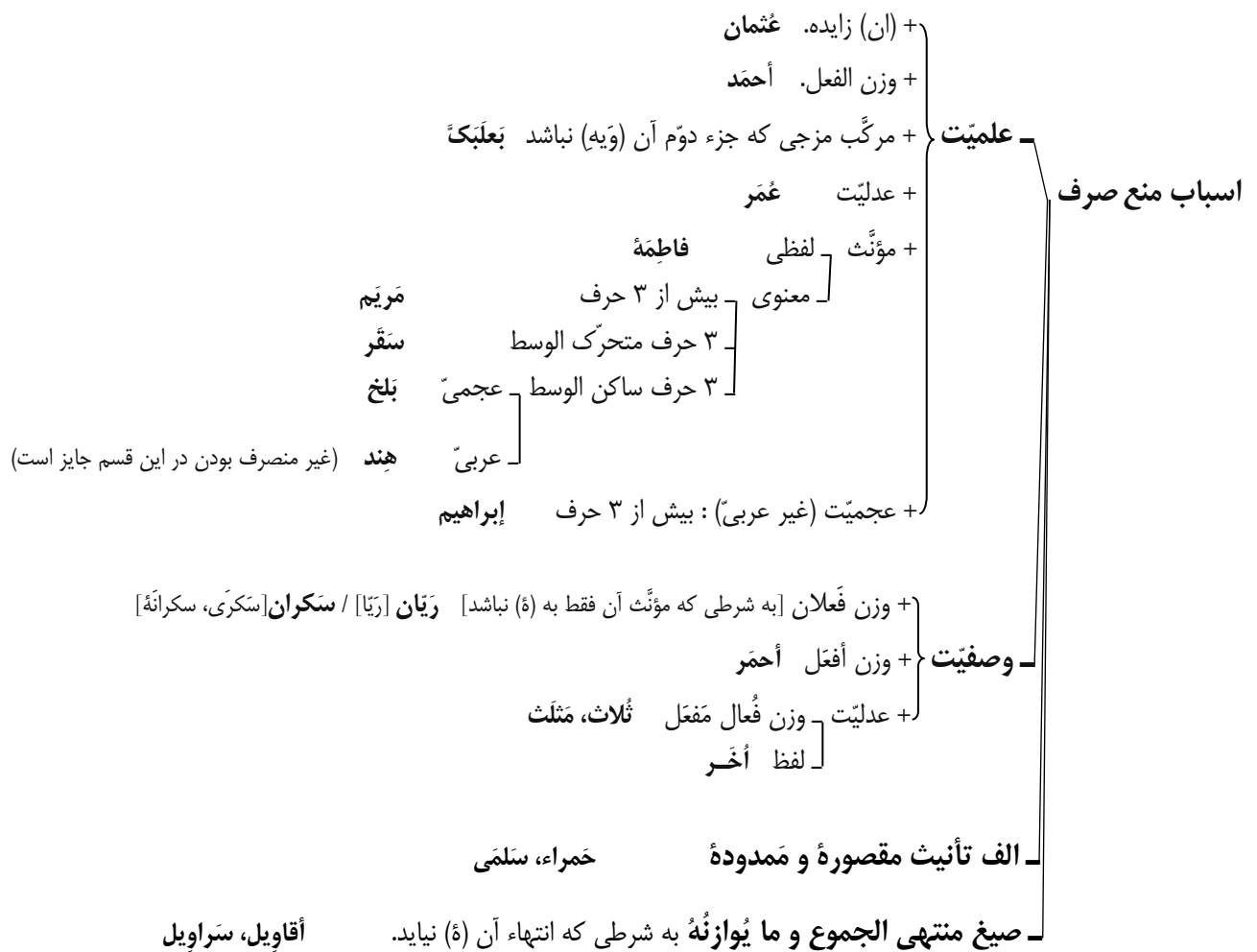
(۵/۴۵) الساعة السادسة إلاّ ربعا / الساعة السادسة إلاّ خمس عشرة دقيقة

(۷/۵۵) الساعة الثامنة إلاّ خمس دقائق

تمام معدودهایی که بعد از اسم می‌آیند حکم تمییز دارند و منصوب هستند. هجریه میلادیا شمسیا.

بخش سوم: اسم غیر منصرف

تعریف (اسم معربی که کسره و تنوین تمکن را قبول نمی‌کند، یعنی جر آن به فتحه است و تنوین اسم‌های معرب را نمی‌پذیرد).



چند نکته:

۱. تعریف عدلیت (عدول و آمدن از کلمه‌ای به کلمه‌ی دیگر که از جهت معنا با هم برابر و یکسان اند ولی ظاهرشان متفاوت است)

مثال عَلم: فاسق = فُسُق / عامِر = عُمَر

مثال وصف: ثالث ثالث [سه تا سه تا] = ثَلَاث مَثَلث [سه تا سه تا]

أربع أربع [چهارتا چهارتا] = رُبَاع مَرَبِع [چهارتا چهارتا]

آخر [دیگر] = آخر [دیگر]

۲. اسم غیر منصرف در صورتی که اضافه شود (مررتُ بأحمدِكم) ال تعریف بر آن داخل شود (مررتُ بالأحمر) ضرورت شعری یا تناسب آهنگ کلمات (تَبَصَّرَ خَلِيلِي هَل تَرِي مِن ضَعَائِنِي) منصرف می‌گردد.

۳. گاهی تنوین عوض بر اسم غیر منصرف در می‌آید (وَالفَجْرِ و لِيَالِ عَشْرِ) که تنوین عوض از حرف یاء محذوف (لِيَالِي) آمده است.

فی مباحث شتی

(مباحث پراکنده مشترک بخش اسم و فعل)

فهرست مطالب

فصل ۱: القراءه و الكتابة

مبحث اول: كتابة

مبحث دوم: كتابة الهمزة

مبحث سوم: ما یکتب و لا یلفظ

مبحث چهارم: ما یلفظ و لا یکتب

مبحث پنجم: ما لا یلفظ و لا یکتب

فصل ۲: التقاء ساکینین

فصل ۳: وقف

فصل ۴: همزه وصل

فصل ۵: همزه قطع

فصل ۶: إبدال

فصل ۷: مزید فیہ

مبحث اول: اشتقاق

مبحث دوم: الزوائد

مبحث سوم: عدم النّظیر

فصل ۸: الحاق

۱۴۵-۱۳۹

جلسه درسی :

۳۴۳ الی ۳۷۴

صفحه کتاب :

فصل ۱: القراءة و الكتابة

مبحث اول: کتابه

موارد اتصال	حروف معانی فقط (ا، ب، ت، ک، ل، ف، س)؛ مانند: (الکتاب، بالله، لیضرب، ...)
	حروف مضارعة به جز همزه؛ مانند: (یضرب، ...)
	(أن) مصدریه که بعد از آن (لا) قرار گرفته است؛ مانند: (ألا یضرب)
	(إن) شرطیه که بعد از آن (ما، لا) واقع شده است؛ مانند: (إما تخافن ...) ، (إلا تفعلوه ...)
	کلمه‌ای که به (إذ) اضافه می‌شود؛ مانند: (یومئذ)
	کلمه‌ای که بعدش ضمائر متصله، نون تأکید، یاء نسبت، هاء سکت، ما حرفیه است. مانند: (کتابیه)
	کلمه‌ای که ما زایدی حرفیه بعدش می‌آید. مانند: (حیثما، إنما، ...). [تبصره: متی از این حکم استثناء شده است]
	(من، عن، فی) که به (من، ما) اسمیه متصل شده باشند. مانند: (مما، عما، فیما، ...)
	(علی) که به (هذا) متصل شده و از (هذا) اشاره به ماقبل اراده شده باشد. مانند: (علیهذا).
انفصال: در غیر از موارد مذکور، کلمات از یکدیگر جدا نوشته می‌شوند.	

کلمه مشدد	مُدغَم و مُدغَمُ فیه در یک کلمه هستند: یک حرف به شکل مشدد نوشته می‌شود. مانند: (مَدَد = مَدَّ)
	مُدغَم و مُدغَمُ فیه در دو کلمه هستند: به صورت دو حرف نوشته می‌شوند. مانند: (اللحم، الرجل، ...).
تبصره: از این قاعده برخی کلمات به خاطر کثرت استعمال استثناء شده اند، مانند (الذی و ... ، میم، أما، آلا، لئلا، إلی، أمن و ...)	

تاء تأنیث	زایده	به شکل مبسوطه (ت) نوشته می‌شود، در آخر
	فعل (ضربت)	
	جمع مؤنث (معلمات)	
	حرف (ثمت، ربت)	
	عوض از یاء متکلم (یا أبت)	
	مثنی (إمرأتین)	
	مضاف به ضمیر (صلاتهم).	
	به شکل منقوطة [مربوطة] (ة) نوشته می‌شود، در آخر	اسم مفرد و غیر مضاف به ضمیر (عالمة)
	اصلیه یا به منزلة اصلی: به شکل مبسوطه (ت) نوشته می‌شود. (وقت، أخت، ...)	جمع مکسر (قضاة)

الف	در آخر کلمه	فعل و اسم معرب	حرف سوّم	منقلب از واو: به صورت الف نوشته می‌شود (دعَا، عصَا)
				منقلب از یاء: به صورت یاء نوشته می‌شود (رَمَى، قَتَى)
				حرف چهارم و به بعد: به صورت یاء نوشته می‌شود (یرضی، موسی)
				تبصره: مگر زمانی که قبل از آن یاء باشد (ذئبا)
				حروف و اسم مبنی: به صورت الف نوشته می‌شود (هذا، ما، ...)
				تبصره: مگر در کلماتی که عرب از ابتدا آن را به یاء نوشته است. (متی، ائی، لدی، اولی، الی)
				(علی، إلی، حتی، بلی)
	در وسط کلمه: به شکل الف نوشته می‌شود (رَمَاهُ، أعطاهُ، فتاهُ، مَولاهُ، ...)			

تبصره: الف در کلمات (الصلاة، الزکاة، الحیاة، المشکاة، الربا) به جهت غلظت و تفخیم در تلفظ جایز است به دو شکل (الف) و (واو) نوشته شود. مثلاً (صلوة، زکوة، و ...)

مبحث دوم: کتابه الهمزة



مبحث سوّم : ما یکتب و لا یلفظ (آن چه نوشته می شود ولی خوانده نمی شود)

۱. الف بعد از واو جمع در فعل، در صورتی که الف در طَرَف (آخر) کلمه قرار گرفته باشد. مانند: (ضَرَبُوا)
تبصره: الف بعد از واو جمع در اسم، دو وجه دارد، می توان الف را نوشت و می توان آن را حذف کرد. (ساکِنُوا الدَّارَ ؛ ساکِنُوا الدَّارَ)
۲. الف در کلمه (إِذَا).
۳. الف در ضمیر متکلم وحده (أَنَا).
۴. الف در جایی که پایه تنوین نصب باشد. مانند: (رَأَيْتُ زَيْدًا)؛ (بخلاف اسمی که آخرش تاء گرد یا همزه قرار گرفته است، مثل غُرْفَةٌ)
۵. الف به عنوان همزه وصل در وسط کلام (یا رَجُلٌ أَجْلِس) مگر در دو مورد - امر مهموز الفاء که بعد از واو، فاء واقع شده است. (وَ أَدْنَى لِي) - أَلْ واقع بعد از لام (لِلرَّجُلِ)
۶. الف عند التّقاء السّاکنین. مانند: (کتابا الأستاد)
۷. الف در کلمه «مِائَةٌ» به شکل مفرد و مثنی و مرکب. (مِائَةٌ، مِائَتَانِ، مِائَتَيْنِ، ثلاث مِائَةٌ، و ...).

- * واو**
۱. واو در کلمه (عَمَرُو) در حالت تنوین رفع و جرّ؛ به این جهت که با کلمه (عُمَر) اشتباه نشود.
تبصره: پس در جایی تنوین نصب باشد نیازی به واو نیست چون (عَمَرًا) الف دارد ولی کلمه (عُمَر) غیر منصرف است و تنوین نمی خواهد.
- کلمه (عَمَر) مصدر است و واو ندارد.
- کلمه (عُمِر) صیغه مشترک بین (عَمَرُو) و (عُمَر) است.
- کلمه (العَمَر) نیاز به واو ندارد چون (أَل) بر سر کلمه (عُمَر) در نمی آید.
۲. واو در التّقاء ساکِنین خوانده نمی شود. مانند: (مُعَلِّمُوا الْأَخَوَاتِ)
۳. واو در کلمه (أُولُو، أَوْلَاتِ) به معنای صاحبون و صاحبات.
۴. واو در کلمات (أُولَى، أَوْلَاءِ، أَوْلَاتِكِ، أَوْلَالِكِ) از اسماء اشاره.
- * یاء** : در التّقاء ساکِنین (ناصیری الإسلام)

مبحث چهارم : ما یلفظ و لا یکتب (آن چه خوانده می شود ولی نوشته نمی شود)

۱. الف در اسم جلاله (الله)، کلمه (الرَّحْمَن) و (إله).
۲. الف در جایی که همزه به شکل الف مدّی نوشته شود. (قُرْآن).
۳. الف بعد از هاء تنبیه در بعضی اسماء اشاره (هَذَا، هَذَانِ، هَذَيْنِ، هَؤُلَاءِ، هَذِهِ، هَهُنَا)؛ بخلاف هاتا و هاتی و جایی که کاف خطاب اضافه شود (هَذَاكَ)
۴. اسم اسماء اشاره در صورتی که به لام بعد متصل باشد. (ذَلِكَ، كَذَلِكَ، ذَلِكَمَ الَّذِي، أُولَئِكَ)؛ البته کلمه (أَوْلَالِكِ) استثناء شده است.
۵. کلمات متفرّقه - هَكَذَا، لَكِنْ، لَكِنْ: بهتر حذف الف است.
- إِبْرَاهِيمَ، إِسْمَاعِيلَ، إِسْحَاقَ، هَارُونَ، سُلَيْمَانَ، مَلِكَةَ، سَمَوَاتٍ، ثَلَاثَ، ثَلَاثِينَ: بهتر آوردن الف به شکل مکتوب است.
- * واو**
۱. واو در جایی که بعد از همزه ای بیاید که پایه آن واو است (رُؤُسٌ = رُؤُوس)
۲. واو در جایی که بعد از واو مضموم مسبوق به الف قرار بگیرد (دَاوُدٌ = دَاوُود)
- * مُدْعَمٌ** : در جایی که مُدْعَمٌ و مُدْعَمٌ فیه در یک کلمه باشند. (شَدَّ). بخلاف الرَّجُلِ
تبصره: در جایی که مُدْعَمٌ و مُدْعَمٌ فیه سه لام باشند که کنار هم جمع شده اند، در این صورت هر چند سه کلمه جدا از هم هستند ولی مُدْعَمٌ در آن نوشته نمی شود. مانند: (لِللَّحْمِ)

مبحث پنجم : ما لا یلفظ و لا یکتب (آن چه خوانده نمی شود و نوشته هم نمی شود)

- همزه قطع در ۲ مورد**
۱. لفظ جلاله (الله) بنا بر این که اصل کلمه (أَلِلَه) بوده و همزه وجوباً حذف شده.
۲. زمانی که بعد از همزه استفهام قرار بگیرد، جایز است نوشته و خوانده نشود. مثلاً: (أَأَنْتَ زَيْدٌ؟ / أَنْتَ زَيْدٌ)
- وصل در ۵ مورد**
۱. در (بِسْمِ اللَّهِ)؛ به خاطر کثرت استعمال الف حذف می شود فلذا (باسم ربک) الف حذف نمی شود.
۲. در (ابن) و (ابنة) به شرطی که صفت بین دو عَلَمٌ باشد. (قال مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ)؛ لازم به ذکر است که تنوین موصوف این به خاطر کثرت استعمال حذف می شود. بخلاف جایی که - خبر باشد (محمّدُ ابنُ عبد الله) - بین دو علم نباشد (الإمام ابن الإمام) نکته: تشبیه (ابن) حکم آن را ندارد. ابتدا باشد (یا ابن رسول الله)
۳. (ال) واقع بعد از لام حرف جرّ (لِ). مانند: لِلرَّجَالِ.
۴. زمانی که همزه وصل مضموم و مکسور، بعد از همزه استفهام قرار بگیرد (أَسْتَغْفِرْتَ لَهُمْ) نکته: همزه مفتوحه اگر بعد از همزه استفهام قرار گیرد تبدیل به الف می شود. (أَلْآنَ = الْآنَ)
۵. در فعل امر مخاطب مهموز الفاء که بعد از واو یا فاء قرار گرفته است. (وَ أَدْنَى لِي)

(الف) در (ما) استفهامیه مجرور به اضافه یا به حرف جرّ. مانند: (إِقْتِضَاءَ مَ؟ مِمَّ؟ فِيمَ؟ لِمَ؟ بِمَ؟)

(فصل ۲: التقاء ساکنین [قرار گرفتن دو حرف ساکن کنار هم])

- التقاء ساکنین - موارد جوازی**
۱. کلمه‌ای که حرف یکی مانده به آخر آن ساکن باشد در هنگام وقف جایز است دو ساکن کنار هم قرار بگیرد (قال زید).
 ۲. آن کلماتی که به خاطر عدم ترکیب مبنی بر سکون شده است. (زید، باء)
 ۳. در همزه‌ای که به خاطر قرار گرفتن بعد از همزه استفهام، تبدیل به الف شده است. (ألْحَسَنُ فِي الدَّارِ؟)؛ لازم به ذکر است که علت ساکن شدن بعد از همزه آن است که جمله سوالی با جمله‌ی خبریه اشتباه نشود.
 ۴. در جایی که حرف ساکن اول، زایده و لین یا مد باشد
حرف ساکن دوم مُدغم در حرف دیگر باشد. مانند: (دَابَّةً)، (دُوبَّةً)
در یک کلمه
- موارد امتناعی**
۱. دو ساکن در یک کلمه و ساکن اول حرف عله باشد: حرف عله حذف می‌شود. مانند: (قَوْلٌ = قُلْ)
 ۲. دو ساکن در دو کلمه و حرف اول عله باشد حرف عله لین است: حرف عله حرکت متناسب می‌گیرد (إِخْسَى اللَّهُ) حرف عله مد است: حرف عله در تلفظ حذف می‌شود (أَدْعُوا النَّاسَ)
 ۳. دو ساکن که حرف اول از دو ساکن نون کلمه (مِن) و حرف دوم لام (ال) : نون مفتوح می‌شود (مِنَ النَّاسِ) غیر (ال) : نون مکسور می‌شود (سُرْتُ مِنَ احْتِفَاظِك)
 ۴. حرف ساکن اول ذال کلمه (مُذَّ) است : ذال مضموم می‌شود. (لَأَقُولُ كَذَا مُذَّ الْيَوْمِ) میم ضمیر جمع (تُمْ، هُمْ، كُمْ) است: میم مضموم می‌شود. (إِنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ)
 ۵. در جایی که دو ساکن در یک کلمه باشد و سکون حرف دوم عارضی (به خاطر آمدن ادات جزم) باشد: اگر عین الفعل مضموم باشد ۴ وجه و اگر مفتوح یا مکسور باشد ۳ وجه جایز است. (لِيَمْدُدَّ، لِيَمْدُدَّ، لِيَمْدُدَّ، لِيَمْدُدَّ) نکته: ضمّه به خاطر تبعیت از عین الفعل، کسره به خاطر التقاء ساکنین، فتحه به خاطر اخفّ حرکات بودن و فكّ ادغام مطابق اصل می‌باشد.
 ۶. غیر از موارد پنجگانه فوق، در التقاء ساکنین حرف عله مکسور می‌شود. (قُلْ اللَّهُ)، (لِيَمْنِ الْمَلِكِ) ...
- یادآوری:** در صورتی که حرف عله به خاطر التقاء ساکنین حذف شود، اگر ساکن دوم به خاطر قواعد دیگر التقاء ساکنین از سکون خارج شده و حرکت به خود بگیرد، حرف عله باز نمی‌گردد چون این حرف در اصل ساکن محسوب می‌شود و سکون آن عارضی است. مانند: (خَفَّ اللَّهُ) که الف باز نمی‌گردد.

(فصل ۳: وقف)

تعریف وقف (سکوت در آخر کلمه به جهت سبک شدن تلفظ و استراحت در گفتار)

- أشکال وقف**
- وقف به سکون انداختن حرکت: اکثر موارد مگر اسم مختوم به تنوین نصب. مانند: (جاء الرجلُ، قُلْتُ لِلْبَكْرِ، ...)
- نقل حرکت ضمّه و کسره به ما قبل: برخی موارد به شرط آن که ما قبل صحیح و ساکن باشد. مانند: (هذا بكرٌ)، (قُلْتُ لِلْبَكْرِ).
- تبصره: نظر صحیح در نقل حرکت فتحه این است که این حرکت منتقل به ما قبل نمی‌شود مگر در مهموز آلم (رَأَيْتُ النَّجْبَاءُ)
- وقف به ابدال
- تبدیل کردن تنوین نصب به الف، در اسم صحیح، شبه صحیح، منقوص و ممدود [به شرطی که آخرش تاء گرد نباشد]؛ مانند: (رَأَيْتُ زَيْدًا)
- تبدیل کردن تنوین رفع و نصب و جرّ به الف، در اسم مقصور؛ مانند: (هذا عَصَا، رَأَيْتُ عَصَا، مَرَرْتُ بِعَصَا)
- تبدیل کردن نون (إِذْن) به الف؛ مانند: (دَخَلْتُ فِي الصَّفِّ إِذَا)
- تبدیل کردن (ه) به (ه)؛ مانند: (عَلَيْكَ السَّلَامُ وَ الرَّحْمَه)
- وقف به زیاده: در وقف بر کلمه (أنا) که در اصل (أَنْ) بوده و الف در انتهای آن به جهت کثرت استعمال اضافه شده (قُلْتُ أَنَا)
- وقف به حذف یاء ساکنه در جایی که ما قبل آن هم ساکن باشد
۱. لام الفعل اسم منقوص غیر منون در حالت رفع و جرّ (جاء القاضُ) نکته: اگر لام الفعل تنوین داشته باشد، حذف لام الفعل به خاطر وقف نمی‌باشد بلکه به خاطر التقاء ساکنینی است که قبلاً رخ داده بود. (قال قاضُ)
 ۲. یاء متکلم که به انتهای اسم و فعل ملحق می‌شود (أَكْرَمَنِي = أَكْرَمَنِي) نکته: اگر یاء مفتوح بود، یاء حذف نمی‌شود بلکه فقط ساکن می‌شود (غُلَامِي = غُلَامِي)
 ۳. یاء در فاصله بین آیات قرآن حذف می‌شود (فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِي ..)

- وقف به آمدن هاء سکت لازم: در جایی که از همه حروف یک کلمه حذف شده باشد و فقط یک حرف باقی بماند، غالباً لازم است که در هنگام وقف هاء سکت به آخر کلمه اضافه می‌شود (قَه)
- جایز در جایی که بعضی حروف یک کلمه حذف شده و برای کلمه بیش از یک حرف باقی بماند (لَمْ يَدْعُهُ)
- در جایی که یک حرف به کلمه‌ای چسبیده باشد و مانند جزء آن کلمه به حساب آید، جایز است هاء سکت را در انتهای کلمه بیاوریم. (لِمَهُ)، (كِتَابِيَهُ).
- در جایی که اگر هاء سکت نبود، به خاطر وقف التقاء ساکنین رخ می‌داد ولی چون هاء سکت آمد، حرف دوم متحرک شد و التقاء ساکنین رخ نداد. مانند: (إِنَّهُ، كَيْفَهُ، لَيْتَهُ)
- در برخی کلمات: مانند: (هُوَ، هَيْهَ)

فصل ۴: همزه وصل

مقدمه: همان گونه که وقف به حرکت جایز نیست، ابتدای به سکون نیز جایز نمی‌باشد، به همین جهت اگر ابتدای کلمه‌ای ساکن بود می‌بایست در اول کلمه همزه وصل بیاورند؛ و چون این همزه در وسط کلام خوانده نمی‌شود و ما قبل را به ما بعد خود می‌چسباند، آن را همزه وصل می‌نامند.

- مواضع همزه وصل**
- در دوازده کلمه (إِبْنٌ، إِبْنَةٌ، إِنْثِمٌ، إِسْمٌ، إِسْتٌ، إِمْرُؤٌ، إِمْرَأَةٌ، إِنْثَانٌ، إِنْثَانَةٌ، أَيْمٌ، أَيْمَةٌ، أَلِ الْمُصَوِّلَةِ).
 - در مصادر، ماضی و امر ابواب مزید فیها که با همزه شروع می‌شود به جز باب افعال.
 - نکته: باب تَفَعَّلٌ و تَفَاعَلٌ در صورت اجرای قواعد خصوصی [ادغام تاء باب در فاء الفاعل] همزه وصل آورده می‌شود (إِصْدَقْتُ، إِصْدَاقٌ)
 - در امر مخاطب فعل ثلاثی مجرد (اعْلَمُ).
 - (أَل) تعریف یا موصول یا زایده و ... در صورتی که به اسمی متصل بشود (الرَّجُلُ)، و همچنین (أَل) در کلمه (الَّذِي، و...)
 - نکته: همزه (أَل) داخل بر بعضی اسم‌های عَلَم و کلمه (بِتَّة) همزه قطع است.

- حرکت همزه وصل**
- در ابتدای کلام فتحه: در (أَل)، (أَيْمٌ)، (أَيْمُنٌ).
- ضمه: در جایی که بعد از حرف ساکن، ضمه‌ی اصلی باشد (أَنْصُرُ).
- کسره: سایر موارد.
- در وسط کلام ضرورت شعری
- به جهت اشتباه نشدن جمله‌ی خبریه با استفهامیه (الْحَسَنُ أَفْضَلُ أَمْ قُلَانٌ؟)
- همزه وصل خوانده می‌شود
- غیر از دو مورد بالا: حرکت آن وجوباً حذف می‌شود و ما قبل همزه به ما بعد می‌چسبد (وَ أَضْرِبُ)

فصل ۵: همزه قطع

تعریف: (همزه‌ای که با آمدنش ما بعد را از ما قبل جدا می‌کند)

- مواضع همزه قطع**
- در جایی که همزه خودش یک کلمه مستقل باشد، مانند: (أ) استفهام یا نداء، و امر فعل (وَأَيُّ، بَيِّنِي)
 - در جایی که همزه حرف اصلی کلمه باشد (أَذِنٌ)، (أَلْمَلُ)
 - جزئی از حروف معانی باشد (أَمْ، أَلَا، إِيَّا).
 - در جایی که همزه حروف زایده علامت مضارع باشد (أَضْرِبُ)
 - ماضی، امر و مصدر باب افعال (أَكْرَمٌ، أَكْرَمٌ، إِكْرَامٌ)
 - در جایی که همزه، حرف اول اسم باشد [به جز ۱۲ کلمه‌ای که در بحث همزه وصل گفته شد] اعم از مفرد (أَرْنَبٌ) جمع مکسر (أَغْلِمَةٌ) أفْعَلٌ تَفْضِيلٌ (أَفْضَلٌ) أفْعَلٌ صِفْتٌ مُشَبِّهَةٌ (أَحْمَرٌ)
 - (أَل) در صورتی که به تنهایی آورده شود و به کلمه‌ی دیگری نچسبیده باشد و خودش در گفتار قصد شده باشد.
 - همزه (أَل) در صورتی که به همراه کلمه دیگر عَلَم منقول برای شخصی یا چیزی یا مکانی شده باشد (الرَّجُلُ الْمَسَافِرُ : نام شخصی) عَلَم بالغلبه برای شخصی یا چیزی یا مکانی شده باشد (الْكِتَابُ: نام کتاب آقای سیبویه) کلمه (بِتَّة) به معنای هرگز. (لَا أَضْرِبُ الْبِتَّةَ)
 - همزه وصل در صورتی که عَلَم شده باشد برای شخص خاصی، تبدیل به همزه قطع می‌گردد. (أَسْكُتُ: اسم صحری)

(فصل ۶: ابدال)

تعریف: (قرار دادن حرفی به جای حرف دیگر)

حروف ابدال	هـاء	عوض از (ه) هنگام وقف. (زیدٌ قَه) (زیدٌ قَهه)
	دال	عوض از (تاء) باب إفتعال زمانی که فاء الفعل ذال ، زای باشد. (إذتَكَرَ = إذتَكَرَ)
	همزه	عوض از حروف عله در قواعد ۱ و ۲ و ۳ و ۴ خاصه به اسم. (قاولٌ = قائلٌ)
	هـاء	(مَوْهٌ = ماَه)
	واو	(وَرثٌ = إرثٌ)، (وَحَدٌ = أَحَدٌ)
	تاء	عوض از واو ، یاء — در باب إفتعال (إوتَحَدٌ = إتحَدٌ) — در کلمات سماعی (وَرَاثٌ = تراث)
	میم	عوض از واو (فَوٌ = فَمٌ) نون ساکنه در تلفظ فقط در جایی که بعد از نون ، حرف (باء) قرار گرفته باشد (عَنَبِرٌ) ، (سَمِيعٌ بَصِيرٌ).
	واو	عوض از الف ، یاء (ضَارِبٌ = ضُورِبٌ) ، (مُيَقِنٌ = مُوقِنٌ) همزه (تَبْرُؤٌ = تَبْرُؤٌ = تَبْرُؤٌ = تَبْرُؤٌ)
	طاء	عوض از تاء در باب إفتعال، زمانی که فاء الفعل (ص، ض، ط، ظ) باشد. (إصْتَبِرٌ = إصطَبِرٌ)
	یاء	عوض از الف ، واو ، همزه. (مِفْتَاحٌ = مَفَاتِيحٌ) ، (مِوَقَاتٌ = مِيقَاتٌ) ، (إِئْتٌ = إيتٌ). لام الفعل کلمه‌ی مضاعف باب (إفعال، تفعیل، تفعل) سَمَاعاً. (أَمَلٌ = أَمَلٌ) ، (قَصَصٌ = قَصَى) ، (تَطَنَّانٌ = تَطَنَّيٌ). اولین از دو حرف وزن (فِعال) در صورتی که کلمه مصدر نباشد. (دِنَارٌ = دینار) همزه ، در جایی که همزه حرف آخر باشد و ما قبل آن مکسور باشد (قَارِيٌّ = قاری) نون . (أَنَاسِيْنٌ = أناسيٌ)
	الف	عوض از واو، یاء، همزه، و تنوین نصب در حالت وقف (قَوْلٌ = قالٌ) ، (بَيْعٌ = باعٌ) ، (رَأْسٌ = راسٌ) ، (رَأَيْتُ مُحَمَّدًا = مُحَمَّدًا) یاء متکلم (یا حَسْرَتِي) هـاء [عَلَى قول] (أهل = آل)
	صاد	عوض از سین در صورتی که بعد از سین به فاصله‌ی یک یا دو حرف (خ، ع، ط، ق) قرار گرفته باشد. (سَلَخٌ = صَلَخٌ) ، (أَسْبَغٌ = أَصْبَغٌ)

(فصل ۷: مزید فیه)

راه‌های شناخت حروف اصلی از زاید به ترتیب عبارتند از: ۱. وزن کلمات — ۲. اشتقاق — ۳. حروف معروف به حروف زاید — ۴. عدم النظیر

مبحث اول: اشتقاق

تعریف (گرفته شدن کلمه‌ای از کلمه‌ی دیگر ، یا گرفته شدن دو کلمه از کلمه سوّمی را اشتقاق گویند؛ با مقایسه مشتقات و برگرداندن آن‌ها به یکدیگر حروف

اصلی از زاید مشخص می‌شود). مانند: (عالم و معلوم در مقایسه با واژه عِلْم = حروف زاید الف ، میم ، واو)

تبصره: اگر کلمه به دو اشتقاق یا بیشتر بازگشت کند — أظهر وجود دارد: أظهر مقدّم می‌شود.

مَلَک — احتمال ۱: مشتق از (اللوکة) = غیر أظهر؛ چون مستلزم قلب در کلمه است.

— احتمال ۲: مشتق از (لَأک) = أظهر.

— أظهر وجود ندارد: همه وجوه با هم مساوی‌اند.

أولق — احتمال ۱: مشتق از (ألِق) بر وزن فَوَعَلَ.

— احتمال ۲: مشتق از (ولِق) بر وزن أفَعَلَ.

مبحث دوم: الزوائد (حروف زائد عبارتند از حروف: سألتمونيها + حرف مشدّد)

لازم به ذکر است که معنای زائد بودن حروف، این نیست که همیشه زائد هستند بلکه یعنی اگر کلمه‌ای حرف زائد داشت، حرف زاید یکی از این حروف است.

حروف زاید سین: باب إستفعال

همزه: اول کلمه در جایی که بعد از آن سه حرف اصلی قرار دارد. (أفكَلٌ)

نکته: اگر بعد از همزه بیش از سه حرف قرار بگیرد - اسم: همزه حرف اصلی است (إصطَبَل)

- فعل: همزه حرف زاید است (أكرم)

- مصادر و جاری مجرای فعل: همزه حرف زاید است (إحرنجام)

- آخر کلمه در جایی که بعد از الف زایده قرار بگیرد به شرطی که قبل از الف زایده سه حرف یا بیشتر باشد. (علباء)

لام: زایده در بعضی اسماء اشاره. (ذلک)

تاء: اول کلمه: تفعیل، تفعّل، تفاعل، تفعّل و ...

در وسط کلمه: إفتعال، إستفعال و ...

آخر کلمه: مُسَلِّمَةٌ، مُسَلِّمَات و ...

میم: در اول کلمه، زمانی که بعد از آن سه حرف باشد (مقتل)

نکته: در اسم جاری مجرای فعل مثل اسم فاعل و مفعول، اگر بعد از میم بیش از سه حرف باشد اشکالی ندارد و میم زایده است. (مُدحرج)

واو: در وسط کلمه، زمانی که کلمه بیش از سه حرف داشته باشد. (کوكب)

نون: باب إنفعال، إفتعال و ...

- آخر کلمه: زمانی که بعد از الف زایده ای قرار بگیرد که قبل از آن الف زایده سه حرف یا بیشتر باشد. (سکران، زعفران)

- وسط کلمه: زمانی که حرف سوّم و ساکن باشد و ما بعد آن دو حرف یا بیشتر قرار بگیرد. (قَلْنَسُوَّة)

یاء: در کلمه سه حرف به بالا به عنوان حرف زاید قرار می‌گیرد (یلمع، لیالی، سلسبیل)

هاء: جمع کلمه (أم = أمّهات)

فعل (إراقه = إهراق، يُهريق، إهراقه).

وقف (ره، قه)

الف: در وسط کلمه‌ای که بیش از سه حرف دارد (جمار، أرطى، قَبَعَثَرَى)

مبحث سوّم: عدم النظير

اگر با اشتقاق یا وجود حروف زواید در کلمه‌ای نتوانستیم حرف زاید را از اصلی تشخیص دهیم، باید کلمه را با اوزان و ابنیه مشهوره مقایسه نماییم، اگر نظیری برای کلمه در ابنیه مشهور پیدا شد فیها و اگر پیدا نشد باید کاری کنیم که این کلمه با اوزان مشهور سازگار شود، فلذا حرفی را زاید می‌کنیم که با زاید شدن آن، کلمه به اوزان مشهوره نزدیک گردد.

مثال: (تَنفَلٌ) اگر (تاء) اصلی باشد وزن کلمه می‌شود (فَعْلَلٌ) و ما چنین وزنی را در کلمه رباعی نداریم، پس باید بگوییم که این کلمه رباعی نیست و ثلاثی مزید است بر وزن (تَفَعَّلٌ) است و (تاء) حرف زاید می‌باشد.

نکته: اگر کلمه‌ای دو وزن داشته باشد، که برای یکی نظیر پیدا می‌شود و برای دیگری نظیری یافت نمی‌شود، حکم می‌کنیم به زاید بودن حرفی که اصالت

آن مشکوک است و می‌گوییم این حرف در هر دو وزن زاید است. مانند: (تَتَفَلٌ) که دو وزن دارد (تَتَفَلٌ) و (تُتَفَلٌ)؛ در این‌جا می‌گوییم (تاء) اولی

زایده است چون برای وزن (تَتَفَلٌ) نظیری در اوزان رباعی نیست بلکه این کلمه بر وزن (تَفَعَّلٌ) است و ثلاثی مزید می‌باشد. و چون که (تاء) در این

وزن حرف زاید به شمار می‌رود، در وزن دیگر نیز این‌گونه است.

نکته: کلمه‌ای که سه، چهار یا پنج حرف اصلی دارد و بعضی از حروف اصلی‌اش تکرار شده است، حرف تکراری‌اش معمولاً حرف زاید است. مانند (قَرَدَدٌ) که

دال دوّم حرف زاید است. بخلاف (زَلزَلَةٌ) که اگر بخواهیم حروف زاید را حذف کنیم دو حرف اصلی بیشتر باقی نمی‌ماند. فلذا باید حکم کنیم که همه

چهار حرف اصلی هستند.

(فصل ۸: الحاق)

تعریف الحاق: (اضافه کردن یک یا دو حرف به جهت ملحق کردن کلمه‌ای به کلمه دیگر، به عبارت دیگر تغییر ساختار کلمه و احکام آن با اضافه کردن یک یا دو حرف را، الحاق گویند)

گاهی ساختار کلمه را تغییر می‌دهیم و ساختار جدیدی به وجود می‌آوریم تا بتوانیم کلمه را به شکل جدیدی تغییر داده و قواعد ساختار جدید را بر روی کلمه پیاده کنیم. مثلاً ساختار کلمه (جَلَبَ : جذب کرد) ثلاثی است و احکام خاص خود را دارد، ما می‌آییم ساختار آن را تبدیل به رباعی می‌کنیم (جَلَبَ : جلباب پوشید) و احکام رباعی را در آن جاری می‌سازیم. در این صورت ما آهنگ جدیدی از کلمه به دست می‌آوریم که می‌توانیم آن را در جاهای مختلف به کار ببریم.

الفاظ باب الحاق } الحاق (به نفس عملیات الحاق گویند)
 } مُلْحَقٌ (به کلمه‌ای که تغییر در آن رخ داده)
 } مُلْحَقٌ به (به ساختاری که کلمه به آن ملحق شده است)

اقسام الحاق } **فعل ثلاثی به رباعی** (جَلَبَ = جَلَبَ) — کلمه ملحق تمام احکام و حالات کلمه ملحق به را به خود می‌گیرد.
 } **اسم ثلاثی به رباعی** (مَهْدٌ = مَهْدٌ) — کلمه ملحق از جهت تصغیر و مکسر شدن و سایر احکام، حکم ملحق به را دارد.
 } **خماسی** (لَدٌ = يَلْدٌ) — کلمه ملحق فقط از جهت شکل و قیافه احکام خماسی را دارد.
 } **رباعی به خماسی** (جَحْفَلٌ = جَحْنَفَلٌ)

علامت الحاق } ۱. حرف زاید از حروفی نیست که جهت افاده معنای رایج و شایع و خاص قرار داده شده؛
 بخلاف میم در (قَتَلَ = مَقْتَلٌ) یا همزه باب افعال یا همزه در افعال تفضیل یا زیادت میم در مصدر میمی یا اسم زمان و مکان و آلت.
 } ۲. قواعد اعلال و ادغام در آن جاری نمی‌شود تا آن که وزن ظاهری اش که به خاطر آن ما عملیات الحاق را انجام دادیم به هم نخورد؛ مانند: مَهْدٌ هیچ‌گاه ادغام نمی‌شود.
 تبصره: در جایی که با ادغام یا اعلال وزن ظاهری به هم نمی‌خورد، ادغام و اعلال بلا مانع است؛ مانند: (خَدَبَ : ملحق به قِمَطَرٌ)، (قَلَسَى : ملحق به دَحْرَجَ ؛ چون الحاق به آخر کلمه ضروری به وزن کلمه نمی‌زند)

تنبیه: قاعده در الحاق این است که کلمه مجرد ملحق می‌شود و مزید؛ فلذا حرف زایدی للاحاق به کلمه مجرد اضافه می‌شود و نه مزید فیه؛ البته گاهی مشاهده شده که کلمه مزید ملحق به رباعی شده است، به شرط این که کلمه در ابتدا ثلاثی مجرد باشد و با آمدن یک حرف تبدیل به مزید بشود و سپس کلمه ثلاثی مزید ملحق به رباعی گردد. مثلاً (شَطَنَ — شَيْطَنَ — تَشَيْطَنَ). هر چندگاهی اوقات مشاهده شده که کلمه ثلاثی مجرد مستقیماً ملحق به رباعی مزید شده است. مثلاً (سَكَنَ — تَمَسَّكَ).

تنبیه: اسم ملحق به خماسی، احکام خماسی را ندارد مثلاً اگر در مصغر شدن اسم خماسی ما بر اساس قواعد خاصی حروف زاید را حذف می‌کردیم ولی در ملحق به خماسی ضوابط و قواعد رعایت نمی‌شود. مثال ملحق به خماسی (جَحْنَفَلٌ = جَحْفِلٌ).

تنبیه: ابواب فعل ثلاثی مزید } مشهور (۱۰ باب مشهور) = غیر ملحق
 } غیر مشهور (۱۵ باب) = همه ملحق به رباعی هستند به جز دو باب (إِفْعَوْلٌ ، إِفْعَوْلٌ)
 } نادر (۵ باب) = همه ملحق به رباعی هستند به جز باب (إِفْتَعَلَى).

که برخی از آن‌ها به باب (فَعَلَّ) و برخی به باب (تَفَعَّلَ) و برخی به باب (إِفْعَلَّ) ملحق می‌شوند.